



۱۷۴ مغزی
۲۱۱۸۹۷

۱۷۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب _____

مؤلف _____

موضوع _____

شماره ثبت کتاب ۲۱۱۸۹۷


شماره اختصاصی (۱۷۴) از کتب الهدائی : مغزی

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی الهدائی
۱۷۴

۱۷۴ معنری
۲۱۱۸۹۷

۱۷۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی


جمهوری اسلامی ایران

کتاب _____

مؤلف _____

موضوع _____

شماره اختصاصی (۱۷۴) از کتب اهدائی : معنری

شماره ثبت کتاب ۲۱۱۸۹۷

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی اهدائی

۱۷۴

۱۷۴

ع-۳



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

میدانی
تاریخ
میدانی

آخر
سوره
و اعط

قصه
و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و واجبست براو که بخوبی بداند و را از اینجا آورد و لیکن هرگاه مخالفه کند با اینکه فرضیه
مزبور را با انفراد بجا آورد یا از سنه مزبور را شسته بعمل آورد در فساد آن
اشکالی نیست اگر چه بیشه کفار بر او لازم است و هرگاه قدر کند که فرضیه را
بدون جماعه بجا آورد یا از سنه را شسته حکم آن بخوبی است که درین مذکور
شد سویم من کتابه قرآنست بنا بر مشهور اعم از اینکه بنذر یا شسته یا واجب
شده باشد یا نه لیکن بر تقدیر ثانی واجب و ضروری از برای آن از معنای واجب
شرط است نه شرعی بدانکه فرق نیست در حرمت من کتابه قرآن بدون طهاره
میان آنکه بر کاغذ نوشته باشد یا بر چیز دیگر چون لوح و نیکین انکثر و بنا
بر آن هرگاه بر بال یا اشرف بعضی از آیات قرآن نقش کرده باشند من آن
بدون طهاره حرامست و قول بعضی قداما بخواه من آن ضعیف است مگر در
صوریکه عاده مردم جاری شود بر نقش نمودن قرآن بر چیزی از آن بخوبی که احتراز
از آن موجب عسر و حرج باشد که در این صوره قول بعدم حرمت دور نیست
نظر بعلمه مزبوره و ظاهر بعضی ادله دیگر لیکن ظاهر اینست که چنین امری
تا حال واقع نشده است بل بیاض است که لفظ جلالت یا اسم پیغمبر یا یکی از ائمه را
بر اینها نقش میکنند چنانکه در زمان ما مولد الرشید سکه باسم سامی امام رضا
سازند و بنا بر حرمت من اسم خدا و ائمه و اسمی معصومین من چنانکه خواهد آمد
استثنای درام و دنیا بر بعد نیست و همچنین فرق نیست میان آنکه خط
کوفی نوشته باشد یا بخطوط دیگر اگر چه بخط مختص حضرت جواد باشد اما
هرگاه بحروف مقطعه از اینوید پس در حرمت من آن اشکالی نیست و اظهار
است که حرامست بل هرگاه عدد حروف اینرا بحساب حمل بنویسند
بیشهر من کردن آن حرام نیست و هرگاه اینرا بر هر سببی یا نیکین انکثر
حک کنند ظاهر اینست که من کردن آن جایز است نظر باینکه محل من کردن
اطراف محکوک است نه خود آن و هرگاه بعضی از کلمات را که مشترک است

میان قرآن و غیر آن در جای نوشته یا یکد و نداند که کاتب چه چیز از آن نوشته
من کردن آن جایز است و احوط آنست که هرگاه از ضرر دادن خود کاتب بقرآن
دیگر ظن بنویشتن آن بنیت قرآن هر سه احتیاط از آن کند و اما اقتباسی که
در بعض خطب و اشعار یافت میشود پس اگر ناقص باشد یا اینکه فی الجمله
تغییری در آن نباشد اظهر آنست که من کردنش حرام نیست و هرگاه نام باشد
پس در جواز من آن اشکال نیست و بعضی از اکابر بجهت بدین حکم بجز از آن نموده اند
و خالی از قوت نیست زیرا که از قرآن معلوم شود که قصد تبرک بقرآن
و تمیز بدین کردن آن در اثنای کلام خود نداشته است زیرا که بر این تقدیر
الحقیقه خارج از اقتباس خواهد بود چنانکه از بعضی فراعنه سلاطین اسلام
نقل کرده اند که در مقام تهدید بعضی عمال خود نوشته بود ان السیایا بهم
ثم ان علینا احسانهم و از جمله امارات قصد اقتباس بغیر لغتین است چنانکه
هرگاه در کلام فارسی بعضی ابیات درج کنند و بدانکه حکم مذکور مخصوص است
بجود قرآن پس شامل ترجمه آن نیست و همچنین شامل کتب سماوی و روایات
قدسیه نیست هر چند مطابق باشد با بعضی ابیات قرآنی و در بعضی نظایر
کلی و بدانکه مشهور عدم دخول حرکات و سکات و عدد ابیات و اعشار و
سجای و ندی و غیر آن از آنچه مرسوم است نوشتن آن در قرآن بسوای اصل کلام
و صورت آن در حکم قرآن و در مرده و نوشته و همچنین کلماتی که خوانده میشوند
بواسطه سقوط آنها در درج و همچنین الف که بعد از او جمع نوشته میشود
و سایر حروف و فیکه خوانده میشوند چون واو و یای اولی که خلاف است و احوط
احتیاط است اگر چه اظهر آنست که هر چه در عصر اخیر مدعی نوشتن آن
مرسوم نبوده است احتیاط از آن لازم نیست و بنا بر این نقطه و الف
جمع بلکه الف مثل سبحان نیز خارجند از آن چه اگر از ملاحظه قرآنهای یکدیگر
بناظر اظهار ظاهر میشود که نوشتن آنها از رسوم حادث است و بدانکه
بعضی

بعضی از اکابر بجهت بدین حکم فرموده است بوجوب نوشتن قرآنیکه مرکب بحسب آنرا
نوشته نباشند یا بالعرض بحسب شده باشد بخوبی که نظم بر آن ممکن نباشد مگر
نشتن و ایما واجبست بر این تقدیر آنکه صبیح از آن بنویسد یا کاف
نشتن بعضی هرگاه بان از هیئت مخصوصه قرآن بیرون رود بخوبی که هیچ کلمه
هیچ حرف از آن بر هیئت اصلی خود باقی نماند اظهر اولی است و بر فرض ثانی لازم
حکم کردن بجز از من کردن باقی و بدانکه من کردن قرآن بحسب لغت و عرف عام آن
که دست یا عضوی دیگر را از اعضا بر روی کتاب قرآن گذارد پس هرگاه بر بدن
کسی بعضی از آن نقل کنند چنانکه در میان رنهای عربستان و غیر ایشان احوال
مقدول است من کردن آن نسبت به محل خود صادق نماید پس لازم پس لازم نیست
از اهل آن و نه باقی بودن بر طهارت بقدر امکان و اظهر آنست که فرق نیست در
عضو یک من کردن مرقرا یا جلدت حرامست میان کت دست و سایر
اعضای ظاهر و باطنه ناجس و نجس اگر چه در اخیر خلافت و لیکن اظهر
حرمتست زیرا که باطن و بنا بر این هرگاه نیکو انگشتی را که بر آن بعضی از ابیات
قرآنی نقل کرده اند در دهن برد و بزبان من آن کند یا زبان بیرون آورد و بان
مشغول کند نیز مرتکب فعل حرام شده است و ظاهر آنست که چنانکه ابتداء
نمودن در من مزبور حرام است استمرار و باقی بودن بر آن نیز حرام است
پس هرگاه از روی غفله دست خود را بر روی کتاب قرآن گذارد بعد از آن متذکر
شود واجبست که فوراً دست خود را از روی آن بردارد و احوط آنست
که هرگاه دست مثلاً نجس باشد آنرا بر روی کتاب قرآن نگذارد اگر چه با وضوء
باشد و آن بخاسته نیز غیر متعدی نباشد و اشهر آنست که هرگاه فایح از نشتن
بعضی از اعضا وضوء یا غسل شود من کتاب قرآن بان نیز نمیتواند کرد مادامیکه
از تمام آن فارغ نشده است جهات من کردن اسم حق جل و علا است و صفاتی که
بر غیر ایشان اطلاق میشود بنا بر قول جمعی از مجتهدین و بعضی ملحق کرده اند با من

خدا بقا اسمی انبیاء و وصیاء و ملکه را و اظهار عدم حرمت مس کردن آنها
بدون طهارت اگر چه احوط احتیاط است خصوصاً از لفظ جلالت و بنا بر حرمت هرگاه
بر مرمل مثلاً بوزیدن یا با اسم طلاله متعیش شود مس کردن آن حرام است و هرگاه
صورت آن متغیر شود نحو شدن بعضی از آن اظهار آنست که مس کردن با قیاض
بخلاف آنکه هرگاه فاعل مختار این عمل را کند زیرا که اظهار در اینصورت آنست که
حرمت مس ثابت نسبت به هر جزوی از آن که باقی ماند و بدانکه بنا بر قول مذکور
فرقیست میان لفظ جلالت که علم است از برای حق جل و علا لبعثه عرفه و مسائل
سایر اعلامیکه لغات دیگر برای ایشان جل شان و وضع شده اند است مانند
لفظ نردان و تارک و همچنین است حکم اسمی انبیاء و اوصیاء و ملکه بحسب لغات
دیگر غیر از عرب محبت دوم در بیان غایب است که وضو بجهة آنها مستحب است
و آنها چند چیز اند اول طواف سنت است و بعضی وضو گرفتن را از برای آن واجب
دانسته اند و در هر حکم طواف سنت است سعی کردن میان صفا و مروه و توقف
عرفات و مشعر و رمی جمرات و غیر این و با کمال ماعدای طواف واجب و نماز طواف
از اعمال و مناسک حج و عمره و وضو گرفتن از برای آنها سنت است دوم بحدیث
زیر که مستحب است برای کسیکه با طهارت باشد آنکه تجدید و اعاده آن کند برآه
نماز بشرط آنکه طهارت او غیر از غسل جنابت باشد و آنکه بجهة همان نماز از برای
نیایوده باشد و آنکه فاصله معتد به میان آن طهارت و وضو تجدیدی که رسید
باشد و الا شریک آن احوط است سوم خواست نسبت به کسیکه صلاحت اصغر یا
اکبر از او صادر شده باشد چهارم طلب حاجت مطلقاً یا بشرط آنکه احتیاجت مهم
باشد پنجم دایم بودن بر طهارت است ششم مهیا شدن از برای نماز است زیرا که
مستحب است که قبل از دخول وقت نماز وضو بگیرد بقصد مهیا شدن از برای
آن نماز تا آنکه بتواند در اول وقت مشغول نماز شود و هرگاه پیش از دخول وقت
وضو بگیرد بعلته آنکه وضو گرفتن او نزد دخول وقت رجحان بیشتری است چنانکه
نسیان

سایر از مسافران میکنند در حجتان وضو اشکالی است و احوط در اینصورت
آنست که عمل دیگری چون تلاوت قرآن و نافله شب کلا و بعضاً فقد کند و بنیت
آن وضو بگیرد نه بنیت مهیا شدن از برای نماز بلکه هرگاه قطع باطن غالب دارد
باینکه هرگاه در وقت بار کردن وضو بگیرد بلکه تا خبر بیند از آنرا تا طلوع صبح
ممکن از وضو نخواهد شد بعلته فقد آب یا شده سرما یا مانده اند در اینصورت
احوط آنست که در زمین بار کردن وضو بگیرد بنیت مهیا شدن از برای نماز پس
اگر بعد از دخول وقت ممکن شد از اعاده آنرا اعاده کند و الا احوط آنست که
جمع کند میان همان وضو و میان تیمم و تقیبات است هشتم دخول مساجد
زیر که اخبار متعدده در استحباب آن وارد شده است از جمله آنها روایتی است
که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که هر کس که پیش از نماز
در مساجد زیر که مساجد خانهای حقیقتاً و تقیاً است در زمین پس کسیکه با
طهارت در آنجا رود خدا تعالی او را از گناهان پاک میکند و نوشته میشود از
رو خدا بقا و بعضی مشاهد مشرفه را محقق میسازد نموده اند و طایفه از فقهاء
نیت آن زبان اهل قبول است سیما بتور مقدسین دهم تلاوت قرآن است هر چند
که از حفظ تلاوت نماید یا از دم کتابت قرآن است هرگاه مستلزم مس کتابت آن نباشد
و الا واجب است چنانکه گذشت دو از دم حمل و برداشتن قرآن است بلکه مطلق
مس کردن جلدها نیز همین حکم را دارد سیزدهم جاع کردن جنب است خواه جنابت
او با احتلام باشد یا بجماع و خواه آنکه خواسته باشد که با جوع جاع کند یا با ملوک
بشرط آنکه قبل از آن با ملوک دیگری جاع کرده باشد چهاردهم جاع کردن است باز
حامله یا نزد دم ذکر کردن عافیت و نفسا است بعوض فرایض یومیه شانزدهم
نماز میت است هفدهم غسل دادن میت است نسبت به جنب و بیکم کفن کردن
میت است نسبت به کسیکه غسل میت بر او واجب شده باشد نوزدهم
دفن کردن میت است نسبت به شخص مزبور بیستم داخل شدن مسافر است

و منقسط است نسبت به اعدادی صحیح و کثیره است نسبت به اعداد غیر صحیح و عددها در حالت صحیح
قسم دوم حدثی است که رفع حکم آنها و اثر آنها نمی شود مگر بوضوح و غلبه و آن منقسط
و صفت و نقاس و استحضار کثیره و متوسطه است مگر در مواردی که استثنای آنها
از کلام سابق معلوم شد محبت دوم در میان اسباب است که در وقت آنها منشأ
استحباب و وضو می گردد نسبت به کسی که با وضو باشد و آنها بسیارند اول مذکور است
و بعضی از قدامه از اموال و وضو دانسته اند و مذکور می شود و سکون ذال منقطه
و تخفیف یا بروزن ظری یا بکسر ذال و تشدید یا بروزن من اول است رقیق چسبیده
می آید بر روی که در عین ملاحظه و مانند آن از حرکات ششویه بیرون می آید چنانکه بعضی
شعرا عرب در تفسیر آن گفته است المذی ماء رقیق اصفر لزج خروجر بعد
تفحید و تقبیل و بنابر تفسیر بعضی علماء از آن نیز بیرون می آید بلکه خروج آن از زن
بیش از مرد است دوم و ذی است با ذال منقطه بروزن ظری و منی اشیاء و آن الجاست
که بیرون می آید بعد از انزال و اکثر لغویین متعرض میان آن شده اند سوم و ذی است
با ذال بی نقطه بروزن ظری و منی اشیاء و آن اب است غلیظ چسبیده که بعد از بول بیرون
می آید چهارم بوسیدن زن است از روی شهوة و بعضی از نابالغان وضو دانسته اند
هرگاه بروصبر محرم نباشد پنجم سر کردن فرج زن است از روی شهوة و بعضی از نابالغان
موجب وضو دانسته اند هرگاه نسبت به جانبیه باشد ششم سر کردن هر یک از
ظاهر و باطن دبر است و بعضی از نابالغان موجب وضو دانسته اند هرگاه از روی
شهوة نباشد یا نسبت به جانبیه صفت فتح اعلیل است یعنی وا کردن سوراخ ذکر
چنانکه بعضی از اکابر مجتهدین فرموده اند و اخیر در اخبار معتبره وارد شده است
آنست که هرگاه سر کند باطن سوراخ ذکر خود را طهاره او شکسته می شود
و هرگاه دل تنای ناز واقع شود باید ناز را بر هم زند و اعاده وضو و ناز کند و هم
از قدامه عمل بمضمون آن نموده اند و اگر چه ظاهر در این حدیث آنست که از روی
تقصیر صادر شده است لیکن احوط آنست که بمضمون آن عمل نشود مگر در احوط

ناز که احوط آنست و اعاده است ششم منقطع است بشرط آنکه در ناز نباشد و بعضی
از اموال موجب وضو دانسته اند هرگاه از روی عمد و با قصد باشد که از احوط
می آید و مراد از تعدد در آن تعدد در اسباب است باینکه عمد نگاه امیر
منقطع یا استماع آن کند آنست که فراق شکم است هرگاه مستولی و غالب شود
بجایکه نتواند خود داری کند و هم حقیقت است هرگاه آب خالی از الودکی بغایت
بیرون آید و الا وضو واجب است و بعضی از اموال موجب وضو دانسته اند
نازدهم بیرون آمدن خون خال است از بول و غایط از دبر یا قبل زن یا مرد مگر
خون صفیق است استحضار و نقاس و بعضی از قدامه از این موجب وضو دانسته اند
دوازدهم و سیزدهم فی و رعاف است چهاردهم تحلیل است میان دندانها یا باطل
بالت کردن بشرط آنکه سبب بیرون آمدن خون گردد و بعضی شرط کرده اند در
جیع این سر چیز آنکه مستحکم و موجب تفریط نباشد و ظاهر نزد اکثر
آنست که مراد از وضو میگردان سر چیز وارد شده است وضوی لغوی است
نیز شری پس کافی است شستن ظاهر لبها و بینی یا نزد هم ظلم کردن است بر غیر
شازدهم غضب کردن است و ظاهر اخصاص آنست بعضی که از برای
خداست یا نباشد و غالب و مستولی بر نفس گردد هفدهم غیبه کردن کسی است
که غیبت حرام نباشد هجدهم انشاد شعر است یعنی خواندن اشعار دیگران
و در رئیس است که انشاد آن اعز شعر گفتن نیز همین حکم را داشته باشد لیکن
بشرط تلفظ بان و شرط است در استحباب وضو بعد از آنکه بعد از انکار
رسد و بعضی گفته اند مراد از انکار آنست که کمتر از چهار بار نباشد و آنکه
مشتمل بر کذب یا هجو مؤمنی باشد نازدهم گذاشتن و ظاهر اخصاص آنست
بگذر بیکه مصلحتی در آن نباشد که موجب انبساط گردد بلیغ ترک استیفاء
از قبل ناید بر است سهوا تا بعد از فراغ از وضو نیست و یکم شک است
بعد از وضو در وقوع خلل در آن یا بعد از بعد از آن بشرط آنکه از اقسام میگردان

موجب و منویست نباشد و در رفع مانع از وضوئی اختیاری است
چون مرض و تقیر یعنی هرگاه بعضی از اعضا یا بعضی از اجزای
کند یا بدل کند بجز دیگر و قبل از شروع در نماز آنکه بر طرف خود مستحب
اعاده آن وضو مقصد سوم در بیان کیفیت وضو است و بدانکه اجزای وضو
چیز است سر عمل و سر مسح اول شستن رو نیست بجز یکبار بر آن طاهر
شود خواه نفس ریختن جاری شود و خواه با عانت دست مالیدن و ظاهر است
که کفایت در تحقق معنی غسل که از نماز برطرف شدن میگویند وجود جریان
در اکثر اجزای وضو بجز یکبار اهل عرف میگویند که روی خود را شست و لهذا تصحیح
کرده اند فقها و بر اینکه هرگاه اکثری در آن گشت تا باشد بیرون آوردن آن
ضروریست بلکه کفایت حرکت دادن آن بجز یکبار بر آن رسد و بر
ظاهر است که بجز حرکت دادن جریان حاصل نمیشود و واجب شستن آن
نمایانست از رویش شستن میان دهن و پیشانی لازم نیست اگر چه
اصول در اخیر غسل ظاهر و باطن است و قصد در واجب طول از رستگاه
موی سر است تا طرف پایین زخم و واجب عرض آن بر او حاضر کند امتداد
میان آن گشت مبین و میانین است هرگاه گذاشته شود وسط مابین آنها
بر وسط رستگاه موی کشیده شود تا از زخم پس شستن صدق که عبارت
از خود زلف با محلی آن لازم نیست و همچنین لازم نیست شستن نزعین که
عبارت است از دو سبیدی که در دو طرف موی مقدم سر است و شستن
عذار بنا بر تقصیر آن بوی که در بنا گوش رو سیده میشود که اعلاای آن مشکل
اصدغ و اسفلش تعارض و شستن آن بجز از ریش طوطا و عرقنا از محاذی رو
بیرون رفته و اما مواضع فحش که آن موی بازگشت که در مابین نزعین
و صدغ رو سیده میشود و همچنین محاذی که آن موی است که اعلاای شستن
عذار و اسفلش بوی که فحش است بزخم پس ظاهر و آشکار در حدود است که بعضی

از آنها داخل است و بعضی خارج و بدانکه اکثر متاخرین بر آنند که شرط نیست در شستن
رو و همچنین در سایر اعضای وضو آنکه اگر بر آن رسد بلکه جایز دانسته اند
داخل نمودن عضو در آب بشرط آنکه اول اعلاای آن داخل کند تا آنکه مجموع آن را در
آب فرو برد بدون قصد وضو بعد از آن شست و وضو کند و اعلاای آن پیش از سایر
اجزای آن بیرون آورد تا آنکه مجموع را در آب فرو برد بدون شستن وضو بعد از آن شست
کند و آن عضو را در میان آب حرکت دهد و قصد کند که اعلاای آن قبل از سایر
اجزای آن شسته شود و این قول خالی از قوت نیست زیرا که روایا یکبار در آب وضو
ناب بر آن و وضوئی صاحب جیم و غیر آن وارد شده است اشعاری بان
دارند ولیکن بنا بر اختیار این طریق در شستن دستها سیرا دست چپ
طریق و سطر است اختیار باید کرد تا مسح کردن سر و باها باب تاغ نشود و واجب
استیفاء رو و نیز آنکه تمام آنرا بشوید بجز یکبار بقدر سر و موی خالی از شستن نماند و آنکه
از آنکه هر چه بر آن مانع است از رسیدن آب بر آن مانع حرکت دهد آنرا و
هرگاه شک کند در چیزی که مانع است از رسیدن آب تا آنکه باید که آنرا بر
آن رساند و همچنین واجب است ابتدا کردن با عملی که اول رواست از طرف بالا
و اصول است که در حین شستن آنرا از پایین بالا نبرد چنانکه در اخبار وارد
شده است مگر آنکه بدون قصد شستن واجب بالا نبرد و همچنین اصول
است که در هیچ اجزای آن ملاحظه ترتیب کند یعنی آنکه نشوید چیزی از
اسفل را قبل از آنکه محاذی آنرا از اعلاا شسته باشد و بعضی از کاتب متاخرین
کافی دانسته اند در ابتدا کردن با اعلاای رو و نیز شستن شدن اعلاای آنرا اسفل پس
اگر بر تمام سطح بدنانی بر سطح تصفیق و نه لیکن قصد کند غسل اعلاای آنرا قبل از
اسفل وضوئی و صحیح است و این قول خالی از قوت نیست ولیکن اصول است که
آنرا از رستگاه موی بریزد تا آنکه بر وجه تحقیق ابتدا با اعلاا شود و بدانکه بعضی از کاتب
در کتب محال منوی اختصار است در محال کسی که دستش بسیار برنگد یا رویش بسیار

کوه یا بعلی باشد و نه حال کسی که موی سر او از واسطه مقدم سرش رو بیده باشد
که اگر بعد از آنکه میامند یا قیاس را بین اندام باشد تا حدیکه قدری از پیشانی
فراتر باشد که او را غم میامند پس غیر از مسوی که گفته رجوع مستوی که گفته
میکنند یا اینکه میشود یا اگر او میشود و ترک میکند یا اگر او ترک میکند دویم
شستن دست راست از مرفق تا سر انگشتان بجز یکدیگر در هر دو کف دست و مراد از
مرفق محل اتصال استخوان بازو و دراع است و هرگاه محلی در دست نگویند باشد و
مرفق نداشته باشد اظهار است که بقدر دست مستوی که گفته از آن میشود و
احوط است که بجز عشار میشود و واجب است که آنرا با عی و احوط در اینجا
مراعات در تنبیه است و در اجزای آن بخوبی در هر دو کف دست و خلافی نیست در رجوع
عبارت مرفق یعنی خلاف است در اینجا که وجوب آن با آن صالیه است باین باب الحاکم
و اول آنکه خلاف ظاهر است و لیکن عمل کردن بمقتضای آن احوط است و باین
لازم است که قدری از بالای مرفق بر آن زیاد کند تا آنکه دست از بالای
مرفق کند لیکن نیز بسیار بلکه بقدریکه قطع کند باینکه است با عی و احوط است که
شستن دست چپ است بجز یکدیگر در دست راست که گفته چهارم صحیح کردن
چیزی است از پیش مقدم سر باز موی که در آن رو بیده است بشرط آنکه هرگاه
انرا نکند از بخاذه مقدم سر بر موی نرود و مقدم سر بسیار مشهور است و پیش
از سر پس باین هرگاه قریب بطرف بالای بکشد و گوش را مسح کند کافیست و
اظهار از حق است که مراد از مقدم سر او اسطرع پیشانی است از سر و اگر
احوط است که مسح کند بر ناصیه که مابین زرعین است یا بر اطراف قریب
آن از بالا و صغیر و واجب است که بشک کف دست راست مسح کند باین
رطوبتی که از وضو در آن باقی مانده است و جایز است بسیار میشود که از بالا
بپایین مسح کند یا از پایین به بالا و احوط است و اول آنست که هرگاه در مسح
نویسار باشد از آنکه کند تا جویان به منرسد و هرگاه در مسی و رطوبت بسیار
باشد

واجب است اعم از اینکه باصل شرع واجب شده باشد یا چون
طواف حجة الاسلام یا با استیجار و نذر و مانند آن بنا بر ظاهر
و احوط بسیار اول که استیجار است و بدانکه نذر کردن طواف
مستحب رجید و چه متصور میشود اول آنست که نذر را
چنین کند که الله علی ان اطوف بالنیت متوضعا یعنی از هر که
جداست بر من آنکه طواف کنم بدو و طواف کعبه در حالتی که با وضو
باشم و شهادت در صحت چنین نذر واجب بودن عمل کردن
بمقتضای آن و لزوم کفاره بر تعدیل مخالفت دویم آنست که نذر
انرا چنین کند که الله علی ان اطوف بالنیت بدون آنکه متعرض ذکر
وضو شود نه با نیت و نه بقی و شهادت در صحت آن نیست
و مشهور است که باید انهارا با وضو بجا آورد و هرگاه
مخالفت کند کفاره بر او لازم میشود چون صورة اول صحیح
آنست که نذر را چنین کند که الله علی ان اطوف بالنیت بخدا
یعنی از برای جداست بر من آنکه طواف کنم در حالتی که با وضو
باشم و در حکم بجهت این را خلافت بعضی گفته اند نذر او
منعقد میشود بدون شهادت باین حکم آن مثل حکم
صورة اول و دویم است و بعضی گفته اند منعقد میشود با قید
ولیکن هرگاه با وضو طواف کند کفاره بر او نیست چهارم آنست
که نذر را چنین کند که الله علی ان اطوف بخدا او مطهر و بنا
بر آنچه بعضی از اکابر گفته اند بر موی اند نذرش صحیح است
و واجب است بر او که انرا با وضو بجا آورد و بر فرض مخالفت
کفاره بر او لازم است و حکم مسئله در دو صورة اخیر بسیار
شکل است و احوط آنست که با طهاره طواف کند

تقصید قریب تنها در وجوب و بدانکه اشکال
 در وقت است که بخو مر نور نذر کند اما هرگاه چنین
 نذر کند که بعد از آن اطوف وان بکون دلت مع اکل
 متلا پس اظهار نذر احقر است که اصل نذر صحیح
 وقت نذر نذر که در این صورت بمنزله دو نذر
 میشود یکی صحیح و دیگری باطل و هرگاه
 کلاه در مسجد احرام نذر کند باین نحو که
 الله علی ان اطوف الان یعنی فوراً ممکن شود
 بر او طهارة کفر فتن بخوبی با فوریت منافاة
 نداشته باشد ظاهر است که واجب
 بر او که با صحت طواف کند و بر فرض مخالفت
 کفاره بر او لازم میشود و بدانکه حکم نذر
 کردن در نماز واجب یا مندوب یا نیکه
 بجا آوردن آن با وصف راجحی واجب
 زمان یا مکان یا غیر آن چون در اول وقت
 فضیلت یا در مسجد یا با جماعت کردن
 یا با وصف مزجری واجب یکی از امور
 مزبوره تعیین حکم نذر طواف را دارد
 و بنا بر این هرگاه نذر کند که نماز فریضه
 معین را با جماعت بجا آورد یا نماز استسرا
 استاده بجا آورد نذر او صحیح است

واجب است که در نماز

نابشد از اضلعه کند یا کم کند تا بر آن بر آید و بر آن اثر کند و افضل آنست که کمتر
 از عرض سرانگشت مع نیکند و اول آنست که بیشک انگشتان مع کند نه باین
 اجزای کف و بهتر آنست که شکم سرانگشت وسط را بر حال مقدم سرانگشت
 و بقدر عرض سرانگشت باین کشد تا آنکه مقدار سرانگشت بحد عرض
 از طول و عرض مع کرده باشد و احوط آنست که تمام ربع پیش از سر را مع کند
 و اما مع تمام سر پس بشمار در عرض آن نیست مگر در حال تقصیر بجمع مع کردن
 پشت پای راست لبکم کف دست راست به آن رطوبتی که از گوشه در آن
 باقی مانده است و واجب است تعیاب پشت پا در طول دو از عرض باینکه در سر
 انگشتان تا کعب مع کند خواه خط مستقیم باشد و خواه سوراخ و کعب بنابر مشورت
 قلم است یعنی بر اندک پشت پا که محل پیش نقل بر است و احوط آنست که تا
 پنج شای مع کند و اما واجب عرض پس مسای آن کافیت بنابر مشهور و احوط
 آنست که تمام کف مع کند و چنانست که ابتدا لب سر انگشتان کند و اندکی انگشت
 و عقب و اول احوط آنست ششم مع کردن پشت پای چپ است لبکم کف دست
 چپ به آن رطوبتی که در آن باقی مانده است بخوبی که در پای راست گذشت و بدانکه
 حکم مو بیک در اعضای وضو و سبیه میشود مختلف میشود باختلاف مواضع پس
 در رو منقل میشود حکم از پیش بخواهیم از آنکه موی ریش باشد یا سبیل و ابرو
 بشرط آنکه بسیار تنگ نباشد بخوبی که پیش رو از زیر آن نباشد در مجلس
 مخاطب نسبت به جمع احوال تقابل و الا لازم است غسل پیش و مراد از انتقال
 حکم آنست که حکمی ثابت بود از برای پیش رو قبل از رستن موقوف میشود
 از پیش رو ثابت میشود از برای موی بیک در آن رو بیده است و بنا بر این هرگاه با وجود
 شرط مزبور انتقال پیش رو نشود وضو باطل است بلکه هرگاه جمع کند سایر
 عمل مو پیش رو بقصد مشروع بودن وضو او نیز باطل است و در سبیل
 میان سر مو مع پیش رو در دستها لازم است جمع کردن میان عمل مو و پیش

حکم و شرط
 و در سبیل
 و در سبیل

و در سبیل

افعال

و در با هم لازم است که هیچ یک نشکند و چون از موهر چنانکه است باشد و بدانکه حکم اجزای
 زاید یک در مواضع وضو هم میرسد از کوشش و جوش و دمل و ورم و مانند آن
 حکم آن موضع را دارد در وجوب غسل اگر در موضع غسل باشد و در وجوب سجده اگر در
 موضع سجده باشد و یک که در دو مورد و در دو استه باشد هر دو روا میشود
 و سجده بر هر دو می کند مگر آنکه زاید از اصلی ممتاز باشد که اگر تکلیف و سجده
 اصلی میکند و یک که در شش شش انگشت یا بیشتر باشد باشد هر دو
 میشود هر چند که زاید بودن بعضی از آنها مخصوص معلوم باشد و قول بقدر
 غسل زاید چنانکه ظاهر بعضی از متاخرین است در غایت سقوط است زیرا که غسل
 موضع رستن آن انگشت که جزئی است از دست واجب و غسل آن ممکن
 نیست مگر بغسل مجموع آن انگشت که بهتر است و حکم دست زاید است
 که اگر از این مرفق رست باشد بجهت هر دو لازم است ۲۴ آن علتی که
 الان مذکور شد و اگر از بالای مرفق باشد اگر زاید از اصلی ممتاز باشد غسل
 زاید ضرر نیست و الا هر دو روا میشود و هر دو سجده میکند و بعضی گفته اند که
 هرگاه یکی از آنها مرفق نباشد باشد غسل لازم نیست و این قول قوی دارد زیرا
 که نبودن مرفق بر آن علامه ناقص بودن و زاید بودن است و هرگاه از خود مرفق
 رسته باشد اگر ممتاز نباشد زاید از اصلی پس بجهت حکم سابق را دارد و الا
 اگر در آن عدم وجود غسل است و احوط آنست که هر دو را غسل کند نظر بعلت کبر
 انگشت زاید که در دست ممکن است کردن سر و پا بان قطعاً لازم بلکه جایز نیست
 مقصد دوم در بیان شرایط وضو است بدانکه شرایط وضو بر دو قسم اند شرایط واجب
 و شرایط صحه و هر یک از این دو قسم نیز بر دو قسم اند قسم اول اموری صیه است
 که شرطند در وجوب یا صحه جمیع عبادات و اخصاص من بوضو ندارند مانند
 بلوغ و عقل و قهقه و اسلام و ایمان و اقامه نمودن مسائل از ادله قضیه هرگاه
 اعلیه اجتماع داشته باشد و از دلیل اجمالی هرگاه مقلد باشد و از جمله شرایط

شرایط عبادات
قسم اول

مقتضی

علم اشتغال
موسسه
در روز

مقبول بودن جمیع عبادات بلکه از جمله شرایط عبادات است که در جمیع اشتغال بعبادت
 وقت آن و سعه دارد و مبر و مشغول با کار کردن حق واجب قوی نباشد مگر
 قرضی در مبر و باشد و وقت ادای آن حلول کرده باشد و صاحبش مطالبه آن نماید
 و قادر بر ادای آن باشد اگر چه موقوف باشد بر فروختن بعضی مایات خود از چیزها
 زاید که بر آن احتیاج بان دارد و علماء در کتب خود استثنای آن از مایه سبیه
 للذین فرموده اند و مع هذا ظاهر است که مشغول ببعض عبادات مذکور شود عبادت
 او غیر مقبول بلکه باطل است و از جمله شروطی که ادای آن بر سبیل قوی واجب است
 و ترک آن موجب مردود بودن بلکه فاسد بودن عبادات میشود بلکه از اهم و اعظم
 آنها است و قیاساً واجب و عقلاً که حلی و زکوة است پس واجب بر هر مسلمانی
 که در دین دارد و طایفه رضای خداوند علیه و هار با غضب پادشاه جبار و رغب
 در مشاوت عظیمه از ویر و طایفه از عقوبت شدیده عقاب میراست و دشمن نفس
 خود نیست و می خواهد که رنج او در فعل عبادات و بجا آوردن طاعات ضایع نگردد
 آنکه آنچه در مد او تعلیق گرفته است از حق فقرا و عوام و سادات با تمام ادا نماید
 و در صورتی از حقوق ایشان قانع سازد و الا کدشته از مفاسد که مذکور
 شد حقیقتاً از وثاق معتقنای ابرین شکر لازم و لازم و کفر آن عذاب شدیدی
 دولت و نعمه خود را از سلب خواهد کرد و اگر کسب ظاهر سلب نکند و ضعی
 میکنند که از آن متمتع و بهیچ مندا نشود و در ارض خود خصم او خواهد بود لغو
 با سر از حال کسی که خداوند فقها را جبار خصم او باشد و از جمله شرایط مزبوره است
 که در جمیع اشتغال بعبادت مشغول اند مبر بعباده اهم از آن نباشد هر چند که هر دو
 واجب باشند پس اگر با وجود اشتغال در مبر و نیاز واجب بوسیله مصیقه مشغول
 نماز نایست شود نماز او باطل است اگر چه وقت نماز را پیش نیز مصیق باشد قسم
 دوم اموری صیه است که شرطند در وجوب یا در صحه وضو مخصوصه را در
 وجوب یا صحه اعم از آن و از غسل و مانند آن و مقصود از بحث در این مقام بیان

قسم دیگر است از شرایط صورت و وجوب زیر که بحث از شرایط وجوب مناسب باقی
این رساله نیست و بیان انها موکول است بکتاب مبسوط و تفسیر بدو که شرایط صحت
وضوح است اول آنست که اب وضو ظاهر و مطلق و صاف باشد پس هرگاه
باب محلی یا مضافی وضو بگیرد وضوی او باطل است هر چند که در زمین اشغال
بوضو جاهل باشد یا نجس بودن یا مضاف بودن آن آب و همچنین هرگاه
باب عضو وضو سازد وضوی او باطل است هرگاه در آن صین جاهل بعضی بودن
آن نباشد اعم از اکثر عالم مسلم باشد یا غیره و اظهر آنست که هر یک از ناسر و غافل
تیر که جاهل را دارد هرگاه منشأ انسان یا غفلت فعل اختیار خود نباشد
و هرگاه در نشاء وضو متذکر عالم بعضی بودن آن شود پس هرگاه بعضی از
عنه لایق باقی باشد و اب مباحی نزد او نباشد که بان اتمام وضو کند و وضو
بر هم میزند و هرگاه بعد از فراغ از غسلها و قبل از اتمام مسحها متذکر عالم شود اظهر
که باین رطوبت مسح میتواند کرد و احوط آنست که وضو تمام کند و اعاده آن نیز باید و در
حکم نجس و مضاف و معصوبه مستحب بانها هرگاه محصور باشد چنانکه در
باب انها حکم آن تفصیل مذکور خواهد شد بعنوان استدلال و در حکم مضاف است
استطاعت که استقلال در اثر نجاست شده باشد چون آب استیفاء و در حکم اب
معصوبه اب مباحی که در ظرف معصوب باشد یا در ظرف طایفه و بعضی
از علما حکم نموده اند بعبه وضو بیک از ظرف غصبی یا طایفه یا نفقه گرفته باشد اگر چه
در آن عمل انجام است لیکن بشرط عدم انحصار اب یا بضر در آن ظرف بحکم الاستیفاء
و احوط اعاده وضو است مطلقا و اگر مکان وضو ساختن و همچنین محل رختن عالم
وضو مباح باشد پس هرگاه در آن یکی از انها غصب باشد وضو او باطل است هرگاه
مکان مباحی قریب باو نباشد بجز بیک هرگاه در نشاء وضو ساختن استقلال با مکان
مباح نماید و وضو در آن تمام کند اخلال با هیچ شرط از شرایط وضو نشود و اگر
چنین مکانی قریب باو نباشد در بطلان وضوی او تأملی نیست و بنا بر آنچه در شرط

سابق

سابقه مذکور شد باید صحیح باشد و احوط اعاده است مطلقا و در حکم مکان غصب است
مکان مباحی که فضائی آن غصب باشد یا سقف آن یا غیره غصب بر آن زده باشد بنا بر آنچه
در باب مکان مصلی خواهد آمد انشاء الله تعالی و بدانکه استعمال کردن چیز غصبی در وضو
بلکه مطلقا موجب اشغال الذمیر است با جرم یا قیمة آن از برای مالک خواه حکم
بعبه وضو او شود یا بعد از آن و خواه عالم بغصب باشد و خواه جاهل و خواه متذکر باشد
و خواه غافل و بدانکه اظهر آنست که مباح بودن آب و مکان و مصب شرط صحت وضو است
در غیر نهادهای بزرگ و محلهای وسیع پس جایز است وضو ساختن از نهادهای عظیم و در
صحرای وسیع هر چند که در عالم برضای صاحب انها نباشد بلکه هر چند که عالم بعدم
رضای نباشد لیکن بستر بغیر غاصبی که قصد استیلاء و رفع ید مالک داشته باشد
و هرگاه کسی را در مکان غصبی حبس کرده باشند اگر سبب حبس کردن حق مسافر او را
حبس نموده نباشد واجب بر او که تسلیم حق او کند و خود را بیرون آورد و هرگاه مایل
نماید وضو سازد کردن او در آن مکان جایز نیست و همچنین هرگاه مباحی او را حبس کرده
باشند در آن مکان غصبی و لیکن ممکن از استخلاص خود نباشد بدون ضرر معتد به چون
استیفاء بغیر لازم است بر او که خود را بیرون آورد و هرگاه بیرون نیاید وضو
نماز بیکه در آن مکان میکند باطل است و هرگاه قادر بر بیرون آوردن خود نباشد مطلقا
یا باشد و لیکن موقوف باشد بر تحمل ضرر بیکه عقلاء متحمل آن نمیشوند در ایضوله بیرون
آوردن خود لازم نیست بنا بر ظاهر و بر این وجه ظاهر است که میتوانند در آن مکان غصبی
وضو سازد مگر آنکه موجب اضراء بر مالک امکان نباشد زاید بر اصل بودن در آن مکان
که بر این تقدیر سقوط تجلیت بوضو ساختن از او بعید نیست چنانکه بعضی از ائمه
فقهاء فرموده اند سویم سیر است و در آن دو چیز معتد است یکی در نهایت سهولت
و آسانی است و دیگری در غایت صعوبت و دشواری اما او که پس عبایه است از اینکه
مثل از شروع بان عمل تصور آن کرده و قصد آن نموده باشد و از روی غفلة از او صادر
شده باشد و بر ظاهر است که هیچ عاقل شروع در عمل نمیکند مگر بعد از تصور و

موسی

فقدان و لهذا بعض عارفان فرموده اند که اگر قصد جان و ثمنی است میگوید سبک دکان خود را
بعل بنیتر هر اینست تکلیف بالانطاق فرموده بود و بالجمله صد و مثل وضو از تکلیف بخدا
ندون قصد بسیار بعید بلکه متع است و اما اگر در غایت صعبه است پس
ان خالص بودن سیر است از شوائب دایره و منافع عالم دنیا بلکه اهل آخری هم زیرا
که مشهور است که هرگاه شخصی عبادت را بجا آورد بقصد نجات یافتن از دوزخ یا
فایز شدن بر بهشت عبادتش باطل است و این قول اگر چه مشهور است ولیکن بسیار
از حق دور است و لهذا اکثر متاخرین عدول از آن نموده اند و انشاء الله تعالی بقدر این مدعا
در باب سیر صلوٰه مذکور خواهد شد و بدانکه جمیع از فقهائے در سیر وضوی واجب است
از برای بازگرفتن میگوید فرموده اند که باید باین نحو باشد که انقضاء رفع الحائض
و استباحة الصلوة لوجوبه قریب الامر تعین وضو میگیریم از برای رفع حدث و صیاح
بودن نماز بعلته اگر واجب است بر من از برای محض تقرب بخدا بیجا و چون سیر را عیان
دانست براند از کفر راندن معانی الفاظ مذکوره در ظاهر لهذا حکم فرموده اند باینکه باید
سیر را مقارن اول جزو از اجزای وضو که شستن روی است بعمل آورد و بعضی بخیر
فرموده اند که سیر در حین شستن گفت دستها را بر صحن مضمضه یا استنشاق بعمل آورد
و همچنین حکم فرموده اند بوجوب استمرار سیر تا آخر وضو حکم بر حقیقت زیرا که استمرار
حقیقی در سیر بنا بر معنی مذکور ممکن نیست و مراد ایشان از استمرار حکم است
که قصد خلافتان یا تردد در آن نکند تا آخر وضو است چنانکه اکثر متاخرین
نیز فرموده اند که سیر عبارت است از امر قلبی که باعث میشود شخص را بر عمل
محرک میشود و او را بر آن و سایر این محتاج بنعمین وقت سیر و استمرار استمرار است
نیت زیرا که سیر باین معنی منفک نمیشود از فاعل مختار از اول فعل تا آخر و لیکن چون
بناست که بعلته عادت کردن بر فعلی از افعال اصیانا بدعت قصد از اوصاف میشود
و لهذا اضطرار نمودن سیر در باب و گذاردن آن در خیال بخوبی که چاره مذکورین از علماء
بیان نموده اند خالی از غایب نیست زیرا که در غالب اشخاص موجب تذکر و تنبیه میشود

بکسر

بلکه مباهست که محتاج میشود مکلف از برای جمع کردن خواص و رفع وسوسه
تلفظ نمودن بنیت چنانکه از اخبار وارده در اعمال حج مستنبط میشود و بالجمله الا انسان
علا نفیر بصیرت پس هرگاه مصلحت خود را در تلفظ بنیت یا در بخاطر گذاردن معنی آن میداند
چنان میکند و الا بنیت عبارت است از همان معنی که مذکور شد اعنی داعی و باعث
و بدانکه اکثر اظهر و اشهر در میان متاخرین است که در هر عبادت قریبتر کافیه است
و احتیاج بنیت و وجوب در واجب و سیر استحباب در مندوب نیست و همچنین احتیاج
بنیت رفع حدث و استباحة صلوٰه نیست اگر چه احوط آنست که سیر صیغ ارفا کند
مکرر در صورتی که در وجوب و استحباب عمل که پیشتر سیر قریبتر کفایت میکند و مکرر
در ملوس و مطنون و سحاضه و کیسه همیشه باید از او بیرون میاید که اقتصاد
میکند در وضو بنیت استباحة صلوٰه دون از رفع حدث زیرا که حدث ایشان وضو
رفع میشود و هرگاه ضم کند بنیت قریبتر سیر امر دیگر اگر ان امر مطلوب شارع باشد
چون قصد تعلیم ظاهر است که ضم آن مطلق نیست سیاه هرگاه مقصودش
از تعلیم مثلا نیز قریبتر باشد و الا مطلقا است خواه آنکه سیر قریبتر اغلب باشد خواه
ان امر دیگر و خواه مساوی باشد مگر آنکه قصد قریبتر در غلبه مخفی باشد که اگر
ان امر دیگر با آن ضم نمیشد باز محرم است و میباید بر عمل کرد در اینصورت عمل او صحیح است
سیاه هرگاه ضمیمه از مقوله ضحک کردن یا مانند آن از امور لازم باشد و هرگاه
در اشتیاق وضو سیر قطع آن کند یا تردد در آن کند وضو او باطل نمیشود مادام که
مطلوب دیگر بعمل نیامده باشد چهارم آنست که در حال قدره دیگری او را وضو دهد پس
اگر دیگری او را وضو دهد یا مثال آنکه با او ناید وضو او باطل است هر چند که ان نفس
بهر آنکه ثابت باشد چون طفل غیر ممیز و بوزیر بل هرگاه رو یا دستهای خود را در زیر میز یا
مثلا بگیرد تا آب بر آن جاری نشود نیز قصوری ندارد بیچم آنست که مانع از استعمال آب
چون ضرر حدث مرضی باشد ان و بیم تشنگی بر خود یا بر نفس محرم دیگر و مانند
ان از مسوغات نیم مگر آنچه استثناء خواهد شد انشاء الله تعالی ششم موالاست و ان

باینکه پس در صورتی که از آنکه عضو باقی برایش از آنکه حرکت شود تمام اعضای
بر آن و احوط است که اگر ای و ضوابطی در پی عمل آورد بخوبی که حاصل عرف در میان آنها
مختل نشود همگام ترتیب است و آن عبارت است از آنکه تمام دو را پیش از شروع در دست
راست بشوید و تمام دست راست را پیش از شروع در دست چپ و تمام دست چپ را
پیش از مسح سر و مسح سر را پیش از مسح پاها و مسح پاها را پیش از مسح کمر و مسح کمر را
ترتیب است پس جایز است که مسح پای چپ قبل از مسح پای راست کند یا هر دو را با هم
مسح کند و احوط تقدیم مسح پای راست بر پای چپ و هرگاه مخالفه ترتیب کند
در جای دیگر سر اقامه آن واجب نیست اگرچه مخالفه نموده است و در عین نیت نیز قصد
مخالفت را نداشته باشد و وضوی او باطل است اگرچه از روی جهل باشد یا با
باینکه نمیدانسته است که ترتیب میان دستها مثلا لازم است و اگر از روی نسیان و غفله
بوده است پس اگر تکرار آن ممکن است بخوبی که موانع آن بر هم نخورد تکرار میکند و اگر
از سر میکند پس اگر دست چپ را قبل از دست راست بشوید و هنوز ترتیب در دست
دست راست را نمیشوید و دست چپ را عاده میکند و هرگاه تمام بخشنده شده
نایست از سر میکند و همچنین هرگاه شروع کند مثلا در دست چپ قبل از آنکه از
شستن تمام دست فارغ شده باشد بقتید دست راست را میشود و عاده
دست چپ میکند هرگاه احوط بموانع نشود باینکه هنوز تمام رو و دست راست
خشنده نشده باشند همگام است که در اعضای وضو حایل که مانع شود از رسیدن
آب وضو بشستن یا چیزیکه بمنزله مبرش است چون موسر و رو نباشد پس اگر
حایل باشد که قطع مانع شدن آن باشد بر آن دارد باید از المان کند یا چیزی که آن نماید
و اظهر است که از المان هر که در زیر ناخنهای دست هم میرسد لازم نیست مگر آنکه
ناخن او بر خلاف عاده دراز شده باشد و چهره ظاهر بعضی از مبرش مثل کشان را
پوشیده باشد که از المان لازم است و احوط از المان چهره زیر ناخن است مطلقا هر چند
که مانع از رسیدن آب نباشد نظر باینکه مانع است از جریان آن هم است که مواضع
وضو را

وضو را که باشند پس هرگاه جمیع اشیاء بعضی از آنها خشک باشد وضوی او باطل است
هر چند که عین نجاسته باقی باشد و از جمله نجاساتی است که در تقطیر محل از آن بقدر غسل
لازم نباشد و آب وضو را بر آن بخوبی جاری کند که مطهر آن شود بنا بر این و
احوط سیاه را که بعضی از اعضای وضو خشک نباشد نه اسافل و نه تمام آن زیرا که بجز
انفصال آب از موضع نجاسته بخش میشود بنا بر نجاسته عاقله بعد از انفصال از محل غسل
پس لازم میاید که غسل اسافل آن عضو باقی باشد و آن باطل است و هم اشعار
یعنی هر که تن جمیع عضو در غسل و مسح بخوبی قطع مانع حاصل شود پس لازم است که
قدری بر صدمه که از اطراف و جوانب آنجا زیاد کند من باب المقدّم را قطع کند
باینکه تمام عضوهای محدود را غسل و مسح نموده است مقصد چهارم در بیان وضو
اضطراری است و آن حد قسم است اول وضو تقیید است یعنی وضو باطنی بطریق
سرازم ضرر ایشان زیرا که واجب است بر کسی که در جای وضو میبازد که بعضی از
سینه حاضرند و خوف دارد از آنکه هرگاه بطریق شیعه وضو سازد ضرر را و با
کسی دیگر از شیعه براند یا اینکه کسی از غیر سنی در اینجا حاضر باشد و میترسد که چیزی
برساند یا اینکه میترسد که در ایشان وضو کسی از ایشان بقتیر حاضر شود و باطل هرگاه
در وضو گرفتن بطریق شیعه ضرر مالی یا جان یا عرض بر خود یا بر بعضی شیعیان را بشود
باشد لازم است که بطریق سنی وضو سازد باینکه روزا از این میان باشد
و همچنین دستها را و باینکه مسح کند تمام سر را و باینکه پاها را هوض مسح کند یا
مسح بر مسح و مسح کند و مانند آن و هرگاه ممکن باشد که در بالا بردن آب در رد
دستها قصد شستن واجب نکند بلکه در پایین آوردن شستن قصد آن کند لازم است
که چنین کند و هرگاه اسرار شود سایه غسل با عا و مسح بر بدن او را مقدم میدارد
و مگر آنکه سعی در تحصیل واجب بر طریق اهل حق میکند و هرگاه قادر باشد بر
استقلال کردن باینکه خالی از تقیید باشد یا قادر بر دفع ضرر آن باشد بیدل
کردن مال غیر مضر بحال و مانند آن احوط است که چنین نکند اگر چه

اظهر دوم لزوم انتقال یا بدل حال است و اگر در شایع و طوئیه رفع شود اظهر
است که اعاده اجزای بدن ضروری نیست و احوط اعاده است
لکن احوط است که هرگاه بعد از فراغ از وضو و غسل از باز تغییر رفع شود نیز
اعاده وضو کند و کم وضو کسی است که ماقده بعضی از اعضای وضو باشد
مثل انگشتها و پاهای او را کلاً اعضاء بریده باشند پس اگر دستها را
از بالای مرفق و پاهایش را از بالای زانو کف بریده باشند غسل و مسح آنها ساقط
میشود و هرگاه از پایین مرفق و کعب بریده باشند غسل و مسح میکند اجزای
که از آن باقی مانده است و هرگاه از نفس مفصل قطع کرده باشند احوط
است که غسل و مسح کند محل قطع را و هرگاه در پا کف دست راست
مثلاً در مچ برسد که سبب آن ممکن از مسح سرو پای راست باشد شک
کف دست راست نباشد و سرود شود میان انگشت ششم همان دست
انها را میکند لیکن از پس جایل یا پیش شست آن یا پیش شست شکم کف
دست چپ اظهر است که اجزای اختیار میکند و احوط جمع است میان
هر سر و هرگاه دست راستش مثلاً مثل باشد و نتواند که خود بان مسح
سرو پای راست شود و امر او را بر نشود سایر انگشت دیگر دست راست
او را بگیرد و بان مسح سرو پای راست کند یا اگر خود بدون اعانه دیگر
بدست چپ مسح آنها کند اظهر بر تعیین ثانیست و احوط جمع است
سوم وضوی کسی است که بعلته فایز بودن یا عسر یا بامتنان از امراض
قادر بر وضو دادن خود نباشد پس اگر ممکن باشد که او را در ظرف و گذارد
اعضای وضوی خود را در آن فرو برد یا اگر آنها را در زیر پیراهن بگیرد
تا آب بر آنها جاری شود چنان میکند و الا دیگر بر اندوه اجزای
با اجزای غیر مصر بحال راضی میکند تا او را وضو دهد و باید که آن
غیر بدست مریض مسح سرو پاهای او کند نه بدست خود مگر
اگر

اگر رسانیدن دست مریض بسرو و پاهایش ممکن نباشد که در
اینصورت احوط آنست که وضو دهند بدست خودش مسح
و پاهای مریض کند اگر چه اظهر سقوط مسح است در اینصورت
و بنا بر احوط لازم نیست که بدست راست مسح و پای راست
مریض کند و بدست چپ مسح پای چپش بلکه بهتر است که
خواهد مسح جمع میتواند کرد چنانکه وضوی صاحب جبین است یعنی
کسیکه بعضی از اعضای وضوی او شکسته باشد و تحت و کفنه
از آنست باشد پس اگر ممکن نباشد و اگر در آن بدون مسح
از او میگذرد و الا از در میان ظرف او میگذارد تا آب بر سران
رسد هرگاه جبین در موضع غسل باشد نه مسح و اگر آن نیز ممکن
نباشد بعلته هم ضرر یا عسر یا بامتنان محل اکتفا میکند بر آمدن دست
بر روی جبین و هرگاه که بر جبین بسته اند بخش باشند با کف بر
روی آن میگذارد و بر آن لته پاک مسح میکند و جمیع از علل حکم فرموده
با آنکه وضو و ملکه شستن مضرت حکم جبین را دارد پس باید که کفنه
پاک بر روی آن بگذارد و بر روی آن کفنه مسح کند و بعضی دیگر حکم
کرده اند با کتفا نمودن بغسل اطراف آن و این اقوی است و احوط
آنست که جمع کند میان عمل مزبور و تیمم سیاه صورتیکه جمع
بکعضو یا همه اعضاء مجروح یا مضروب باشند و هرگاه مثلاً
قیری بعضی از اعضای وضو چیده نباشد و از آنرا ممکن نباشد ظاهر
آنست که حکم جبین را دارد و احوط جمع است میان وضو و تیمم
جمع وضوی کسی است که بعلته شستن کرمی صواب یا شستن با دقادر بر مراعات
موالات و مسح نمودن بر طوئه باقی مانده از وضو نباشد پس اگر جایز
آن میتواند کرد باید که جایز آن کند اگر چه موقوف بر بدل مال غیر مضر

و استکشاف تا نفع کند وصول است به بعضی از اعضا که بعضی استکشاف
از اعضا می رود اعی ساری بودی شطوط یا شطوط در احکام مذکور که در
اینست که هرگاه در امتیاز عملی باشد در وقت شد او اعتبار ندارد پس هرگاه
در امتیاز شستن دست چپ مثلا شک کند در اینکه باید از ابتدای شروع در آن تری
در اعضای سایر آن بوده است یا نه یا میگذارد بر اینکه بوده است و وضو
معلوم نیست و احوط در صورت مغزو و مانند آن جمع کردن است میان تمام وضو
و اعاده آن و هرگاه بعد از شروع در نماز بخواهد شستن آن که قبل از وضو بر سر راض
او مثلا قدری مرکب چسبیده بوده است و شک کند در اینکه از المان کف
وضو ساختن نموده بوده است یا نه بعضی از اکتا بر حکم کرده اند بعد از وضو
نماز و مطلقا هر چند که آن مرکب با بغل موجود نباشد و وجه آن معلوم اگر چه
احوط است و احوط از آن است که آن نماز تمام کند بعد از آن وضو و نماز اعاده
کند مقصد شستن در میان بعضی از ادب و سختی است و کیهان وضو است
بدانکه سختی آنکه ظرف قبل از آن وضو میگیرد در جانب راست خود گذارد
هرگاه در آن آن شک نباشد مانند آنکه بعضی از اعضا فرموده اند و آنکه
قبل از شروع وضو هر دو کف دست خود را بسیار راست را قبل از آن که آن
در طرف راست بگردد بگوید از وضو بول و خواب و در بیشتر از وضو غایب و بعضی
تخصیص داده اند از آن بصورتی که از آب قلیل وضو بگیرد و بنا بر این باید تخصیص
داد از آن بصورتی که قطع نظم با آن دستهای خود نباشد و نه قطع بجا است
انها را بر آنکه بنا بر اول ساقط و بنا بر ثانی واجب خواهد بود و اینکه در همین
شروع قسم سه بگوید و میفرماید که اگر از دست سر موضع بگوید در ضمن داخل شود
دست در آب و در ضمن شستن دستها و در ضمن شستن رو و هرگاه فراموش
کند تا بعد از فراغ مقتضای بعضی اعضا است که سختی که از اعاده
کند و اینکه بدست راست آب بر دارد حتی از برای شستن دست راست

و استکشاف تا نفع کند وصول است به بعضی از اعضا که بعضی استکشاف
از اعضا می رود اعی ساری بودی شطوط یا شطوط در احکام مذکور که در
اینست که هرگاه در امتیاز عملی باشد در وقت شد او اعتبار ندارد پس هرگاه
در امتیاز شستن دست چپ مثلا شک کند در اینکه باید از ابتدای شروع در آن تری
در اعضای سایر آن بوده است یا نه یا میگذارد بر اینکه بوده است و وضو
معلوم نیست و احوط در صورت مغزو و مانند آن جمع کردن است میان تمام وضو
و اعاده آن و هرگاه بعد از شروع در نماز بخواهد شستن آن که قبل از وضو بر سر راض
او مثلا قدری مرکب چسبیده بوده است و شک کند در اینکه از المان کف
وضو ساختن نموده بوده است یا نه بعضی از اکتا بر حکم کرده اند بعد از وضو
نماز و مطلقا هر چند که آن مرکب با بغل موجود نباشد و وجه آن معلوم اگر چه
احوط است و احوط از آن است که آن نماز تمام کند بعد از آن وضو و نماز اعاده
کند مقصد شستن در میان بعضی از ادب و سختی است و کیهان وضو است
بدانکه سختی آنکه ظرف قبل از آن وضو میگیرد در جانب راست خود گذارد
هرگاه در آن آن شک نباشد مانند آنکه بعضی از اعضا فرموده اند و آنکه
قبل از شروع وضو هر دو کف دست خود را بسیار راست را قبل از آن که آن
در طرف راست بگردد بگوید از وضو بول و خواب و در بیشتر از وضو غایب و بعضی
تخصیص داده اند از آن بصورتی که از آب قلیل وضو بگیرد و بنا بر این باید تخصیص
داد از آن بصورتی که قطع نظم با آن دستهای خود نباشد و نه قطع بجا است
انها را بر آنکه بنا بر اول ساقط و بنا بر ثانی واجب خواهد بود و اینکه در همین
شروع قسم سه بگوید و میفرماید که اگر از دست سر موضع بگوید در ضمن داخل شود
دست در آب و در ضمن شستن دستها و در ضمن شستن رو و هرگاه فراموش
کند تا بعد از فراغ مقتضای بعضی اعضا است که سختی که از اعاده
کند و اینکه بدست راست آب بر دارد حتی از برای شستن دست راست

و اینکه

و اینکه در بدست راست بشوید و اینکه قبل از وضو وضو کند اگر چه با کف
باشد و به متر است که چوب از آن تراشند و هرگاه فراموش کند آنرا بعد از
وضو وضو آنرا نکند و اعاده وضو نماید و آنکه قبل از شستن وضو وضو
استغاثی کند و مراد از وضو وضو است که آب در دهن کند و هرگز در دهن
و بعد از آن تا برای غرضی که درین دنیا یا میان آنها مانده است بمصاحبه
بیرون آید و مراد از استغاثی آنست که اگر دم بدین گذارد و بعضی از ارباب بی
جذب نماید تا بواسطه آن جرمی که در باطن بینی است بیرون آید و تنفیه شود و آنکه
آنست که هر یک را سر مرتبه کف بکند و بعد از وضو وضو را مقدم بر استغاثی
دارد و آنکه اساع وضو کند یعنی وضو تمام و رسا کند و اینکه بمقدار یک مد از
آب وضو بگیرد و سر از مد ربع من نیز از آن تقریبا و اگر مرد در شستن دستها
استغاثی را بجا کند وزن بیاض و بعضی از متأخرین فرموده اند که هرگاه هر یک از
دستها را دو مرتبه بشوید باید و کف از آب سختی که سرد در دستها را
کف اول استغاثی را در دهن کند و در دهم بیاض آن و در بعضی و وجه آن واضح
و آنکه ادعیه ماثوره را که وضو وارد شده است و در کتب ادعیه ماثوره
نموده و اینکه موی را که بیرون است از صد رو طولی و عرضا بشوید بنا بر آنچه
بعضی علمای فرموده اند و آنکه اگر از اعضای وضو بریزد و اعضا را در آب فرو نهد
و آنکه در شستن رو را از دستگاه موزن بریزد و آنرا بر پیشانی خود نهد
و آنکه کو یا خود را سیلی میزند اگر چه بعضی اضا دلاله میکند بر استحباب
نسبت بکی که خواب آلود باشد و لیکن اکثر حمل کرده اند آنرا بر تنفیه و آنکه
بعد از فراغ سوره قدر را بخواند و بعضی سوره حمد را نیز ذکر نموده اند و آن
جمله مکروهات وضو استغاثی حقیق است یعنی در مقدمه و وضو
تختی است نه در خود وضو زیرا که مذکور شد آنکه استغاثی در خود وضو
مطلوب است و از جمله آنهاست تمسک بپیشانی نمودن اعضا و وضو بمذلل

و اینکه در بدست راست بشوید و اینکه قبل از وضو وضو کند اگر چه با کف
باشد و به متر است که چوب از آن تراشند و هرگاه فراموش کند آنرا بعد از
وضو وضو آنرا نکند و اعاده وضو نماید و آنکه قبل از شستن وضو وضو
استغاثی کند و مراد از وضو وضو است که آب در دهن کند و هرگز در دهن
و بعد از آن تا برای غرضی که درین دنیا یا میان آنها مانده است بمصاحبه
بیرون آید و مراد از استغاثی آنست که اگر دم بدین گذارد و بعضی از ارباب بی
جذب نماید تا بواسطه آن جرمی که در باطن بینی است بیرون آید و تنفیه شود و آنکه
آنست که هر یک را سر مرتبه کف بکند و بعد از وضو وضو را مقدم بر استغاثی
دارد و آنکه اساع وضو کند یعنی وضو تمام و رسا کند و اینکه بمقدار یک مد از
آب وضو بگیرد و سر از مد ربع من نیز از آن تقریبا و اگر مرد در شستن دستها
استغاثی را بجا کند وزن بیاض و بعضی از متأخرین فرموده اند که هرگاه هر یک از
دستها را دو مرتبه بشوید باید و کف از آب سختی که سرد در دستها را
کف اول استغاثی را در دهن کند و در دهم بیاض آن و در بعضی و وجه آن واضح
و آنکه ادعیه ماثوره را که وضو وارد شده است و در کتب ادعیه ماثوره
نموده و اینکه موی را که بیرون است از صد رو طولی و عرضا بشوید بنا بر آنچه
بعضی علمای فرموده اند و آنکه اگر از اعضای وضو بریزد و اعضا را در آب فرو نهد
و آنکه در شستن رو را از دستگاه موزن بریزد و آنرا بر پیشانی خود نهد
و آنکه کو یا خود را سیلی میزند اگر چه بعضی اضا دلاله میکند بر استحباب
نسبت بکی که خواب آلود باشد و لیکن اکثر حمل کرده اند آنرا بر تنفیه و آنکه
بعد از فراغ سوره قدر را بخواند و بعضی سوره حمد را نیز ذکر نموده اند و آن
جمله مکروهات وضو استغاثی حقیق است یعنی در مقدمه و وضو
تختی است نه در خود وضو زیرا که مذکور شد آنکه استغاثی در خود وضو
مطلوب است و از جمله آنهاست تمسک بپیشانی نمودن اعضا و وضو بمذلل

و مانند آن و ظاهر اختصاص کراهت بصورت عدم ضرورت چون خوف ترکید
 و در نیت که هست کردن آنها با نیت نیکو نباشد و از جمله آنهاست وضو
 گرفتن با نیت که بهین اقبال کرم شده باشد خصوصاً هرگاه در ظرف مسین باشد
 و ظاهر اختصاص کراهت بتقلیل است و در وقت اکرین و جاری و هرگاه بعد
 از کرم شدن با قناب سرد شده باشد در بقای کراهت آن تا ملی است و از
 جمله آنهاست وضو گرفتن با نیت نیکو و با نیت نیکو و با نیت نیکو و با نیت نیکو
 گوشت باشد غیر از سوزن کافر و در برادرش کجاست و غیر از سوزن مؤمن
 که سخت است و با نیت طهارت آن محل خلاف علم باشد چون آب جلاله که ملافا
 بخاسته کرده باشد و هنوز مقداری که در شمع وارد شده است از آن نیکو
 باشد و چون او که ملافا بخاسته کرده باشد و در کونین خلاف باشد اگر
 چه خود معتقد طهارت آن باشد و چون غسال غسل جنابتی که در مطهر بود
 آن خلاف است هر چند که خود مطهر باشد مقصد حفظ در آداب و احکام
 بعضی خلا رفتن و آنها بر چهار قسمند واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات
 اما واجبات پس اول از آنها ستر عورت است بدانکه واجبست بر هر مردی که
 عورت خود را بپوشاند از هر مرد نگاه کند مطلقاً یعنی اعم از اینکه مؤمن باشد
 یا کافر اگر چه بعضی فقها تخصیص داده اند نگاه کنند را بجهت کافر یا اهل
 نیت لیکن مراد ایشان از آن اطلاق حیوانات است و همچنین از هر زن نگاه کند
 اعم از آنکه محرم باشد یا غیر محرم خویش باشد یا بیگانه ازاد باشد یا مملوک
 مکر از زن و کنیزی که و طم کردن بر او حلال باشد اگر چه سبب امر عارض
 چون حیض و زوره بر او حرام شده باشد و در حکم زوج است مطلقاً و جمیع
 لیکن بشرط قصد کردن رجوع بکشف نمودن عورت از برای او و در زوجیه که
 انقضای او نموده باشد و همچنین در مضامیر مثل از اعطاء کفایت اشکال
 هست و احوط احتیاط است سیما در اول و همچنین واجبست که ستر نماید
 عورت

عورت

در نیت

در نیت

عورت خود را از هر حلقه بمنزله خواه بر باشد و خواه در وقت عورت که معنوده او باشد
 اگر چه بالفعل و طم و نمیتواند کرد و همچنین واجبست بر هر زن که بپوشاند عورت
 خود را از هر نگاه کند محرم کنیزی که مالک بضع او نباشد یعنی حلال نباشد
 بر او متمتع شدن ازاد بالفعل اعم از آنکه مرد باشد آن نگاه کند یا زن خویش
 باشد یا بیگانه ازاد باشد یا غیر خویش باشد یا غیر خویش و در وجوب احتیاط
 هر یک از مرد و زن ازاد و نیت که قوی میمیر و شعور نداشته باشد اشکال است
 و احوط سیما در زن است که احتیاط از مرد و نیت کند و بدانکه خنثای مشکل
 بمنزله زن احتیاط است نسبت به مرد و بمنزله مرد است نسبت به زن و از اینجا حکم خود
 خنثای نیز معلوم میشود و مراد از عورت در اینجا مقام نسبت به مرد و فکر و خصیصه
 و نسبت به زن در حق غیر محرم جمیع بدانت حکم را که فقه ما در کتاب صلی است
 آن نموده اند بشرط عدم خوف فتنه و در حق محرم بنا بر مشهور قبل و در نیت
 و احوط است که بپوشاند از ایشان بدن خود را از ناف تا زانو بیکه تا نصف
 ساق بلکه وجوب ستر کف و زهار و سایر اطراف فرج از محرم واجب اعتبار
 سایر فرج دارد اگر طهارت فقه بر خلاف آن نمیبود و اما خنثای مشکل
 بر حکم او معلوم میشود از آنچه انفاذ کور شد و بدانکه کافی است در ستر
 عورت آنکه در جای بدینند که این میشود بجهت عاده از نظر نمودن اشخاص
 مزبور اگر چه سبب اینی و ظلم شب یا کور چشم حاضرین یا دوری ایشان
 یا مانعان نباشد و هرگاه در حضور کسی بکشد که با او وعده نماید که نگاه
 بعورت او نخواهد کرد پس اگر اعتماد بر قول او داشته باشد اظهر است که در
 حضور او کشف عورت میتواند کرد و تتمه تحقیق اینمدا عاده در مقامات
 نماز مذکور خواهد شد و در نیت دوم است که هرگاه خواست بر باشد
 استیجاب کند بخوبی که بتواند داخل در نماز شود واجبست بر او که بخرج بگوید
 نیت بنویسد و کافی نیست خنثی کردن آن نیست و کینه و مانند آن هر چند

که غسل آب متعذر باشد و قبل غسل بختی درین بوجوب پاک کردن آن نیست
و کینه در وقتیکه قادر بر شستن آن نباشد اگرچه نجس دلیل ضعف است
و لیکن عمل نمودن آن با حوط سوکافیه در استیجاب آنکه آنقدر آب
بران نرسد که بر محل نجاسته جاری شود و غسل بر آن عمل آید و بعضی فرموده اند
اقلتر آنست که دو برابر بود باشد که بر سر حشفه باقی مانده است چنانکه در
بعضی اخبار تصریح باین شده است و ظاهر است که این مقدار در مسافه ندارد
باجه مذکور شد و احوط آنست که دو برابر آنرا بشوید و افضل آنست که سه
مراتب غسل آن نماید چنانکه از حکایه رشت را بمکه اطمینان حاصل اسلام معلوم میشود
و احوط آنست که قدری آب بر آن بریزد پس قطع کند آنرا بعد از آن مرتبه دیگر آب
بران بریزد تا بقدر حقیقی غسل آید اگرچه جمعی از محققین بقدر تقدیر پاک کافی
دانسته اند و سواد از تعدد تقدیری آنست که آن قدر آب بر آن جاری کند که
اگر بر آن شاقط میگردد آنرا هر آینه بقدر غسل میاید پاک است که جاری شود بر
محل نجاسته جز و دویم از آب بعد از آنکه غسل جز اول آنرا منقطع شد باشد
و لازم نیست در غسل بختی بول دست مالیدن مگر در صورتیکه مدی و یا ذریه
یا ویدی بان مزوج شده باشد سویم آنست که بختی را با طهر یا بقدری فاحش تر
ناب بشوید بلکه هرگاه بسیار رطوبت باشد یا مخلوط با خون باشد نیز آب بشوید
و الاخیر است میان استیجاب آب و استیجاب چیزی پاک نمودن محل بم بود نیست
لکن در کتب و مانند آن و بدانکه مشهور آنست که در استیجاب آب لازم است از آن
عین و اثر و در استیجاب کافیت از آن عین و لیکن در تفسیر آنرا اختلاف نموده
بعضی تفسیر کرده اند آنرا بر آنکه و بعضی بر آنکه خوردن آنست که هیچیک
از این دو تفسیر صحیح نیست زیرا که با اتفاق از آن بول لازم نیست و تجربه
معلوم شده است آنکه بقای بزرگ در غایت کاستن است از بقای عین پس
باید مراد از آنرا جزای بسیار صغیر و نیزه باشد که از آنرا ایضا غیر آب ممکن نیست

استیجاب از آن

تفاوت است

معاذ

غایه

غالباً و علی ای حال واجب در استیجاب آب آنکه بختی آنرا بشوید که هیچ جزوی از
اجزای غایب آنرا چه بسیار و نیزه نباشد باقی نماند و در استیجاب با حجار و مانند آن
واجب است از آن عین و دو آنرا جزای بسیار و نیزه که از آنرا ایضا نیست و مانند آن
بسیار متعذر بلکه متعذر است و کافیت در استیجاب از غایب پاک نمودن ظاهر
بخرج پس ضرورت نیست آنکشت بکون خود کردن چنانکه آب سیمین است و چنانکه
لازم است در رست و لیس و مانند آن از آلات استیجاب چند امر اول آنکه کثرت
سرمه یا چه نباشد اگرچه کمتر از آن زوال عین حاصل شود و هرگاه بسیار
روان عین نشود باید زیاد کند تا وقتی که عین نجاسته زایل شود و بعضی کافی
دانسته اند بعد از حکمی که ما اینجا سر شعله داشته باشد یا بیشتر بختی که آن
استعمال نمودن هر یک از شعبان صدق نکند استعمال بودن بر سایر شعب
و بعضی بقدر حکمی در هر کینه کافی دانسته اند و دوم آنست که بول هرگاه بک
مثلاً سه مرتبه استعمال کند و بعد از هر مرتبه آنرا بشوید و خشک کند بعد
از آن استعمال کند ظاهر آنست که کافی باشد دویم آنست که پاک باشد سویم
آنست که استعمال نشود باشد در استیجاب سابق و ظاهر آنست که هرگاه استعمال
شد در استیجاب سابق پاک باشد جایز است که بدان استیجاب نماید خصوصاً
هرگاه آنرا بعد از تمام عدد مزبور استعمال نماید چهارم آنست که خشک باشد
چنانکه جمعی از علما فرموده اند و ظالی از قول نیست بختی آنست که قلع کنند عین
نجاسته باشد یا اینکه بسیار است یا بسیار صلب نباشد و بعضی از آنکه
فرموده اند باید از چیزهایی باشد که استیجاب آن مستلزم ارتداد نشود چون
ترتیب سید الشهداء بسیار بر بعضی شقوق و حق آنست که بختی شدن محل
معمود نجاسته کفر مسافه با پاک شدن آن از نجاسته غایب ندارد چنانکه در
تامل کردن در احکام صیت آدمی تغیر میان نجاسته ذاتی و غرض معلوم
میشود و بدانکه تخمین میان استیجاب آب و استیجاب با قیست مادامیکه از احدی

بسیار وقت

فایده است که اگر در اول امر اختیار کند عملی که بعد از شروع در آن دیگر
عذر و استعجاب نمیتواند کرد و اما محرمات قبل از تعارف است و اگر در این مقام در
احرام است اول استقبال و استند با رقبه است پس آنست که در حین تعوط یا بول کردن
رو بقبله و پشت باز نکند خواه در زیر سقف باشد و خواه در محلی بلکه در حین
نشستن بقصد تخلی نیز نکند و همچنین در حین استنجاء یا بر احوط و اول ظاهر
است که اگر از طرف بسیار قلیل کافی نیست و لیکن نیز لازم نیست که روی بعضی مشرق
یا مغرب بنشیند بلکه کافی است اینکه گفته شود بحسب عرف و عاده روی بقبله و
پشت بقبله نگرداند و چنانکه استقبال و استند با رقبه در حین تخلی حرام است
تخلی کردن در خانه کعبه و مسجد احرام و همچنین در سایر مساجد نیز حرام است بلکه
مستلزم کفر و ارتداد است و در حکم مساجد است مشاهد مشرفه و مقابر سایر
انبیاء و اوصیاء ایشان بلکه قبور اولیاء و صالحان نیز همین حکم دارد و همچنین در
مکان محض نشستن نیز حرام است و بجم استنجاء کردن است بر کین و استخوان و
چیزیکه استنجاء بان موجب هتک حرمت اسلام یا کفران غیر خالق انام یا منافق و کافر
از تعظیم شأن دین و احترام پیغمبر و اهل بیت ظاهر می آید و اصولی است علیه و علیهم باشد
نان و اوراق قرآن و تره حبيب حبيب رحمن صلوات الله علیه باید که ظاهر کلام
فتها در این مقام تعیم است در استخوان یا اینکه ظاهر تعلیلی که در بعضی اخبار این باب
وارد شده است اختصاص حکم مذکور است با استخوانیکه از گوشت و پوست
آن در آن باشد نه هر استخوان و هرگاه شخصی را دست سگ از محرمات مذکور
استنجاء نماید یعنی بکشد از زمین نجاست را محل معبود او شود در حصول طهارت
بان خلقت و ظاهر اکثر محققین سیمتا آخرین تفصیل است میان اینها
و استخوان که علت تفریق استنجاء کردن با آنها معلوم نیست و میان نرثان و اوراق
قرآن و تره و مانند آن از چیزها بیک حرمت استنجاء کردن با آنها معلوم منافق
بودن استنجاء است با آنچه واجب است در شروع از احترام و تعظیم آنها این حکم

خبر

فرموده اند حصول طهارت بقسم اول دون تانی نظریاتیکه استعمال قسم تانی موجب
ارتداد است دون از قسم اول و ظاهر از این ظاهر عکس تفصیلی است که ایشان
فرموده اند معلوم است که بجهت و استخوان چون علت نهی از استنجاء کردن با آنها معلوم
نیست و احتمال میرود که علت عدم صلاحیت باشد بالذات چون استنجاء
بیس مطهر نخواهد بود بخلاف مثلاً نان و تره و اوراق قرآن زیرا که علت نهی کردن
از استنجاء با آنها امر عارضیست که آن عبارتست از منافق بودن استنجاء با
و حوب احترام ثابت از برای آنها عدم صلاحیت پس بمنزله است عصبی خواهند
نمود که استنجاء بان حرام است با آنکه با اتفاق مطهر است و اما آنچه فرموده اند از آنچه
استنجاء بقسم دوم موجب افتراست محل است سبب ارتداد پس جواب از آن معلوم شد
و باید متذکر اولی است آنچه شیخ بهاء و طاب ثراه از رسول خدا ص روایت نموده اند که
استخوان و بهین باید نمیکند و در حین دیگر وارد شده است که صلاحیت ندارند
از برای تطهیر و این آنکه در حکم قرآن است هر چه بیک اسم حست جانند و مثلاً یا اسم بیک از معصومین
علیهم السلام بران نوشته شده باشد بلکه اوراق کتب احوال و مانند آن نیز همین
حکم را دارند و هرگاه بتر سید الشهداء مثلاً استنجاء کند از روی جهل یا بیک تره
ظاهر است که بخلاف مطهر است بخلاف قسم اول که عالم و جاهل در آن یکسان است
و اما استحباب تخلی و استنجاء پس بسیار و در این رساله گفته میشود با آنچه از آنها
اهم است و آن چند امر است اول آنست که کافی آمده کند سیمتا از برای بول
کردن چنانکه وارد شده است آنکه رسول خدا ص شدیدترین مردم بود در بول کردن
نمودن خود از نشستن بول و اینکه در وقت بول کردن در جای مرتفعی یا زمین بر خاک
نرم می نشستند تا برایشان بول با ایشان نرسد دوم آنکه در جای نشستن که
کسی و از آن می رسد سیم آنکه سر خود را بهیو مانند کار آنچه که بهیو مانش نرسد
و اولی آنست که زیاده بر کلاه و عمامه چیزی بر سر نکند قناع و اگر چه دامنه
قبای باشد بقصد تاسی بر رسول خدا ص و اظهار اراد و ملکی که بر او مویکند و اینکه

از عیوب میبایست چه آنکه اگر در وقت شدن در بیت الحکام بای چپ را مقدم دارد
 و در وقت بیرون آمدن بای راست را عکس سجده و سایر آنکه مشربیه چنانکه جمیع از
 قطع با فرموده اند و عیوبات احتیاط و اعتبار مؤید است چنانکه طول نه هفت نشستن را
 در مرتبه سیما در مرتبه های دیگر از درازان حلقه است چون بر زهای مساجد
 مدارس نظریه بایکه طول دادن در آنها موجب تقطیل حق دیگر است علاوه بر فزون
 که بیدار می رسد ششم آنکه در وقت تقووت نظریه چپ میل کند تا خارج بران اسماعیل
 و اسرع گردد هفتم آنکه استیلا بشستن بخیم کند تا در حین استیلا دست او
 ملوث نشود هشتم آنکه بدست چپ استیلا کند چنانکه علماء فرموده اند و عموماً
 احتیاط معصومیه و اعتبارات عقلمیه مؤید است آنکه عدد آلات استیلا را طاق
 گرداند چون سه و پنج و هفت ده که با قدر استیلا باب استیلا اختیار کند بر
 استیلا باز در آنکه چپ کند میان استیلا و استیلا باب چنانکه بعضی اکتفا بر ذکر
 نموده اند و حق آنست که مطلق چپ مستحب بلکه مستحب آنست که اول استیلا
 کند بعد از آن نشوید محل استیلا و از آنکه خواهد از غیره و از کار دیگر وارد شده است
 در احوال هشت گونه اعمی وقت داخل شدن نشستن و کثرت کردن و بیرون آمدن
 مد فوج و رؤیایاب و نگاه کردن بمد فوج و فارغ شدن و بیرون آمدن سیزدهم
 آنست که بعد از فوج دست بر شکر ببالد معاند خواهد شد عانی که وارد شده
 خواهد شد در احوال چهاردهم آنکه استیلا از بول نماید و بعضی از تقدیم این استیلا
 دانسته اند و گویا مراد ایشان وجوب شستن است نه شستن و بهترین کیفیتش
 آنست که بعد از انقطاع بول از بیجه مقعد تا بیجه ذکر سیم مرتبه سه نمازد
 بر سر رکی که متصل است بذكر تکبیر اصل است و مهمتر آنست که
 بانگشت میابین سه کند بعد از آن سینه زد ذکر یا نکشت معین و
 میابین از بیجه آن تا سر حشفه سر مرتبه بعد از آن سر حشفه را سه مرتبه
 سینه زد تا بتبیر بوی که در بحر ای ان باقی مانده است بیرون آید و هرگاه
 قطع نشد

استیلا

قطع کند یا بایکه بیرون آمدن موفق شد بر اینکه بر بعضی مساجد مزبور میفرماید
 زیاد میکند چنانکه هرگاه قطع کند یا بایکه بکتر از آن علاوه مطلوب حاصل شود
 اکتفا میکند به آن قدر که صراط اتمام عداست سیما در سر سجده اول و ثانیه
 استیلا آنست که هرگاه بعد از آن رطوبه مشتمل بیرون آید حکم میکند یا بایکه بول
 نیست بخلاف آنکه هرگاه قبل از آن بیرون آید بر آنکه حکم میشود یا بایکه بخمس و
 ناقص و ضوات و هرگاه اکتفا کند بسیم سجده اول مثلاً بعد از آن رطوبه مشتمل
 بیرون آید و قطع کند یا بایکه از بالای مخصوصه که سجده ای ان تمام شده است بیرون
 آمده است یعنی از جایکه مسافت مران اظراف آنست که حکم از دارد که بعد از اتمام
 جمیع مساجد بیرون آید و همچنین هرگاه جمیع مساجد را تری نموده باشد و
 لیکن حرکات عنیف بعد از بول کرده باشد که اگر چیزی از آن در بحر ای ذکر باقی میماند
 هر ایله با حرکات بیرون میامد و اما مکرر هات فنی پس آنها نیز بایند و عموماً
 و اهم آنها چند چیز است اول استقبال نمودن قوس خورشید و ساه است بخیم
 بول و بعضی حرام دانسته اند از او کافیت در دفع کراهت و خود حایل که مانع
 شود از آمدن توانها بر قتل اگر چه تحایل است باشد دوم استقبال و استیلا
 ماد است در حین تحیل سیما آنست بول سقیم نشستن سیما از برای تقووت در شوارع
 نافذ هرگاه موجب تقصیر سلمانان نگردد و الا در جواران اشکال است و اما
 طرق مرفوعه پس جوار تحیل در آنها موقوفه بآن مالک و با عدم اذن قطعاً
 حرام است و با آنکه هرگاه ضرر بمتر دین نرساند ظاهر آنست که جایز است
 بدون کراهت و الا با کراهت و در حکم شوارع است در جمیع احکام مزبور مشاع
 یعنی جاهاییکه مردم در آنها از جویها و رودخانه ها و جاهای بر میدارند
 محل نزول قواقل و فناء مساجد یعنی جری آنها که از مساجد سیواک انداز میمانند
 و ظاهر آنست که مشاهد ضرر حکم مساجد دارند و بعضی فناء مطلقاً ندارند
 در حکم فناء مسجد دانسته اند چهارم نشستن سیما از برای تقووت در زیر درختها و

۴۸

میوه دارد هر چند که مالک خود را شخص باشد و ظاهر اخبار اختصاص گرافت
 در چنینکه بالفعل میوه داشته باشد و بعضی قیام داده اند که اگر نسبت به میوه
 در چنینکه از شائل است که میوه دهد اگر بالفعل میوه نداشته باشد و در
 نسبت آنکه هر دو درخت بی ثمری که مقصود از آنکه و شکوفه آن باشد نیز همین
 حکم را داشته باشد بچشم فسخ سببا از برای نقوط در مواضع لعن یعنی در
 طایفه بنا بر تفسیر دیگر از بعضی اخبار مستفاد میشود ششم خوردن و شامیدن در
 حین نقوط و بول کردن بلکه مطلقا یعنی ما را سبک در بیت احکام می باشد و آیا
 حاویدن کند و مانند آن و کشیدن قلیان و شطرب نیز همین حکم را دارد باین
 اظهار تفصیل است میان اثر بلاد دیگر در آن معتاد است و بلاد دیگر در آن معتاد
 نیست پس مگر و هست در آن فرائض اول هفتم مسأله نمودن دست در حین تخیل
 هفتم نکم کردن دست مگر بذكر خدا و قرائت قرآن سببا نیز آنکس و حکایت از آن و
 رد سلام بلکه مطلق تحفه و حاجتیکه نزد تکم در آن موجب فوات آن و مورد
 ضرر را ضرری یاد نبوی باشد و بعضی از اکابر فرموده اند که در حکایت از آن بدو
 میکند صیغات را بحرفات یعنی بعضی بر حرفی علی الصلوة و حی علی الفلاح و حی
 علی غیر التمل میگوید لا حول ولا قوه الا بالله من حاجه و هم در میان اقسام غسل
 را که غسل مقیم میشود اول بواسطه و سبب و واجب الا ان شستن قسم است
 غسل جبار و حیض و نفاس و اسهال و صر سیت و غسل میت و بدانکه با
 عدای غسل میت واجب عین است نسبت به هر مکلفی که سبب آنها از برای او
 بآمر سیده باشد و مکلف باشد بالفعل بآمر یا بچیزی دیگر از چیزها باینکه مشروط
 بظمان از آن حد است و اما غسل میت پس واجب کفای است چنانکه بعد از این
 میشود انشاء الله تعالی و گاه هست که بعضی اغسال مند و بر واجب میشود
 مبدور و مانند آن و بنا بر این اقسام واجب غسل هفت است لیکن یکی از آنها
 از حقوله تقبل است یعنی غسل دادن غیر و ما بقی از مقوله اغتسال یعنی غسل

و در غسل
 اگر چه در بعضی
 از اینها

و در غسل
 اگر چه در بعضی
 از اینها

کردن و اما مستحب پس اشام آن از هشتاد متجاوز است و آنچه در آن واجب است
 از آنها بعد از این مذکور خواهد شد بعنوان آنکه شستن در میان غسل جبار
 و میان مسالین در چند مقام میشود مقام اول در میان امریست که جبار بر آن حاصل
 میشود و در چیز است اول بیرون آمدن منی است از موضع معتاد خواه سبزه
 کس معتاد باشد چون ذکر سبزه نمود و قبل نسبت بزن و هر دو نسبت به شستنی مشکل و
 خواه نسبت باو معتاد باشد یا با لیس معتاد شده باشد چنانکه در باب وضو مذکور
 شد لیکن جمعی از مجتهدین حکم کرده اند باینکه هرگاه قطع کند خروج منی غسل بر او
 واجب میشود اگر چه از غیر از موضع معتاد بیرون آمده باشد و این قول احوط
 بلکه اقرب است و بدانکه در فقیه در موجب بودن اغتسال بر غسل را میان آنکه
 در جواب بیرون آید یا در سبب آن از مرد بیرون آید یا از زن یا از ختنه مکلف باشد
 در حین بیرون آمدن منی اول و یا غیر مکلف چون دیوانه و لیکن وجوب غسل بر قسم
 اخیر موقوف است بر اینکه بعد از آن متعلق تکلیف گردد و هرگاه چیزی از او بیرون
 آید و شستن کند در آنکه منی است باینکه حکم میکند باینکه منی نیست مگر در طریقه
 شستن و بعد از شستن و قبل از استبراء بیرون میاید که در حکم منی است و همچنین
 هرگاه قطع کند باینکه منی است و لیکن شستن کند در آنکه از او بیرون آمده است
 یا از دیگری که با او در لباس یا در غایت مشارک بوده است که بر هیچیک غسل
 واجب نمیشود هر چند که آن لباس یا غایت را بنویس بر استعمال کرده باشد و در میان
 منی و غیر خودش باشد لیکن قول بوجوب غسل در شقی اخیر بسیار قویست مگر
 آنکه حشده باشد بجهتیکه قطع کند باینکه در نو بر آخری که مختص است باو بیرون
 نیامده است و احوط آنست که هر دو غسل کنند و آنکه مادامیکه غسل نکرده اند
 و هیچیک بدیگری اقتدا نکنند و همچنین دیگران نسبت به هر یک از ایشان و بعضی
 گفته اند هرگاه در لباس یا غایت مختص بخود منی ناید غسل بر او واجبست اگر چه
 علم بر زمان خروج آن نداشته باشد بلکه اگر چه علم باینکه از او است نیز نداشته

باشد و این قول نسبت بر نفس اماره است و اما نسبت بر نفس اوله پس اگر
احتمال دهد آنکه مثلا از احتلامی نباشد که از آن غسل کرده است پس غسل بر او واجب
نیت و الا واجب و بنا بر این حکم میکند باینکه در آخر از منتهی برون
آمده است پس اعاده نمازهای از منتهی سابق بر آن واجب نیست و حقیقتی
امریت ظاهر غیر محقق بر کسی که حدیثا اندک از آن یا و اگر اندک فرموده است و آن
علا ما نشاء بر منتهی است که موقوف بشود باشد یعنی شوق و رغبت در جماع
و آنکه هرگاه از صومع الزام بر او آمده باشد رافع یعنی صومع و باقی باشد و آنکه
پوشش شصیر باشد بوی طبع که شکسته حرماست و آنکه حرش در حرمت باشد
و آنکه سعید و غلیظ و حبیه باشد و نفس بر درجین بیرون آمدنش لذت و لذت
و قضیب را بعد از خروجش سستی و رطافت حاصل شود و بدانکه از اضرار و فساد
علمی بر او ظاهر میشود آنکه در مرتبه دفع معتبر نیست و همچنین مطلق زن و این
قاصر را که انیت که هرگاه نسب ملاعبر و ما سندان از حرکات شهوانی
منی از منیع خود هرگز نکند و بیک نسب امر عارضی از عاقلی از برای او لازم است که
بان نسب تا چیزی در بیرون آمدنش حاصل بخورد غایت است که در مرتبه فوق و بدون
نسب از علامات مقارنه مذکور بیرون میاید و هم آورد واری که حیوان را باها
حاصل میشود جماع است و مراد از جماع ادخال هم حشفه است یا بقدر آن از کسیکه
حشفه او را بریده باشد در قیل زن زنده با اتفاق و هم در قیل زن زنده
و در زن یا بر زن زنده و مرد و قیل و در مطلق حیوان بنا بر مشهور سیار در
میان متاخرین اعم از اینکه خود ادخال کند یا دیگری محصور باشد بر او یا غیر محصور
جواب باشد یا بیدار یا بخیر وارد شده است از رسول خدا هم آنکه هر کسی که
العباد با من عمل قوم لوط کند یعنی یا پسری لواط کند محشود میشود در روز قیامت
ما حیاء بر او که بر تمام امایه ای دنیا غسل کند محمول است بر اینکه غسل کردن ب
دفع مصیبه و سقوط عذاب شدید اخراج از او نمیشود یا محمول است بر کسی که عمل

مجبور است

مردود

مردود را کند با اعتقاد تجلیه آن زیرا که چنین کسی کافر است و غسل او صحیح نیست
و همچنین است حال روانی که از جناب صادق مرده است که محض ترجمه آن نیست
که لواطی که موجب قتل است است که شتمی بر اقیاب یعنی اذلال ذکر در بر
نباشد بلکه مجرد ملاسسه باشد یعنی مالیدن ذکر با طرافت و بر او استلزام قتل
فاعلش میشود و در هر جا بیک حکم میشود بوجوب غسل بر فاعل بر معقول نیز غسل
واجب است و همچنین بعلک بشرط آنکه از بی ادم نباشد و بجل تکلیف رسیده باشد
یا بعد از آن برسد پس هرگاه میت باشد یا صغیر و قتل از بلوغ ببرد واجب نیست
که او را غسل حیاء بدهند پس بنا بر این هرگاه زنی ذکر در صومع میت خود را در قیل
یا در حرش داخل کند غسل بر آن زن واجب نیست نه بر میت یعنی واجب نیست که
ان میت را غسل حیاء بدهند و همچنین هرگاه نسبت بمجبور زن یا مرده یا
مرد اجنبی یا مرده چنین عمل کند و اما هرگاه ذکر بریده انسانی یا حیوانی یا
داخل کند پیش بر غسل بر او واجب نیست و هرگاه مردی و طی کند خضایی را
اگر رد بر باشد بنا بر مشهور غسل بر هر دو واجب است و اگر در قیل باشد پس
در آن خلافت چنانکه هرگاه خنثی و طی کند زن یا و شهور عدم و جوب غسل است
نسبت به مرد و از آنجاست که جمعی از فقها گفته اند هرگاه ذکر یعنی مردی
و طی کند خضایی را در قیل و خضائی یا غل واجب میشود بر خنثی و زن
از ذکر و خنثی مقام دوم در بیان غایب است که غسل حیاء بر او برای آنها واجب میشود
و آنها چند امر است اول مطلق از آنست خواه واجب باشد خواه سست و
لیکن وجوب غسل از برای نازستی از معقوله وجوب شرطی است نه غرضی چنانکه در
وضو کد است دوم طواف واجب و در طواف سته هرگاه از روی غفلت و جاهل
بوده باشد باینکه بر جنب حرماست داخل شدن در مسجد الحرام واقع شود در حجه
ان اشکال است سوم مسکنانه فراموشی بتفصیلی که در وضو مذکور شد و
احوط در اینجا آنست که مسکنانه نیز نکند چهارم مسکنانه حق جل و علا

بنابر مشهور و در حکم اسم است همانکه مختصند با ایشان و اما اسماء انبیاء و وصیاء
و ملئکة بر وجوب احتیاط با آنها در این جهت اوقاف است از آن در بیان حدیث
اصغر فروغ این مسئله بخوبی است که در باب غایت وضو مذکور شد پنجم
داخل شدن دست در مسجد اگر چه مسجدی غیر مسجد نباشد اگر چه در آنجا
نکند و لیکن ثبوت این حکم مختص است با آنکه در آنجا در زمان بی غیرها و آنکه اگر چه
مسجد بوده است نه آنکه بعد از ایشان بر آنجا افزوده اند و هرگاه کسی در یکی از آن
دو مسجد بخت کند و واجبست بر او که فوراً بترک کند و بیرون آید مگر در صورتیکه
قرب بگذرد مسجد نباشد بخوبی که زمان بتمیم شود و طول از زمان بیرون آمدن
باشد که در وجوب بتمیم در این صورت اشکال هست و همچنین هرگاه بعد از آنکه در آنجا
گروه باشد که چهار روی جهل بمسئله یا غفلت باشد که در وجوب بتمیم بر او نیز تأمل
هست اگر چه احوط است شستن در آن نیز و دست در سایر مساجد پیش از مسجدی
دور و دلتشعرا باشد و از آنکه داخل شود و از دیگری بیرون رود و آنکه در آنجا
بیشتر جایز است و همچنین هرگاه داخل شود در آن و در آنوقت که در آنجا
اینها را در آنجا داخل شده است بنا بر قولیکه فوق دارد بشرط آنکه مساجد خود را
نکند و هتکم وضع و گذاشتن چیزیست در مسجد اگر چه مستند در آن نباشد و در آن
نباشد بلکه هر چند مستند دخول نیز نباشد چنانکه بعضی از مجتهدین تصریح
باین نموده اند و لیکن ظاهر چنانکه بعضی دیگر از مجتهدین اختیار نموده اند است
که هر متر وضع در وقت است که مستند لبث نباشد که گذشت از دخول و آنکه
از موقوفاتی نباشد که وضع آن در غیر مسجد منافی با غرض و اوقات باشد و چون
دلوا برین بود و بدانکه متبادر از وضع افست که بدست خود چیزی را در مکانی
گذارد پس هرگاه از خارج مسجد چیزی را در آن بگذارد و اشکال حرام نیست
و همچنین هرگاه چیزی را بدست نهد و در آن گذارد بنا بر وجهی و مشهور
است که بیرون آوردن چیزی از غیر مسجد جایز است اگر چه مستند

لهذا

لبث باشد و نباید دانست که سطح مسجد و زیر زمین آن حکم مسجد را دارد
و همچنین دیوارهای آن بنا بر آنچه بعضی تصریح باین نموده اند بلکه فضای آن تا
آسمان هتکم نیز حکم مسجد است بنا بر مشهور و غیر از آنکه حکم کرده اند باینکه مشاء
شتره زاده اسرار حکم مساجد بلکه مسجدین را دارند و در این باب بصیر
مؤید این قول است و مضمون این روایت اینست که ابو بصیر در حال حاجت با چند نفر
در یک مشرف شدند بخلاف امام جعفر صادق ع و چون چشم صادق علیه السلام بر او افتاد
نیز بر او نگرست بعد از آن از روی غضب باو فرمود باین حال داخل در خانه آن
بیفران میشوی و حال آنکه بخیلی ابو بصیر تعرض کرد بپناه سیر مرا غضب خداست
و غضب شما و استغفار میکنم از این عمل و عمر کردم که دیگر چنین کاری نکنم و
لیکن اشکال وارد میشود باینکه لزوم احترام ایشان در حال سماء بیش از لزوم آن
نسبت به کمال حیثیت نیست و حال آنکه در حال حیثیت در جاهای داخل میشود در
و هتکم علیا حال آنکه جنب نموده و آنکه با ازواج و کنیزهای خود مقاربت میکنند
و در هیچ روایتی وارد نشده است آنکه بجز در احوال ایشان از آن خود بیرون
نمیکردند یا خود از آنجا بیرون میرفتند بلکه وارد شده است آنکه رسول
خدا صلی الله علیه و آله در یک طشت غسل میکردند و اگر چه در جواب از این اشکال ممکن است
که گفته شود فروت مسایر مکانیکه بیشتر حد مبارک ایشان در آن استقرار
دارد و اختصاص با ایشان هر ساله است و مسایر مکانیکه احیاناً داخل در آن
میشوند زیرا که احترام از آنانی ممکن نیست غالباً اختلاف اول و لیکن بنا بر این روایت
ابو بصیر که مستند این حکم است نزد بعضی طایفه باید کرد یا تاویل بر حکم مذکور
حال آنکه مستند خاص خواهد بود و علی ای حال احوط احتیاط نمودن است از مطلق
دخول لیکن در خود روضات متوجه دون از روافقا و حکمهای آنها هتکم خواهد بود
چیز نیست از سوره عزیم یعنی از سورهایی که مستندند بر مسجد واجب اگر چه
بسم الله باشد هرگاه بقصد یکی از سوره مزبوره بخواند و آنها چهار سوره اند

در شق این نکند و از تمام شق این قاعده نشود شروع در شق ایرنگد و بنا
 بر این لازم است که خط موهومی که فاصله است میان کردن و شق ایران حد
 مشترک که محتمل است در خون در هر یک از آن دو عضو و باید بشود یکبار با
 و کردن و باید یکبار با شق ایران تا اول قطع حاصل شود باینکه تمام هر یک از آن دو
 عضو را در محل خود شش شش است و آنکه شروع در عضو متاخر نگردد است
 مگر بعد از قاعده شدن از تمام عضو مقدم و اما حد مشترک که فاصله است
 میان سر و کردن و شق این تا میان شق این و ایران پیش و پس در آن
 بخیر است میان آنکه نزد و مرتبه بشود با هر عضو یکمرتبه یا آنکه از یکمرتبه
 در میان آن دو عضو بشود و قصد کند آنکه اگر در نفس الامر از جمله عضو
 سابق است اخراج محسوب شود و اگر از جمله عضو لاحق است اول این پس بنا
 بر این ذکر کرد و مرتبه و میشود یکمرتبه یا شق این و مرتبه دیگر یا شق ایران یا آنکه
 بعد از قاعده شدن از تمام شق این یکمرتبه از آن میشود بعد از آن شروع در شق
 ایران میکند و قصد میکند آنکه اگر در قاعده محسوب است از شق این اخراج
 نباشد و اگر محسوب است از شق ایران اول این و همچنین است حال سایر عروق
 از دبر و بیضین جناب و مقصود بعضی از اینها از آن است که باید هر یک
 از دبر و بیضین را دو بار بشود یا نصف این را با شق این و نصف ایران
 از با شق ایران و در قدر مشترک میان دبر و بیضین محسوب است
 میان این مذکورین و همچنین است حکم قبیل از آنکه اگر در ذکر این است
 که بطریق مذکور در سایر عروق عمل کند و کسی که دوسر داشته باشد آن
 است که هر دو را بشود و تا از شق هر دو قاعده نشود شروع در شق
 این نکند هر چند که باید از اصل ممتاز باشد و بد آنکه ترتیب معتدل
 در اعضای نلکه در اجزای آنها پس جایز است در هر یک از آنها آنکه اسافل
 از اقبل از اعلا بشود و اما موالات پس در غسل ترتیب با جمیع معتبر است

در شق این نکند و از تمام شق این قاعده نشود شروع در شق ایران و بنا بر این لازم است که خط موهومی که فاصله است میان کردن و شق ایران حد مشترک که محتمل است در خون در هر یک از آن دو عضو و باید بشود یکبار با و کردن و باید یکبار با شق ایران تا اول قطع حاصل شود باینکه تمام هر یک از آن دو عضو را در محل خود شش شش است و آنکه شروع در عضو متاخر نگردد است مگر بعد از قاعده شدن از تمام عضو مقدم و اما حد مشترک که فاصله است میان سر و کردن و شق این تا میان شق این و ایران پیش و پس در آن بخیر است میان آنکه نزد و مرتبه بشود با هر عضو یکمرتبه یا آنکه از یکمرتبه در میان آن دو عضو بشود و قصد کند آنکه اگر در نفس الامر از جمله عضو سابق است اخراج محسوب شود و اگر از جمله عضو لاحق است اول این پس بنا بر این ذکر کرد و مرتبه و میشود یکمرتبه یا شق این و مرتبه دیگر یا شق ایران یا آنکه بعد از قاعده شدن از تمام شق این یکمرتبه از آن میشود بعد از آن شروع در شق ایران میکند و قصد میکند آنکه اگر در قاعده محسوب است از شق این اخراج نباشد و اگر محسوب است از شق ایران اول این و همچنین است حال سایر عروق از دبر و بیضین جناب و مقصود بعضی از اینها از آن است که باید هر یک از دبر و بیضین را دو بار بشود یا نصف این را با شق این و نصف ایران از با شق ایران و در قدر مشترک میان دبر و بیضین محسوب است میان این مذکورین و همچنین است حکم قبیل از آنکه اگر در ذکر این است که بطریق مذکور در سایر عروق عمل کند و کسی که دوسر داشته باشد آن است که هر دو را بشود و تا از شق هر دو قاعده نشود شروع در شق این نکند هر چند که باید از اصل ممتاز باشد و بد آنکه ترتیب معتدل در اعضای نلکه در اجزای آنها پس جایز است در هر یک از آنها آنکه اسافل از اقبل از اعلا بشود و اما موالات پس در غسل ترتیب با جمیع معتبر است

در شق این نکند و از تمام شق این قاعده نشود شروع در شق ایران و بنا بر این لازم است که خط موهومی که فاصله است میان کردن و شق ایران حد مشترک که محتمل است در خون در هر یک از آن دو عضو و باید بشود یکبار با و کردن و باید یکبار با شق ایران تا اول قطع حاصل شود باینکه تمام هر یک از آن دو عضو را در محل خود شش شش است و آنکه شروع در عضو متاخر نگردد است مگر بعد از قاعده شدن از تمام عضو مقدم و اما حد مشترک که فاصله است میان سر و کردن و شق این تا میان شق این و ایران پیش و پس در آن بخیر است میان آنکه نزد و مرتبه بشود با هر عضو یکمرتبه یا آنکه از یکمرتبه در میان آن دو عضو بشود و قصد کند آنکه اگر در نفس الامر از جمله عضو سابق است اخراج محسوب شود و اگر از جمله عضو لاحق است اول این پس بنا بر این ذکر کرد و مرتبه و میشود یکمرتبه یا شق این و مرتبه دیگر یا شق ایران یا آنکه بعد از قاعده شدن از تمام شق این یکمرتبه از آن میشود بعد از آن شروع در شق ایران میکند و قصد میکند آنکه اگر در قاعده محسوب است از شق این اخراج نباشد و اگر محسوب است از شق ایران اول این و همچنین است حال سایر عروق از دبر و بیضین جناب و مقصود بعضی از اینها از آن است که باید هر یک از دبر و بیضین را دو بار بشود یا نصف این را با شق این و نصف ایران از با شق ایران و در قدر مشترک میان دبر و بیضین محسوب است میان این مذکورین و همچنین است حکم قبیل از آنکه اگر در ذکر این است که بطریق مذکور در سایر عروق عمل کند و کسی که دوسر داشته باشد آن است که هر دو را بشود و تا از شق هر دو قاعده نشود شروع در شق این نکند هر چند که باید از اصل ممتاز باشد و بد آنکه ترتیب معتدل در اعضای نلکه در اجزای آنها پس جایز است در هر یک از آنها آنکه اسافل از اقبل از اعلا بشود و اما موالات پس در غسل ترتیب با جمیع معتبر است

بیک

بلکه جایز است که یکی از اعضای نلکه را صبح بشود و دیگری را ظهر و آخر عصر بلکه
 بنا بر این خواهد آمد از آنکه واقع شدن حدث اصغر در شای غسل جنابت
 مطلق آن نمیشود جایز است که میان اجزای غسل پیش از یک روز فاصله شود پس
 هرگاه ما فرض کنیم باشد و در راه او ابوابی بسیار که در مواضع دور
 از هم باشد و طریقی باشد که آنها را جمع کند جایز است بلکه لازم است که
 بهر یک از آنها که میرسد قدری از غسل را عمل آورد تا با تمام رسد اگر چه بگوید
 یا بیشتر میان آنها فاصله شود و همچنین لازم است مراعاة موالات در
 اجزای هر یک از اعضای نلکه و اما غسل از تاسوس پس شش مورد در آن و خوب تر
 محوالات است باینکه جمیع بدن را یکدفعه در آب فرو برد و اگر چه در دلیل است
 مناقض میتوان نمود و لکن احوط آنست که مقتضای آن عمل کنند چنانکه مذکور
 شد شش آنست که تمام بدن را با آب غسل جاری شود بر محل ظاهر
 و بعضی از فقها حکم کرده اند باینکه هرگاه جرم نجاست در بدن نباشد و در
 ظاهر بدن بقدری غسل معتبر نباشد کافیت بیکمرتبه است و بقیه بقصد غسل
 و غسل و ظاهر و اشهر آنست که یکمرتبه است بقیه کافیت بیکمرتبه است و در مرتبه
 آب بر آن بریزد اول ببنیه غسل بفتح عین دوم ببنیه غسل بضم عین و در غسل از تاسوس
 و همچنین در تاسوس و در بنیت حوازا کتفا نمودن یکمرتبه و در بدن
 تمام بدن را عضو در آب بقصد آنکه اول غسل حاصل شود و بعد از آن غسل
 اگر چه احوط در این نیست بیکمرتبه است هفتم استنباط است باینکه تمام بدن را بشود
 بخوبی بقدر سر موی نشسته اند پس اگر جایز در بدن باشد از آنکه میکند
 آنرا یا هر که میدهد تا آب بریزان رسد و هرگاه قطع دارد برسد آب
 بریزان و نمک بطریق نفوذ دهن از جریان احوط آنست که از آنرا بجز این آن
 کند بخوبی آب بریزان جاری شود و بد آنکه شش و آنست که شستن در
 غسل لازم نیست و احوط شستن مطلق موالات سیما موی کوتاها که از

رستگاه خود بخا و زخمی است و اما باطن پس خدای در عدم وجوب غسل ایضا
 نیست مگر کوی ناف و کوی سمت بالای گوش و اطراف سوراخ گوش پس احوط
 آنست که ترند مشتق آنها نکند سیمای اگر اظفر در آن وجوب غسل است و
 هرگاه انگشتان دست یا پا بهم چسبیده باشند بخوبی که مانع از وصول آب با جریا
 آن شود باید آنها را از هم جدا کند تا آب بر جمیع آنها جاری شود هفتم آنست که
 مانعی از استعمال آب نباشد چون بیم مرض یا عطش یا مانع شدن از چیزهای دیگر
 موجب تیممند و هرگاه در استعمال آب مصروف نباشد و لیکن مشغول
 زحمت بسیار باشد احوط آنست که بخیر است میانه بین غسل و احوط است
 و هرگاه در آخر وقت غسل کند بیک آنیکه وقت و سعه زیاد و بعد از فراغ معلوم
 شود که وقت کجا اخیل غسل با نماز را بشمار است و اینکه فرض او بتم بوده است
 غسل او باطل است بنا بر آنکه چیزی از آن بچندین عصر فروخته اند اگر چه اظفر نرسد
 احقر صحت است و لیکن احوط آنست که نماز را عاده یا بوقوع تمام در میان غسل
 اصرار نیست مثل غسل صاحب جمیع و غسل کردن بتبلیک در حال تقیه و مانند
 آن و از آن خبر بر باب وضوی اضطرری مذکور شد کیفیت غسل اضطرری و احکام
 باید که تا مل معلوم نمیشود پس احتیاطی بعبان آنها بر وجه تفسیر نهیست
 هفتم در بیان احکام این غسل است بدانکه احکام غسل از جهت تنگ کردن در وضو
 باین شطو و شروط آن بعضی با مثل احکام وضو است و اما سایر احکام آن در
 ضمن چند مسئله بیان میشوند مسئله اول آنست که با غسل جایز و وصولان
 نیست بلکه مشهور آنست که هرگاه با وضو یا با غسل جایز شده اند و
 احوط ترک است مسئله دوم آنست که هرگاه در نشانی غسل جایز تر تیر حدث اصغر
 واقع شود اظفر و اشهر سیمای نزد متأخرین آنست که غسل را تمام میکنند و هرگاه خواهد
 که نماز کند وضو میکند و احوط آنست که با عمل منوب عاده آن ترک کند و احوط از آن
 آنست که بعد از انجام و عاده و قبل از وضو حدث اصغری عمل آورد بعد از آن
 وضو

در بیان احکام غسل
 در بیان احکام وضو
 در بیان احکام تیمم

و وضو سازد و از همه آنها بهتر آنست که هرگاه ممکن شود جمیع کند بعد از آن غسل
 کند و جمیع حکم کرده اند باینکه غسل او باطل است و عاده آن بدون وضو بر او لازم
 و معتبر و بگویند که در غسل را تمام میکنند و چیزی را و نیست نه عاده و نه وضو
 و این قول بسیار ضعیف است و بدانکه حکم غسل از آنست که در این باب حکم غسل از جهت
 اگر چه جمیع آن آنست که در وقوع حدث اصغر در نشانی غسل از آنست که نیست
 با اعتقاد اینکه غسل از آنست که در وقوع حدث اصغر در نشانی غسل از آنست که نیست
 در در باب و لیکن حق آنست که امتناعی در آن نیست اگر چه بعد از وقوع است زیرا که
 غسل از آنست که در وقوع حدث اصغر در نشانی غسل از آنست که نیست
 آنکه جمیع آن آنست که در وقوع حدث اصغر در نشانی غسل از آنست که نیست
 بل سایر طهارت کلام فقهاء رضوان الله علیهم شرط است در صحت غسل از آنست که در
 تحقق معنی آنست که در وقوع حدث اصغر در نشانی غسل از آنست که نیست
 از آن بیرون میاورد و این شرط نظیر اشتراط مولا است در وضو و بعد از آنست
 که غسل صوم است این شرط معتبر نیست با اینکه بر فرض تسلیم مقدم بر برون فرض
 این مسئله در آن نیز میتوان نمود و آن بر این وجه میشود که حدث و غسل با هم مقارن
 شوند یا اینکه بعد از حدث قبل از آن باشد و مستقر باینست که بعد از فراغ از غسل
 چنانکه در مسائل و مسطور و مستحاضه اتفاق میشود پس بنا بر این هرگاه در غسل
 ترتیب فرض شود مصادف بودن حدث اصغر با تمام غسل باز حکم آن بنا بر محذور
 همانست که مذکور شد بل بنا بر قول بوجوب عاده فقط که قول دوم است لازم
 میاید که با هیچ حدث اصغر نیز غسل کردن و استعمال بان نموده جایز نباشد
 و اما سایر عملها پس طهارت عدم خلافست در اینکه تخلل حدث اصغر در نشانی
 آنها باطل نیست بلکه موجب وضو است تنها مسئله آنست که مؤثر غسل
 جایز بر وضو بر وضو است مطلقا اعم از آنکه در وضو فیه باشد یا غیض و وضو باعث
 شود او را بر جمیع یا بعضی از آنها غسل دهد و نباشد لیکن هرگاه در وضو از آنست

باشد که رفتن او بر سر آب بجهت تحصيل آب متناهی باطل و سلب اول او باشد
در این صورت روح بخیر است میان احضار آب از برای او و سایر رخصت دادن مراد از آن
برود از برای تحصيل آب و هرگاه احتیاج شود بیهوش از برای گرم کردن آب حکم همین
بیزبیه حکم است در آنچه مذکور شد و همچنین هرگاه ممکن نشود غسل کردن او
مگر در حمام اجماع بر آن است و بر روح است مسئله حکم است که هرگاه غسل با
متصله بر او واجب شود بلیغ در کسب آب منها از یک سنگ باشد مثل اینکه
در مرتبه جاع کرده باشد یا اگر بیک مرتبه محتمل شده باشد و مرتبه دیگر جاع کرده باشد
بکفیل گفته می کنند از برای رفع جوع اعلم اینکه قصد کند رفع جوع را یا نه مگر اگر
قصد کند رفع جوع را نه پس اگر قصد رفع اخیر کند اظهر است که اعاد همان غسل
بر او لازم است و هرگاه قصد رفع اول کند اظهر عدم احتیاجت با عاده نظری
باینکه چون حالت دوم در حین واقع شده است که صاحبش بحدت بوده و ما مو
غسل بر سر ناقض است مرطوبان سالف و نه موجب بر غسل را زیرا که اگر
موجب باشد یا موجب غسل اول است یا موجب غسل دیگر و این هر دو باطل است
زیرا که مابین اول تحصيل فاصل لازم می آید و سایر دوم مخالف اجماع بخلاف حدیث
اول که هم ناقض طهارت است و هم موجب غسل و احوط آنست که قصد رفع مطلق
حادث جنبه کند نه هر دو و نیز یکی بعینه و هرگاه اسباب آنها از دو سنگ باشد
مثل جنبه و مس میت با جنبه و صفی پس هرگاه رفع جمیع را در غسل واحد قصد
کند هم مرتفع میشوند و هرگاه قصد کند رفع یکی از آنها را بخصوصه یا غیره یا
علم بوجود غیران همانرا که قصد کرده است مرتفع میشود و هرگاه جاهل باشد
بوجود غیران یا غافل از آن در نیست آنکه همگی مرتفع شوند بلکه در صورت علم
بوجود غیر نیز در نیست رفع شدن جمیع هرگاه قصد کند رفع حدث اول را
و آن علی که انقضاء کند شد و احوط آنست که غسل دیگر کند بقصد رفع اخیر
از احداث در او باقی است و بعضی گفته اند هرگاه قصد رفع حدث جنبه کند

جنبه از آب قبل
جمع شستن
اگر

شستن
اول و ظاهر

سایر احداث نیز مرتفع میشوند و هرگاه قصد غیر جنبه کند همان تنها مرتفع میشوند
و در این فرق معلوم نیست و ظاهر آنست که هرگاه از برای هر یک غسل علی و کند
صحیح است لیکن احوط آنست که بعد از جمیع غسل دیگر کند بقصد جمیع و بر فرض جمیع
کردن در سینه غسل واحد میان رفع حدث جنبه و غیران از احداث دیگر رفع میشوند
مگر جمیع وضو و غسل وضو ساقط میشود مقام حکم در میان ادب ایستاد
بدانکه اولی از برای کسیکه جنبه او باطل باشد آنست که قبل از شروع بغسل بول
کند و هرگاه ممکن نباشد استبراء کند بخوبی که در ادب تخلی مذکور شد و جمعی
از فقهاء بول کردن در صورت مغرور و واجب دانسته اند و فایده اش آنست که هرگاه از راه
کنت قبل از غسل بول کند بعد از آن رطوبتی از او بیرون آید مستحب محکم میکند
باینکه منی نیست بخلاف آنکه هرگاه قبل از بول غسل کند زیرا که هرگاه رطوبت شته
بعد از غسل از او بیرون آید حکم میکند باینکه مغسول است اعلم از آنکه قادر بر بول کردن
باشد یا نه استبراء بخوبی مذکور در اینجا کرده باشد یا نه بنا بر احوط بلکه اشهر هم
اگرچه در صورت عدم قدرت داشتن بر بول و استبراء نمودن بخوبی ضرورت طهارت آن
و عدم لزوم غسل بر آن فوق دارد و همچنین مستحبست که دستهای خود را قبل از غسل
بلکه قبل از داخل نمودن آنها در ظرف آب سر و سر تا مرتفع یا نصف ساق یا
تا ساعد دست بشوید و آنکه هرگاه در بدن او نجاست باشد قبل از شروع بغسل آنرا
بشوید و بعضی واجب دانسته اند آنرا و آنکه بعد از شستن دستها و قبل از غسل
مضمضه و استغاثه کند بخوبی که در وضو گذشت و در حین شروع بتسمیه کند
و اقلتر آنست که بگوید بسم الله و اینکه هر یک از اعضای ثلثه را سه مرتبه بشوید
و در حین شستن دست بر بدن بماند اگر چه بداند که بدو دست مالمی و آب
جاری بر بدن میشود و آنکه انگشت و مانند آنرا بیرون آورد یا حرکت دهد
استظهار اگر چه علم دارد باینکه مانع از وصول آب نیست و احوط در غسل از آنست
آنست که بیرون آورد انگشت و مانند آنرا قبل از شروع و انگشتا بجز که دادن

ان نگند و انگر ابر بر اعضا وارد گند نرا عصاره ابراب چنانکه گذشت و اینکه بعد از
 یکصاع آب که قلیل زاده است بر یکون تیر بر عمل کند و انگر افعان عمل تربیت
 و در پیل او در قبل انکه حدث افعان از او واقع شود و انگر بدون نند عمل
 نکند در تحصیل مقدمات عمل و انگر احتیاج کند از استعمال امهات بیکه وضو
 گرفتن با آنها مکرر است مثلاً آب گندیده و اینکه بافتاب گرم شده و مانند آن
 و انگر بخود نداد صبر بر که در زمانه باب وارد شده است و از جمله آنها است عاقل
 که خواندش بعد از دوام استحب الله طهر قلب و زك عمل و اصل ما عندك
 حیران الله اقبل من التواجد و اقبل من المتطهرین دویم از مواضع غسل
 بیرون آمدن خون حیض است از موضع طبیعی که فرج است با آن
 موضعی دیگر که برای او هم رسیده باشد و در باره او عادی شده باشد
 و باز از موضع طبیعی که رسیده باشد بشرط انکه در عرف و عاده
 اهل لسان آن خون حیض نیز گویند پس اگر از دهن او خونی بصفت
 خون حیض بیرون آید چنانکه محقق ثانی نقل کرده الله از شهید اول حکایت
 وقوع جنین امری در عصر خود در ثبوت غسل بان تا ملوث است چرا که دهن
 مخلوق شده است از برای نواید و اعلا مرد دیگر و ظاهر است که در عرف اهل
 لسان اطلاق خون حیض بر آن نیز نمیشود و بدانکه خود حیض خونی است
 که خلاوند عالم حل شانه و عم احسان در خوف زینها خلق کرده است
 بجهت مصلحت اولاد و تربیت ایشان پس چون زن حامله شود و روح
 در جنین او دمیده شد با هر حقبتی از صفات آن خون از راهی که بجهت
 آن مقرر شده است داخل در شکم آن جنین میشود تا عذاری وی گردد و
 از کوسکی نمید تا هسکا میکردنش مستحکم و چشمش بر قوه گردد تا آن
 مجاوره سر ما و کرم و مشاهدت نور و ضیاء و سایر صدمات

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

جنین

خون حیض

شماره
 در این کتاب

در بیان

دینا ضرری بچشمش و سایر بخشش نرسد انگاه با هر لازم
 الاتباع خداوند متعال و یکا نربیشتر و مثال از تنگنای
 زهدان بوسعتگاه این جهان میباشد و چون بیرون آمد
 نه الفور خداوند عالم و پروردگار جمیع ام لباس ملکوت خویش را
 از آن خلق نموده کسوت سعیدی شیرین بر آن مخلع میبازد
 و از راهی که بجهت آن مقرر شده بسود بسیار جاری میباشد
 که گوید و جنین کند او بخت بر از شیر که در هر وقت که محتاج
 غذا شود از هر کدام که خواهد تناول کند و این شیر مانند
 دو چشمه از برای او جاری است تا زمانی که اعضا و ابعاد او
 مستحکم نگردد و قلدری بر خوردن اغذیه غلیظه چون نان
 و برنج و گوشت و غیره و مانند آن بهم رساند فقیر که الله
 احسن الخالقین و از آخر مذکور شد علت عدم طایفه شدن
 زنان حامله و موضع مکرر سبیل ندرة معلوم شد و
 اما طایفه شدن بر علتش است که هرگاه زن خالی از حمل
 وارضاع باشد آن خون بمصرف میشود و در رحم محبت
 میگردد لاجرم حقبتی از وقت بمقتضای حکمت بالغه خود
 مقرر فرموده که در هر ماه هفت روز یا بیشتر یا کمتر
 بحسب اختلاف از جبهه در قوت و ضعف رحم آنرا
 قذف نماید و بیرونش اندازد تا بر سر جمع نشود و وقت
 ضررها و مرضهای مزمنه نگردد و بنا بر این خون حیض
 مانند بول و منی جنین است معروف سیم در میان اینها
 چنانکه در بعضی احادیث معتبره نیز وارد شده است
 که امام جعفر طایف حضرت اما در بعضی صادق است بر آنکه از

علامات جنین

علامات خون حیض از ایشان سؤال کرده بود فرمودند کلامی را
که ملخص ترجمه اش اینست که در خون حیض صفاتی و اشتباهی
نیست زیرا که خون حیض خونی است سیاه و گرم که
صاحبش سوزش از میانید و خون استحاضه خونی است
فاسد و سرد پس از آن روی بکنیز خود کرد و از روی تعجب
بوی کفک که ایا کمان داری بگوئی زن بوده است که از
دقایق امور که مختص است با ایشان خبر میدهد و انچه
از آنحضرت وارد شده است که در جواب رفت که از حکم
استمرار خون از ایشان سؤال کرده بود فرمودند کلامی را
که ملخص ترجمه اش اینست که خون حیض گرم و تازه و سیاه است
و با قوت و سوزش است و خون استحاضه سرد است
راوی گوید پس از آن بیرون رفت در حالیکه با خود خطاب
میکرد و میگفت اگر زن مسجود در میان این مطلب زیاده بر
این نمیتوانست گفت و بداند که از اخبار مزبوره و غیر آنها
مستفاد میشود آنکه خون حیض چنانکه علامه ذکر کرده اند
در اغلب گرم است و سریع تر رنگ که سیاه میزند
و غلیظ یعنی بسیم و طری یعنی تازه و با قوت و سوزش
بیرون میاید و جمیع از علل در او صافش تعفن و بد بوئی را
نیز ذکر کرده اند و اگر چه اخبار خالی اند از ذکر آن لیکن بعضی
از محققین فرموده اند که بجز بر صدق این علامه معلوم
شده است و از علامه تشریف است که قبل از تمام شدن
نرسال و بعد از رسیدن بسن یا سن نمیشد و سن
یا سن بنا بر ظاهر و اشتهار در میان متأخرین تمام شدن بخواه
در غیر

حیض
تفصیل علامه

در غیر قرشی و شخص است در قرشی و مراد از سال در
امثال این مقام سال شمسی است که از سال هلال و قمری
نیز میگویند و مراد از سال شمسی که از سال شمسی نیز میگویند
مینامند و مراد از قرشی کسی است که نسبتا از طرف
بدر و مادر یا از طرف پدر تنها بنظر بن کنانه که یکی است
از اجداد بنی منتهی شود و هرگاه از مادر تنها بوی منتهی
شود در حکم او خلاف است و قول باینکه در حکم قرشی است
قوة دارد و بنا بر این هرگاه سن زن معلوم است در حکم
او اشکالی نیست و الا مشکل است و اظہار است که هرگاه
از دختری بیرون آید که احتمال میدهد تمام شدن نرسال
حکم حیض را دارد چنانکه هرگاه از زنی بیرون آید که شک
دارد در رسیدنش بحد یا سن نیز حکم حیض را دارد و هرگاه
مستبعد شود بحد بکارت که از آن بجز عذر میگویند
پس بر او واجب است که قدری بنبر بردارد و اندکی صبر
کند انگاه با تلافی از بیرون آورد اگر خون بنبر را فرو
برده است یا در آن فرو رفته است معلوم میشود که
حیض است و هرگاه طوق و بر روی آن زده است
معلوم میشود که خون عذره است و هرگاه مستبعد
شود بحد بکارت پس بر او لازم است که انکس میاید
خود را داخل کند و اندکی صبر کند انگاه با تلافی از بیرون
آورد و ملا حظان نماید پس اگر معلوم شود که از جانب
چپ بیرون آمده است حکم میکند باینکه خون حیض
و هرگاه معلوم شود که از جانب راست بیرون آمده است

اشتباه بنبر

اشتباه بنبر

حکم میشود باینکه در جواصر است و انصاف اینست که در
 مطرد بودن این علامت سیاه در صورت بیرون آمدن از
 جانب چپ اشکال میگیرد بکجا هر که ممکن است که
 در جانب چپ رحم جراحی یا قرضه کرده باشد لیکن
 چون بنای این علامات بر غن است و حدیث معتبر نیز
 دلالت بر آن دارد احتمال مزبور قلع در علامت بودن آن
 نمیکند و از جمله علامات و ضوابط است که از سر روز
 کمتر میباشد پس هرگاه یکروز یا دو روز خون بسند نگاه
 قطع شود و دیگر نیز بسند تازه روز یکدزد بیشتر خون
 صغیر نیست اما اگر قبل از ده روز تمام سر روز را بسند
 در حکم آن ضابطه است و اظهر و اغمر نیز است که حیض
 نیست و کافیست در تحقیق این شرط اینکه در هر یک از
 این سر روز متوالی قدری بسند بخورد که در عرف اهل
 لسان گفته شود سر روز خون دید و اظهر است که
 شب اول داخل نیست اگر چه اصطلاح مراد است
 و بدانکه هر وقت که بعد از آنکه سر روز متوالی یا بیشتر خون
 دید خوش منقطع شد و بعد از یکروز یا بیشتر باز خون
 دید و در روز دم یا قبل از آن منقطع شد مجموع آن دو
 خون را با ایام انقطاع حیض قرار میدهند باین معنی که
 روزه را که در ایام پاک گرفته است اعاده میکند و همچنین
 هرگاه از قضا در ایام کرده است اعاده میکند یعنی
 حکم بطلان آن ناز میکند پس اگر قضا یا ناز بر او
 او واجب بوده است اعاده میکند مگر آنکه اجیر شده

این حدیث
 در کتاب
 طب
 است

و اگر چه در بعضی از
 کتب آمده است که اگر
 در ایام حیض ناز
 کند یا در روزی که
 حیض است ناز کند
 آن ناز باطل است

بوده است بر اینکه در ایام مخصوص ناز کند که در این
 صورت حکم بقضا احاده او میشود و همچنین است حکم روزه
 استحبابه که در آن روزها گرفته است و چنانکه حیض از
 سر روز کمتر میباشد از ده روز بیشتر نیز میباشد پس
 هرگاه از ده متجاوز نموده است مجموع آن حیض نخواهد بود چنانکه
 خواهد آمد و از ضوابط است که باید میان آن و میان
 حیض دیگری که قبل از آن یا بعد از آن است ده روز فاصله
 باشد و این اقل ظاهر است و از برای اکثران حدیث نیست
 زیرا که میشود در هر ماه یا سه ماه یا بیشتر یکبار حیض
 بسند بل غالب در زنهای است که در هر ماه یکبار خون
 میبینند نیز زیادتر و نیز کمتر و بنابر این هرگاه در اول ماه
 خون دید با شرایط حیض و بعد از ده روز نیز خون دید
 دید با شرایط مزبوره حکم میشود باینکه هر دو حیض اند
 اگر چه هر دو در یکماه واقع شده باشند بشرط آنکه
 بعد از آنکه معارض اقوام از آن هم نرسد و اگر چه خون
 دویش بصفت خون استحاضه باشد چنانکه جمیع از
 فقهای انصریح بان کرده اند و لیکن بشرط آنکه بعد از آن
 معارض اقوام از آن هم نرسد زیرا که از صوران اینست
 که زنی که عادتش قرار گرفته بود بر اینکه در اول هر ماهی
 مثلا هفت روز میدید در یکی از ماهها و یک در اول آن
 نیز هفت روز معتاد خود را دید بود بصفت خون
 حیض از اول روز نیست و یک تا آخر روز نیست و یک
 آن نیز خون دید بصفت خون استحاضه بعد از آن که

اول ماه دیگر هفت روز معتاد خود را نیز بدین صفات حیض
زیر که پیشتر حکم میشود با یکدیگر سه روز مخالف عاده
استحاضه بوده است حیض پس لازم است که قضا عبادت
که در آن ترکه کرده است بعمل آورد و از آن جهت شرط کردیم
که باید مابین آن خون و مابین حیض دیگر که بعد از آن است
نیز اقل ظهر فاصله شده باشد و اظهر و انهمراست که حیض
با استنجم میشود لیکن حکم نمیشود بحیض بودن آن مگر
بشرط آنکه اگر از آن حامله ذات العاده است در ایام عادتش
واقع شده باشد و هرگاه در غیر ذات العاده است صفات
خون حیض باشد پس بنا بر این هر خون را که حامله ذات العاده
در غیر وقت عادتش میباشد حیض نیست اگر چه صفات
حیض باشد مگر آنکه قلیلی متقدم بروقت عادتش شده باشد
یا قلیلی متاخر از آن و صفات حیض نیز باشد که ظاهر است
که حکم حیض را دارد و بدانکه هر خون را که زن بعد از بلوغ
و قبل از رسیدن به حد یا سه یا سه روز کمتر و از سه
روز بیشتر نیست و میان آن خون و خون دیگر که محکوم است
بحیض بودن اقل ظهر کرده روز است فاصله باشد حکم
میشود با آنکه حیض است اگر چه صفات استحاضه باشد
و در غیر از وقت عاده مستقر است واقع شده باشد یا
زیاده بر عده عادتش باشد و بدان ایضا که هر زن حائضه
خونش با تکلیف منقطع شده باشد است بر او واجب
که غسل کند و عبادت را که مشروط اند بپاک بودن از حیض
بجای آورد اگر چه ذات العاده مستقر باشد و هنوز ایام

بعضی از ایام عادتش

بعضی از ایام عادتش

عادتش باقی باشد مگر آنکه عادتش استغرا یا کمتر باشد بر
منقطع شدن در اثبات عادت و ثانیاً عود کردن چنانکه از
برای بسیاری از زنی اتفاق میشود که در واجب شدن
غسل بر او مجرد انقطاع مفروض تأملی است و بر تقدیر مشروطیت
غسل کردن از برای او البتہ باید ماعدای واجبهای معین را
از چیزهایی که مشروطند بپاک بودن از حیض چون قراة
عزائم و مکث کردن در مساجد ترکه کند و هرگاه غسل کرده
و نماز و روزه واجب معین را بعمل آورد بعد از آن خوش بوی
که عادت کرده بود عود کرد روزه زمان انقطاع را اعاده
میکند و بدانکه مشهور است که واجب است بر هر زن
حائضه که بحسب ظاهر صحت خوش قبل از ده روز منقطع
شده است و خواهد که غسل کند آنکه او را استبراء کند
ایام از آنکه ذات العاده باشد یا نه و اعم از آنکه ایام عادتش
تمام شده باشد یا نه و اولی بر استبراء است که بایستد
و شک خود را بدینوار حساند و بایستی چپ خود را بلند کند
بجویکه شک در وقت بول کردن میکند و بدست راست
قذری بنهر میرد و قدری صبر کند بعد از آن بیرون
آورد پس اگر مطلقاً بخون الود نیست غسل میکند و
استظار تمام شدن ایام عادت با تمام شدن ده روز
میکند مگر در صورتی که عود چنانکه مذکور شد و
هرگاه بخون الود است بجز اگر چه خوش بسیار کم باشد
صبر میکند تا آنکه با تکلیف منقطع شود یا ایام عادتش تمام
شود تفصیل که خواهد آمد باده روز بگذرد و بدان

اینکه هر خوف که از زده تجاوز نکند حکم میشود بانکه مجموع
خون صبیغ است اگر چه ذات العاده باشد و از ایام عادتش
تجاوز کرده باشد اما اگر از زده تجاوز کرد پس حکم آن مختلف
میشود بحسب اختلاف زنها در صبیغ زیرا که خالی از
از آنیکه یا مبتدا است یا ذات العاده است یا مضطرب و
بیان احکام هر یک بوجه تفصیل موقوف است بر بیان معانی
الفاظ مزبوره پس در این باب چند فصل مذکور میشود
فصل اول در بیان معنی مبتدا و احکام آنست بدانکه مبتدا
بنابین ظاهر و شهر زنی را گویند که اول صبیغ دیدن او باشد
و قبل از آن خون صبیغ ندیده باشد و بعضی از علماء در
تفسیر آن گفته اند که آن زنی است که عادت از برای تمام
سرسیده باشد اگر چه قبل از آن مکرر خون دیده باشد پس
زنی که دو مرتبه یا بیشتر خون صبیغ دیده باشد ولیکن
مختلف هم بحسب عده و هم بحسب وقت مثلاً اگر در مرتبه
اول پنج روز دیده باشد در اول ماه و در مرتبه دوم هفت
روز در وسط یا آخر ماه اما بر تفسیر اول مبتدا نمیگویند
و بنا بر تفسیر دوم از اقسام مبتدا خواهد بود و بدانکه از
خواص مبتدا آنست که بجز در خون دیده از حکم حیض
بودن آن نمیکند بلکه صبر میکند و عبادات واجب معین را
احتیاطاً بعمل میآورد بقصد انتظار و استظهار بر تعیین
طلب ظهور حال تا سر روز بگذرد پس اگر خوشتر
ماند تا سر روز حکم میکند بانکه مجموع خون صبیغ است
و آنچه بر طایفه حرام است از نماز و روزه و غیر آن ترک میکند
و هرگاه

و هرگاه در آن ایام روزه واجب گرفتار است اعاده میکند
و اگر قبل از سر روز منقطع شود حکم میکند بانکه صبیغ نبوده
و نماز و روزه که در آن ایام بعمل آورده است صحیح است
لیکن آنچه نزد احناف است که وجوب استظهار در صورتیست
که خون او بصفت خون صبیغ نباشد چنانکه جمیع از حنفیین
قابل شده اند اگر چه خلاف مشهور است اگر چه اما اگر
بصفات خون صبیغ باشد بجز در خون دیدن ترک عبادت
میکند و عیال و اصبیت بر او که بجز در خون دیدن
اگر چه بصفات خون صبیغ نباشد ترک کند جمیع از غیر هائی
که بر طایفه حرامند از قرائت عزائم و مکث نمودن در مساجد
و نماز و روزه و تعقیب غیر آن مگر نماز و روزه واجب معین
که آنها را بعمل میآورد بشرط مذکور و از جمله احکام مختصه مبتدا
است که هرگاه خون او از ده کذشت رجوع میکند بهتمیز
اگر خوف را که تا آنوقت دیده است مختلف بوده است
یعنی بعضی از آن بصفة خون صبیغ بوده است و بعضی
بصفة خون استحاضه که چند صفت صبیغ است
بشرطی که مذکور خواهند شد و مراد از رجوع کردن بهتمیز
اینست که هر خوف که مشابه خون صبیغ است قرار میدهد
و هر خوفیکه مشابه خون استحاضه است استحاضه قرار
میدهد اعم از آنکه او قبل خون که در مجموع ایام مفروضه
دیده است مشابه صبیغ باشد یا واسطه یا او از پیش و
بدانکه مشهور در میان علماء آنست که در رجوع کردن بهتمیز
سر شرط معتبر است اول آنست که خون مشابه صبیغ که

استظهار
در صورتیست
که خون صبیغ
در وقت عادت
باشد

از سر روز متوالی نباشد و بگویم اگر پیش از ده روز نباشد
 سوم اگر خون که مشابه خون حیض است در دو طرف خون
 هرگاه او واقع شده است باید خون غیر مشابه حیض که
 در مابین آن دو خون واقع شده است بتنها یا با ایام
 پاک کمتر از ده روز که اقل طهر است نباشد و جمیع از فقهاء
 شرط اخر بر اعتبار نکرده اند و ظاهر لزوم اعتبار است چنانکه
 اکثر قائل شده اند و هرگاه مجموع خون او بر یک حال باشد
 یا بعضی از غوط مذکوره را نداشته باشد رجوع میکند
 بعبادت زنایکه از اقارب و خویشان وی بد خواه آنکه
 از طرف پدر و مادر هر دو با او قرابت داشته باشند
 چون خواهر اعمی یا از طرف پدر تنها چون عمه و جد پدری
 یا از طرف مادر تنها چون خاله و جد مادری و همچنین
 فرزند نیست در حکم منور میانه آنکه زنها و مقروضه با او
 در سن مساوی باشند یا نیز از اهل یک بلد باشند یا نیز
 اگر چه بعضی محققین هر دو بشرط را اعتبار کرده اند و قائل از
 وجه نیست لیکن اظهر و اشهر عدم اعتبار آنها است بلی
 هرگاه فرض شود آنکه عادت اقارب و خویشان او
 مختلف است باین طریق که عادت همسان او طرا هفت است
 و عادت آنها که در سن از او بزرگتر اند مثلا شش یا آنکه
 عادت خویشان که همشهری وی اند هفت و عادت خویشانی که
 در بلد دیگر اند شش و در نیست که رجوع بعبادت
 همسان یا همشهریان خود تواند کرد لیکن بشرط آنکه کثرت
 در آنها باشد که از توافق آنها در عدد ظنی موافق بودن
 عادت

۱- از خویشان
 ۲- از خویشان

عادت خود با ایشان حاصل شود و مراد از رجوع کردن بعبادت
 خویشان است که بقدر ایام عادت ایشان رجوع قرار
 میدهد و باقی را استحاضه و لیکن در تعیین محل آن محیضات
 و شاید اوایل خون خود را حیض قرار میدهد دادن احوط
 و اولی باشد مگر آنکه واسطه یا و اطش شبیه تر باشد بخون
 حیض که در این صورت عمل میکند با بخر در نظرش ارجح است
 و هرگاه رجوع کردن بعبادت خویشان ممکن نباشد بعلت عدم
 امکان اطلاع بعبادت ایشان یا بعلت اختلاف ایشان در
 عادت جمیع از فقهاء فرموده اند رجوع میکند بعبادت همسان
 خود از اهل بلد هرگاه متفق باشند و مطلع شدن بر آن
 ممکن باشد و الا عمل میکند با بخر در اضبار وارد شده است
 و علماء در آن نیز اقوال بسیار هست و احوط بلکه اظهر
 نیز آنست که عمل کند بر وایه هفت و بیست سر یا بیکه
 از هر ماه هفت روز را حیض قرار دهد و بیست و سه
 روز را استحاضه تا آنکه عادت او برای او هر سه و بدانکه بنا
 بر آنکه واجب باشد رجوع کردن بعبادت خویشان یا همسان
 هرگاه خویشان یا همسان خبر دهند بآنکه عادت ما هفت
 روز بوده است مثلا تصدیق ایشان باید کرد اگر چه فاسق
 باشند بلکه اگر چه سنی یا کافر باشند مگر آنکه معلوم نکند
 باشند و اما در صورتیکه جمیع آنها یا بعضی از آنها مظنون
 الکذب باشند پس دور نیست که عمل بقول آنها نیز توان
 نمود و بدان ایضا آنکه رجوع کردن بعبادت خویشان و همسان
 مختص است بعدد دون از وقت چنانکه بان اشاره شد

پس بنا بر این هرگاه فرض شود آنکه جمیع اقارب او محجب عدد و
 وقت متفق اند باز در تعیین وقت مناقبت ایشان لازم
 نیست اگر چه احوط است باین بشرط عدم معارض و بدان اعتبار
 آنکه زنی که مکرر خون دیده باشد و این مختلف هم محجب عدد
 و هم محجب وقت در جمیع آنچه در این فصل مذکور شد با
 مستثناه شریک است بلکه هرگاه بعد از استقرار عادت عدد و
 و وقت هر دو یا عدد یا وقت یا وقتیه تنها چند مرتبه دیگر
 خون را مختلف ببیند هم محجب عدد و هم محجب وقت و
 آنکه ازده تجاوز کند اظهار آنست که در احکام مذکوره حکم
 مبتدئه را دارد خصوصاً در وقت که کان کند که علت میخورد
 یا عارضی یکی تغیر و انحراف در مزاج او بهم رسیده است
 و هنوز انقباض باقی است فصل دوم در بیان معاف اقسام
 ذات العاده و احکام آنها است بدانکه ذات العاده زنی را
 گویند که در مرتبه یا بیشتر خون صغیر را مساوی ببیند
 پس اگر هم محجب عدد مساویند و هم محجب وقت مثل
 آنکه مرتبه اول هفت روز دید از اول ماه و در مرتبه دوم
 نیز هفت روز دید از اول ماه امثال ذات العاده عدده و
 وقتیه می نامند و این قسم از عادت بهترین اقسام عادت است
 محجب نفع و اگر محجب عدد تنها مساویند نه محجب
 وقت مثل آنکه در مرتبه اول پنج روز دید از اول ماه و در
 مرتبه دوم پنج روز دید لیکن در وسط یا آخر هر ماه یا ماه
 دیگر امثال ذات العاده عددیه می نامند و اگر محجب وقت
 تنها مساویند نه محجب عدد مثل آنکه در مرتبه اول

هفت روز

هفت روز دید از اول ماه و در مرتبه دوم چهار روز دید
 لیکن نیز در اول ماه امثال ذات العاده وقتیه می نامند و بعضی
 از محققین مثال اخیر را از مقوله ذات العاده عددیه و وقتیه
 دانسته اند و گفته اند که در مثال مذکور عادت عددیه
 و وقتیه او چهار روز است و بنا بر این ذات العاده و وقتیه
 تنها نمی باشد مگر آنکه در اول امثال ذات العاده عددیه و
 وقتیه هر دو باشد لیکن عدد خود را فراموش کرده باشد
 و بدانکه اظهار و اشراف آنست که بشرط نیست در تحقق عادت
 عددیه تنها آنکه آن خونها را که بان صاحب عادت شده است
 در دو ماه ببیند بلکه ممکن است که در یک ماه ببیند چنانکه
 اشاره شد و همچنین بشرط نیست در تحقق قیجیک از
 اقسام ثلثه عادت آنکه دو خون را که مساوی بودند آنها
 صاحب عادت شده است در دو ماه ببیند بلکه ممکن است
 که در یک ماه ببیند چنانکه اشاره شد و همچنین بشرط نیست
 در تحقق هیجیک از اقسام ثلثه عادت آنکه دو خون را که
 مساوی بودند آنها صاحب عادت شده است در دو ماه
 متوالی ببیند بلکه هرگاه فرض شود در اول ماه رجب مثلاً
 هفت روز خون دید و در ماه شعبان و رمضان مطلقاً
 خون ندید و در اول ماه شوال نیز هفت روز خون دید باز
 حکم ذات العاده را دارد اگر چه بر خلاف عادت در ماه
 ذی قعد که متصل است بیه شوال نیز خون ببیند و
 خوش از عادت تجاوز کند یا از ده بگذرد که باز حکم آنست
 که اعمال ذات العاده را بجا آورد بجز هرگاه فرض شود آنکه در

اول ماه رجب مثلا هفت روز دید و در وسط ماه شعبا
 پنج روز و در اول ماه مبارک رمضان نیز هفت روز عاده
 بان محقق میشود و اگر شرط نیست این در تحقق عادت
 آنکه در اول خون دیدن بهم رسد بلکه هرگاه بعد از آنکه یک
 سال یا بیشتر خون حیض را مختلف العدد والوقت دیده
 در خون متساوی دیده نیز حکم ذات العاده را دارد و همچنین
 شرط نیست در تحقق حیض از اقسام ثلثه عادت آنکه
 مسبق عادت دیگر نباشد بلکه میشود که عادت عدل
 تنها مبدل شود عادت عدل و وقتیه هر دو یا عادت
 وقتیه تنها یا بعکس یعنی آنکه عادت عدل و وقتیه با وقتیه
 تنها بدل شود عادت دیگر تنها و همچنین است حال سایر صور
 و همچنین شرط نیست در خون که بتساوی آنها عادت آم
 میرسد آنکه در ارض و انقطاع مساوی باشد بلکه ممکن است
 در صیغ اقسام ثلثه عادت آنکه متساوی در خون در صفات
 بهم رسد مثل آنکه در مبتداه تفسیر میشود فرض کنیم که
 دو ماه متوالی یا بیشتر خون دیدن بر سبیل اتصال و لیکن خون
 از روز اول ماه اول بصفت حیض بود تا آخر روز هفت
 آنکه صفاتش مبدل شد بصفت استحاضه و بر صفات
 استحاضه مستمر و باقی ماند تا آخر ماه و در ماه ثانی نیز بر همین
 دستود یعنی از روز اول تا آخر روز هفت بصفت حیض
 بود استحاضه مبدل شد بصفت استحاضه و بر آن
 حال باقی ماند تا آخر ماه زیرا که بنا بر این فرض هفت روز اول
 ماه عادت عدل و وقتیه او خواهد بود پس در این اثبات

رجوع

رجوع بان باید کرد چنانکه خواهد آمد چون معنی عادت
 و اقسام آنرا دانستی پس بدانکه ذات العاده یا مبتداه سهیم
 و مساوی است در صیغ احکامیکه در این باب مذکور شد اند
 یا بعد از این مذکور میشوند مگر در سه مسئله اول
 آنست که ذات العاده و وقتیه بمعنی اعم یعنی خواه آنکه
 عددی بر هم باشد یا نه بحیث خون دیدن عادت و سایر افعالی را
 که بر جانی حرامند ترک میکند بر سبیل وجوب مطلقا
 یعنی اعم از آنکه خوشی بصفت خون حیض باشد یا نه و
 با جمله استظهار دیگر درباره مبتداه واجب یا مستحب بود
 درباره او حرام است لیکن بشرط آنکه خون را در زمان معتاد
 خود یا قلیلی قبل از آن یا بعد از گذشتن قلیلی از اول آن دیده
 باشد پس اگر بعد از اقل طهری مقدم بر آن یا متاخر از آن
 شود حکم مبتداه را دارد خواه آنکه خون دیگر در ایام عاده
 خود نیز دیده باشد یا نه و اما ذات العاده عددی بر تنها
 پس در این باب حکم مبتداه را دارد چنانکه اشاره نمودیم
 و ظاهر حکم از علماء آنست که مطلقا ذات العاده اگر چه عددی
 تنها باشد بحیث خون دیدن ترک عبادت میکند اگر چه
 خوشی بصفت خون استحاضه باشد و این قول خالف از
 وجه نیست اگر چه اصولا بلکه ظاهر نیز همینست که مذکور
 شد مسئله دوم آنست که ذات العاده عدل و وقتیه
 و ذات العاده عددی بر تنها هرگاه خوشی از ایام عادت
 تجاوز کند و بصفت حیض نباشد یعنی آنکه بعد از انقطاع
 ایام عادتش صفات استحاضه را بهم رساند اعمال

اگر در ایام عادت
 یا ذات العاده
 یا در وقتیه

تفسیر ظاهر در وقتیه و عادت
 و اگر در وقتیه یا عادت
 یا در وقتیه یا عادت
 یا در وقتیه یا عادت

تفسیر در وقتیه یا عادت
 یا در وقتیه یا عادت

استحاضه را بجا می آورد اگر چه ایام عادتش کمتر از ده روز باشد
 بخلاف مبتداه که عادت می کند خونش از ده روز تجاوز نکرده است
 بلکه عبادات می کند اگر چه مجموع خون او بر یک مال نباشد
 و اگر بعد از گذشتن مقدار عادت اقوام را اقرارش
 صفاتش متبدل شود بصفات استحاضه و بداند که مشهور
 در میان متأخرین است که ذات العاده عدیدیه و وقتیه
 و همچنین ذات العاده عدیدیه تنها هرگاه خونش از ایام
 عادتش تجاوز کند مستحب است از برای او استظهار
 یعنی طلب ظهور و مال کردن برکه عبادات اعم از آنکه خون
 بصفات خون صحت باشد یا نه و جمیع استظهار منوط
 واجب دانستند و نیز مشهور در میان متأخرین است
 که محض است در استظهار میان یکروز یا دو روز یا سه روز
 یا تمام شدن ده روز از اول خونش و احوط بلکه اظهار نیز
 نزد احرار است که اگر صفات خونش بمجرد تمام شدن
 ایام عادتش متبدل شده است بصفات استحاضه
 مطلقا استظهاری بر او نیست نه وجوباً و نه استحباباً
 اگر چه احوط است که ماعداً نماز و روزه واجب
 از محرمات ترک کند و هرگاه متبدل نشده است بلکه
 بر حال خود باقی است و مطلقاً تفاوت میان خون قبل از
 عادت و خون بعد از عادت نیست البتة استظهار
 میکند برکه کردن جمیع آنچه بر طایفه حرام است از عبادات
 و غیر آن لیکن اگر خونش بصفات حیض است بر ترک محرمات
 منبوره مستمیر می ماند تا آنکه بالکلیه منقطع شود یا

نماز در استظهار

تفصیل در استظهار

صفاتش

صفاتش متبدل شود بصفات استحاضه یا ده روز از اول
 حیضش بگذرد و هرگاه خونش از اول بصفات استحاضه
 بوده است یا آنکه قبل از تمام شدن ایام عادتش مشابه
 استحاضه شده است بر ترک منبوره باقی می ماند تا آنکه
 بالکلیه منقطع شود یا ده روز بگذرد و اما زنی که در وقتیه
 خون بیند هر دو در اول ماه لیکن بکری مثلاً هفت بید
 و دیگر بر چهار چنانکه در مثال ذات العاده و قتییه مذکور
 شد پس بنا بر قول کسیکه این را داخل در ذات العاده عدیدیه
 و وقتیه هر دو میدانند حکمش آنست که هر یک از چهار
 روز تجاوز کرد استظهار کند بتفصیلی که مذکور شد
 و اما بنا بر مشهور که این را از افراد ذات العاده و قتییه تنها
 میدانند پس حکم او در این باب حکم مبتداه است مثلاً
 سویم آنست که هرگاه ذات العاده عدیدیه و وقتیه یا
 عدیدیه تنها خونش از ده تجاوز کند بقدر ایام عادت
 خون را حیض قرار میدهد و باقی را استحاضه پس اگر مجموع
 خونش بر یک حال باشد یا آنکه بعضی از شرایط عمل کردن
 بهمین در آن نباشد یا آنکه خون مشابه حیض یا ایام عادت
 نواقض داشته باشند در حکم آن اشکالی نیست و هرگاه
 خونش مختلف باشد و شرایط منبوره نیز در آن نباشد
 در آن نیز باشد و خون مشابه حیض در غیر ایام عادت
 واقع شده باشد علم را در آن خلاف است و مشهور آن
 که عادت مقدم است بر صفات پس در فرض منبوره ایام
 عادتش را حیض قرار میدهد اگر چه بصفات استحاضه یا

نماز منبوره با حیض

و باقی را استحاضه اگر چه به صفات حیض باشد و بعضی صفت
مقدم بر عادت دانسته اند و بعضی قائل بتجسیر شده اند
و اظهار قول مشهور است بدانکه این خلاف در صورتی است
که مابین دو خون مغز و فاضل طهر فاصله شده باشد و الا
هر دو را حیض قرار میدهد چرا که اصل در خون زن است
که خون حیض باشد پس هر خونیکه ممکن است از آن
صیغ فرار دهد از مرثه است که از حیض فرار دهد اگر چه
مخالفت با عادتش باشد فصل سوم در بیان معنی مضطرب و
بیان اقسام و احکام آنست بدانکه مضطرب زن صام عادی را
گویند که عادت خود را فراموش کرده باشد و از آن سبب
نیز گویند پس بنابر این مضطرب را پنج قسم میباشد قسم اول
ذات العاده عددی و وقتیه است که هم عدد خود را
فراموش کرده باشد و هم وقت را و این قسم را محجوبه و ناسیه
العاده و الوقت نیز مینامند قسم دوم همان قسم است یعنی
لیکن عدد خود را تنها فراموش کرده باشد و وقت را ذکر
باشد یعنی وقت از آن فراموش بداند که مثلا در ایام یا
در وسط یا آخران بوده است و از آن سبب العاده و ذکر
الوقت میگویند قسم سوم نیز همان قسم اول است لیکن وقت
از آن تنها فراموش کرده است و عدد از آن میداند و از آن سبب
الوقت و ذکر العاده می نامند قسم چهارم ذات العاده عددیه
تنها و است که عدد خود را فراموش کرده باشد و قسم پنجم ذات
العاده و قتیبه تنها و است که وقتش را فراموش کرده باشد
و ظاهر آنست که حکم این دو قسم تعبیر مثل حکم قسم اول است

احکام مضطرب

ولهذا

ولهذا جمع از فقهاء از برای مضطرب برایش از سر قسم ذکر
نکرده اند چون معنی مضطرب و اقسام آن را دانست پس بدانکه
حکم مضطرب در جمیع احکامی که از برای حیض مقرر شده است
حکم مستد است مگر در چند امر اول آنست که قسم دوم
از اقسام مذکوره مضطرب که ناسیه العاده ذاکره
الوقت است مانند ذات العاده و قتیبه بمجرد خون دیدن
در وقت عادتش یا قلیل پیش از آن یا در ابتدای آن ترک میکند
بر سبیل وجوب آنچرا که بر حیض حرام است از عبادت
و عیزان و اما سایر اقسام مضطرب پس در این باب حکم
مستاده را دارند و مذکور شد آنکه احوط و ظاهر نزد اصغر در
آن آنست که اگر خوشی بصفات حیض است بمجرد دیدن
آن ترک عبادات میکند و الا استظهار میکند بعل آوردن
تا روز و روزه واجب معین تا سر روز و اما سایر اقسام که
بر حیض حرامند پس البته آنها را ترک میکند چنانکه در
مستاده مذکور شد و دوم آنست سویم از آن که ناسیه الوقت
ذاکرة العاده است هرگاه بقدر ایام عادتش بگذرد غسل
حیض میکند بنابر مشهور چه هنوز خوشی منقطع نشده
باشد لیکن هرگاه هنوز خوشی بالکلیه منقطع نشده است
مشهور آنست که محتاجات از برای او استظهار
بقدر بکروز یا دو روز یا سه روز یا تا گذشتن ده روز
از اول خوشی چنانکه مذکور شد و حق در اینجا نیز آنست
که هرگاه بمجرد تمام شدن ایام عادتش صفت خوشی
مستدل بصفت خون استحاضه شود البته غسل حیض

میکند و اعمال استحاضه را بجا میآورد و ناز و روزه واجب
معین را بعمل میآورد تا بالکلیه منقطع شود یا وقت حیض
ماه دیگرش داخل شود و الا واجب بر او استظهار
بخیبک در ذات العاده گذشت سوّم آنست که هرگاه
خونش ازده تجاوز کند پس اگر از قسم سوّم است که ناست
الوقت ذاکرة العده است همانقدر در حیض قرار میدهد
و باقی استحاضه و هرگاه ازده و قسم دیگر است رجوع
بتمیز میکند پس بخیبک بصفات حیض است حیض
قرار میدهد و بخیبک بصفات استحاضه است استحاضه
بصفاتیکه مذکور شدند و هرگاه رجوع کردن بتمیز ممکن
نیست رجوع میکند باضار و مذکور شد آنکه احوط
اغلظ بلکه آنرا احتیاط است که عمل بر وایتربیت و سر کند
یعنی آنکه از هر سی روز هفت روز را حیض قرار دهد
و بیت و سر روز را استحاضه و اما سایر احکام مشترکه
حائض و کیفیت غسل حیض پس بیان آنها مستند نمی
بسط کلام است در چند مقام مقام اول در بیان چیزهایی
که بر حائض حرامند یا آنکه صحیح چیزهایی که بر حائض
از ناز و روزه و طواف و مسکنه قرآن و داخل شدن
در مسجد الحرام و مسجد نبویه حرام است و در مدینه است و
مکث در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و
خواندن چیزی از عزام یعنی از سوره هاییکه شتمیل اند بر
سجده واجب بر حائض نیز حرامند مقتضی آنکه در باب
جنب مذکور شد و هرگاه در اشای ناز یا روزه واجب
نمیست

یا استی حائض شود ناز و روزه میگذرد و روزه او باطل میشود
وقول بلکه هرگاه بعد از ادای اکثر ناز حائض شود ناز را
ترت میکند تا وقتیکه از حیض پاک شود آنگاه غسل میکند
و ناز را از جاییکه گذاشته است تمام میکند بسیار نادر
و ضعیف است و بدان اینست که علاوه بر آنچه مذکور شد
چند چیز دیگر نیز بعلت حیض حرام میشود لیکن بعضی از
انها بر شوهرش حرام میشود و بعضی بر خودش اما خبر
شوهرش حرام میشود پس چند امر است اول طلاق است
بدانکه طلاق دادن حرام است و باطل مگر در صورتی چند
که فقها در کتاب طلاق ذکر نموده اند دوم ظهار است تفصیل
که در باب ظهار ذکر شده است سوّم طاع کردن است
زیرا که خلاف بیت در اینیکه و طی زن حائض حرام است
و متخیل از طهران کافراست اگر چه خود نکند لیکن حرمت
ان مشروط است بچند امر اول آنکه علم داشته باشد
باین یازن خبرداره باشد او را اگر چه از خبر دادن او علم بلکه
ظن هم حاصل نشود لیکن بشرط آنکه معلوم الکذب باشد
و اما هرگاه از قراین ظن الکذب او حاصل شود اظهار است
که حرام نمیشود و احوط احتیاط است و هرگاه از امارات
دیگر غیر از خبر دادن خود زن یا دوزن عاقله دیگر ظن بحائض
بودن وی بهم رسد اظهار است که اعتبار ندارد و موجب
وطی وی نمیشود بلی هرگاه یقین کند یا اینکه یکی از زنیانش
حائض است لیکن نمیداند که کدامیک حائض است بر او
واجبست که از هر یکی احتیاط کند هرگاه مشتبه بیاورد

زلفهای او شود و هرگاه مرد مسافر چند نفر معین از آنها باشد
 از آنها تنها اصبغ میکند و نه از سایر زلفها بیک علم پاکت
 بودن ایشان دارد و هرگاه بعضی از آنها بیک محل اشتباهند
 خبر پاکت بودن خود دهند که در اینصورت قصد بق
 هیچیک نمیتواند کرد زیرا که مفروض است که علم قطعی دارد
 بکذب بعضی غیر معین از آنها لهذا قصد بق هر یک نمیتواند
 کرد و قصد بق بعضی دون بعضی ترجیح است بلا مرجع و
 چنانکه قصد بق کردن زلفها و کتیرها در خبر دادن به بعضی جائز
 بلکه واجبست همچنین قصد بق کردن ایشان در پاکت
 شدن از آن نیز جائز است لیکن بشرط مذکور یعنی بشرط
 عدم علم بکذب پس اگر مثلاً بعد از گذشتن دو روز از
 اول صیغه خبر دهد پاکت شدن از آن قصد بقش نمیتواند
 کرد مگر آنکه باین وضع خبر دهد که پس منقطع شدن
 خون قبل از سر روز معلوم شده که آن خونیکه در استکان
 امر صیغه دانستم چون صیغه نبود و با آنکه در هر جا بیک
 ضراب و محتمل الصدق است قصد بق کردن و در جائز است
 در هر یک از صیغه و طهر اگر چه فاسق باشد و اگر چه
 منافق باشد یا خبری که سابق بر آن داده است مگر در
 شهر محصوره که علم احوالی بکذب بگوید و نفر یا بیشتر
 دارد که قصد بق هیچیک نمیتوان کرد اگر چه هر یک باغزاده
 محتمل الصدق است چنانکه مذکور شد و بدانکه فرقت
 نیست در حرمت و طمی جان بعضی میان هر دو و ملوک و غیر
 میان هر دو و منقطع و غیر میان هر دو ملوک و غیر
 محکم

محکم و بعضی بودن نباشد در ظاهر شرع چون اکثر افراد
 صیغه یا بتعین زن حکم صیغه را بهم رسانده باشد چون
 ایام صیغه مضطرب که خوشن ازده ایجا و زکرده باشد و
 تیزی در خوشن نباشد زیرا که چنانکه مذکور شد واجبست
 بر چنین زنی که از هر سر روز هفت روز را مثلاً صیغه
 قرار دهد و در تعیین محل آن مختار است در هر وقت از
 ماه که خواهد اما قرار میدهد پس هرگاه خبر دهد باینکه
 مثلاً هفت روز وسط ماه را صیغه خود قرار داده ام آن
 ایام حکم ایام صیغه قطعی را بهم میرسانند و زوج را نه
 میرسد که بر او اعتراض کند باینکه اواسط ماه را صیغه
 قرار داد بلکه هفت روز از ماه را صیغه قرار داده اگر چه
 زن مفروضه منقطع باشد که همان ایام را در صیغه
 معین کرده باشد بلکه در نیست که ملوک نیز همین
 حکم را دارند پس نمیرسد مولای او را که در تعیین محل صیغه
 خود بر او اعتراض کند باینکه هرگاه فرض مسئله شود در جاییکه
 محل اختلاف فقهاء است مثل مسئله تقاض عادت
 با صیغه که بعضی عادت را مقدم داشته اند و بعضی
 صیغه را و مع ذلک فرض شود آنکه زن مقلد محتملست که
 باشد که عادت را مقدم میدارد و خود مرد یا مجتهدی که
 مرد مقلد او است صیغه را مقدم میدارد و در نیست
 که در این صورت از برای مرد جائز باشد و طمی کردن آن زن
 نه با ملوک زن آنها را اختیار کرده است لیکن باید بعضی
 این عمل در ایامیکه مذکور شد مرد یا مجتهد او ایام صیغه

وایست احتساب از وطی و کند و همچنین دور نیست که جایز
باشد از برای مولی آنکه کنین خود را منع کند از استظهار
استحباب بنا بر مشهور که استظهار را از برای ذات العاده
که خودش از انام عادتش مجاز کرده است مستحب باشد
لشروط آنکه مولی و کنین هر دو مقلد کسی باشند که استظهار را
مستحب میدانند اما اگر هر دو یا یکی از ایشان مقلد مجتهدی
که از او واجب میدانند پس پیشهر منع او نمیتواند کرد و
بدانکه ظاهر اینست که رفیق که محض است در تعیین ایام حیض
خود بجز اختیار کردن ایام مخصوصه از برای حیض خود اختیار
منقطع میشود هرگاه بیک از اعدا حینه مزبور برگزیده باشد
تا آنکه تمام وقتش گذشته باشد و الا میتواند عدول کند
و بنا بر این هرگاه زوج او را راضی کند بعد از کردن و تاضیر
انداختن تا زمان دیگر محال یا بعبوض مالی یا خود عدول کند
تبرعا و طی و در زمان معدوله عنه جایز است و همچنین
در مسأله استظهار بر قول جمعی که از او واجب میدانند لیکن
مخیر میدانند او را میان یکروز و بیشتر هرگاه از اول اختیار
اکثر را کرد و بعد از آن تبرعا یا با استدعای زوج محال یا
بایعبوض مالی عدول نکند کرد با قیل و طی و در زمان معدوله
جایز است پس بنا بر این هرگاه زن مقلد کسی باشد که
استظهار را مستحب میدانند و او را مخیر میدانند میدانند
میان یکروز و بیشتر مع ذلک بعد از اختیار کرده استظهار
سر روز مثلا هرگاه عدول از اصل استظهار یا از سر
روز یکروز مثلا بطریق اولی و طی و در معدوله عنه جایز است

جایز است

و بدانکه حرمه و طهر کردن حایض مختص است بقبل و اما و طهر کردن او
در در پس بنا بر مشهور میان علمای شیعه که از او در باره غیر
حایض مکروه دانسته اند نه حرام در باره حایض نیز مکروه
نه حرام اگر چه شارع گرا هکثر بشتراست و اما سایر
تمتع از تقبیل و تفحید پس پیشهر حرام نیست لکن
اول بآنکه احوط آنست که از سر تا زانو احتساب کند و بدان
اینکه آنکه بنا بر مشهور بسیار در میان متأخرین بجز دایک
شدن زن از حیض و طهر حلال میشود اگر چه هنوز غسل
حیض نکرده باشد و اگر چه شبق غالب بر زوج نشده باشد
اگر چه اصول بسیار در غیر شبق احتساب تا هنگامیکه غسل
کند و هرگاه میخواهد که قبل از آن با او وطی کند احوط آنست
که اگر سر کند او را تا فرج خود را بشوید بعد از آن جماع کند و بیک
بدانکه مشهور اینست که هرگاه مردی که از حیض جماع کند
در قبل با وجود علم داشتن بآنکه حایض است و بدانکه وطی
کردن حایض حرام است حد و کفاره بر او واجب میشود
و حد او بیعت و پنج تا زانیه است که ربع حد زانی است
و کفاره آن در ثلث اول حیض یکدینار است که عبارت است
از هجده نخود طلای خالص مسکوک و در ثلث دوم نصف
دینار و در ثلث ثلث اخیر ربع دینار و جمعی دیگر از متأخرین
از او مستحب دانسته اند و عیای حال در تعیین ثلث اول
و وسط و اخیر مدار بر اخبار زنست هرگاه ایام حیض
مفسر معین باشند و بر اخبار و اختیار او است هرگاه
تعیین مفوض باشد یا اختیار او چنانکه اشاره بعضی

امثلان شد و در تکرار آن بکسر و طریقت خلافت و احوط و
اظهار است که هرگاه فاصله میان دو وطی واقع شده است
بجو یک مرتبه صدق عقد کردد با اینکه گفته شود دو مرتبه
یا سه مرتبه مثلا جماع کرد تکرار کفاره بر او واجب است یا
هرگاه جماع ثانی بعد از اخراج کفاره جماع اول اتفاق شده باشد
باید حکم با او مختلف باشد مثل آنکه جماع اولش در ثلث اول
حصض واقع شده باشد که کفاره اش یکبار است و جماع ثانی
در ثلث اخ که کفاره اش ربع دینار است و اما آنچه بر خود طایف
حرام است پس محض است در یک امر و آن تکلیف دان مردی
از وطی زیرا که ظاهر اکثر فقهاء است که چنانکه بر مرد حرام است
وطی کردن طایف همچنین بر خود طایف حرام است تکلیف دان
مرد از جماع اعم از آنکه مرد عالم باشد یا غیر عالم و اگر خبر داده شده
یا نه و از بعضی معاصرین ظاهر میشود عدم حرمت تکلیف و لهذا
حکم کرده است با آنکه هرگاه مرد عالم نباشد و زن او را این
خبر نداده باشد با آنکه طایف است بر جماع کردن هیچیک از آن
و گناهکار نیستند اگر چیزی را خود تکلیف دهد مرد را
بر آن بلکه بنا بر این لازم میاید آنکه هرگاه مرد عالم باشد
مجاویض بودن زن و لیکن زن خبر داده او را بر سبیل کتب پاک
شدن از حیض در وقتیکه محتمل الصدق قوی بود لهذا مرد او را
نصفه بوی کرده با او جماع کرد نیز هیچیک از آن بر جماع نباشند
و این قول بسیار تعبد است بلکه حق است که بر زن
واجب است که مرد را اعلام کند و هرگاه نکرد گناه مرد نیز
بر او نوشته میشود و اما در صورتیکه مرد عالم باشد
پس

پس با جماع هر یک علمای تکلیف دان زن مرد را حرام است زیرا که بنا
بر این فرض از مقوله اعانت است بر گناه و اعانت کردن بر گناه
گناه است بلی هرگاه زن یقین دارد که مرد مصدق او و خطا
کرد بعلت آنکه او را کاذب و معلی بقبض فاسد میدانند یا بعلت
آنکه زن علم دارد با آنکه مذهب مرد یا مجتهد بیک مرد اول
تقلید میکنند است که اخون خون حیض نیست در این
صورت اعلام کردن مرد بر زن واجب نیست لیکن بقدر
امکان سعی در ترک مجامعت باید کرد مقام دوم در بیان
عمادات است که قضای آن بر جایض واجب است و آنکه
قضای نمازهای آن که در ایام حیض ترک کرده است واجب
نیست بلکه جایز هم نیست هرگاه از مقوله نمازهای شبانه
روزی باشند اعم از آنکه خبر بیضه باشند یا نافله لیکن
بشرط آنکه حیض حیض آخر وقت آنرا فراموش کرده باشد
پس اگر از اول وقت بقدر تمام نماز باشد شرایط مفقوده
ادراک کرده باشد قضای آن نماز بر او لازم است و هرگاه
بقدر اصل نماز از اول وقت ادراک کرده باشد دون
از شرایط اظهار است که قضای آن نماز بر او لازم نیست
اگر چه احوط است که آنرا قضا کند و اما اگر بقدر بعضی
از آن نماز را در ترک کرده باشد پس بقیه هر قضای آن
نماز بر او لازم نیست اگر چه بقدر اکثر از ادراک
کرده باشد و حکم کردن بعضی معاصرین بوجوب قضا
در فرضی از خبر بسیار غریب است و بنا بر این هرگاه از اول
وقت ظهور ببقدر شرایط مفقوده و یک نماز تنها ادراک

کرده است قضای نماز ظهر تنها بر او واجب در عصر و
همچنین هرگاه از آخر وقت بقدر طهارت با سایر شرایط
مفقوده و بیک نماز ادراک کرده باشد نماز ظهر بر او واجب
نیست نه از اداء و قضاء بلکه بر او واجب که فوراً غسل
کند و نماز عصر را بجا آورد بنیت اداء و هرگاه عدالتها و
کرد تا افتاب نشت اتم و قضای آن نماز بر او لازم و
تقریرش بر حاکم شرع واجب و هرگاه بعد از غروب
افتاب او را معلوم شد که بقدر طهارت و سایر شرایط
مفقوده و بیک نماز یا هر دو نماز قبل از غروب افتاب یافته
شده بوده است و نمیدانست که قضای آن نماز
ترک نکند سیما در صورتیکه قبل از آن مظنه انقطاع
خون در آن زمان داشت یا متذکر احتمال انقطاع
در آن بود و مع ذلک تھاوون در استکشاف آن کرد تا افتاب
غروب نمود و هرگاه بقدر طهارت با سایر شرایط مفقود
و بیک رکعت از آخر وقت ادراک کند بمنزله آنست که بقدر
تمام نماز ادراک کرده باشد و بنا بر این هرگاه از آخر وقت
بقدر شرایط مفقوده و پنج رکعت ادراک کند بر او واجب
که فوراً غسل کند و هر دو نماز را بترتیب بعمل آورد و هرگاه
تھاوون کرد تا آنکه مقدار یک رکعت یا بیشتر از آن فوت
شد غسل میکند و نماز عصر را مقدم میدارد آنکه
نماز ظهر را قضا میکند مگر آنکه انقدر تاخیر ندارد که
بقدر یک رکعت از وقت نیز باقی نماند باشد که در این
صورت هر دو را بترتیب قضا میکند لیکن هرگاه غسل را
تاخیر

تاخیر

انداخت تا آنکه بقدر نیکی و هشت رکعت از وقت باقی
ماند باید غسل را ترک کند و نیم کند و هر دو نماز را بترتیب
بعمل آورد پس اگر با وجود آنکه علم داشت بعدم کجایش
وقت از برای غسل عمل کند پیشتر عمل و نماز او باطل است
لی هرگاه بمان آنکه وقت و سعه دارد غسل کند و بعد از فراغ
از آن عدم کجایش وقت معلوم او شود اظهر نزد احقر آنست
که غسل صحیح است و احوط آنست که هرگاه بقدر نیکی و
یک رکعت یا بیشتر از وقت باقی است فوراً نیم کند و نماز عصر
بجا آورد و نگاه عمل کند و نماز ظهر را قضا کند و اما سایر
نمازهای واجب غیر یومی پس ایضا از آنها از مقوله موقوف
که قضای آن مشروع نیست چون نماز عید و جمعه نزد تحقق
شرایط و وجوب عینی پس شهر در سقوط قضای آن نیست
و ایضا از مقوله غیر موقت است چون نماز زلزله و زلزله معین
و نماز طواف پس شهر در عدم سقوط آن نیست و اما
نماز کسوف و خسوف و نمازهای یکباره یا مانند آنست
واجب شده باشد در وقت معین مثل آنکه نذر کرده باشد
کرد در روز اول فلان ماه دو رکعت نماز یا نماز جعفر رضی الله عنہ
بجا آورد و اتفاق شد آنکه از اول آن روز طایف شد پس اظهر
سقوط است و احوط قضای کسوف نیز است هرگاه تمام قرص
گرفتار شده باشد و اما نماز اجاره نکر و قتل را معین کرده
باشند و مصداق با حیض اتفاق شده باشد پس ندارد
آن ممکن نیست مگر بحدی بقدر اجاره هرگاه مستاجر را غرض
و اما قضای روزه ماه مبارک رمضان پس شهر در وجوب

آن نیست پس اگر مستقیم اکیض است بقدریکه از او فوت شده
 قضا میکند لیکن هرگاه مثلاً از ظهر روز اول ماه خون بیند
 تا ظهر روز یازدهم قضای روزه یازده روز بر او واجبست
 و هرگاه حیض است تا عصر از او مجموع و مشتمل شده است
 پس اگر حکم او آنست که در روزی از حیض قرار دهد و
 حیضش کمتر شده است باینکه مبدء خون از وسط
 روز بوده است باز قضای روزه یازده روز بر او واجبست
 و هرگاه واجب بدین بر او عمل کردن یکدست هفت و بیست
 و سه روزه باینکه مکرر را ذکر شد و فرض شود اگر استبداد
 خونش در وسط روز بوده است قضای روزه هشت
 روز بر او واجبست و هرگاه و اما روزه روز معینی که باشد
 یا مانند آن بر او واجب شده باشد پس اظهر عدم وجوب
 قضا و است و احوط آنست که بدل از روزی بیک روز بیست
 آنکه اگر قضای آن در وقت واقع واجبست و واجب باشد
 والا سنت و اما سایر عباداتی که مشروطند باینکه
 بودن از حیض چون طواف مندر و معینی که مثلاً مندر واجب
 شده باشد پس اظهر آنست که هرگاه حیض تمام وقت
 از او گرفته باشد نه قضا بر او لازم است و نه کفاره و
 الا کفاره تنها بر او واجبست لیکن بشرط آنکه وقت قائل
 از حیض کجا باشد طواف مندر و در داشتند باشد و مثل
 طواف قرائت عزائم هرگاه باشد یا مانند آن واجب
 شده باشد در وقت معینی و باینکه اگر حرام است بر
 حائض خواندن چیزی از عزائم اگر چه بسم الله تنها باشد
 شریف

بشرط بیست سوره معینی از آن چهار سوره از خواندن باشد
 لیکن هرگاه ایستاده را خود خواند یا دیگری خواند و او استماع
 کرد یعنی گوش زد بر او واجبست که در همان حال سجده کند
 مقام سیم در بیان آنچه بر حائض مکروه است بدانکه مکروه است
 از برای زن حائض جناب کردن و بعضی از احرام دانستند
 و بعضی تخصیص داده اند منع را ببدن و اما قرائت قرآن پس
 اگر مشهور در میان علماء آنست که مکروه است از برای
 حائض قرائت ماعدای سوره های سجده واجب لیکن
 ایشان از کراهت قله ثوابست نه معنی اصطلاحی که
 عبارت است از آنکه بر ترکش ثواب تربت شود و بر
 فعلش عقاب نباشد و بعضی از فقهاء مکروه دانستند
 از برای حائض داخل شدن در غیر مسجدین و بشرط عدم
 مکث نمودن و همچنین برداشتن مصحف و مس کردن
 حائض از مکروه دانستند بشرط عدم مس هروقت
 و کلمات آن مقام چهارم در بیان آنچه از برای حائض مستحب
 بدانکه مستحب است از برای مطلق حائض آنکه در اوقات نمازهای
 واجب شبانه روزی وضو کند و در محل نماز خود بنشیند
 و بقدر نماز واجب ذکر حق تعالی کند بخواندن تسبیحات
 اربع و مانند آنها و بعضی از محدثین وضو ذکر مذکورین را
 واجب دانستند پس احوط عدم ترکست مقام پنجم در
 کیفیت غسل حائض است بدانکه این غسل مثل غسل جنابت
 در کیفیت و احکام مگر آنکه باین غسل وضو واجبست
 بخلاف غسل جنابت که وضو گرفتن با آن حرام است چنانکه

گذشت و بنا بر این هرگاه حدث اصغری در آستان واقع شود
بیشتر مطلق آن نیست بلکه موجب وضو است نه باطل
عمل حیائیه که در آن استکالی است اگر چه ظاهر در آن نیست
عدم بطلان است حیائیه که گذشت و بدانکه مشهور در
مسائره فقهاء است که مستحب است تقدیم وضو بر غسل
حضیض و بعضی تقدیم بر او واجب دانسته اند و احوط تقدیم
لبیک هرگاه از روی نسیان غسل را قبل از وضو بجا آورده باشد
غسل او صحیح است حتی نزد کسانی که تقدیم وضو را واجب
دانسته اند حیائیه که از کلام بعضی محققین مستفاد میشود و
احوط اعاده غسل است و هرگاه با فرض تقدیم وضو حدث
اصغری در آستان واقع شود وضو را اعاده میکند
و بدان ایضا آنکه وضو شرط صحت غسل نیست بلکه شرط
صحت نماز است پس بنا بر مشهور که بخوبی نموده اند تقدیم
غسل را بر وضو هرگاه بعد از غسل و قبل از وضو روزه بگیرد
یا چیزی از سوغ و غیره بخواند یا داخل در یکی از دو مسأله شود
یا مکث در سایر مباحات نماید تصور می نمود و لیکن احوط
در روزه سیم روزه ماه مبارک رمضان است که وضو
قبل از فجر کرد سویم از موصیات غسل بیرون آمدن خون
استحاضه است بمقتضی که خواهد آمد بدانکه خون
استحاضه چنانچه در باب حیض اشاره شد در اغلغله
خون حیض است در جمیع صفات که در آن باب مذکور شد
ولیکن بسا هست که بعضی صفات خون حیض میاید چنانکه
خون حیض بسا هست که بعضی صفات خون استحاضه میاید
و صفت دیگر

وضو بطریق خون استحاضه است که هر خون از خونهای زن که حکم
بعضی بودن آن نمیتوان کرد حکم میشود بانکه خون استحاضه است مگر
آنکه از علامات علم حاصل شود بانکه خون بکارت یا جرات یا طهر است
پس بنا بر این هر خون را که قبل از تمام شدن نرسال یا بعد از رسیدن
احد یا پس می بیند خون استحاضه است و همچنین هر خون که از سر
روز کمتر است یا از ده روز بیشتر است یا میان آن و خون دیگر که
بعضی بودن اولی است اقل طهر کرده روزی است فاصله نشد است
آن نیز خون استحاضه است و در هیچیک از اینها ظاهر خلاف نیست
مگر در خونیکه در وقت قبل از بلوغ می بیند که ظاهر بعضی از متاخرین است
که نه خون حیض است و نه خون استحاضه و احوط آنست که هرگاه
کثرت یا متوسطه باشد بعد از بلوغ بکف غسل نیست عمل استحاضه
کند و هرگاه قلیل است چیزی بر او نیست و بدانکه مشهور است
که خون استحاضه بر سه قسم است قلیل و متوسطه و کثیر و این
قاصر معنی هر یک با احکام آن در فصلی علیحده ذکر میکند بدانکه
استحاضه قلیل است که هرگاه بخوبی که معارف زنها است
بپنیر بردارد خون روی اثر ملوث کند یا اندکی در آن نفوذ کند و
لیکن اثر سوختن نکند بخوبی که از جانب دیگر ظاهر شود و حکمش
آنست که از برای هر یک از نازهای واجب و مستحب ظاهر فرج خود را
شوید و پنبه را به بردارد و وضو سازد و مشغول نماز شود و
باید جمیع اعمال را بعد از دخول وقت نماز بجا آورد و فضل مسائره
انها نکند مگر چیزی که تعلق بنماز یا مقدمات نماز دارد و هرگاه
بغیر از آن فضل کند باید عمل را از سر گیرد فصل دوم در بیان

استحاضه متوسطه و احكام آنست بدانكه استحاضه متوسطه آنست
 كه هرگاه بخوبی منوره قریب بینی بر دارد خون در آن نفوذ کند و اثر سوراخ
 نماید بخوبی بجز از جانب دیگر ظاهر شود و لیکن از پنبه سیلان نکند
 یعنی آنکه از آن جاری نشود بسوی کمتر که بر روی آن استراحت و مکش
 آنست که جمیع اعمال را که صاحب قلیله یا میاورد آن نیز بجا آورد
 بعلوه دوام در یک یکتا آنکه کمتر یا تبدیل یا نظم می کند و دیگر آنکه
 از برای ناز جمع غسل کند و صهی از علامت فرق میان متوسطه و کثیره
 نکرده اند و بر صاحب متوسطه سر غسل واجب دانسته اند مانند
 صاحب کثیره و این قول اصطلاح است اگر چه اول اشهر است و بدانکه وجوب
 تبدیل یا نظم بر کمتر در وقت است که الوده شده باشد و الا احتیاج
 به حیث نیست بلکه بعضی علماء از تبدیل یا نظم بر پنبه و کمتر را مطلقا
 واجب ندانند و نظر باخبر خواهد آمد در باب لباس مصلی از آنکه
 هر لباس نجسی که بر علت کوچه ستر کننده عورتین نیست با آن توان
 ناز گذارد سیاه گاه کمتر از نهم باشد و ظاهر و اشهر آنست که خون
 استحاضه چون صف و نفاس مطلقا مغفرت نیست و باجمیع و صهی
 با آن ناز نمیتوان گذارد فصل سوم در بیان کثیره و احكام آنست بدانکه
 استحاضه کثیره آنست که هرگاه بطریق مسطور پنبه بر دارد خون
 اثر سوراخ کند و بسوی کمتر جریان نماید و مکش آنست که جمیع
 اعمال را که بر صاحب قلیله و متوسطه واجب است بجا آورد و علاوه بر
 غسل یک یکی از برای ناز و عصر و دیگری از برای مغرب و عشا
 لیکن بشرط جمع کردن میان آنها و ظاهر اکثر متأخرین آنست که بجز
 میان جمع کردن میان ظاهرین و عشا بین با آنکه اگر در نوبت غسل

و میان ناز

و میان ناز کردن میان آنها با اضافه دو غسل دیگر یکی از برای عصر
 و دیگری از برای عشا و این قول اگر چه بسیار قوی دارد لیکن آخو آنست
 که بدون عدل بر نمی آید و اصل آنست که ناز ظاهرین را بجز
 از وقت قضیتش بخوبی هر یک از آن قلیله شد و وقت قضیت
 عصر که در باب اوقات خواهد آمد داخل شود و همچنین آن
 مغرب را تاخیر کند تا آنکه بعد از غروب از آن وقت قضیت عشا
 داخل شده باشد تا آنکه هر یک از چهار روز در وقت قضیت خود
 واج شود و بدانکه اعتماد شارع آنست که در مواجعات این امر
 در عشا بین ظاهرین است در باب دیگر که ناز را با الا و
 مقدر و است می گذارد آنست که در مواجعات این امر در عشا بین
 از ظهر بین آنست این اعمال را بعد از مغرب شرعی بعمل آورد چنانکه
 مذکور شد لاجرم تا این اعمال را بجا آورد و ناز مغرب را گذارد وقت
 قضیت عشا البتة داخل خواهد شد و آخو در بین کمتر سیاه
 در این قسم آنست که استنقاذ کند یا نیکه و بسیار یا نیکه بر میان
 خود بنهد و بلی سر کمتر را بر آن که زند از طرف پیش و وسط اطراف
 بر بالای پنبه سوار نموده محکم بکشد و سر دیگرش را از طرف
 دیگر بر آن رساند یا نیکه بر کوه زند تا مانع از حرکت کردن پنبه
 شود این بود بجز از اعمال اشقام منبوره و اما سایر احکام که
 نقلی باین باب دارند پس در ضمن حیده مقام مذکور میشوند
 مقام اول در بیان خانه از اقوال غیر مشهوره است که در بعضی
 مسائل این باب مذکور شده است و اطلاع بر آنها موجب زیاده
 بصیرت میشود و آنها چنین است ~~مسئله اول آنست~~

اگر چه از مقدار مین بر موی سطر من عمل واجب و اگر چه از مقدار مین
 و بعضی از مقدار مین باین قول و غیره باشد و اگر چه قول مشهور که سقا
 ذکر شده از ظاهر و اقوی است که این قول اصطلاح است اما بشرط آنکه
 روزی که در نماز ظهر و عشا این می کند طول ندارد و بخوبی
 متعلق با موال است باشد و لا خلاف احتیاط است مگر آنکه هر نماز را
 در هر شهر که باشد یک مرتبه و در هر شهر دیگر با عمل مستند و
 است که هر چه از نماز قائل شده باشد باید که با عمل استحباب و وضو و
 نیت پس بر کثیر مطلقا وضو واجب است و همچنین بر متوسط
 لیکن نسبت به نماز که عمل کردن جهت آن واجب است پس اگر بر
 متوسط عمل واجب بدانیم چنانکه جمیع از مقدار مین و غیر هم
 قائل شده اند پس مطلقا بر متوسط وضو واجب است و اگر چه
 لغایت تنقیف و از احتیاط و در احتیاط و اما سایر احکام این
 باب پس در ضمن چند مسئله مذکور میشوند مسئل اول آنست
 که هرگاه بعضی از این اقسام متبدل بعضی دیگر شود حکم تابع است
 بر آنکه باشد و اقوی است اگر چه آنکه استداست اسبق باشد پس
 اگر در اول روز خوزا بصفت استحاضه کثیره بید و بعد از ساعت
 بصفت متوسطه و قبل از آنکه مشغول نماز ظهر شود بصفت قلیله
 باید از برای نماز ظهر و عصر اعمال کثیره را بجا آورد پس اگر بصفت
 قلیله باقی ماند تا مغرب اعمال قلیله را بجا می آورد و اگر متبدل
 بکثیر شد برای نماز مغرب و عشا غسل دیگر میکند و همچنین هرگاه
 بعد از نماز عصر متبدل به متوسطه شود و احوط آنست که اگر از
 برای نماز مغرب و عشا غسل کند و برای نماز صبح روز دیگرش نیز
 غسل دیگر کند اگر چه بعد از نماز عشا بالکلیه منقطع شود یا

متبدل

متبدل بقلیله شود و بعضی از علماء را اعتقاد است که در صورت
 متبدل حکم تابع اضرات پس در فرض اول غسل از برای نماز ظهر و عصر
 واجب نمیداند و وضو تنها کافی میداند و بنا بر این قول هرگاه
 زن از اول تا روز تا قریب بزوال خوزا بصفت کثیره بید و نزد
 زوال بالکلیه منقطع شود نه غسل بر او واجب است و نه وضو مگر
 آنکه حدث اصغری از او صادر شده باشد که بک و وضو جهت رفع آن
 میکند و این قول بسیار ضعیف است و بنا بر مختار هرگاه بعد از نماز
 صبح خوزا بصفت متوسطه بید اعم از آنکه قبل از زوال منقطع
 شود یا بر احوال باقی ماند باید از برای نماز ظهر و عصر غسل کند و احوط
 آنست که برای نماز صبح روز دیگرش نیز غسل دیگر کند مسئل دوم
 آنست که بر برون آمدن خون استحاضه از جمله احتیاط است که مانع اند
 از نماز کردن چون بول و منی و خود صیغ و اثران بالکلیه قطع نمیشود مگر
 آنکه بعد از منقطع شدنش وضو تنها سازد هرگاه قلیله باشد و
 وضو و غسل را هر دو بعمل آورد هرگاه کثیره باشد یا متوسطه پس
 هرگاه وضو و غسل عملی را که قبل از انقطاع خون بعمل می آورد اگر چه
 موجب مباح شدن نماز او هست ولیکن رفع حدث او نمیکند و
 لهذا بعضی از مقدسین منقطع شدن خون استحاضه را از جمله مویست
 طهارت دانسته اند لیکن بشرط آنکه انقطاعش انقطاع بر وقت
 باشد نه انقطاع جزد و فتور زیرا که خون استحاضه بلکه مطلقا خوف
 گرفتن میببند خواه استحاضه و خواه صیغ و خواه نفاس گاهی شدت
 دارد و گاهی ضعف چون آب بعضی دریاها که گاهی مد میشود

نماز صبح

نماز

و گاهی جزو و بنا بر این هرگاه صاحب استحاضه کثیره مثلاً بعد از فراغ شدن
از وضو و غسل و سایر اعمال دیگر بر او واجب است و قبل از داخل شدن
در نماز باید در آستانه آن خوش ببالکبیر منقطع شود بخوبی که معلومش
گردد که از انقطاع غسل انقطاع بر او صحیح است نه انقطاع هر روز و قیوم
بجبر انقطاع وضو و غسل سابق بر باطل میشود و باید وضو و غسل
و سایر اعمال مذکوره را اعاده کند و هرگاه در آستانه نماز اتفاق شود
نماز را بر هم زند و بعد از تجدید عمل اعاده آن کند و قول بعضی فقهاء
بصحیح نماز بر او بسیار ضعیف است و همچنین صاحب قلیل
هرگاه بعد از اتمام آوردن اعمال دیگر بر او واجب است و قبل از داخل شدن
در نماز باید در آستانه آن خوش ببالکبیر منقطع شود بخوبی که معلومش
گردد که از این مرض صحیح یا قهراً است باید اعاده اعمال مزبوره کند
و هرگاه بعد از فراغ از نماز منقطع شود اعاده آن نماز بر او لازم نیست
اگر چه وقتش باقی باشد بلی هرگاه قبل از داخل شدن در نماز کان داشته
که اگر تاخیر کند نماز را تا آخر وقت خوش ببالکبیر منقطع خواهد شد
و با طهارت حقیقی نماز خواهد گردید و مع هذا مسأله است بنابر ظاهر
گرفته باشد در اول وقت احوط آنست که بعد از انقطاع نماز را
اعاده کند و باید دانست که شرط نیست در وضو و غسل که بعد
از انقطاع خون بجا آورده میشوند موالات و متصل بودن بنماز
بلکه جایز است که بدون عده فصل مابین آنها کند و بدانکه احوط
در وضو و غسل که صاحب استحاضه بعد از انقطاع خون بعمل میاورد
آنست که قصد رفع حدث در آن کند بخلاف وضو و غسل که
قبل از انقطاع بجا آورده میشوند که احوط در آنها آنست
که قصد

که قصد استحاضه صلوٰه کند نه رفع حدث مستحاضه سوگمانست
که هرگاه زن مستحاضه خواه صاحب کثیره باشد و خواه صاحب قلیل
بایستقسطه بعد از اتمام آوردن اعمالی که بر او واجب بود از برای نماز معین
و بعد از فراغ شدن از آن نماز معلومش شود که بعد از تطهیر محل
معهود دیگر خون از او بیرون نیامده است لیکن بر وجه مرء و
صحیح بلکه بر سبیل جبر و قیوم جایز است که بان حال بدون
تجدید عمل داخل در نماز دیگری شود و همچنین هرگاه بعد از نماز دوم
معلومش شود که نیر خون نیامده است جایز است که داخل در
نماز سویمی شود و هکذا لیکن هرگاه در آستانه نماز دوم یا سوم خوف بیرون
آمدن از باطل میکند و بنا بر این هرگاه صاحب استحاضه کثیره کانت
داشته باشد آنکه در آخر روز و اول شب فتوی در خوشی او میرسد
بخوبی که گنجایش ظهیر و عشاءین را داشته باشد واجب است بر او
که نماز ظهر و عصر را تاخیر اندازد باخروفت تا آنکه هر چهار نماز را
بیکفیل و یکوضو بجا آورد لیکن هرگاه در آستانه نماز ظهر خوف
بیرون آمدن از باطل میکند مستحباً آنست که ظاهر اکثر
فقهاء آنست که از برای صاحب استحاضه متوسطه جایز است که
غسل نماز صبح را قبل از فجر بجا آورد تا آنکه نماز شب را بان غسل
بجا آورد و همچنین از برای صاحب کثیره جایز است که نافلهای ظهرین
و عشاءین را با غسلهای ظهرین و عشاءین بجا آورد و لیکن احوط آنست
که صاحب متوسطه دو غسل کند یکم قبل از نماز شب و دیگری

عنه

بعد از طلوع فجر و هرگاه خواهد که اکتفا بیک غسل کند احوط آنست
که نماز شب را تا صبح بخوابد و کسی که از نافله قانع گردد وقت
روز بخیر داخل شود و همچنین احوط از برای صاحب کثیره آنست که
میان ظهر و عصر و همچنین میان مغرب و عشا نافله نکند و هرگاه
کند از برای عصر و عشا اعاده غسل نماید و اما سایر نمازهای مستحب
غیر یومیه چون نوافل شبهای ماه مبارک رمضان و نماز جعفر
رضی الله عنه و مانند آنها پس اظهر آنست که هر یک را با وضو تنها
میتواند گذارد لیکن شاید ترک کردن آنها با تکبیر در باره صاحب
کثیره و متوسطه احوط نباشد بلکه پیغمبر آنست که چنانکه غسل
استحاضه شرط صحت نماز است شرط صحت روزه نیز هست زیرا
روزی ماه مبارک رمضان پس هرگاه ترک بعضی از اعمال کند روزه
او باطل است لیکن ظاهر آنست که ترک غسل عشاءین در
باره صاحب کثیره موجب فساد روزه گذشتنش نمیشود و
اما نسبت بروزی روز آینده پس اگر غسل نماز فجر را مقدم بر فجر کند
ترکش موجب فساد روزه روز آینده نیز نیست و هرگاه غسل
فجر را بعد از فجر کند روزه روز آینده اش باطل است و اظهر ترند
احق آنست که هرگاه غسل عشاءین را بعد از جهل بمسئله یا غلبه
خواب یا غیایان یا مانند آن از عذرهای شرعی ترک کرده است
و هنوز بقدر وضو و غسل و هر دو نماز از شب دارد آنکه وضو
و غسل را به نیت نماز مغرب و عشا بجا آورد و اعاده آنها کند
چون هم از وجوب غسل خون نفاس است و از خوفی است که بعد

از بیرون

از بیرون آمدن تمام ولد یا بعضی از آن بیرون میاید و از برای آن
حدی در طرف قلت نیست چون خون استحاضه بمی اقلش آنست
که اسم خون بر آن صادق آید و در اکثر خلاف است و اظهر و اشهر
آنست که اکثرش ده روز است یا یعنی که هرگاه از من ولادت
شروع بخون دیدن کند مادامیکه از ده روز تجاوز نکرده است
حکم میشود با آنکه مجوش خون نفاس است اما اگر از ده روز تجاوز
نمود پس اگر او را در حیض هر عادت عددی است بقدر عادت
خون را نفاس قرار میدهد و باقی را استحاضه و هرگاه ذات عادت
بیت ظاهر بعضی از فقها آنست که رجوع به تمیز میکند و با
نقد رجوع میکند بعبادت اقارب و بعد از تقدیران رجوع
بعبادت اقربان و با تقدیر عمل بروایت میکنند و با جمله حکم آن
حکم حیض است بلکه فی الحقیقه حیضی است از اصناف حیض

غیر از

مبحث هشتم در بیان غسل سر میت است بدانکه واجب میشود این غسل بر سر
کنده بچند شرط اول آنکه میت از می باشد نه حیوان دیگر و لیکن فرق نیست میان
آنکه مسلمان باشد یا کافر و دوم آنکه موت عارض او شده باشد بعد از حیض پس اگر
مست کند بدن جنین را که قتل از مدین روح در او سقط شده باشد غسل بر او
واجب نیست چنانکه بعضی اکابر تصریح بان نموده اند و هرگاه شک کند در اسکبه
روح در آن دمیده بوده است یا نه حکم میکند بعدم اگر حیض او طهر است که هرگاه
بعد از اتمام چهار ماه سقط شده باشد سر کند غسل کند و حق در اینجا
بمقتضای شکی است سویم آنکه تمام بدن آن میت سرد شده باشد پس هرگاه سر
کند او را در حالی که هنوز تمام بدنش سرد نشده است پس اگر بار طهر بر سر
کرده باشد اول احوط آنست که موضع ملاقات را بشوید و الا نه غسل واجب
بر او و نه غسل اگر چه بفضول که سر کرده است سرد شده باشد چنانکه آنکه
او را غسل نداده باشد پس اگر بعد از فراغ اتمام اعمال ثلاثه او را سر کند غسل
واجب نمیشود بشرط آنکه بعد از سرد شدن شروع در تقبیلش نموده باشد و
الا در سقوط غسل بان اشکال است و در حکم غسل است شهادت و هرگاه بسبب
فقدان سدر و کافور یا یکی از آنها اقتضای بعضی اعمال ثلاثه کند بنا بر سقوط
توافق در چنین حالی عینا و بدلا یا آنکه بدل از غسل سدر یا کافور یا هر دو یکمرتبه
یا دو مرتبه دیگر بآب خالی او را غسل دهند بنا بر عدم سقوط اظهر نیز سقوط
غسل است سیما بر فرض اخیر و احوط آنست که غسل را ترک نکند چنانکه هرگاه
بموضع غسل او را نیم دهند و هرگاه رحم یا قتل برگس لازم شده باشد باید که قبل
از آن خود غسل کند و یا بعد از مفارقت روح از او تقبیل او را زم است یا نه اشتهار
عدوم لزوم است و بنا بر این اظهر آنست که در سر کردن بدنش غسل نیست و
واحوط آنست که او را غسل دهند و آنکه سر کنند غسل نیز غسل کند و بدانکه
تقبیل غیر از شیعراشته حشر بر واجب نیست بلکه جایز نیست مگر در حال فتنه

چنانکه ایشان باین شد و بنا بر این هرگاه بدن صحت منی را منکدر غل بر او
 اگر چه آن صحت را شعیب غل داده باشند و از جمیع افعال لذت را فایده
 نباشند بچشم آنکه هر یک از دو عضو من و موس با حق نباشد پس هرگاه من
 کند بدن خود موی منی را یا موی خود را غل واجب میشود و احوط در این
 و مانند آن لزوم غل است و هرگاه من کند عضو را که از صحت جدا کرده
 پس هرگاه منکدر غل باشد بر کوشش و استخوان غل بر او لازم است و اگر کوشش
 استخوان یا استخوان و کوشش نباشد احوط است که غل واجب نمیشود و احوط
 در اخیر است که غل کند و بنا بر این هرگاه مثلا دست منی را در مقعر یا صغیر
 بر روی منی انداخته بید و شک کند در اینکه او را غل داده اند یا نه باید که
 از سلامت یا از کار غل میکند بطوری که از غل این مستفاد میشود پس اگر اثر
 مثلا در مقعر من یا من را باشد حکم میکند بر اینکه از سلامت است و اینکه غل
 داده شده است و حکم جدا شده از زنده حکم جزو مقطوع از صحت را دارد بنا بر
 شش و اگر در بدن که هرگاه از زنده جدا شده نباشد پیشتر در من غل
 واجب نمیشود اگر چه کوشش که مانع نباشد و بدانکه شرط جزو شرط کلی است
 پس هرگاه من کند جزو برید از صحت یا حمله قتل را آنکه سروده نباشد یا بعد
 از آنکه اثر غل داده نباشد چیزی را و نیست مگر آنکه سروده شدن با رطوبت
 پس کرده نباشد که احوط غل موضع مذاق است هر چند که از منکدر جدا شده یا
 بشرط آنکه قتل از حقوق شهادة منقطع شده نباشد و بدانکه من صحت بمنزله حدث
 اکبر است در موجب بودن آن امر غل و بمنزله حدث اصغر است در اینکه
 چیزها یکی هرمانند بر صاحب حدث اگر چه نباشد در مساجد و قرائت عزائم
 و مانند آن بر او حرام نیست بلکه جمیع قابل شده اند با اینکه غل من صحت
 مستحب است نه واجب و بعضی گفته اند واجب است لیکن منقصر پس شرط
 لازم و طواف واجب نیست لیکن اثر و اقرار است که حکم آن حکم حدث اصغر
 پس لازم

در بر من
 غل

پس لازم و طواف واجب است کتابه قرآن مشروطند بغسل من و من و کعبینه افضل
 و ادایش مثل کعبینه و ادای غل جنائز است مگر اینکه باقی و ضو لازم است و اما
 غل صحت پس با سایر احکام جنائز در باب طهارت مذکور میشود ان شاء الله تعالی
 مساجد سوم در تیمم است و در آن چند فصل است فصل اول در بیان سوغاة
 تیمم است یعنی چیزهایی که علیهم مشروعیة تیمم اند و آنها چند امر اند اول فقدان
 آب یعنی نبودن آب و در حکم نبودن است عدم ممکن از رسیدن آن مثل
 آنکه در جاهای باشد که نزول در آن مستعدر یا بسیار صعب و متعسر باشد
 یا موجب حرار یا طواف آن و عورت یا ضارب مسلم آن کرد و دلو و رسیان یا
 او نباشد یا نباشد و لیکن از مثل غیر و تصرف در آن موقوف نباشد بر بدل مال
 مصر بحال یا بر تخیل و رختن آورد و همچنین هرگاه آب نباشد و لیکن از مال
 غیر و تحصیل آن موقوف نباشد بر بدل آب و یا بدل مال اگر قدری بر آن ندارد
 یا دارد و لیکن ضرر بحال او می رسد و هرگاه قادر نباشد بر ابتیاع آن بشقی که
 ضرر بحال او نباشد لازم است که ابتیاع آن کند اگر چه باضعاف ثمن النشل
 نباشد و اگر چه موقوف نباشد تحصیل ثمنش بر اکتساب نمودن بخوبی که منافی
 شان امثال او نباشد و لیکن در این صورت هرگاه متخیل قبول منزه یا کتاب
 منافی باشند امثال یا بدل نمودن مال ضرر رساننده بحال شود و ابرای تحصیل
 کند و یکی نمیتواند که تیمم کند مگر آنکه در آن ممکن نباشد دفع ضرر منور
 شود که در آن میتواند نمود و لیکن مادر میگرد نکرده است تیمم و صحیح نیست
 و هرگاه در صورت سویم رد آن بر باعش ممکن نباشد و لیکن بیع آن بر دیگری
 بمثل همان ثمنی که خرید است ممکن نباشد در جواز فروختن آن اشکالی نیست
 و لیکن هرگاه فروخت بخوبی که منافی نباشد یا بشقی که تیمم او بعد از آن
 صحیح است و همچنین هرگاه او را بجهانی مالک شده نباشد و با وجود احتیاج
 خود بان از غل و ضو یا غل اربع نماید و ظاهر است که هرگاه در این

تیمم

و در وقت

لای

در صورتی که بر سرش باشد واجب است بر او که شستن کند مگر آنکه از این شستن خود
 نباشد که حفظ نفس خود یا نفس دیگری در ایام حال و در مقام موقوف باشد بر علم
 بدان بوشنوی که در این صورت و در این لازم نیست بلکه است اگر در این به پیش
 لازم است و همچنین هرگاه آب را که خود محتاج بان باشد از برای تطهیر بدنیک
 بکشد بخوبی که رجوع در آن جایز باشد اطمینان است که بر او استرجاع واجب
 مگر آنکه منافق و مروج و مروت حنفی و مدله باشد و هرگاه آب در مکانی باشد
 که در رفتن بان مکان خوف ضرر حائز یا عرض یا مالی بر خود یا بر نفس یا بر دیگری
 داشته باشد پیشتر رفتن بان مکان بر او لازم بلکه جایز نیست هر چند که
 مثل خوف ضرر یا خوف واهر و چنین باشد و لیکن هرگاه رفتن واجب آورد پیشتر
 استعمال آن در وضو و غسل صحیح است و هرگاه آب در مکانی باشد که رسیدن
 بان موقوف باشد بر بدل مال و دادن آن بظالمی که مانع است از رفتن بر سر
 آن آب یا بکسی که ناخود برد تا دفع ضرر یا نظام کند واجب است بر او که در
 ثانی قطع کند بدان مال نماید اگر چه پیش از مقداری باشد که بر پیش او باشد
 فقر و غلبه از او گرفته میشود و همچنین در رفتن اول سائر احوط و لازم است
 که وقت و سعه داشته باشد از برای استعمال آب اگر چه نزد او حاضر باشد
 و هرگاه مردد شود میان طهارت او و گذاردن بیک کعبه از نماز در وقت و باقی
 در خارج وقت و میان طهارت خاک و بجا آوردن تمام نماز در وقت و در نیست
 که طهارت آب بر او واجب باشد اگر چه احتمال تخیر خالی از خوف نیست و
 همچنین هرگاه مردد شود میان طهارت او و ترک سوره و میان طهارت
 تراب نماز کردن یا سوره سیم است که در استعمال آب به حدود و عرضی
 شده آن یا طول ببرد و صحت یافتن از آن داشته باشد و کافیه در
 این مقام ظنی که از تخیر بر یا قول اهل خبر هم میرسد بلکه ظاهر بعضی
 اخبار و اطلاق کلمات علمای ابرار آنکه کافیه است در جهل اگر چه مستندی
 نباشد

اگر چه مستندی
 نباشد

نداشته باشد و هرگاه جرمی یا قرحی در بعضی اعضای طهارت او نباشد و خوف
 دارد از آنکه بر او آب بخوردان جرم یا قرح رسد ضرر بان رساند مگر هرگاه ممکن است
 که بخوبی که در وضو صاحب جیره مذکور شد عمل کند چنان میکند و الا کفای
 میکند بغسل حوائض هرگاه بیم ضرر در آن نباشد و الا نمی میکند و احوط
 سیم در شستن اخیر جمع کردنست میان طهارت او و تراب و بدانکه از جمله امراض
 که سوغ نمیدانند بر بعضی جرمی از فقهاستین است و آن عبارت است از ترکیدن
 یا زبر شدن دستها بلکه بعضی از اکابر بصری نموده اند باینکه هرگاه مطلقا در
 استعمال آب ضرری نباشد و لیکن مشقه و زخمی باشد در آن باشد مثل غسل
 کردن در جرمی شده سوماطهارت بر او واجب نیست و اظهر نزد احرار در
 صورت اخیر تخیر است میان طهارت او و تراب و لیکن احوط جمع است میان
 طهارت و تراب و بدانکه هرگاه دفع ضرر استعمال آب موقوف باشد بر ترک کردن آن
 واجب است بر او آنکه اگر کم کند و کلام در تحصیل همین مثل کلام است در
 تحصیل عود آب جهل است که احتیاج باب نداشته باشد از برای حفظ نفس
 خود یا نفس دیگری بیک از شستن که موجب هلاکت یا مرض یا مشقه شدیدی باشد
 و هرگاه در استعمال آب خوف هلاکت حیوان باشد پس هرگاه آن حیوان حلال
 گوشت باشد و ذبح آن ممکن نباشد بخوبی که ضرری معتد به بصاحبش نرسد
 احوط آنست که از ذبح کند و هرگاه ممکن نباشد باینکه مال امانی نباشد یا
 ندیده نباشد از برای مصرف معینی که حصول آن در اوقاف ممکن نیست
 یا احتیاج بان دارد در سفر یا ذبح کند مال الذبح کردن با او نباشد پیشتر
 ابراز برای آن نگاه میدارد و خود نمی میکند و بدانکه واجب است بر هر مالذبی
 که طهارت بر او واجب شده باشد و آب نداشته باشد و احتمال هلاکت آن
 در حیوانی باشد آنکه طلب آن نماید پس اگر قطع دارد بوجوه آن در مکان معینی
 باید تحصیل آن نماید مالا سیکه وقت و سعه دارد مگر آنکه بسیار دور باشد

اگر چه مستندی
 نباشد

بخوبی که در تحصیل آن مشقت بسیار باشد که تحصیل آب بر او لازم نیست بنا بر
 اظهار خصوصاً هرگاه منافعی با عرض او از سفر باشد چون هیزم کش و مانند او از
 گسائیکه هر روز به حاجت بان میشوند و احوط آنست که هرگاه بوسیله اتفاقین
 امری از برای او روی دهد آنکه تحصیل آب کند اگر چه موقوف باشد بر مراجعه
 ببلد دیگر از آن است و سفر کرده است و اگر قطع ندارد بوجود آب در مکان معین
 لازم است بنا بر مشهور است که بیکدیگر دو یکدیگر در هر یک از چهار جهت
 طلب آب کند هرگاه زمین هموار باشد و یک تیرکان هرگاه مشتمل باشد بر کوها یا
 درختها و هرگاه قطع دارد بر نبودن آن در بعضی جهات اکتفا میکند طلب نموده
 آن در جهاتی که احتمال میدهد وجود آب در آنجا و هرگاه خود عاجز باشد دیگری را
 وکیل میکند تا بعضی وی طلب کند بلکه در آنست که با وجود قناری نیز میتواند
 دیگری را وکیل نماید خصوصاً هرگاه طلب کردن منافعی با ایشان او باشد و ظاهر آنست
 که طلب کردن وکیل کفایت میکند از خود و موکل هر چند که بر وکالت اصرار کرده
 باشد و هرگاه قبل از وقت طلب کرده باشد و آن اکتفا میتواند کرد و احوط آنست
 که مرتب دیگر بعد از دخول وقت طلب کند زیرا که احتمال تقدیر آب دهد
 و احوط آنست که بوسیله استدلال طلب کند تا اطلاع بر مابین جهات اربع نیز
 آگاه سازد و بنا بر این لازم نیست که جمیع آن چهار جهت بر فراز اربع باشد یعنی
 متساوی از وایا باشد و بمبارق آخری متقابل باشند بخوبی که منافعی که
 مابین آنهاست مساوی نباشد و هرگاه وقت وسعت طلب نمودن در جمیع جهات
 اربع نداشته باشد اکتفا میکند باقیه وقت و ساعتان دارد تا ترجیح آنچیز ظاهر
 آب در آن بیش تر است و بدانکه مراد از احتمال در اینجا مقام احتمال عادیست نه عقلا
 پس اگر علم عادی بعدم وجود آب در آن اطراف دارد طلب از او ساقط است
 اگر چه محتمل الوجود باشد عقلاً و هرگاه آب باشد و لیکن استعمال آن موقوف
 نباشد بر کرم کردن آن و هیزم نداشته باشد و احتمال دهد وجود آب را در

اطراف

اطراف خود اولاً آنست که بخوبی مورد طلب هیزم کند و همچنین هرگاه احتیاجش
 بآب از برای ازاله حنث باشد در دفع حدیث و هرگاه در اصل مسئله نزاع طلب
 آب کند و نیز و نماز او باطل است مگر آنکه آنها را در اول وقت بعد از آنکه باشد و هرگاه
 بعد از نیم و نماز معلوم شود که آب در میان رجل و اسباب و بوده است و از
 اصل عیناً آنست است یا فی آموزش کرده است جمعی حکم کرده اند بجهت نیم و نماز
 او و احوط آنست که هرگاه تفسیر کرده است در طلب اعاده نماز کند خصوصاً
 هرگاه وقت باقی باشد یا در وسعت وقت نیم کرده باشد اگر چه در صحن مطلع
 شدن بر نبودن آب وقت نماز فوت شده باشد و هرگاه بقدر بعضی طهارت
 آب داشته باشد استعمال آن لازم نیست بلکه در وضو جایز نیست مگر آنکه
 وضو و غسل هر دو بر او واجب باشد چون حائض و مسکنند مسیت و
 آب بقدر یکی از آنها باشد که در اینصورت اگر اکتفا به هر یک میکند غسل با
 مقدم میدارد و نیم میکند بدل از وضو و الا بعکس و هرگاه بدن یا لباسش شسته
 بخش نباشد و محتاج بوضو یا غسل نیز نباشد و انقد آب داشته باشد که
 کفایت احدی را کند از ازاله حنث را مقدم میدارد بر دفع حدیث و احوط آنست
 که اولاً از ازاله حنث کند بعد از آن نیم فصل دوم در بیان کیفیت تہیات بدانکه
 بهترین کیفیت آنست که هرگاه مختار باشد یا خالی در بعضی مواضع تکرار باشد
 قبل از شروع از ازاله کند بعد از آن نیز کند و شکم هر دو دست خود را بر
 خاک زند با قیود بعد از آن بلا فاصله مسح کند تمام مسح پیشانی خود را
 از رستگاه موقاططه اعلائی یعنی قاع احوط آنست که هر دو شقیقه را با هر
 دو برو نیز مسح کند بعد از آن مسح کند تمام شکم دست چپ تمام دست
 کف دست راست را از بند دست تا اطراف ناخنها بخوبی که تمام ظاهر
 آنها را گیرد و بعد از آن بلا فاصله تمام شکم دست راست مسح کند تمام
 پشت دست چپ را بطریق دست راست و آشپز و ظاهر آنست که کافی

الفقه
 در این باب
 از قضا و الحاکم
 در این باب

کفایت

در هر يك از بدل از وضو و غسل يكضربه برای مسح پیشانی و دستها و احوط
است که دو نیم کند سیما در بدل از غسل یکی یکضربه و دیگری دو ضربه و
هرگاه بعد از فراغ از نیم یکضربه در قدر یکی دستها را بر خاله زند و پشت
انها را مرتبه دیگری مسح کند و در وقت که عمل با جنایات نیز شده باشد و اگر
چه احوط اول است و واجب است که بر احوط بکشد کور شد در مسح قلیلی
زیاد کند من باب التمام تا یقین کند باینکه جمیع آنرا مسح کرده است بلکه
احوط است که بر مسح نیز قدری بغیر از بدل از بدل دستها تا قطع کند باینکه
بتمام کف دست مسح چشمه و کفین کرده است فصل دوم در شروط نیم است
و انها چند اسراند اول شتر است و معنی آن با احکامش در وضو مذکور شد
و آنچه ذکرش در اینجا لازم است سه مسئله است مسئله اول آنست که آیا
قصد رفع حدث در آن میتوان کرد یا نه ظاهر و اشهر اینست که قصد رفع
حدث کردن در آن مشروع نیست و احوط در نیمیکه برای نماز است آنکه
بعوض آن قصد استباحه صلو کند و هرگاه اکتفا کند بقصد قربت
چنانچه مسئله دوم آنست که آیا شرط است در آن قصد بدل از وضو
یا غسل یا نه بعضی از شرط دانسته اند مطلقا و بعضی بدانند مطلقا
و بعضی گفته اند هرگاه مذاهب او مساوی بودن نیم بدل از وضو است
یا نیم بدل از غسل در عدد ضربهها شرط نیست و الا شرط است و اعتقاد
حقیر عکس این تفصیل است نظر باینکه هرگاه مختلف باشد بحسب کیفیت
در نیمز آنها از هر یک احتیاج بتعیین مبدل منه نیست چه خود و نیمه از
یکدیگر متمیز اند بخلاف اینکه هرگاه بحسب کیفیت مساوی نباشد زیرا
که در اینصورت متمیز آنها ممکن نیست مگر بتعیین مبدل منه یا بنا بر قول
اول بخیر است میان تعیین نمودن مکلف بر بعدد ضربهها یا بمبدل منه
زیر که بنا بر قول مزبور هر یک مستلزم دیگریست و احوط جمع نمودنست

میان هر دو باینکه قصد کند نیم یکضربه یا دو ضربه میکند بدل از وضو یا غسل
قربتی از اصراف و در حق کسیکه دو نیم بر او واجب شده است یکی بدل از وضو
و دیگری بدل از غسل احتیاط در تعیین مبدل منه باشد و اهم است و بدانکه
قصد بدل از نیم در وقت مشروع است که بر تقدیر قدری بر طهارت او نیم جایز نباشد
پس در نیم جنبه از برای رفتن از مسجدین بیشهها احتیاج بقصد بدل از نیم نیست
بلکه عدلش اول است مسئله سوم آنست که شتر را چه وقت باید کرد و احوط آنست
که بخش نزد ردن دستها است بر خلاف احتیاط آنست که در وقت مسح چشمه
مستند بکفین شتر دویم از شروط نیم بنا بر ظاهر کلام فقها آنست که هر دو دست را
بهم بر خاک زند و ظاهر اختصاص این شرط بحال قدری بر هرگاه تمام مکان
نیم بقدر یک کف باشد هر یک را منفردا بر خاک میریزند و احوط آنست که در این
حال بقدر امکان سعی در تقارب ضربین کند سوم آنست که آنها را بر خاک زند پس
کافیه نگاه داشتن آنها را و باید تا خاک با آنها بچسبد یا بر خاک بکشد و رعایت
میشود بداند یا بر روی خاک کند بلکه احوط آنست که بقوه آنها را بر خاک زند و
اکتفا بچسبند گذاشتن آنها بر روی خاک نکند و احوط آنست که با قدری بر روی زمین
زند نه بر روی فرش و حیوان و مانند آن اگر چه خاک روی آنها را فرافکرند باشد
مگر در مثل پشت بام که باشد کالات و احوط آنست که هرگاه شک کفها خاک
الود باشد از سابق از الزام کند و هرگاه در پیشانی و پشت کفها خاکی یا غباری
باشد واجب است که از آن پاک کند جهات آنست که با قدری خود مایل بر افعال
نیم شود و هرگاه کعب فالج بودن نتواند که خود نیم کند و دیگر را راضی میکند
که او را نیم دهد باینکه دستهای خود فالج را بر خاک زند و باینکه مسح پیشانی
و دستهایش کند و هرگاه ممکن نباشد آن نایب بدستهای خود مسح میکند
پیشانی و دستهای فالج را و احوط آنست که نایب هر دو دست خود را بر
خاک زند و بهر دو مسح چشمه فالج کند و شک دست چپ خود پشت دست

راست فالج را مسح کند و بشکم کف دست راست خود بپشت کف دست چپ او را
و هرگاه یکدستش از بند یا از بالا تر برسد باشد مسح آن ساقط میشود و باید که
تمام پیشانی را دست دیگر مسح کند و احوط آنست که پشت دست صحیح خود را
بر خاک یا آلوده مع غذا دیگر را و او دارد بر آنکه دستش را بر خاک زند و مرتبه
دیکر پشت همان دست را مسح کند بچشم آنست که هرگاه مناسب یا مسحی حال باشد
از آن کند و هرگاه ممکن نباشد پس اگر در مسح باشد و فراتر نرفته باشد تمام آنرا
مثل آنکه در بعضی شکم دست راست دملی باشد و بر روی آن کهنه بسته باشد
یا آنکه چیزی را بر آن ضام کرده باشد باید که مسح کند پیشانی و پشت دست
چپ را با چتر یا نیت از حایل و اگر تمام شکم یکی از دو کف را فرا گرفته باشد و امر
دایر شود میان آنکه پشت همان دست مسح پیشانی کند یا بشکم همان دست
علیل لیکن با حایل یا بشکم دست دیگر احوط آنست که جمع کند میان جمع
مشقوق مذکور و همچنین است حال در مسح نمودن پشت دست صحیح که میباید
امکن جمع کند میان کف دست و هرگاه در مسح باشد بر روی حایل مسح میکند
خواه آنکه حایل در بعضی باشد و خواه در کل شکم بترتیب است یا بشکم اول دستش را
بر خاک زند بعد از آن مسح کند پیشانی را و بعد از مسح پیشانی پشت دست
راست را و بعد از پشت دست چپ پشت دست چپ را و هرگاه مخالفه ترتیب کند
اگر از اول قصد مخالفه را اشتراست اعاده میکند و اگر از روی سهو بوده است
احوط آنست که مجموع تیم را نیز اعاده کند اگر چه ظاهر آنست که کافیست اعاده
آخر ترتیب بان حاصل شود پس اگر دست چپ را پیش از دست راست مسح
کرده باشد دست راست را مسح میکند بعد از آن نو بر دیکر دست چپ را مسح
کند و هرگاه دست زایدی داشته باشد اگر زاید از اصلی ممتاز باشد
اختصاص میکند باصل و الا جمع کند میان هر دو یا بشکم چپ را دو مرتبه مسح
میکند و تا از هر دو فارغ نشود شروع بجمع متاخر از آن نکند و احوط در

ایحال آنست که مجموع تیم را مکرر بعل آورد تا قطع کند بعل آمدن ترتیب با موالات
هنگام موالات با یکبار عمل از برون را بی فایده است و هرگاه بعد از آن باز دارد
بعضی از بعضی احوط آنست که مجموع تیم را از سر گیرد مگر آنکه تاخیر بعلیه بعضی از
مقدورات تیم واقع شده باشد مثل بالا زدن استین و عمار و ساختن آن
و احوط آنست که هر بعد از بر خاک زدن دستها بشکم آنها چیزی را مسح نکند
تا از تیم فارغ شود هفتم آنست که مواضع تیم باید باشد و اعتبار این شرط بسیار
حقوق دارد سیما در مسح تیم آنست که وقت عملیکه از برای آن تیم میکند داخل
شده باشد بلکه جمعی از فقها لازم دانسته اند تاخیر تیم را تا آخر وقت و این
قول که احوط است و این شرط معتبر است در هر تیمی مگر در تیمیکه بعنوان غسل
جنازه یا حیض یا نفاس یا استحاضه بعل آورد میشود در شب روزه واجب
معینی چون ماه مبارک رمضان زیرا که بر هر مکلفی واجب است بنا بر آنچه خواهد
آمد آنکه هرگاه در شب ماه مبارک رمضان مناجات باشد باشد و قادر
بر غسل نباشد تیم را مسح کند بدل از غسل و از آنکه دارد تا طلوع فجر و هم آنست
که قادر بر غسل است که وضو و غسل است نباشد مگر در تیمی که مستحب است از
تیم از مسیت و خواب کردن بخدق که فراموش کرده باشد وضو را تا داخل رخت
خواب نشود یا زده آنست که هرگاه در سفر وقت تیم کند بنا بر جواز آن در هر
آن مشغول نباشد بحدی واجب مضیق چون ادایین آورد و دیگر و از اعظم
انفاس حس و ذکوة چنانکه معلوم شد پس هرگاه در زمره او بقره صدایک
در همی مثلا قرض یا جنس یا ذکوة باشد و مع هذا قبل از آنکه بخدق وقت فریضه
تیم کند تیم او محل اشکال است چنانکه در وضو و غسل مذکور شد و از دهم
مباح بودن و پاک بودن خاک است که بر آن تیم میکند و همچنین مباح بودن مکان
خاک و محل استقرار خود پس هرگاه بر خاک تیم کند که غضب باشد خود یا محل
استقرارش یا آنکه در حال تیم کردن قرار گیرد بر مکانیکه اصلش یا فرش

عصبی باشد عینا یا منفعة تیم و باطل است بنا بر اظهار احوط مکرر صحای
و سبع عصبی از برای غیر غاصب و مکرر مجلس و مکرر مجلس بشرطی که در
وضو گذشت و احوط در اختیار است که هرگاه ممکن باشد بگوید تا خاک مساجی از
بازی و بیاورند و در آن مجلس عصبی بگذارد و بر آن تیم کند سیزدهم استیفاء
و مراعاة آن در مسح واجب و در مسح احوط چنانکه بان اشاره شد و مراد
از استیفاء در مسح است که تمام ظاهر پیشانی و پشت دست را مسح کند پس
مسح سایر انگشتان لازم نیست بلکه در شتر و عینش تا مله است اگر چه بعضی از
احوط دانسته اند و همچنین مسح کردن مابین حسین پیشانی و کمرهای انگشتان
که در بعضی مردم هست و همچنین مسح کردن پنج ناخن لازم نیست چهاردهم آن
که استیفاء باغی کند در مسح هر یک از جنبه و بدین فصل تیمیم بر است بدانکه
اظهار و اشهر است که جایز است تیمیم کردن بر هر چه اسرارش که بفارسی زمینش میباشد
بر او طایق شود بحسب عرف و عادة اهل لسان اعم از اینکه خاک باشد یا غیر آن پس
جایز است بشرط آنکه از معادن نباشد چون خاک طلا و نقره و نمک و مس و مانند
آن و مستحیل نیز شده باشد چون ابرو و سفال و چ و آهن بعد از طبع بنا بر احوط و
سنگها کمتر اگر چه اصلش از اجزای زمین نباشد و احوط است که در حال اختیار
سنگ چ و آهن قبل از طبع نیز تیمیم نکند و همچنین یکل از من و یکل بر بعضی که رخصا
سر خود را بان معینونید اگر چه از حوازی است و هرگاه سنگ کند در چیزی که ایا از
معادن است یا نه با آنکه استعمال شده است یا نه و آنکه خالص است یا نه تیمیم کردن بر آن
جایز نیست مگر آنکه بیخبره یا مانند آن از اهالیات شرعی صلاحیت آن از برای
تیمیم ثابت شود اگر چه معنی علم بلکه معنی ذهن نیز نباشد و احوط است
که با قدری برخاک خالص تیمیم نرسد و مانند آن از سایر اجزای زمین نکند
و هرگاه خاک نباشد تیمیم کند بر رمل و سنگ و اول اول است و هرگاه سنگ
نباشد بر عباد فرش و رخت و بال اسب و مانند آنها و هرگاه جمع از
انها

انها ممکن است جمع میکند و الا احوط است که هرگاه بر فرش عباد تیمیم میکند
انرا بشکند تا عباد را بطن ظاهر شود و با بعد جمیع آنکه مذکور شد بر و کل تیمیم
میکند و هرگاه خشک کردنش ممکن نباشد و الا واجبست که از خشک کند
اگر چه موقوف نباشد بر مالیدن آن بر بدن خود یا شخص دیگر و در اینصورت
در حال اختیار تیمیم بر آن میتواند کرد و بعضی از اکابر لازم دانسته اند که بعد
از زدن دستها بر و کل قدری صبر کند و رو به هوا دارد تا رطوبت آن کم شود و
این مقال خالی از اشکال نیست نظر بمبانی بودن یا موالات مگر آنکه مسح کردن
بان قبل از تسبیح تسبیح رطوبت موجب بقیع صوف و سبانی با مرقه نباشد که
در اینصورت سقوط موالات بسیار قوی دارد و احوط در صورت ممکن از عباد و کل
است که دو تیمیم کند و هرگاه با خاک چیزی مخلوط نباشد مانند ارد و خاکستر
و غیر آن از چیزها یک تیمیم بر آنها جایز نیست پس اگر آن خلیط بسیار کم نباشد بخوبی
مستحکم شده نباشد در خاک تیمیم کردن آن جایز است مگر آنکه صغیر باشد از
آن که با وجود قدری بر غیر آن احوط است که بر آن تیمیم نکند مگر در خاک و مانند
آن از چیزها یک تیمیم زمین خالی از آنها نباشد و هرگاه بغیر از برف و یخ چیزی نباشد
اگر ممکن است که مواضع و صور را بان تر کند اگر چه بطریق روغن مالیدن نباشد
احوط است که جمع کند سایر وضو تیمیم و کیفیت و ضرورتش بان اینست که
بر مواضع وضو مکرر مالیدن تا سبب حرارت قدری از آن آب شود و تدهین
بعمل آید و الا اکتفا میکند بر تیمیم بنا بر وقت جمیع از فقهاء و بعضی گفته اند هرگاه وضو
گرفته بان ممکن نباشد لازما ساقط میشود بدانکه مشهود است که مکرر است
تیمیم گرفتن برخاک قدری و معبر و زمین شوره زار و رمل و بهتر است که بر زمین
نمناک نیز تیمیم نکند فصل چهارم در بیان وقت تیمیم بدانکه اشهر است که تیمیم
نمی توان کرد مگر در اوقات سه یا هرگاه اسب و آشته نباشد که در اوقات
ممکن از طهارت ابر و ظاهر کلام جمیع از فقهاء است که در اول وقت نیز جایز است

فصل در احکام نماز
در وقت نماز
از هر چه در وقت نماز

اگر چه غنای بکرم باشد و یا بیکم در آخر وقت متعین از طهارت خواهد شد
و حتی بیکم تفصیل قابل شده اند پس در صورتی که از طهارت شدن از طهارت اب
در آخر وقت تجویز نموده اند تیمم را در آخر وقت و در صورتی که علم یا سبب لازم دانسته
تاخیر را تا آخر وقت یا حصول یا سبب و این قول اظهر است اگر چه عمل کردن بوقت اول
احوط است و بدانکه هرگاه تیمم کند از برای نماز بیکم وقت آن تنگ شده باشد
و تیمم او مستغرق نشده باشد بخداش یا بیکم از حد او تا وقت نماز دیگر مستغرق
ان نماز را در اول وقت بجا آورد و احوط است که هرگاه علم دارد یا بیکم در آخر وقت
متعین از طهارت او خواهد شد نماز را تاخیر اندازد فصل پنجم در بیان غایات
تیمم است بدانکه مشهور است که هر چه مشروط است بوضو یا غسل یا هر دو و از
نار و زهره و مسکات بر قرآن و دخول در مساجد و غیر آن از آنچه در باب وضو
و غسل مذکور شد هرگاه وقت آن داخل شده باشد یا تنگ شده باشد
بنابر تفصیل سابق تیمم کردن بجهت آن جایز است خواه خود آن مشروط باشد
باشد و خواه مستحب و هرگاه کسی قضای نماز را واجب باشد و قابل شود
مضايقه در قضای فرائض یا بیکم در وقت مشروط بطهارت کافیست
در صحت تیمم در جمیع اوقات عدم ممکن از طهارت او تیمم میتواند کرد اگر چه نماز ادا
داخل نشده باشد و نیز قضا کردن بان تیمم نیز دانسته باشد فصل ششم
در بیان طایفه از احکام تیمم است بدانکه واجب بر صلب که بایم کند بدل
از غسل جنابت و هرگاه تیمم او مشکوک شد بحدیث اصغری یا بیکم از غسل و غسل
نکرد تا اینکه ثانیاً محتاج شد بایم مشهور است که در هر دو وضو و وضو باز
یک تیمم میکند بدل از غسل و بعضی از فقهاء از مذاهب است که در وضو اول
اگر قادر بر وضو باشد وضو میکند و الا بیکم تیمم میکند بدل از وضو
و این قول نزد صنف بسیار رفته دارد ولیکن احوط است که هرگاه قدرتی بر
وضو سابق دارد جمع کند مابین وضو و تیمم و الا بیکم تیمم کند بیکم بدل از
غسل

نوع

غسل و دیگری بدل از وضو و غسل تعیین نکند و همچنین هرگاه حدث اصغری
در انشای تیمم واقع شود و هرگاه حائض و مسننه او را از کسائیکم برایشان وضو
و غسل هر دو واجب است احتیاج بر تیمم شود و تیمم میکند بیکم بدل از وضو
و دیگری بدل از غسل هرگاه ممکن نباشد نماز وضو و نماز غسل و هرگاه قدرتی
بر یکی از آنها داشته باشد همان را با تیمم بدل از دیگری بجا میآورد و بنا بر اول هرگاه
حدث اصغری از او صادر شود اعاده میکند تیمم بدل از وضو و نماز آنها و هرگاه
تیمم در انشای نماز قدح بر طهارت او بیسهم رساند اگر وقت تنگ باشد بخوبی
اگر نماز را بر هم زند و طهارت او بجا آورد نمازش قضا میشود پیشتر نماز را
تمام میکند و الا مشهور است که هرگاه بر او بیسهم رسد قدرتش قبل از رکوع رکعت
اول باشد نماز را بر هم میزند و طهارت میکند و آنرا اعاده میکند و اگر بعد از
رکوع باشد نماز را تمام میکند و بنا بر شق اول و اخیر هرگاه بعد از فراغ از نماز
بلافاصله بادر انشای آن آب تلف شود احوط است که برای نماز دیگر اعاده تیمم
کند اگر چه اظهر است که واجب نیست بجهت تیمم در بیان علم بایم مستحب است
علامه بر آنچه مذکور شد از مستحب بودن غسل جنابت از برای امور مزبوره
بدانکه علم بایم مستحب است و بعضی از اکابر عدد اتمام انقباض قریب
نمود رسانده است و ذکر جمیع اینها مناسب با وضع این رساله نیست لهذا
انقباض میشود در این رساله بذكر آنچه اهم است از آنها و آن چند غسل است اول
غسل جمعه است و در کثرت ثواب و فضیله آن اخبار بسیار وارد شده است
حتی آنکه اکثر اخبار برین و بعضی بجهتین قابل وجودش شده اند و احتیاط
است که بدون عذر ترک آن نماید و از حضرت امیر المؤمنین ع روایت شده است
که عاجز ترین و ضعیف ترین مردم کسیست که نماز ترک کند و از شدت اهتمام
شایع مقدس در محافظه نمودن بر آن تجویز فرموده است نقد پیش را در
روز پنجشنبه و قضای آن را در روز شنبه و وقت اداش بنا بر مشهور

از اول فجر در جمعه است تا زوال و بعضی گفته اند تا غروب آفتاب و وقت قضای
سایر مشهور از بعد از زوال جمعه است تا غروب آفتاب از روز و از اول روز شنبه
تا آخر روز و جایز است برای کسی که کار دارد که در روز جمعه ممکن از آن بخواهد
شد آنکه در روز پنجشنبه آنرا بقصد تقدیم بجا آورد و لیکن هرگاه در روز جمعه
ممکن شد آنرا مستحب است که عاده آن نماید و هرگاه اهل آن کرد مستحب است که آنرا
ببیند قضا عاده کند و احوط است که هرگاه عذر ترک کرده باشد آنرا در روز
جمعه قضای آن نکند مگر آنکه ضمیمه کند یا بینه قضای غسل جمعه بعضی از
شیائیر که بعد از این مذکور میشوند و مترین اوقاتش قریب بزوال است تا
تا جمعه ناظر روز جمعه را با غسل کند و از جمله آنها است غسل عیدین اعنی
عید ماه مبارک رمضان و عید قربان و غسل در هر صوم که تمام ذی الحجه است و
غسل روز عید غدیر که هجدهم ماه مزبور است و بهتر است که آنرا نزد زوال
بجاء آورد و غسل روز نوروز و غسل شب اول ماه مبارک رمضان و افضل آن است
که در آب جاری غسل کند و بعد از فراغ می گفت اب بوسر خود ریزد زیرا که در
حدیث وارد شده است که هر کس در شب اول ماه مبارک رمضان غسل کند
در آب جاری و می گفت اب بوسر خود ریزد یا در میخود یعنی از معاصی یا امرای
لایعرب و تا سال آینده و از جمله غسلهای مندوبه مؤکده غسل شنبه بطواف
نصف دوم ماه مبارک رمضان است سیاههای قدر خصوصاً شب
و سوم که در آن دو غسل مستحب است یکی در اول شب و یکی در آخر و جمعی از علما
فرموده اند که در هر شب از هر ماه مبارک غسل سنت است سیما
شب بیست و چهارم که چند روایت در آن مخصوصه وارد شده است
و از جمله آنها است غسل شب عید ماه مبارک رمضان و اول آنست که آنرا قریب
بغروب بجا آورد و غسل شب نیمه شعبان و غسل اهرام و بعضی آنرا واجب
دانسته اند و غسل زبانه رسول و اهل بیت اطهارش صلوات الله علیهم و غسل
قضا

قضای نماز کسوف و خسوف هرگاه تمام قرص گرفتار شده باشد و ترک شود نماز عید
تا قضا شود و بعضی این عمل را نیز واجب دانسته اند و غسل نماز استسقاء و غسل
نماز طلب جزا و از جمله آنها است غسلهای که استحباب آنها مخصوص است بحاج
دخول بلدین اعنی مکه مشرفه و مدینه طیبه و دو حرم آنها و دو مسجدی در آنها و طواف
و توقف عرفات و مشعر و قربان کردن و غیره از مناسک حج بیان خواهد شد ان شاء
الله تعالی آنها است غسل توبه و آنچه وارد شده است در خصوص استماع نمودن غنا
اشعاری دارد لغوی استحباب غسل نمودن بعد از توبه کردن از هر گناهی اگر چه صغیر
باشد چنانکه جمعی از محققین تصریح نموده اند اگر چه جمعی از آنها تخصیص داده اند
از آنجا که بعضی مخصوص کفر و ارتداد و قتل اولی الامر و اشخاص است مهاجر حرام
در میان انواع نجاسات و مطهرات و آنچه با آنها تعلق دارد از اقسام آنها و سایر احکام
انها و در آن چند محبت است محبت اول در میان نجاسات عیدیه است و آنها مایه
مشهور و دانه نوعند اول و دوم بول و غایط هر حیوان حرام کوشی است که خون
چونند داشته باشد یعنی آنکه غالب خون او در بر کتفها مجتمع باشد بخوبی که هرگاه
یکی از کتفهای آنرا بریند خویش بیرون آید بر سبیل جستن مثل انسان و شیر و کرک
و شغال و کبر و مانند آن پس بول و غایط حیوان حلال کوشش مانند کوشش
و کاه و شتر و مانند آنها پاک است اگر چه عاده بر خوردن گوشت آنها حرام نشده
باشد چون اسب و استر و الاغ مگر آنکه بالعرض نجس شده باشد مثل بول یا شیر
کوشند و کاه و همچنین بول و غایط حیوانی که خویش بطریق ترشح بیرون می آید
بالتاسه مثل بار ماهی و سایر حیوانات در آب و کیه گوشت آنها حرام است و مثل
جلبا سر و وزغ و عقرب و مانند آن و در بار خلافت مشهور است که خون
چهارده ندارد و بعضی از اکابر معاشرین مدعی آنست که خون چهلده دارد و
آنکه آنرا خود محرم کرده است و احوط آنست که از آن اجتناب نماید سیما از
بول و فضله مارهای بسیار بزرگ و بدانکه قرآن یک در نجس بودن بول و غایط

حیوانات مزبور میان آنکه از بیرون آید یا از غیر از آن بل حکم بخاسته
 آنها نمیشود مگر بعد از بیرون آمدن از بدن هرگاه سنگ زین یا گوشتی مثلا از
 قبل یا در زمانی بیرون آید حکم خالی از اوج و غایب حکم بخاسته است
 اگر چه بر سبیل قطع معلوم شود که با یکی از آنها در باطن ملاقات کرده است و همچنین
 فرق نیست بنا بر مشهور در حیوان حرام گوشت که بول و غایبان بخاسته است میان
 آنکه از قسم طیور باشد یا غیر آن بالذات حرام گوشت باشد چون انسان و گاو
 یا سبب امر عارضی گوشتش حرام شده باشد چون شتر و مرغ جلال و کوفته
 بشیر سنگ و خوک بلکه بطلان ما عیات نجس تر میخورد شده باشد و مثل حیوانی که
 آدمی او را زود کرده باشد و احوط آنست که از بول و فضله اسب و الاغ و اسب
 احتساب کند سیم از بول و سطر بلکه از بول هر که نظر باینکه جمعی از فقهاء و محدثین
 بول هر سب را نجس دانسته اند و بعضی از ایشان فضله آنها را نیز نجس دانسته اند
 و آخر و آخر طهاره هر دو است با کراهت و بعضی بول بشیر حیوان را پاک دانسته اند
 و حرام است که نجس است این در نظم میزان احتیاج بطل نیست بلکه مجرد
 صحت اب کافی است چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی سوختن گوشت بشرط
 آنکه از حیوانی باشد که خون جبهده داشته باشد اعم از اینکه حلال گوشت
 باشد یا حرام گوشت از همان خون باشد که در رگها مجتمع است یا از خون که در
 سایر اجزای آن منتشر است چون خون بخ دندان آدمی و مانند آن مگر خوفی که
 در سایر اجزای حلاله حیوان حلال گوشت باقی میماند بعد از تذکیر آن بشرط
 آنکه بمزاج یا خون مسفوح شده باشد و مراد از خون مسفوح خوفی است
 که عاده طاری شده است یا اینکه در صین ذبح کردن از حلقوم بیرون آید پس
 که در گوشت کوفته مذکرات است پاک و حلال است و اما خونیکه در سبزه
 و خنصر و مانند آن از اجزای حرمه حیوان حلال گوشت است پس احوط آنست
 که از آن احتساب کند و همچنین خونیکه در رحم مرغ یا یکی و غیر آن یافت میشود
 که از آن

نوع

نوع

که از آن حلقه میمانند احوط آنست که احتساب از آن کند اگر چه ظاهر طهاره
 و پاک است با اتفاق علما میثاق طهارت اگر چه مشهور در آن است که خونیت
 که از آن اهوای مخصوصی کند میشود و هرگاه شک کند در خونیکه آیا حلال
 گوشت است یا حرام گوشت قابل تذکیر است یا نه در حرمت گوشت و عدم حرام
 استعمال پوست و می آن در نماز و عدم طهاره خون باقی مانده در آن بعد از
 تذکیر حکم حرام گوشت را دارد و در طهاره بول و غایب در حکم حلال گوشت
 اگر چه ببول و غایبش نیاز نمیتوان کرد اعم از اینکه نوع آن حیوان معلوم باشد
 و حکم بخیر بول مثل پرستو که در حلیه آن خلافت یا آنکه شخص آن حیوان
 نیز معلوم نباشد مثل آنکه فضله مرغ را در رخت خود بر بید و شست کند
 در آنکه فضله نجس است مثلا یا فضله حشرات حکم بطهاره آن میکند
 و همچنین هرگاه خوفی بر بید در رخت خود و شست کند در آنکه خون بشیر
 یا مکر یا کبک است مثلا یا خون بقی آدم ظاهر آنست که نیز حکم بطهاره رخت
 میکند و هرگاه در خونیکه یقین دارد یا اینکه مثلا از خون حرمه حیوانیت که خون
 جبهده دارد شک کند در آنکه از حیوانیت است که قابل تذکیر است یا از حیوان
 که قابل تذکیر نیست یا شک کند در آنکه از حیوان مذکرات است یا بهر حکم بخاسته
 نمیکند بل هرگاه یقین کند که از خون حیوان حلال گوشت مذکرات است و لیکن شک کند
 در آنکه از خونیت است که در وقت ذبح کردن از حلقوم بیرون آمده است
 یا از خونیت که در اجزای حلاله آن باقی مانده است در اینصورت ظاهر در آن طهاره
 چنانکه هرگاه قطع کند یا اینکه از خون حرمه است مثلا و لیکن شک کند در آنکه
 از خون حلقوم بیرون آمده است یا نه نیز حکم بطهاره آن بلکه بطلان
 نیز میکند بلکه در صورتی که خون مذکرات است یا نه نیز حکم بطهاره آن
 از فضله است حیوان که طهاره رخت موقوف بر تذکیر شرعی است حکم بطهاره رخت
 نمیشود مگر بعد از علم به تذکیر چنانکه حیوانیت که خون جبهده داشته باشد

نوع

نوع

که از آن

سند و حرکت است مگر در اینکه طفلی که از او از اسلام متکون میشود پاک است
 اگرچه در حضانة و تربیت تابع او باشد نه تابع مسلمان و اگر چه احد الابوی که
 در صین اعتقاد نظمه اش مسلمان باشد بود نیز مرتد شود و همچنین هرگاه مردی
 در صین اعتقاد نظمه مسلمان باشد بعد از آن مرتد شود بنا بر نصیحت بعض
 محققین اگر چه حقیر در بی ثبوت عموم این حکم تا ملی هست و مراد از کافر کفر
 که انکار کند وجود صانع را چنانچه یا صفات شئوئی یا سلبیه را
 که نبوت یا سلبی نبوت معلوم شده است چون علم و قدرت و عدم جسمیه
 و عرضیه یا نبوت بنو ماص یا نبوت سایر انبیاء یا که نبوت ایشان بر سبیل
 قوت معلوم شده است چون آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و غیر ایشان یا
 انکار کند معاد جسمانی یا بهشت یا دوزخ یا میزان یا جزا یا مانند آن از ضرورت
 دین یا انکار شریک برای حق جل و علا قرار دهد در واجب الوجود بودن یا
 در خلق کردن عالم یا در ربوبیت و رازقیت جمیع ام و امار یا کردن در عبادت و
 سجده کردن از برای سلاطین و سایر اهل ریاست بدون تقییر پس اگر چه از
 اقسام شرکست و شهر در مرتب نیست ولیکن موجب نجاست صاحبش
 نمیشود و همچنین هرگاه قاتل باشد بجواز ظلم بر حجت جان و نفاق یا تجویر کند
 بر او کذب یا سایر قبایح را یا مریی بودن را در اخراج یا سلب جسمیه از او
 چنانکه مذهب اشاعه است پس مشهور است که حکم سب را دارد در
 عدم نجاست بدن اگر چه در امور اخروی حکم کافر را دارد و چنان حقیر اینست
 که هرگاه با وجود اعتقاد بحقیقه مذهب ما میراث عشرت چنین امری را که
 کسی مخالف است از خصایص سنی است اعتقاد کند کافر است چرا که چنین
 کسی مخالف است با جمیع فرق اسلام و معتقد است که منافق است با ضرورت
 مذهب که معترف بحقیقه است پس نه الحقیقه چنین کسی منکول اصل شریعت
 محمدی است و از جمله اقسام کفر است انکار نمودن چیزی از ضرورت دین

فوج
 فوج
 فوج

بجای که انکاران موجب انکار اصل دین باشد چون وجوب نمازهای یومیه و
 روزه ماه مبارک رمضان پس هرگاه سبب شهر انکار بعضی از ضروریات دین
 کند بیکان اینکه از دین نیست پس ظاهر نزد قاضی است که ظاهر است و از جمله
 کفارند و از این رو صاحب و غلات و اما سایر فرق سنی پس اظهر است که ظاهرند
 و آنکه بمنزله ای استنجائید در اینکه با وجود علة نجاست در آن حکم کرده است
 شارع حکیم بطهارت آن از برای مصلحت مؤمنان و رفع عسر و مشقة از ایشان زیرا
 که اگر شارع حکیم نجاست جمیع سنیان می نمود هر انبیه بر شیعیان از جهت وجوب
 احتیاط از ایشان اسر بسیار مشکل و دشوار میشد و اما سایر فرق شیعه از
 زیدیه و اسماعیلیه و غیر ایشان پس خلاف در طهارت بدن ایشان نیست
 و از آنهم عرق جنب است از حرام بنا بر قولی که فوق دارد و مراد از حرام آنست
 که بالذات حرام نباشد چون زنا و لواط و استمناء و مساحقه اما هرگاه با امر عارض
 حرام شده باشد پس نشود در آن طهارت است چون جماع کردن بحکم یا زجر خود اعم
 از آنکه در احرام جماع باشد یا غیره و چون علی و بعضی و نسا و جماع صائی که امروز مجتهد
 بر او واجب باشد چون روزه ماه مبارک رمضان و نذر معین و هرگاه با وجود اشتغال
 زمره او روزه گرفتن در زمین اراصل قصد روزه گرفتن امروز نداشته باشد
 و در آن روز با زن خود جماع کند در نجاست عرق او اشکال نیست و احوط احتیاط است
 چنانکه هرگاه قصد روزه گرفتن امروز داشته باشد ولیکن قبل از آنکه از آن
 خود جماع کند مفسد یک عمل آورده باشد و همچنین هرگاه خود مفسد نباشد
 و زنی ستر روزه واجب معین کرده باشد و با اطلاع بر آن او را بر جماع اکراه
 نماید که در نجاست عرقش نیز تا ملی هست و احوط در جمیع احتیاط است و بنا بر
 نجاست عرق جنب از حرام در وقت نیست مگر عرقی که در صین جماع بیرون آید یا
 بعد از آن و قبل از غسل و از جمله حرامست مکرر نگاه کردن با جنبیه از روی شهوة
 تا انزال شود و همچنین ملاعبه نمودن با او بلکه هرگاه در خیال خود در آورد صورت

در این باب که در سبب و بعضی
 راجع و احوط و بعضی راجع
 و بعضی که در سبب و بعضی
 و بعضی که در سبب و بعضی
 و بعضی که در سبب و بعضی
 و بعضی که در سبب و بعضی

خبر حاجت

اولا و تصور نماید جامع کردن با او تا انزال نشود نیز حرام است اما هرگاه حیله خود
 که از او دور است در ظاهر نرود و در عالم خیال با او مقاربت نکند تا انزال نشود ظاهر
 است که حرام نیست و بدانکه حکم میشود مجامعت چیزی مگر بعد از علم بجماع است
 یا چیزی که بمثل علم است چون اخبار صاحب بدینابر مشهور یعنی کسیکه انچه در
 دست اوست اگر چه ملک او نباشد و اگر چه فاسق باشد بشرط آنکه موجب
 اضرار نباشد و بنا بر این هرگاه شخصی عاقل بر رضت کسی را گرفته باشد و بعد
 از مراجعت خبر دهد با آنکه نفس شده است نزد او باید تصدیق او نمود ولیکن این
 مسئله خالی از اشکال نیست و همچنین هرگاه صاحب بدین مبتلی باشد بوسواس
 و از اخبارش ظن نصدق حاصل نشود در وجوب تصدیق بقیض نیز اشکال نیست
 چنانکه در خبر دادن مظنون الکذب بطلان یا حلیه چیزی که در دست اوست نیز
 همین اشکال جاری است بلکه مقتضای بعضی از اخبار دیگر در شریع انکس وارد
 شده است است که قول صاحب بدین معتبر نیست مگر در صورتیکه ظن تصدیقش
 حاصل شود و بنا بر این خبر مذکور شد اولاً از آنیکه معتبر بود بقول صاحب بدین بشرط
 بعدم اضرار بغير هرگاه طرفی از خانگی بر نرود و در آن چیز یا معیوبی روغن نگذارد
 بعد از آن صاحب آن طرف خبر دهد با آنکه نفس بوده است التفات بقول او
 نمیکند مگر خصوصاً هرگاه معلل بعرض باشد یا بوسواس باشد یا
 آنکه بادن صریح او را نظر فراموش باشد بلکه بعضی متاخرین قول صاحب
 بدین را معتبر نمیدانند مطلقاً مگر در حق خودش و از خروج این مسئله بنا بر قول
 از فقها است که هرگاه کوششی یا بوسی یا در صحرای باد و شله کند در آنیکه
 مذکور است باینکه حکم میکند بطلان و حرمت و همچنین هرگاه صیدی در آب قلیل
 افتد و در آب بیرون شله کند در آنیکه از بیرون آمده است یا از آب حکم میکند بطلان
 آن آب و صید و حرمت کوشش بحث دوم در بیان مظهر است بدانکه اگر عظم
 انفع از آن است و سبب کیفیت تقسیم بر آن بود و است بر ذکرا انواع و احکام صناع

اینها و ذکر خصائص و احکام هر یک از آنها و مطالب مزبور در ضمن یک مقدمه و چند
 فصل مذکور میشوند لکن قسم اما مقدمه بر این است که اینها است بر وجه حال
 بدانکه مطلق آب منقسم میشود باب مطلق و آب مضاف و مراد از آب مطلق همین
 چیز روان معهودی است که جایز است بحسب لغت و عرف اهل لسان آنکه لفظ
 آب بایرادش بر آن اطلاق شود بدون قصد و قرینه بخوری و آب مضاف صند
 است بر اینچنین روایتیست که جایز نیست اطلاق لفظ آب بر آن مگر بافهام صندی
 چون آب خمر بر آن یا قرینه چنانکه هرگاه اشاره بکباب کم بوی یا شیر یا شیرین یا
 آبکی روانی کند و بگوید مثلاً این آب را بر یا سیاه و چون معنی مطلق و مضاف
 دانستی پس بدانکه هر یک از آب مطلق و مضاف منقسم میشود باقسام متعدده
 پس آب مطلق منقسم میشود بنوع و راکد و باران و مراد از نایع آنست که ماده از
 زیر زمین یا شتر باشد صند و راکد که ای را گویند که ماده نداشتن باشد و نایع
 منقسم میشود باب جاری و آب چاه و همچنین راکد منقسم میشود بقلیل و کثیر و
 هر یک از اینها نیز منقسم میشود باقسام چند که بر ذکرا آنها چندان فایده مرتب میشود
 و آب مضاف نیز منقسم میشود بمزج و مصعد و معصور و عرق و مانند آن
 از طوایف حیوان و بدانکه هر آب مطلق بر اصل طبیعت خلق شده است بمقتضا
 لغت ساینده و حکم بالغه حقیقتاً و تقاطع ظاهر و مظهر حادث و خبت و این دو
 صفت از آن زایل نمیشوند مگر بسی شری و چون از آن زایل شدند کلاً او بعضاً بر
 تمیز کردند بان مگر بمقتضای شری و نظر باینکه در زوال دو صفت مزبور و عود
 آنها مختلف میشوند اینها بحسب اختلاف انواع آنها لهذا احکام و خواص هر یک را
 در فصلی علیحد ذکر میکنیم فصل اول در بیان آب جاری و احکام آنست بدانکه آب
 جاری در اصطلاح فقها آنست که ماده از زیر زمین یا شکافت کوهی یا سقف
 غاری یا مانند آن داشته باشد که بر سبیل اتصال آب از آن بیرون آید و از
 معوله چاه نباشد اعم از آنیکه بر روی زمین یا زیر آن جاری شود چون اکثر نهرها

و کار برها یا در جای خود ایستاده باشد چون آب چشمه های صغیر و بزرگ که از بعضی
میانند و اما آب سیلی که از برف یا باران یا هر دو بهم میرسد و از کوهها بسو
درها و رودخانه جاری میشود پس از این اصطلاح جاری نمینامند و احکام
جاری بر آن جاری نمیشود اگر چه در نهایت قوق جاری باشد و اگر چه متصل باشد
بجریان بسیار بزرگ از برف و بیا که از خواص جاری است که بجز در ملاقات
بخاسته بجز نمیشود اگر چه کمتر از کوه باشد و اگر چه از مقوله مذکور باشد یا از مقوله
نزدان چشمه را گویند که آب آن از زیر زمین بطریق نزار و ترشح میسر آید زیرا که
استخوان و اطراف آنست که هر یک از آنست و نیز حکم آب جاری دارد در عدم بجز شدن
بجز در ملاقات بخاسته بشرط آنکه از ماده منقطع نشود چون بعضی چشمه های بسیار
صغیر و بزرگ از طریق تقاطع بر روی زمین میآید چنانکه خود در بعضی کوهها مشاهده
میشود و شاید که مراد مشهود قدس سن از شرط کردن دوام منبع در عدم بجز شدن
جاری بملاقات بخاسته که در بعضی کتب خود ذکر نموده است همین معنی باشد نه اخیر
بعضی از متأخرین فهمیده اند که مرادش اینست که در هیچ وقت از تمام سال منقطع
از ماده نشود و هرگاه یکی از اوصاف ثلثه آب جاری که عبارت است از بوی و طعم و رنگ
متغیر نشود بعین بخاسته بجز بگوید که در آن مذکور خواهد شد بجز نمیشود و
بنابر این بجز در احوال تغیر یافت میشود اگر چه برسد به و معالجه باشد بشرط آنکه قطع
حاصل شود بزوال تغیر و بر کشتن آن بخاسته اصلیه خود پس هرگاه بوی آن مثلا
متغیر شده باشد بسبب مردار بکر در آن واقع شده است و قدری مشداید بفرق
نمایند آن از چیزهای خوش بوی در آن اندازد تا بوی آن غالب بر بوی مردار
شود حکم بظواهرش نمیشود اگر چه بوی مردار بسبب وجود معارض اقوی از آن
استشمام نشود تا بقین حاصل شود باینکه بوی تغیر مردار با بکلیه از آن بر
طرف شده است و با بجزله ماده امیکه احتمال میدهد که بوی تغیر مردار هنوز
در آن باقی است و لیکن بواسطه وجود معارض اقوی قوی شامه ادراک آن بوی

انفراد

انفراد نمیشود و کوه حکم بخاسته باید کرد و هرگاه بعضی از آب جاری متغیر بخاسته شده
ناباشد و آن از بعضی دیگر پس صور آن بسیار است و بجز از احکام آنها نیست که
اخیر متغیر است بيشه بجز است که چه متصل باشد یا نه و اخیر الم است از
تغیر بالناست مگر بشرطی چند که هرگاه جمیع آن شروط محقق شوند حکم بخاسته
آن میشود بشرط اول آنست که سالم از تغیر کمتر از کوه باشد زیرا که هرگاه بقدر کوه باشد
یا کس مگر آنکه بعضی از آن فوق متغیر باشد و بعضی از آن پایین آن و تغیر قطع کرده
ناباشد عمود ما بین آنها را بجز بگوید مطلقا متصل بهم نباشند و هر یک متغیر و بجز
گردد نباشد که در اینصورت اخیر ما بین متغیر است قطعا بجز است بشرط دوم آن
که متصل بماده نباشد زیرا که با اتصال بماده بملاقات متغیر بجز نمیشود اگر چه کمتر از کوه
باشد بشرط سوم آنست که متغیر در سمت اعلا یا آن آب سالم از تغیر نباشد یا
سطح مرد و مساوی نباشد بجز متناهی حسن پس هرگاه مجموع آن آب جاری
ناباشد بر سبیل ششم یا بجز بسیار شدید و تغیر در سمت پایین نباشد بجز
آن سرانجام با علی نمیکند اگر چه کمتر از کوه باشد و متصل بماده نباشد اگر چه برایت
غرض عدم اتصال غیر متغیر بماده مقصود نمیشود لیکن در اینجا فرق میان هرگاه
اصطلاح جاری لغوی نیست پس هرگاه بعضی از آب سبیل جاری که ماده باشد
متغیر شود نیز همین حکم در آن جاری است فصل دوم در بیان جاه و احکام آنها
و مراد از جاه مکان عمیق است که آنرا اهل عرف جاه مینامند بشرط آنکه آب آن
از محل خود بخارج نکند بجز بگوید که اگر جاری نامند چون اکثر قنوات و آنکه آب آن
از غمر یا از اطراف قریبه بقرعش بیرون آید پس هرگاه چشمه در اعلا آن باشد
و آب از آن بقرعش جاری شود ظاهر آنست که احکام جاه بر آن جاری نمیشود
و همچنین هرگاه از خود جاه آب بیرون نیاید بلکه از آب نهی یا باران یا مانند آن
در آن جمع شود و ظاهر و آشکارا آنست که فرق نیست در اجرای احکام جاه بر آن
ما بین آنکه آب آن بر سبیل نزار و ترشح بیرون آید یا بر سبیل قوق و فوران

اگر چه احوط در شق اول غالباً است که احکام را کلاً بر آن جاری شود چنانکه احوط
نیز است که هرگاه ماده بسیار ضعیف از خود داشته باشد که از آن آب بیرون
آید ولیکن غالب اش از آن بیرون نیفتد اینک احکام را کلاً بر آن جاری کنند
و از تفسیر مذکور میشود که باید که در حق آن بسیار تنگ یا بسیار وسیع نباشد چنانکه
که از آن در عرف چنانکه است و سایر اینها بعد از اتفاق میشود در بعضی سنوات در بلاد طبر
کا طایف و بعد از آنکه سردابهای ایشان در فصل طیان آب در طبر بر میخورد از آب
بسیار حکم آب آنها حکم آب چشمه است نه چاه و همچنین کوهها را یک در آب در طبر
میکند از برای سرد کردن آب که آنها را عرف براده مینامند و از آب در طبر
در اینها شمع میکنند نیز همین حکم را دارند و ظاهر بعضی فقهاء است که حکم
سردابها و کوهها را از برای حکم آب را کلاً است و این حکم نسبت بر مان تراید
اب و طغیان آن بسیار ضعیف است و مقتضای ظاهر کلام در شیخ عظیم الشان
اعتبار شیخ معین و تلمیذ او شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در روایات است که سردابهای
مزیون حکم آب چاه را دارند و این اضعف است بسیار بنابر مذهب ایشان و
اگر چه ماده در چاه و خصوصاً در وقت کم شدن آب آنها را نیز گفته اند میباید بنا بر این
دو فرض آنکه هرگاه نجاست در آنها واقع شود در وقتیکه آب آنها شرف است
صحت شدن یک کشیدن چند لو بیکر در خصوص آن نجاست مقرر شده است
باله شوند و هرگاه بر دو چشمه دیواری بنا کنند چنانکه یک چشمه چاه شود و آب
آن چشمه در جای خود جوی شود ظاهر است که ماده آن یک بر آن چشمه است
حکم چاه را دارد و هرگاه ممکن آن کنند یا اینکه دیوارهای چاه را خراب کنند تا آب
آن ظاهر شود و از چشمه چاه بیرون رود حکم چشمه را دارد ماده دیگر بر آن حال
باقی است و هرگاه از چاه شمع چاه دیگر که ماده از خود ندارد بقی کشند تا آب از
چاه اوله بان جاری شود هر دو حکم چاه را دارند مگر آنکه بسیار از هم دور باشند
که آب آنها را در عرف جاری نماند و بدانکه ظاهر و آشهر در میان متاخرین است
که چاه

که آب چاه چون آب جاری ملاقات نجاست نجس نمیشود اگر چه کمتر از آن باشد و اینکه نجس
نمیشود مگر تغییر و بنا بر این هرگاه نجس شود بتغییر کافی است در پاک شدن آن زوال
تغییر بهر نحو که باشد چنانکه در جاری مذکور شد و مستحب بود میان قدامت و اولی
مقارن است که بگوید ملاقات نجاست نجس میشود اگر چه پیش از مقدار آن باشد
و عمل کردن باین قول در غالب صور احوط است خصوصاً هرگاه کمتر از آن باشد و بنا
بر این هرگاه نجاست در آن افتد پاک نمیشود مگر یک کشیدن مقدار معینی از آن اگر آن
نجاست را مقدار شرعی باشد و الا یک کشیدن مجموع آب آن اگر ممکن باشد و اگر
ممکن نباشد بعلت کثرت و وفور آب آن پس نظر بر آن موقوف است بر ترویج یعنی
آنکه چهار نفر متوالی بیکر و کمال از آن آب کشند هر دو نفر با هم و ظاهر است
که هرگاه سینه چاه بسیار تنگ باشد یا در بسیار کوه چاه یک کشیدن یک آب کشیدن
ادخل باشد در بسیار آب کشیدن باید یک کشند و شاید که در این صورت در
فرض کافی باشد و هرگاه متغیر شود یکی از اوصاف ثلثه آن یعنی از نجاست یا شتر
یا کاه و زردی و غیره یا مسکه یا بوی چون شراب انکور یا فغای یا مین یا خون حصی یا نفاس
یا استخاضه در آن افتد بنا بر مستحب نزد قدامت پاک نمیشود مگر یک کشیدن تمام است
یا ترویج بر آن متوجه بود و بعضی گفته اند هرگاه متغیر شود بنجاست که مقدار شرعی
دارد همانرا میکشند اگر تغییر زایل شد فيها و الا انقدر میکشند تا تغییر زایل
شود و هرگاه استری یا لای یا کاه یا کاه ماده در آن افتد مقدار یک کوه است آنرا پاک
باید کشید و هرگاه مانع در آن میرد اعم از آنکه مسلمان باشد یا کافر مقدار
هفتاد و دو و هرگاه عدس تانه و خون بسیار در آن افتد چاه دلو و هرگاه عدس
خسک باشد و خون که در دلو و هرگاه سگی یا گربه یا ماستها از حیوانات که
بجانب حشر قریبند با آنها و خون جهنده دارند در آن میرد یا بول سردی در آن
افتد بجهل دلو و هرگاه آب ماران مردم یا عده و بول و خنده سگ در آن افتد
شود سگ دلو و از برای چنین که در آن اثر است یعنی فرو رود بقصد غسل یا مطلقاً

هفت دلو و همچنین از برای کسی که در آن داخل شود و زنده بیرون آید و همچنین از
 برای مردن مرغی که از کجاست بزرگ تر باشد و بول طفل که از شیرش برین باشد
 و موثر که در آن افتد و اعضایش از هم بپاشد شود یا باد کند و هرگاه
 هر دو شرط معقود باشد سردی چون ماز و پنج دلو از برای فضله مرغ
 خالکی جلال حیوان که بعضی از کار فرموده اند و یک دلو از برای مردن کجاست
 و بول طفل شیر جوان و نظر باینکه هر گاه معتبر است که در این ملاحظاتی
 و این که کشیدن مقدار بر میزان از برای تخاسات مذکوره مستحب است و مواجب
 لهذا استقامت در در دو مقدار بر میزان بود که اخیر مشهور است در میان مجتهدین
 بنا بر این که هر چه از کار برین و بدانکه معتبر در دلو است که معتقدان جاه باشد
 و بنا بر قول قدما هرگاه محاسنی در آن است که مقدار شرعی دارد چون
 هفتاد دلو مثلا کافی نیست که مقدار هفتاد دلو معتقدان جاه و دلو
 بسیار بزرگ یا ظرف بسیار بزرگ دیگر بکمتر مثلا بکشند مگر
 در محاسنی که مقدار شده باشد مطهر آن بکشیدن مقدار که
 که در این صورت عدد دلو اعتبار ندارد و همچنین کافی نیست در
 پاک شدن جاه بنابر آن قول اتصال آن باب باریان یا آب زهر یا
 ماندن آن و نه خروج مقدار مقدار شرعی از آب آن یکی شرط نیست
 در مطهر بودن نوح مقدار مذکوره نیز نظیر پس هرگاه بعد از کشیدن
 مقدار از آب آن بجهت امر دیگر غیر از تطهیر معلوم شود که محاسنی
 در آن افتاده است که مقتضی کشیدن همان مقدار است احتیاج
 با عاده نوح نیست و بدانکه مستحب است آنکه مابین جاه و بالو
 که بجهت آبهای نجس حفر میکنند بقدر پنج ذراع بدراع دست
 فاصله باشد اگر زمین آنها صلب باشد یا آنکه جاه در سمت
 اعلای بالو و واقع شده باشد و الا بقدر هفت

و الا بقدر هفت ذراع و لیکن هرگاه فاصله کمتر باشد حکم نجاست جاه نمیشود
 مگر آنکه علم حاصل شود باینکه باین نجاست متغیر شده است فصل سوم در بیان
 احکام آب باران است بدانکه مشهور در میان مجتهدین سه مسأله متاخرین است که
 آب باران در چین فرو دامن آن از آسمان حکم آب روان دارد در جمیع احوال مذکور
 شد از احکام و در حکم آب باران است باینکه متصل باشد بان اگر چه اصلش
 از آب باران نباشد و اگر چه در زیر سقف باشد بشرط آنکه اتصال تام باب
 باران داشته باشد باینکه بخوبی مجموع را آب واحد گویند و این که سطح آب باران
 یا اعلی باشد از آن یا مساوی و هرگاه در زیر خیمه او باشد و باران بر آن خیمه
 سیار و از آن بگذرد و بان آب برسد بخوبی که در هیچ از حالات نباشد از نزول
 بعضی قطرات در آن در ثبوت حکم مذکور در آن تأمل هست و بدانکه اگر مجتهدین
 شرط کرده اند در ثبات شدن حکم آب جاری در باران آنکه فاصل کمتر از
 بقدری در قطرات آن باشد بخوبی که در عرف و عاده آن باران گویند و
 بعضی شرط کرده اند در آن جریان از ناودان و بعضی مطلق جریان را اعتبار کرده اند
 و بعضی میان ناودان کافی دانسته اند و لهذا حکم کرده اند باینکه هرگاه يك
 قطره باران در آب نجس غیر متغیری واقع شود از آب پاک میکنند و این قول با قول
 دوم در غایه اقراط و تقریط و در دو طرف نقیضند و اظهار نزاع حق است
 که در عدم قبول نجاست مسأله کافیست و در پاک کردن غیر آب از چیزهای
 متنجس شرط است جریان بالفعل یا بالقوه باینکه در کثره بخوبی نباشد
 که هرگاه بر زمین مخدر صلب بسیار بدو هر آنکه بر روی آن حادریسگر بدین
 فصل چهارم در بیان آب را که کثیر و احکام آنست و تحقیق آن مقتضی است
 کلام است در چند مقام مقام اول بدانکه مراد از آنرا که در کلام فقهاء
 رضوان الله علیهم این است که ماده از زمین نداشتن باشد و از قبیل آب
 باران نباشد اعم از اینکه در یکجا ایستاده باشد چون آب غدیرهای

ابن باران

احمد رضا

حوضها و ظروف برکت و کوچه یا بر روی زمین جاری نباشد چون آب سیل بر
و بارانیکه بعد از انقطاع باران در رود خانهها و مانند آن جاری میشود و مراد
از تغییر در اصطلاح ایشان اینست که در هر یک که باشد یا بیشتر مقام دوم بدانکه
این قسم از آب حکم جاری را دارد در اینکه محسوس نمیشود مگر بقیه یکی از اوصاف
ثلثه ان بعین نجاسته باینکه بعضی از اعیان نجسه در آن افتد و رنگ یا بو یا
طعم از مبداء برنگ یا بو یا طعم خود گرداند که در عرف و عاده مردم گفته شود
اینکه رنگ یا بو یا طعم این آب رنگ یا بو یا طعم فلان نجاسته است که در آن افتاده
پس لازم نیست که در قوه و مشه و مساوی مان نباشد چه بر ظاهرات آنکه
هرگاه مقدار رنگ من خون بسیار سرخ مثلا در مقدار رنگ کوب افتد البته
رنگ از تغییر میدهد و لیکن برنجی که رنگ آن آب بعینه مثل رنگ همان
خون شود در مشه و بالجملة کافیت در شونت تغییر آنکه صفات نجاسته
غالب و مستولی شوند بر صفات طبعیه آب و آنها را مغلوب و مغرور
خود گرداند مقام سوم در شروط تغییر است بدانکه شرط است در نجس شدن
آب که و مانند آن تغییر چند امر اول آنکه رنگ صفت یا بیشتر از اوصاف
ثلثه ان که رنگ و بو و طعم است متغیر نشود پس هرگاه سایر صفات متغیر
شود چون رقه و غلظه و برود و حراره و صفا و کدوره اعتبار ندارد و دوم
آنکه تغییرش یکی از اعیان نجاسات باشد پس تغییر شود بجز یکی بالعرض
فصل شده باشد که از آن نجس میماند چون شیر یا شیخ نجس پس مجرد
آن نجس نمیشود مگر آنکه عین نجاسته در آن باقی باشد و آن خود تغییر دهد
ابرا مثل آنکه قدری خون باقی در شیر مخلوط نموده مجرور در کوزه اندازند
و آن خون رنگ ابر تغییر دهد یا آنکه بعضی که از عین نجاسته اکتساب
نموده است از تغییر دهد مثل آنکه او که بسبب وقوع مستمر در آن بود
مستمر را اکتساب کرده باشد در کوزه از آب بپزند و بوی ابراهمان بود

کسر تغییر دهد زیرا که اگر شرط نباشد ملاقات آب با عین نجاسته لازم میاید که
تغیر یو بلکه هیچ تغییری معتبر نباشد زیرا که هیچ نجاستی ابرای تغییر میدهد مگر آنکه
بعضی از اجزای آنرا خود بلا واسطه ملاقات میکند و تغییر میدهد و بعضی دیگر با واسطه
سایر اجزای که خود بلا واسطه یا بواسطه آن تغییر داده است پس بنا بر این هرگاه مستمر در
عندی که مثلاً در کوب داشتند باشد افتد و یک نصف آنرا که متصل با
نزدیکت بان متغیر کند و بعد از آنکه آنجسته را از آن بیرون آورند تغییر را نیز
در آب که کند جمیع آن نجس است سوم آنکه تغییران ملاقاته نجاسته نباشد نه
بجایزه پس هرگاه مستمر در یکبار عندی اندازند و بواسطه کوزه بوی آنرا
تغیر دهد نجس نمیشود و هرگاه مشک حاصل شود در آنکه نجاسته را در آن
یا ملاقاته ظاهر است که پاکست مگر در صورتیکه قطع حاصل شود بتحقیق
هر دو و تا ملاقاته که احوط در آن احتیاط است و هرگاه یقین کند در فرض مزبور
باینکه ظاهر تغییر در عین ملاقاته شده است و لیکن احتمال میدهد که بجایزه
سابق بر ملاقاته و تأییدی نباشد در استعداد آن آب از برای قبول تغییر یا بیشتر
آن بیشتر نجس است چه تمام است که قطع تغییر حاصل شود پس هرگاه مشک
کند در اصل تغییر یا در آنکه از عین نجاسته هم رسیده است یا از نجس حکم
نجاسته ان نمیشود اگر چه طین داشته باشد یا بیکه متغیر شده است بعین
نجاسته مگر در جای متغیر یکبار رنگ مبالو در باشد و گمان کند آنکه منشأ تغییرش
داخل شدن عین است از بالو که در آن که احوط در آن احتیاط است پنجم آنست
که تغییر حسی باشد یعنی آنکه یکی از حواس ثلثه که قوه مشام و ذائقه و
باجع است ادراک کرده شود پس اعتباری در تغییر بقدری نیست مگر در
دو صورت اول آنکه علت محسوس شدن تغییر عدم بعضی از شرایط احساس
باشد چون روشن شدن و بینا و مانند آن پس هرگاه نجاسته صاحب رنگ در
آب افتد و بسبب تاریکی یا فقدان باجعی احساس آن با فعل نمیتواند کرد

بخصوص است یعنی آن جزئی که فوق ملاقات و مکرب استیحا که ملاقات
 نجاسته نجس میشود بشرط اول آنکه متغیر نشده باشد دوم آنکه تعدی
 فاحش که در آن باشد سوم آنکه حیات با غایب یا بول مجروح نباشد بلکه حیات
 است و غایب بر خلاف غایب روان نباشد و غایب غایب آن
 احتیاط کند و کیفیت باید کردن آن بخوبی است که در کرم مذکور شد و مشهور
 در میان علمای است که شرط است در تطهیر نجس بگو آنکه مقدار یک کر
 اب بک سبکه فصر در آن ویزند و با هم مجروح شوند و آنکه اب بک وارد
 اب نجس شود و در آن عکس و بنا بر این لازم میاید که هرگاه اب نجس را
 در کرم بیزند بک نکرد و فصلی ششم در میان اب مضاف و احکام آنست بدانکه
 اب مضاف بر چهار قسم است اول تصعد و آن اب مضافی است که بطریق
 تحقیر و تصعید از اب مطلق و بعضی از اجسام صاحب بویاطم ناآلود
 گرفته میشود چون کلاب و عرق سید مشک و نعناع و بهار و هرگاه عرق
 اب مطلق خالی را بجو مزبور بگیرند در مضاف بودن است که بعضی و بعضی
 از فضلهای عصری که آن نیست که در عرق و تحقیر بجو مزبور قسمی است از
 استخار و بنا بر این لازم میاید که هرگاه عرق اب نجس بک بول نجس را بگیرند بک
 شود دوم مجروح است و آن اب مضافی است که از اجزای بعضی اجسام قابل اذلال
 یا اب مطلق هم میرسد چون اب زعفران و اب قند و اب شیر و شیره و مانند آن
 و بنا بر این تفسیر هرگاه خلط قابل اذلال نباشد چون ورق سدر و شاد و به و
 خاند شیر و سنگهای سید ریزه امثال آن یا اب مطلق منشا مضاف بودن
 آن نمیشود اگر چه بجو مجرب اب نگیند و همچنین است در عرق و نطفه زیرا که اجزای
 آنها با اجزای اب مجروح نمیشوند مگر بجو شدن بسیار سیم مقصود است
 یعنی بیرون آورده شده از جسم اب دارای بطریق فشرودن اجسام و خارج و
 بار و مانند آن از مایعاتی که از میوه های اب دار یا گیاه های

با و لایق نجاست
 چیزی در آن است
 چیزی که مخصوص
 و متغیر باشد
 احوط است

اب مضاف

در اب مطلق
 و در اب نجس

یا گیاه های رطوبه دار گرفته میشوند و آنرا در لقمه عرب عصیر نیز میماند و در
 حکم آنست شرابها بیکدیگر میوه های خشک بعد از خیساندن گرفته میشوند چون
 نبد و نفع که از اجزای میوه گرفته میشوند اگر چه آنها را در عرق عرب عصیر و مقصور
 گویند چهارم عرق ادوی و سایر حیوانات و اشک چشم و سایر رطوبات آنها
 و اما شنبی که در زمان بر نباتات و برب درختان میخشد و همچنین
 شنبی که در سواحل هم میرسد پس ظاهر آنست که حکم اب مطلق را دارد
 چون اب برف و بکره و اما احکام اب مضاف پس از جمله آنها اینست که اصل در
 طهارت و خلط است قاعلم بخلاف آنست که هر چه عرق کافور و ورا در کرم است
 و همچنین و چون شنبی انکود بعد از جوشیدن و قبل از ذهاب ثلثین و حتی از
 بخت بدین را مذهب آنست که جمیع رطوبات حیوان حرام گوشت بلکه مطلق
 حیوان حرام است و لهذا بعضی از اکابر بخت بدین عصر حکم نموده است مابیکه
 هرگاه بک قطع چشم آدمی در جبری واقع شود و در جمیع اجزای آن منتشر شود
 جمیع آن غیر حرام است و ظاهر نیز اعتقاد آنست که اشک و عرق حیوان طاهر بدین
 سیما آدمی حرام نیست و بر فرض حرمت هرگاه مستهلک شود در اجزای ماکول یا
 مشروب حلال چون خمیر مغروض یا عسل حرمت جمیع نمیشود اگر چه احوط احتیاط
 نکرد در صورتی که عرق در فصل کرم یا کرم احتیاط از آن غالباً ممکن
 نیست سیم از عرق خود و از جمله احکام مضاف آنست که بهیچیک از اقسام
 رفع حدث و از لمر حث نمیشود چنانکه مشهور است و آنکه بعد ملاقات نجاسته
 نجس نمیشود اگر چه پیش از آن باشد اعم از اینکه نجاسته بزرگ وارد شده باشد یا
 بکس مگر در صورتیکه حال نباشد از بول افتاده یا کلاب باشد یا مانند آن و در
 اسفل آن بر نجاسته وارد شود یا با نجاسته ملاقات کند که در این صورت حکم نمیشود
 نجاسته نجس در افتاده یا کلاب باشد یا نه نجاسته نجس را مینان و جزء
 ملاقات نجاسته است اگر چه بعضی از اکابر معاصرین حکم کرده اند نجاسته نجس و لیکن

در اب مطلق
 و در اب نجس

یا گیاه های

مشتبه شود با جمع حجب علماء از هیچیک از آنها وضو نمیتوان گرفت بلکه بر او واجبست
 که تیمم کند لیکن احوط آن است که هر دو آب را بریزد بعد از آن تیمم کند و هرگاه در
 ظرف آب با یک ظرف آب نجس مشتبه شوند باز مشهور است که در وضو سابق را
 دارد لیکن در وضو نیست که هرگاه بعد از آنکه آب نداشته باشد و محتاج به وضو باشد
 شود بر او لازم نباشد که از یکی از آنها اولاً طهارت گیرد بعد از آن محل آنرا از یکی دیگر
 بشوید و مرتبه دیگری از آن طهارت گیرد و بنا بر این حدیث او مرتفع میشود زیرا که بعد
 از غسل مرتبه دیگر نمیتواند با اینکه یکی از دو وضو یا غسل را با آب طاهر واقعی بعمل
 آورده است و احتیاطی وضو و غسل قبل از شروع یکی از آنها نیز ظاهر بوده است
 و حکم نجاست بر بدنش نیز نمیشود بعلته اینکه بدن او طاهر بود قبل از استعمال هر
 دو آب و قطع ندارد با اینکه نجاست بر آن رسیده است زیرا که احتمال میرود که نجس
 واقعی همان ظرف سوئی نباشد که ملاقات آن نکرده است بخلاف اینکه هرگاه ظرف
 طاهر مخصوص در یکی باشد که در صورت تعدد وضو نجس میبود حکم نجاست بر بدنش
 میشود چرا که قطع دارد با استعمال نجس و شدن در تطهیر و لیکن احوط در صورت
 تعدد طاهران است که با عمل مذکور تیمم نیز نکند و هرگاه آب مطلقاً با آب نجس مشتبه
 شود احتیاطاً از جمع لازم است و لا یجوز از آنها رفع حدث نمیشود نه منفرد او نه
 منضمه اعم از اینکه منضم یا متعدد لیکن بهر یک منفرد از الزام حیث
 میشود اگر چه استعمالش حرام است و هرگاه آب مطلقاً با آب مصافی مشتبه شود
 و بغیر از آنها آب نداشته باشد بهر یک علیاً وضو میکند مگر در صورتیکه گمراه
 کردن آنها با هم موجب مطلق شدن مصاف گردد که در اینصورت احوط آنست
 که آنها را با هم مزوج کند امگاہ بان بکمرته طهارت گیرد و همچنین است حکم آنها
 در الزام حیث و در حکم مشتبه بمضاف است در هر یک از رفع حدث و الزام
 حیث آب طاهر مظهر مشتبه بطاهر غیر مظهر چون آب طاهر غیر متمثل مشتبه
 با آب استنجاء و ملائکه و فی نجاست در ثبوت احکام مطهره و غیر آنها از احکام

مشتبه

در بعضی

مشتبه نجس میماند آنکه اشتباه عارض شود بعد از امتیاز یا آنکه از آب آلوده
 مثل آنکه صدای سگی یا شنید که از یکی از دو ظرف آب مجبور و نمیداند که از کدام
 یک خورد و همچنین نفی نیست میماند آنکه مشتبه و مشتبه به هر دو از یک حیث باشند
 یا از دو حیث مثل آب و شمع یا آب و ناف یا آب و پیراهن یا آب و فرش یا آب و
 فرش و هكذا که در جمیع آنها با فرض احتیاط از جناب از جمیع لازم است در هر استیصال
 که مشروط است بطهارت بنا بر این و احوط مکرر صورتیکه احتیاط از جمیع متمم
 عسرو حجب شد بد کرد و چنانکه هرگاه یقین کرد با اینکه شاسته بودی بجانب او آمد
 و شک کرد در اینکه بدن یا رخسارش سید یا بر زمین خورده طاهران است که احتیاط
 از هیچیک لازم نیست فصل هشتم در بیان کیفیت تطهیر و ادای نجاست است باب
 بدانکه اصل در هر چیزی طهارت است و حکم نمیشود نجاست بهیچ چیزی مگر آنکه علم قطعی حاصل
 شود با اینکه از اعیان نجاست مذکور است یا آنکه با یکی از آنها یا با متنجس برنگزیده
 مفاقت کرده است یا چیزی که بمنزله علم است در شمع چون شهادت عدلین و اضداد
 صاحب بد در غالب صورت و مانند آن و همچنین حکم نمیشود بطهارت چیزی که نجاستش
 ثابت شد در شمع مگر آنکه علم حاصل شود با آنکه مظهر شمع می رسیده است یا
 چیزی که بمنزله علم است در شمع چون این مقدار معلوم شد میگوید چیزهای نجس برود
 نشیند اول آنست که عین آن نجس باشد چون اعیان نجاست مزوره و این قسم پاک
 نمیشود مگر با استعمال و مانند آن چنانکه خواهد آمد و هیچ قسم از آنرا پاک نمیتوان کرد
 مگر بدین سبب آدمی که بعضیهای ثلث پاک میشود قسم دوم آنست که نجاست عارض
 آن شده باشد و این نیز بر چند قسم است اول و دوم آب مطلقاً و آب مضاف و کیفیت
 تطهیر آنها مذکور شد سویم غیر از ظروف است از چیزهای صلب که آب در آنها نفوذ
 نمیکند و عسالم خود از آنها بیرون میرود بدون فساد و چون بدن آدمی است
 و جوب صلب و آهن و حجر و مانند آن و این قسم را بهر یک از آب قلیل و کثیر تطهیر
 میتوان نمود پس اگر جسم نجاست در آن نباشد بلیه مرتبه فرود آوردن آن در آب جاری

احوط در بعضی

کیفیت تطهیر

یا مانند آن پاک میشود و همچنین سبک است و قلیل وزن و بختن بخوبی بر جیب اجزای آن
 جاری شود و از آن منفصل گردد پاک میشود مگر اگر سبک باشد که آنست که در او
 است که در او بر جیب بر آن باید بختن و در آن بختن بول که بیکر جیب نیز کافیست اگر چه در
 در آن بیکر دو سال بر جیب است نیز بکری است بلکه در غیر از جاری از اقسام اب کمتر از او
 بکری است و هرگاه جرم نجاست در آن باشد احوط است که اول از آن کند بعد از آن
 بخوبی بر عمل باید قسم دوم چیزهایی است که اب در عین آنها نفوذ میکند ولیکن بیرون آوردن
 آن بختن و مانند آن ممکن است چون رخت و فروش و نظیر این قسم نیز بهر یک آن
 قلیل و کثیر ممکن است همان طریق که در قسم اول مذکور شد لیکن هرگاه بقلیل از نظیر
 دهد باید که از آن بختن یا چیزی سبکی بر روی آن گذارد تا عصاره که در عین نفوذ
 کرده است بیرون آید و در مقدار نشستن در عین حال کسافت که در فوق و ضعف
 متوسطند یعنی مقدار میاید نشستن که شخص متوسط احوالی لباس متوسط را در
 بر زردی که کوچک نفوذ کردن متوسطی در شد و ضعف میگذارند بر هرگاه متوسطی
 بسیار ضعیف باشد یا مفسود بسیار بزرگ باید بدیگری دهد تا از افشاندن
 یا آنکه بعد از آن با بیشتر از خود شریک کند در آن تا آمدن و یا آنرا او نماید قسم دوم
 چیزهایی است که عصاره در آنها نفوذ میکند و از اجزای این قسم ممکن نیست چون
 زمین است و چنین قسمی پاک نمیشود مگر بجاری کردن اب جاری یا مانند آن
 بر آن بعد از آن که جرم نجاست از آن نفوذ بیاورین هرگاه باطن بیل متلاخس شده باشد
 نجاستی که جرم نداشتند باشد باید از آن خشن کند بعد از آن از آن در کوب اب
 جاری گذارند و صبر کنند تا اب در باطن نفوذ کند که اگر چنین کنند باید
 میشود بشرط آنکه بکدام شستن آن در اب خود روان نشود و الا قابل نظیر نیست
 چنانکه سایر مایعات و ابهای مضاف قابل نظیر نیستند و همچنین هرگاه
 دوات مرکب سبکی یا سبکی نجاست باشد نجاست جرم یا با جرم و لیکن
 از آن جرم از آن کرده باشد بغیر بودن آن در اب روان یا اگر بعد از خشن کردن
 آن

و اگر نجاست
 در اب نجاست
 باشد

آن بخوبی مزبور پاک میشود همان شرط اگر چه بعضی از آنکه بر صیقل بعد از اعتبار آن نموده
 و اما از این صلی که عصاره در آن نفوذ نمیکند ولیکن بسبب عدم انحلال در آن
 جمع میشود پس در اینست که حکم ظرف منصوب را داشته باشد لیکن احوط است
 که اب قلیل از آن نظیر نکند قسم چهارم ظروف است و کیفیت نظیر این قسم باید دانست
 و مانند آن اینست که اول از آن جرم نجاست از آن کند اگر جرم نداشتند بعد
 از آن بکمر بر در آن فرو برد و هرگاه خراهد که اب قلیل نظیر نکند اگر بغیر از دوزخ
 سبک نجاست است اول از آن جرم نجاست از آن میکند بعد از آن از آن بکوب اب
 در آن میریزد که جرم اجزای آن برسد اگر جرم اجزای آن نجاست است و الا کافی است
 آنکه با جری که نجاست برسد اگر چه بجز کردن باشد انگاه عصاره از آن میریزد
 و مرتبه دیگر همان طریق است از آن میشود تا سه مرتبه بنا بر احوط و افضل سیاه را
 ببول نجاست باشد اگر چه در آن در غیر بول عدم احتیاج است متعدد عمل مطلقا
 و هرگاه بول نجاست نجاست است احوط است که اول آنجا که خشن است از آن مالند
 بعد از آن اب و کل بعد از آن دو مرتبه دیگر همان طریق که مذکور شد از آن بشوید
 و ظاهر بعضی از فقهاء است که هرگاه اب گریا جاری از نظیر نکند نیز نجاست یا
 اب و کل مالیدن لازم است و عمل کردن با آن احوط است و احوط مراعاة حاله
 بودن است در خاک و کل مزبورین بر هرگاه با خاک اردی یا ایشان سا و بیک
 مثلا مزوج باشد کفایت نمیکند و ظاهر آنست که خاکستر و کچ و اهت بختن
 کفایت نمیکند و اما رمل پس بجم خاک است در این مقام بنا بر ظاهر و در ولوع
 حوله احوط آنست که هفت مرتبه بشوید و سرکه از ولوع آنست که در آن
 چیز وانی را از طرف بیامشاند و بعضی از علما و لیسید از طرف را بمنزله ولوع
 دانستند و عمل کردن با آن احوط است و هرگاه موشی مرده بر طوبی ظرفی را ملاقات
 کند بعضی از فقهاء قایل شده اند در آن نیز بوجوب هفت مرتبه و همچنین ظرفی
 که در آن شراب گذاشته اند یا سایر مسکرات مایع هرگاه شراب در باطن

و اگر نجاست
 در اب نجاست
 باشد

احوط

ان گفته نکرده باشد حسب سنی آن چون ظرف سفالی و الاظهر باب قلیل شکل
 بر ظاهر آن باشد بهر باید میشود هرگاه از آن چیزی منور نشوند و گاه ظرفهای بزرگتر
 حکم داده آنها از برای اخراج غساله می باشد و همچنین حوضها و یکها و حوضها بیک
 بخش و کل مثل نصب کرده اند چون در یکهایش بر قیاد حوضهای رنگ و زها بر
 کیفیت نظیر آنها نیست که اولاً از آن حوض غساله مطلق حق و چون از آنها کنند
 بعد از آن آب در اطراف آنها ریخته شود بیکر بر هیچ اجزای متبصر آنها روان نشود بعد
 از آن غساله آنها در ظرف کوچک باقی بماند و در هر مرتبه که آن ظرف در آن می
 باید که از آن کوزه باشند یا تبدیل بطرف باقی نموده باشند و هرگاه در آن قدر
 از غساله باقی ماند که از حوض بطرف دیگر نیست که در آن میگذارد تا
 جذب آن کند و هرگاه بیکر که در آن جذب نشود که در دیگر یا همان که در آن بعد
 از آن کوزه در آن میگذارد و دیگر که در آن کوزه از احکام ظرف مخصوص است
 بصورتیکه داخل آنها بخش شده باشد بر هرگاه باشد آنها بخش شده باشد حکم
 اجزای آن را دارد در آن یکر که در آن آب بر آن بخوبی در قسم اول مذکور شده باشد
 میشود اگر چه در آن ظرف از آن سبب باشد و احوط در رسیدن سک و حوض است
 که بخوبی در نظیر داخل ظرف معتبر است عمل نماید بلکه هرگاه سک یا حوض باشد
 آدمی یا رخت او را بلبس احوط است که بخوبی منور نیز عمل کند و همچنین هرگاه
 بدن یا رخت یا ظرف دیگر یا چیز دیگر باب و لوح بخش شده باشد یا آنکه بگوید
 آن سه حیوان سایر اعضای خود را در ظرف آب یا با بوی دیگر گذارد و ظاهر آنست
 که باطن ظرف که غشش کم باشد چون مجموع و دوری نیز حکم بدن آدمی را دارد در
 اینکه هرگاه از آن موئی بکشد که غساله در آن کشود نیز بخوبی در آن آب بر آن پاک
 میشود فضل هم در سایر احکام این باب است بدانکه شرط است در آنکه بان
 از آن نجاسات میکند آنکه قبل از رسیدن آن بموضع نجاست از شستن موقوف
 بآن و مطلق باشد و اینکه هرگاه جاری و مانده آن نیست وارد بر نجاست شود
 بر هرگاه

پس هرگاه نجاست وارد بر آن شود و بخت میشوند هر چند که موقوف از قبل ظرف
 نباشد و استثنای آن از این قاعده بوجوب است زیرا که استثنای آن وقتیه است که
 قابل شستن با بیکر هرگاه ظرف نجس در ظرف آب باقی گذارند پاک شود و حال آنکه بیکر
 از آنجا بیکر در نفس آب قلیل ورود را بر اصل نجاست شرط میدانند قابل پاک شدن
 آن نیستند بنا بر ظاهر و هرگاه شده کند در آب بیکر قدری خاک مثلاً با آن مزج شده
 چون آب سبیل که ایا مطلق است یا مضاف از آن نجاست بان نمیتواند نمود چون رفع
 حدث لیکن هرگاه نجاست در مقدار کمی از آن افتد بعضی از جهت این فرموده اند
 حکم نجاست آن نمیشود و این قول قوی دارد و لیکن احوط در آن احتیاط است و احوط
 آنست که از معوله آب استنجاء نباشد اگر چه از آن باقی بماند و هرگاه بعضی از بدن یا رخت
 او متلاطم شده باشد و مشتمل شود بسیار اجزای آن لازم است که جمیع آنرا
 بشوید و همچنین هرگاه یک از دو برهن او نجس شده باشد و دیگری مشتمل شود
 باید هر دو را بشوید تا حکم مطهرانه هر دو تواند کرد و هرگاه هر دو نجس باشند و یکی
 از آنها رخت بعد از آن مشتمل بر او شده کرد در آب بیکر کدام یک را شست است
 باید هر دو را نیز بشوید و هرگاه دو عادل شهادت دادند بر اینکه موقوف فلان ثوب است
 عمل شهادت ایشان میتواند کرد و هرگاه تعارض کنند با بیکر دو عادل شهادت دهند بر
 اینکه موقوف فلان ثوب است و دو عادل دیگر بر اینکه دیگر است اتفاقاً به یکدیگر میکنند
 و باید هر دو را بشوید چون فرض اول و همچنین است تعارض بینین در نجاست بر
 هرگاه دو عادل شهادت دهند بر اینکه مثلاً فلان ثوب نجس شده است و دو عادل
 دیگر شهادت دهند بر اینکه آن ثوب نجس نشده است بلکه ثوب دیگر نجس شده است
 و دو عادل اول نکذب ایشان کنند در هر یک از دو جز مدعی نجاست به یکدیگر
 ثابت نمیشود مگر اینکه علم نجاست را حاصل شود و شهادت در تعیین که در این صورت
 باید از هر دو احتیاط کند و فصل دوم در بیان سایر مظهرات است و آن چند چیز است
 اول زمین است و آن پاک میکند کف با و کشتن حکم را و در هر کف کشتن است نعل عربی و

سایر چیزهاییکه بواسطه کفش بسایه از کسبه عرب و عجم میآید در هر وقت چون
در سندی یا در بعضی اوقات قناب و اما کف خوب و جاقوت و اسفل عصا و نیز
پس قول بیاید شدن آنها بر زمین بسیار ضعیف است و اما تر چوبیکه بجای پای بر باد
افتاده میگردد و کف سطح یعنی موده پس در طهارت آن بر زمین اشکال است و مراد
از زمین مطلق روی زمین است از خاک و سنگ و کلوخ و مانند آن حتی خاک معدن
طلا و نقره و غیر آن و همچنین زمینی که با جرم سنگ مرمر از فرش گشته باشد یا
بکج نایله یا کاکل اندود کرده باشد و همچنین هرگاه بسایه یا قی اندود کرده
باشد و اما بر طرف و پنج و علف و زمینی که بلوغ جو یا صغیر همین فرش کرده باشد
و مانند آن پس در سطح بودن آنها اشکال است و احوط آنست که با گد و خشک باشد
و هرگاه اندک کمی در آن باشد ضرر ندارد و کیفیت نظیر نظیر کردن آن اینست که هرگاه
نخاستیکه بمران رسیده است جرم دارد چون غایط انقدر با نهار راه رود تا بر
زمین مالد تا عین نخاسته از آنها بر طرف شود و هرگاه از مقهور بود یا آب نجس باشد
انقدر با نهار راه رود تا بر زمین مالد تا خشک شوند بعد از آن آنها را بر زمین مالد
یا با نهار راه رود تا ساسی حد الامری حاصل شود و احوط آنست که همراه رفتن آنها
باله کنند نه بالمیدن و آنکه اقلا با نره ذراع بزرگ دست بان راه رود و هرگاه
از امر عین نخاسته بران نشود زیاد کند و همچنین احوط آنست که انقدر راه رود که
اشتر نخاسته نیز بر طرف شود و تفسیر اثر در استی گذشت و اما نور و رنگ پس از آن
انها لازم نیست مکرر در رنگ غایط که بقای آن کاشف است از بقای عین و بدانکه
باله نمیشود از کف چیزهاییکه مذکور شد مگر آنچه که حسب عاده در وقت
راه رفتن بر زمین میرسد پس کودیکه مابین سینه و کفش صاعری و باشد آنست
و همچنین بهلولهای آن بر زمین پاک نمیشود و همچنین نوله جگه های عجمی مابین سینه
و باشد آنها بر زمین پاک نمیشود و بدانکه فوق نیست در نجاستیکه بر زمین پاک
میشود ممانه نوله و غایط و غیر آنها حتی شراب و آب نجس اگر چه احوط در غیر آن

نوله و غایط آنست که باب شسته شود و قیام افتاب است بدانکه مشهور آنست
که افتاب پاک میکند زمین را و آنچه بر آن متصل است و از اجزای آن محسوب میشود چون
سنگ و کلوخ و چوب و اجرو همچنین دیوارها و پشت بابها را و آنچه بر آنها متصل است از
میخ و در و ناودان و طره و حلقه آهنین و ستون چوبین و همچنین علفها و درختها را
ممانه میکند بر زمین اتصال دارند و همچنین میوه آنها را ممانه میکند بر دست چسبیده است
اگر چه بر زمان چیدن یا بریدن آنها رسیده باشد و همچنین با دیرو و حصیرها را اگر چه
نقل آنها ممکن باشد و همچنین سریر و مانند آنرا از چیزهاییکه نقل آنها مستعدر بلکه تفسیر
چون سندان حدادها و کنگه کفاشها از هر نجاستیکه در اصل نجس است بدانکه
هرم آنرا از امر کرده باشند بشرط آنکه نور افتاب بر آن تابد و آنرا خشک کند و هرگاه
بغیر افتاب خشک شده باشد کیفیت نظیرش با افتاب آنست که آب بر آن نریزند
تا مجموع آنچه بر آنست بران رسیده است از ظاهر و باطن تر شود انگاه افتاب آنرا
خشک کند و هرگاه نخاسته در عین آن نفوذ کرده است انقدر آب بر آن باید ریخت
که عین آن رسد تا مجموع پاک شود و الا همان قدر بیکه آب بر آن رسیده است پاک
میشود و باید که افتاب متصل باشد در خشک کردن آن پس هرگاه باد بان مشاهد
باشد عین بیکه در ظرف کفتر میشود افتاب آنرا خشک کرده است در طهارت آن
اشکال نیست چنانکه هرگاه در روزی خشک شود که افتاب بسیار ضعیف
باشد بسیار تند و قوی باشد و الا مجرد مدخلی باد در خشک کردن آن ضرر
نقارده خصوصاً هرگاه باد تقبیل رطوبت بر آن کند و قبل از آنکه خشک شود افتاب
بر آن تابد و آنرا خشک نماید و باید که نور افتاب بر آن بتابد پس هرگاه بخا و آن
خشک شود پاک نمیشود و لیکن کافیت در طهارت بواطن تا بیدن افتاب بر
ظواهر پس هرگاه دیوار بران کف نجس بنا کنند و افتاب بر کجایب آن بتابد و
مجموع آنرا خشک کند باطن آن بلکه جانب دیگر آن نیز پاک میشود بنا بر تفسیر
بعضی محققین اما هرگاه دیوار خشکی را از دو طرف بکلی نجس اندود کنند و افتاب

یکجا بآن باشد و هر دو جانب را حاشی کند همان طرفیکه افتاب بر آن تابیده
 باشد میشود نه طرف دیگر و همچنین هرگاه دو باد بر یک یا بیشتر بر سر هم فروش کنند
 بنامیدن افتاب بر فوقانی مختلف باشد میشود و احوط در غیر از زمین و دیوار و
 سطح است که باب باشد که گفتند و بدانند که هر چه از جهت زمین اینست که افتاب
 مظهر نیست مطلقا بلکه موجب عفو است باین معنی که هر چه از جهت زمین که افتاب
 بخوبی در حاشی نمود شیء بر آن جایز است اگر چه بر خاک است خود باقی است و بنا
 بر این هرگاه طاهری بر طوبی با آن ملاقات کند نجس میشود و این قول اگر چه شاذ است
 لیکن احوط است سویم افتر است بدانکه مشهور است که آتش پاک میکند هر چه
 نجس را که میخوردند از چیز دیگر مثل آنکه عذره یا استخوان نجس را پاکتر و درین
 نجس را در آن با نجس کنند و تحقیق است که مظهر در مسئله مذکوره و مانند آنجا است که
 نه خصوص آتش زیرا که استحاله نجس چیز طاهر خود از مظهر است اعراضی که باقی
 حاصل شود یا چیزی دیگر و علی ای حال شهر نیست در آنکه هرگاه حقیقه چیزی از اعیان
 نجاسات مستحیل شود بحقیقه چیز دیگر چون مستحیل شدن سنگ و خوک و نه
 نطفه حیوان طاهر العین و آب نجس ببول حیوان حلال گوشت و عدون بکر و مانند آن
 حکم آن نیز مستدل میشود بحکم انجینی بکران مستحیل است در طهارة و طهارة و غیر
 آن چنانکه هرگاه طاهری نجس مستحیل شود نیز نجس میشود و اما هرگاه مستحیل شود
 نجس العین نجس العین دیگر چون مستحیل شدن نطفه حیوان یا حیوان نجس العین چون
 سنگ و خوک و آب نجس ببول حرام گوشت چون کوبیده و شغل و مانند آن پس استحاله
 مظهر آن نیست و احوط آنست که هرگاه جسم نجس چون عقیق نجس یا جسم طاهر از
 چون خاکستر و خاک مستحیل شود از آن اجتناب کند نظر باینکه نجس شدن موجب
 بجهت جسم بودن است نه خصوص موجب بودن و مستحیل شدن آن نجس است یا آنکه
 از جسم بودن بیرون نمیرود و بدانکه نجس مستدل شدن اسم یا بعضی مشخصات طاهر
 و هیئات صغیر کفایت نمیکند بلکه باید قطع حاصل شود مستحیل شدن مایه

استحاله

مطلوبه

و تقبل

و حقیقه نوعی چون مایه ای از اجزای آنست که مزبور در یکندم نجس پاک نمیشود و بعد
 شدن آن بآن یا چیزی را بآن و نیز خاك نجس بعد شدن آن بکل یا کوزه یا اجزای آن
 آن و اما پاک شدن شراب بیکه شدن پس از این باب نیست و همچنین بعد
 شدن کل نجس بکلاب بواسطه نجس و تصعید موجب طهارة نمیشود مگر
 احوط و ظاهر بعضی متاخرین است که نجس قلیل است از استعمال کرد در شرع مظهر
 و بنا بر این لازم میاید که هرگاه بول حیوان حرام کوشی را چون سنگ و کبر نجس کند
 نیز پاک شود و از آنکه بسیار مشکلی است چنانکه در باب آب مضاف مذکور
 شد جهات انقلاب است و آن محمول است بر آنکه اگر چه نجس شود بشرط آنکه
 طاهر آن مختص باشد چنانکه زانی شراب پس هرگاه مثلا عویش مرده در آن افتد
 سرکه شدن پاک نمیشود چرا که شراب سرکه شدن را علت پاک شدن از نجاست
 ذات قرار داده اند نه از نجاست عرضی که گوید تحصیل حاصل بحال است پس چگونه میتواند
 شد شرابیکه نجس است بالذات بملاقات نجاست باز نجس شود زیرا که در جواب میگویم
 تحصیل حاصل در مایه مزبور وقتی لازم میاید که هر دو نجاست مساوی نباشند از
 هر جهت و در اینجا چنین نیست چرا که وزن است میان این دو نجاست هر چه
 ذات و هم نجس حکم و نظیر آن در شرع بسیار است چون بدن میت آدمی مسلمان
 مثل از غسل دادن آن زیرا که هرگاه بول یا آب نجس مثلا مانده رسد نجس میشود و از آن
 آنرا قلیل از قلیل لازم است و بحدوث شستن پاک نمیشود بخلاف نجاست ذات که بوی
 عارض شده است زیرا که بغسل پاک نمیشود بلکه مظهر آن مختص است بتغییل چنانکه
 گذشت و همچنین هرگاه بدن کافری با آب نجس ملاقات کند با سلام آوردن از نجاست
 کفر پاک نمیشود و در آن نجاست عارضی و لهذا واجبست بر او که بعد از اسلام بدن
 خود را بشوید و بدانکه کفری نیست در مظهر بودن انقلاب بچیز مزبور میاید آنکه خود
 شراب بدون معالجه منقلب شود یا بمعالجه و نیز میاید آنکه بچیز روان معالجه
 کند چون سرکه یا چیزی خشک چون نمک و نمک باید که از چیزی پاک باشد چنانکه

و تقبل

گذاشت و بسیار کم باشد بخوبی که مستحکم شود در جنب شراب و الا حکم بطهاره
 ان مشکل است اگر چه با تخمین نیز منقلب میسر شود پس هرگاه یکی سرکه مثلا در چهارمین
 شراب اندازد بخورد سرکه شدن شراب حکم بطهاره بجمع نمیشود نظیر اینکه سرکه
 مغز و جنه بملاقاة شراب بخشد میشود و پاک شدن شراب با انقلاب مستلزم پاک
 شدن آن سرکه نمیشود بلکه هرگاه در مثال مزبور بعضی سرکه ملک فرض شود و قابل
 شوم باینکه سرکه شدن ملک از مقوله استحاله است حکم بطهاره بجمع نمیشود و هرگاه
 علت انقلاب شدن نفس در ظاهر باشد ظاهر است که باز پاک نمیشود چنانکه
 هرگاه قلیلی از شراب در جرم بزرگ مزبور سرکه بیفتد پاک نمیشود اگر چه بخوبی برآورد
 عرف سرکه نامند و ظاهر است که بنشیند و تنقیح حکم شراب انکوری را دارند داد
 حکم مزبور بلکه بعضی را که بر عصیر غنی را بعد از جوشتن و غوام بهم رساندن و
 قبل از هاب تلخین نیز ملحق شراب کرده اند و خالی از قوی نیست اگر چه احوط در
 ان احتیاط است بجمع بر طرف شدن عین نجاست از بواسطه چون داخل دهان
 ملین و از ماعدای انسان از حیوانات میسر میشود و منقسم شدن دو ثلث است
 از عصیر غنی زیرا که با بر میسر شود که شریع انکوری بخورد جوشتن یا بجوشیدن و
 اشتداد که عیان است از قوام و بیکر نفس میشود همین که دو ثلث آن کم شد
 پاک میشود خواه آنکه باقی که شود یا باقیات با بهر دو دیگر هرگاه بپاد کم شد
 باز همین حکم را دارد بنا بر تصحیح بعضی اکابر و اینک پیشه باید که کم شدن
 بعد از جوشتن باشد زیرا که پاک شدن قبل از جوشتن متصور
 نمیشود و همچنین است مشیر حرما و کثرت بنا بر قول نجاست ان بغلیان
 تنها یا با اشتداد و احوط در هاب تلخین مراعاة هر یک از کبیل و وزن است
 نسبت بر زمان نجس شدن که زمان غلیان تنها یا غلیان و اشتداد است پس
 هرگاه از دوازده من شریع انکوری بعلت مقدمات غلیان و اشتداد ستر
 کم شود باید انقدر بخوبی اشتداد را تا مش من دیگر از آن کم شود و سر من

در شراب

نفس

استحاله

نفس

نفس

نفس

باقی ماند و بنا بر اینکه عین نجاست قبل از غلیان باشد به هاب هشت من از دوازده
 من چهار من باقی ماند ظاهر است و احوط است که هرگاه در شریع انکوری یا
 کثرت یا حرما بدون اتنی نشین که عیان است از بل شدن یا جوشتن
 بپرسد حکم بطهاره و حلیه آن نشود مگر با استحاله هضم گشتن است از
 جاه زیرا که بنا بر مشهور میان متقدمین که ظاهر بملاقاة نجاست نفس پیدا است
 بگشتن معتبر است که در شرع وارد شده است از برای نجاست که در آن اعتدال
 پاک میشود و همچنین بنا بر مختار هرگاه متغیر شده باشد نجاست بگشتن
 تمام است یا که میشود اگر چه بنوعی از ماده بیرون نیامده باشد هضم
 زوال تغییر است از اینکه ماده داشته باشد یا آنکه پیش از گشتن و بقدر
 پاکت که متصل از آن سالم از تغییر باشد چنانکه گذشت لیکن انصاف است
 که مظهر در چنین احوط و کرم سالم از تغییر است نه زوال تغییر بل زوال تغییر
 شرط است آنکه بیرون آمدن خون معتد است از حیوان حلال گوشتی
 که از اذخ یا نجس کرده باشد زیرا که خروج خون مزبور سب طهاره
 گوشت و خوف است که در آن باقی میماند چنانکه مذکور شد و انصاف
 است که مظهر در اینجا نیز تذکیر است بشرط بیرون آمدن خون مزبور و هم
 اسلام است که سب پاک شدن کافراست از نجاست که با زدهم آلات
 استخوان است چون سنک و کلون و لستر و مانند آن چنانکه گذشت و در زدهم
 نفیل است چنانکه مذکور شد سیزدهم انتقال خون و سایر مایعات
 نجس است ببدن حیوان حلال گوشت یا ببدن بشر و شپش و مانند آن
 تفصیلی که در کتب مبسوطه مذکور است و در پاک شدن خون نجس
 انتقال در شکم زوال و اشکالی است چهاردهم استراحت که مظهر ملل
 مشرب است چنانکه مذکور شد و انصاف است که استراحت کاشف است
 از آنکه نجس بعد از آن بیرون میاید بول یا منی نیست نه آنکه مظهر بول یا منی است

نفس

بر استراحت حیوان جلال و شرف حیوانیت که غالب غذای آن فطره ادری باشد
از جمله مظهرات است زیرا که علامت شدن لوله و غایب و غرق آن حیوان است
و مراد از استراحت مذکور آنست که منع کند حیوان جلال را از خوردن فطره مذکور
در مقداری از زمان که تفصیلش در کتب مکتوبه مذکور است باز در بعضی است
چون کافر که مسلمان شود اولاد صغارا و بتبعیت او پاک میشوند و همچنین
هرگاه مسلمان طفل کافر یا تنها یعنی بدون پدر و مادرش اسیر کند بتبعیت
او پاک میشود و از این مقوله است ظروف شیرم بزی و آلات آن و لباس
کسانی که مباشرت بشیرم بختن میباشد زیرا که پاک شدن شیری جمیع
انها پاک میشود بجز بد تبعیت و همچنین آلات آب کشیدن از چاه و لباس
آب کشنده کان و اطراف چاه بجز پاک شدن و همچنین ظرف مشربیه
مستحیل بر کسی که میشود و همچنین عرق و سایر طوبایه کافر بتبعیت پاک
شدن او باسلام پاک میشود و بعضی از کابر این قسم اخیر را نوع علیی
شمرده است و از اتصال نام کرده است و لامناحه و الاصطلاح شایسته
غنیته است در انسان زیرا که مشهور است که هرگاه بدن باریت ادری
بخش شود و از نظر غایب شود بخوبی که عاده احتمال رود که در حین
غایب شدن آنرا پاک کرده باشد حکم میشود بطهارت آن اعم از اینکه علم
بخاسته خود داشته باشد یا نه عادل باشد یا فاسق فعلی که مشروط
بطهارت از او عمل مدینه باشد یا نه و همچنین است حکم سایر چیزها بیکبار
او است چون انگشتر و شمشیر و ظاهر است که فرق بین اینهاست میان آنکه
کبیر باشد یا صغیر بجز باشد یا غیر بجز و در ثبوت حکم مزبور در جمیع صور
مذکوره تا ملی است و احوط در صورت جهل یا عدم بجا آوردن فعل مشروط
بطهارت اجتناب است سیما از ماعذی و رحمت و بدن و اما اطفال غیر بجز
بلکه مطلق اطفال پس دور نیست که منشا حکم کردن مشایع بطهارت بدن و

رحمت

رحمت ایشان چنانکه از سبب مسلمین معلوم میشود بودن ایشانست بمنزله
رحمت و ظروف و سایر معصوبات و متعلقات پدر و مادر پاک است بیکبار
پدر و مادرند چون مرید شهاب بختن در بیان آنچه تعلق بمیت دارد از تلقین و
تفصیل و تلقین و دفن و غیر آن از مقدمات و توابع و در آن چند مطلب است
مطلب اول در بیان آنچه از مریض مطلوب است قبل از ظهور علامات مرگ و
بعد از آن بد آنکه مرض مطلقا لا سیما بتبعیت است از تحت خداوند کرم عم
لطیفه العظیم چنانچه در اخبار وارد شده است که هرگاه حق جل و علا سبک برادر
داشته نظر میکند باو بنظر رحمت و هرگاه نظر رحمت باو کرد یکی از سه چیز بعنوان
هدیه و تحفه باو کرامت میکند یا صدق یا مرض یا مرید و نیز وارد شده است
که مرض مظهر و پاک کننده است مؤمن را از کثافتة کثافتان پس لازم است
بر هر مریضی مؤمنی که از روی بصیرت اختیار ابرام کرده است و قصد بقضای
رسول نموده است آنکه از روی تسلیم و رضا صبر و شکیبایی بر آن نماید بلکه
شکر بر روی کار خود را بر آن کند و از آن شکوه نکند بجز کسی که قادر بر دفع آن
نیست زیرا که وارد شده است که هر کس بسبب مبتلا شد و از آن اذیت
داشت لازم است بر حقیقت که او را از آن عذاب بخشاید پس باید که روی میان
بدرگاه بی نیاز قادر متعال و یگانه پیشبر و مثال بیاورد و باغایر خضوع
و زاری و رجاء و امیدواری از او طلب صبر و شفا نماید و ادعیه و اعمال دیگر
در این باب از ائمها طهارت صلوات الله علیه وارد شده است بجا آوردن آنکه
بسیار است که حقیقت آنرا و مثلاً او را مریض کرده تا صد او را بر بصر و زاری او را
بدرگاه خود بشنود پس باید که بدهد موافقت یا مطلوب بر و در کار خود نماید
و بد آنکه هر یک صاحب تلقین و قبول کند آنرا با صبر و رضا نغمه میشود و
هر نغمه که صاحب ملاقات نمود آنرا با عنوان و عدم شکر گذاری بر آن ملاقات
نغمه میشود پس چه بد کن تا نغمه را نغمه کنی نغمه را نغمه و چنانکه مرض نغمه نباشد

احکام امور

در استراحت

در حق مؤمن و حال آنکه وارد شده است بگوید کفای کفایان بکمال
 و ب دور و دور کفایان دو سال بکفر و کفر است که حضرت امام
 جعفر صادق فرمودند که هر کسی بگوید و قبول کند که ما را با جبر لایق
 قبول کردن است نوشته میشود از برای او عبادت شصت سال راوی گوید عرض
 کردم چگونه است قبول کردن فرمود آنکه شکوه نکند از احدی از خلق و اخبار بگوید
 در کفر و فساد و منافع عرض و عطفه اهر جبر کشنده کان بران وارد شده است
 ازان بیشتر است که توان احصا نمود و از جمله ادب مرض است که خود مرض
 باید و مادر و اقارب او بکفر برامکان تصدیق کنند و سعی کنند که با علش
 رسانند با نیز طالبین زیرا که وارد شده است که صدقه دفع میکند بلامر
 که محکم شده باشد و آنکه اذن دهد برادران مؤمن خود را که عبادت او کنند
 تا هر دو مستحق رحمت بایان و مستوجب مغفرت خداوند رحمن گردند و
 آنکه در هیچ آن غافل نشود از شنیدن شهادت و اقرار بکند و بگوید که هر که
 خصوصاً در وقت هجوم و غلبه بر او رخا باشد و بگوید و آنکه نفس اماره خود
 بمیراند بخالفه شهادت تا قایل شود بخیر حقیقی ابدی و زنده گان سرمدی
 و آنکه از برورد کار خود طلب کند تا اعانه کند او را بر احوال شدید و
 خطرات عظیم جان گذدن و شفقاء امتناعی حضرت ختمی پناه و اهل بیت
 اطهار و علمیه و علیهم صلوات الله متوسل شود تا بر ایمان خدا و رسول و
 سایر عقاید حق ثابت بماند و شیطان ملعون در انوقت خطرناک او را از راه
 حق ببرد و نکند و آنکه در وقت ظاهر شده علامت مردن رجاء و امید
 و از برای رجعت باری حلیت بفرموی خود غالب گرداند تا محبت ملاقات حق جل و علا
 بر او غالب گردد و گواهان مرگ که سب ملاقات حق است ندانند و با خبر
 که وارد شده است که دوست میدارد ملاقات خدا متعالی را خدا متعالی
 ملاقات او را بفرماید و آنکه عبادت هر نفسی بطلب مگر بگوید
 چشم دارد

از این

چشم دارد یاد ندانند و مرد داشته باشد یا دمل بیرون آورده باشد یا مرض او
 بقول آنجا مباد باشد یا طالب خلوص باشد و باید که بر طول ندهد نشستن
 نزد مریدین زیرا که عبادت کردن احقان بر مریدین دشوار تر است از مرض و هر
 مرتبه که بنزد او می رود محض از میوه نایب عطرهای او باشد و اگر چه بگوید
 بهر یا ترخ باشد و او را امیدوار بر جنت برورد کار عفا کرد است و آیات و امارت
 که مشتملند بر رجاء و امید و حسن ظن خدا تعالی نزد او خوانند و همینکه
 علامات سرده ظاهر شد مهبای سفر بر خطر اصرار کرد و وفادار بود که کند و
 آنکه در حضور مؤمنین وصیه کند بقاء عزت نمودن بتوصید و نیو و امامت
 و معاد و سایر عقاید حق و در خود را از حقوق خلق فارغ کند و هرگاه ممکن
 نباشد که خود حقوق خلق را بایشان رساند امینی را و می خود گرداند و باو
 امر کند که حقوق مردم را بکند و هرگاه اطفال صغیر دارد امینی را برایشان
 و هر کس که حفظ اموال و ترسیه ایشان قیام نماید و عاقل و بالغ را و ناظر کند تا معین
 او باشد بر نظر دادن امر ایشان و قبول نکردن قریب شیطان و او را نیست که از
 برای او جلال و احراف مقرب سازد خصوصاً هرگاه فقیر باشد تا اهتمام تمام
 در امر ایستاد او بعل او بد و هرگاه ترک او زیاده بر او احتیاج و رزق است و وصیه
 کند که نیک او را در راه خدا صرف نماید زیرا که روا شده است آنکه حق
 جل و علا میفرماید که ای پسر آدم انعام کردم بر تو بجز چیزی پوشندم بر تو عیوب
 و معاوی چند را که اگر اصل بیت تو مطلع میشدند هر این ترا و حق نمیکردند
 و وسعت در رزق تو قرار دادم بعد ازان از توجیهی بعنوان قرض خواسته بخل
 و زبیدی و از برای خود چیزی پیش نبردستادی و از برای خود در ترک و مخالفت
 اختیار نداشت مقرب گردانیدم و توفیق دران ندانستی و از ان بزرگ ما برای خود چیزی
 نبردستادی و در این باب اخبار بسیار وارد شده است و مستحب است آنکه
 قدر از نیک را بجهت غیر از و رزق خویشان فقیر خود معین کند و هرگاه گفت

و

خود را مهیا نگهارد است در آنوقت مهیا کند مطلب دوم در بیان آنچه تعلق دارد
 بحال احتضار است بدانکه جمیع احکام میت از تغسل و تکفین و نماز و دفن و غیر آن
 از مقوله واجب کفای است و معنی واجب کفای آنست که بر جمیع مکلفین واجب
 است که از بعضی آنرا عمل کنند و بعضی از ایشان را عمل آورد از دیگران ساقط میشود
 و هرگاه یکی از اولیاء میت جمیع ایشان را از کفاه و مستوجب عقوبت
 باد شاه جبار کند و بکن هر کسی که اولیاء میت است سزاوارت است که
 جمیع احکام وی حتی نماز اگر چه خود قابلیت از برای آن نداشته باشد پس مراد به
 اطلاق آنکه او در مقام است که احتیاط این بود با اوست اگر خود اهل بیت دارد
 بخیر است میسر آنکه خود کند یا دیگران تعیین کند والا واجبست بر او که بگری
 معین کند و هرگاه با عدم اهل بیت خود بگری نیز از آن بگذرد حق وی ساقط
 میشود چنانکه هرگاه صغیر یا مجنون یا غایب باشد حقش نیز ساقط است
 و یا در انصاف و ولایت امور مزبور منتقل میشود بباور و شرک در مرتبه بعد
 از ویست یا بجامع شرع احوط جمع نموده است میسر هر دو چون این مطلب معلوم
 شد بدانکه اگر شمر و ظاهر آنست که واجبست بر سبب کفایت آنکه مریض را در
 حال جان کشیدن روی بقبله گذارند یا اینکه باهای او را بجانب قبله کشانند به
 نحو یکدیگر بپوشانند روی او بقبله شود بلکه احوط آنست که در جمیع حالات
 از حیث احتضار تا وقت سپردن جنازه او را روی بقبله بخوابانند بخیر مزبور
 و اما آداب و مستحبات احتضار پس از جمله آنها تلقین است و آن عبارتست
 از اینکه شهادتین و سایر عقاید حق را بر او خوانند و او را وادارند بر اینکه بگوید
 خواسته موافقه کند بربان اگر قادر بر آن باشد والا بقلب و جان باینکه بگوید
 آنها را در خاطر خود گذارد و دل خود را بتصدیق کردن باینها عقد کند و حکم
 گرداند زیر که وارد شده است که هیچ کس نمی میرد مگر آنکه باین بیاید جمیع
 شایعین و اتباع خود را بر او موکل میکنند که او را در حال جان دادن اعوان کنند

تلقین
اولی

و از راه حق بیرون برسد پس اگر ایمانش کامل است بر او ظن بخوابانیدن نیست
 آنکه تلقین کند او را تکلیفات فرج و اقرار بتوحید و شهادت بنسب رسول و امامان
 اهل بیت اظهار و صلوات امر علیه و علیهم بیات تا از سخن گفتن باز ایستد و
 تکلیفات فرج بنابر این است لا اله الا الله محمد بن عبد الله و لا اله الا الله محمد بن عبد الله
 امر رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن در بیت
 العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین و در بعضی روایات قبل از او الحمد لله
 رب العالمین و سلام علی المرسلین نیز وارد شده است و او را خوانند این
 فقیر است در هر جای که تکلیفات فرج خوانده میشود مگر در نماز و از جمله آنها
 تلقین است دعای اللهم اغفر لکثیر من معاصیک و اقبل منی الیسیر من
 طاعتک و از جمله آنها است دعای عدیده و بهتر آنست که هرگاه معنی
 فقرات آنرا متذکر شود ترجمه آنها برای او کند و از جمله آنها است تلاوت کردن
 قرآن نزد او خصوصا سوره ناس و سوره الفاتحه و از جمله مستحبات
 و آداب این باب آنست که بعد از مفارقت روح از بدن بلا فاصله چشمهای
 او را ببندند و چون رویهای او را بهم بچسبانند و دستها و پاها را
 بکشند و دستهایش را به پهلوی چسبانند و پاها را بر روی او کشانند
 و تنجیل در تنجیه او نمایند و هرگاه خواهند که برودی و اساق جان بیا
 او را بمسلاش نقل کنند و منع کنند حایض و صب را از بودن نزد او
 مگر در حال ضرورت و او را تنها گذارند و سه بر بدن او نگذارند و مانع
 نشوند او را از سه و با صفا میدن مطلب سوم در تشییع است بدانکه
 از جمله مستحبات مؤکده تشییع کردن جنازه مؤمنانست و او را آنست
 که بعد از تحقیق موت مؤمن را اعلام کنند تا از برای تشییع جنازه او
 و نماز کردن بر او حاضر شوند زیرا که وارد شده است که اول خفیه و هدیه
 که بمؤمن میدهند در قبر آنست که تشییع کنند و آنرا میاورند و

و از راه

اینها وارد شده است که هر کس جنازه مؤمن را مشاهده کند و صبر کند تا او را دفن
 کنند حجتش از او تمام و روز قیامت هفتاد ساله عمرش با او باشد
 و از برای او استغفار کنند از وقتیکه سر از قبر بیرون میآورد تا هنگامیکه
 بموضع حاشی رسانند بدینکه در تشییع جنازه مؤمنان سه امتیاز
 تأکید بسیار و ترغیب بیشتر وارد شده است پس باید که اصل تشییع
 کامل و صاحبان جاه و جلال از آن بمانند و تکرار و زنده و چون میسر شود کسی که آنرا
 و استکاف از آن ناید و حال آنکه اشرف موجودات و خلاصه کائنات مخلوقات
 اسرار علیهم السلام بپیش روی بر صحن تشییع بعضی از رعیت و عبید خود نموند
 و همچنین ائمه طاهریه و ملائکه مقربین تشییع جنازه های مؤمنین می نمودند
 و از برای تشییع کننده اولاد است که از عقب جنازه یاد بپهلوی او راه رود و
 مقدم بر او نشود و حضور صاف تشییع جنازه مخالفین و آنکه بیاد رود و هرگاه
 در مراجعت سوار شود ضرر ندارد و آنکه ترک کند خدایه و بازای کردن و
 مشغول با مورد نیوی شدن بلکه باید که مرکز یاد کند و چنان دانند که عن
 قریب است که دیگران تشییع جنازه او کنند و بنفس امان خود خطاب کند
 که ای نفس بکن بود که تو بعضی این سبب مرده باشی پس فرض کن که این جنازه
 توانست که بقیستان میبرد و از حقیقت طلب نمودی که ترا بدینا برگرداند تا
 عمل خیر کنی و نگارند گذشته نایق حق جل و علاه غای قراستجاب کرد و بدینا بر
 گردانید اکنون بر بدینم چگونه نگارند مافات میکند و بچرخ تو شرف سزاوار
 خود را مهیا مینماید و پیش از آنکه کوس از جیل زند و زمان مهله را از میان بر
 دارند و از جمله مستحبات مؤکده برداشتن سر برآست و اکل و افضل در آن
 ترجیح است با اینکه هر چهار گوشه تابوت را بردارد باین ترتیب که اول جانب
 چپ مقدم تا بوقت را که کفادی است راست میت است بر دوش راست
 گذارد بعد از آن جانب چپ مؤخر تا بوقت را نیز بر دوش راست گذارد و

همچنین

همچنین بر دوش راست میگذرد تا بجانب راست مقدم تا بوقت رسد و از بر دوش چپ
 بر میآورد و بعضی از علماء و عکس این ترتیب را مستحب دانسته اند و اول اظهار
 اشهر است مطلب چهارم در تغیل میت است و در آن چند فصل است فصل
 اول در تغیل غسل دهنده است مذکور شد آنکه غسل دادن سبب چون سایر
 احکام او واجب کفای است بر جمیع مکلفین که اطلاع بر آن میسر باشد و وقت آنکه
 دارند و لیکن جائز نیست از برای اجنبی که مباشرت او شود مگر باذن ولیست میت
 گذشت و هرگاه او نیاز متعدد باشد ذکر او را نباید از اوقات اگر چه میت
 زن باشد و هرگاه اولی میراث قائل باشد در بقای و لایزال او اشکال نیست
 و هرگاه مشبه شود اولی بغیر اولی چون توأمین احوط آنست که یکی از ایشان
 دیگری را از ندهد یا هر دو ثالثی را غسل بآذن هر دو واقع شود و همچنین
 در صورت اجتماع پدر یا جد پدری و زوج اولی است بر وجهی از سایر اقارب اگر چه
 احوط آنست که بدون ضرورت خود او را غسل ندهد و بدینکه واجبست ممانعت
 سایر غسل دهنده و سبب باینکه مرد مرد را غسل دهد و زن زن را مگر در چند
 صورت اول غسل دادن هر یک از زوج و زوجیه دیگری را و در حکم زوجیه است مطلقه
 رجعیه ما را میگرداند است بنا بر مشهور و احوط آنست که بدون ضرورت
 هدیگر را غسل ندهند و هرگاه با مثل نباشد احوط آنست که در حال غسل دادن
 عورت او را بپوشاند بلکه هرگاه میت زوجیه نباشد تمام بدن او را بپوشاند و دوم
 غسل دادن هر یک از مولود و کنیز دیگر بشرط آنکه هرگاه زنده میبود و طی و بر
 مولود حال بود بالغ و بالغ و احوط آنست که هیچیک بدون ضرورت دیگری را غسل
 ندهد سهیم است نیز موی را زیر که بجز موی مستقیم میشود بود و نیز هرگاه
 مدبر و وام ولد نباشد و الا ازاد میشود سویم غسل دادن محارم هدیگر را بنا
 بر مشهور لیکن با ستر عورت چهارم غسل دادن هر یک از مرد و زن و طف و سبب را
 که تمویش کمتر از سبب سال نباشد و احوط در غسل مرد و دختر آنکه بدون ضرورت

در غسل دادن

او را برهنه غسل دهند و بعد از آنکه از آنجا که در غیر از این چهار صفت جایز
 نیست که مرد زن را غسل دهند و زن مرد را و بعضی از علما فرموده اند که هرگاه
 مردی بمرد در میان زنهای اجنبی یا عکس او را تمسید دهند و دفن میکنند و
 در بعضی اخبار وارد شده است که هرگاه ما مثل و محرم باشند آب بر روی زن بمقتضای
 غسل آب نکند نظر کنند یا دست بر بدنش مانند و عمل کردن بان احوط است هرگاه
 بدنش را از آنجا که است مرصع یا باشد اگر چه ظاهر و آشکار است که در صورتی مفروض
 او را بدون غسل و بپوشیدن نمیتوانند بپوشانند و در بعضی از روایات آمده است که
 او را غسل از تناسل دهند و در بعضی از روایات آمده است که بدنش را مانند و در هر
 جای که لازم است از پس پیراهن او را غسل دهند در نظیر پیراهن اصباح بپوشانند
 نیست بلکه بپوشانند آب ریختن بآن میشود بپوشانند بآن بدن میت و اولی
 آنست که بعد از اتمام غسلها او را با پیراهن در آب جاری یا باغشایدان فرو برند
 و همچنین است حکم کهنه که غسل دهند بدست خود میباید برای شستن
 عورت میت از نجاست غارضی در جای که مس کردن نعو ریش بر او حرام باشد و هرگاه
 بغیر از کافران باشد اگر آن کافر از غیر اهل کتاب است بالا جماع غسل ساق است
 و الا جمیع از علما را اعتقاد است که آن کافر را امر میکنند تا او را غسل دهند و
 بعضی بپوشانند از جایزند مستند و احوط است که هرگاه ممکن شود که او را بمترله
 التقرار دهند در غسل دادن امنیت بدو و آنکه مس کنند بدن میت را با بطون
 یا با بر ملافا که کند چنین کند و خود نیز کند و الا او را بدون غسل دفن کنند
 و هرگاه بغیر از طفل غیر بالغ مانده باشد او را بمترله التقرار دهند در غسل
 دادن و احوط است که هرگاه ممکن باشد او را امر کنند بپوشیدن و خود
 نیز بپوشانند و هرگاه میت خنثای مشکل باشد اگر محرمی دارد او را از زیر
 پیراهن غسل میدهند و اگر محرمی ندارد پس اگر ممکن است او را غسل از تناسل
 میدهند یا بپوشانند که مذکور شد و الا بدون غسل او را دفن میکنند متصل بدین

در میان

غسل از تناسل

غسل از تناسل

در میان

در میان تشییع غسل است بدانکه واجب نیست غسل دادن غیر شیعیان شرعی
 اگر چه در غیر یا صبر و ظاری از فرق سنی خلافت است لیکن ظاهر عدم وجوب
 بلکه احوط است که در غیر حال تقیه او را غسل دهند و هرگاه بجهت تقیه لازم
 شود که او را غسل دهند اولی آنست که بطریق سنی او را غسل دهند و هرگاه سنی
 در بلاد اسلام یا باید لازم است که او را غسل دهند و همچنین هرگاه در بلاد
 اسلام باشد اگر چه در بلاد کفر یافت شود بنا بر قریب که ظالی از فرق نیست و
 همچنین است حکم اجزای یک نفسی نشان واجب و در طفلی که سقط شده
 باشد غسل واجب نیست مگر آنکه علم حاصل شود یا بیکه موش بعد از دمیده
 روح محقق شده است و شهید را غسل نمایند بلکه بار خنثای خود بدون
 غسل او را دفن میکنند و کسیر اگر بخواهند من بابا نقصان یا حد قتل کنند
 لازم است بر او بنا بر مشهور که قبل از آن خود غسل کنند پس اگر غسل کرد غسل
 دادن او بعد از موت لازم نیست و احوط است که بهر حال او را غسل دهند
 و سبب آنکه در گذشته دریده باشد اگر استخوانهای او بحال خود یافتند یا آنکه از هم
 پاشانند در غسل دادن او اشکال نیست و اگر از هم جدا شده اند و بهم
 گردیده اند بجهتی که اجزای شقی امین را از اجزای شقی ابیر غنیون تمیز داد در این
 صواع اگر ممکن است او را غسل از تناسل میدهند و الا جمیع میکنند میان شقوق
 که محصل ترتیب است مثل اینکه در صورتیکه دستها و پاها را از بدن جدا
 شده باشند صریح از آنها را دورتر میشود بپوشانند یا شقی امین و مرصع
 دیگر شقی ابیر و بر طرفین بقدر تکرر ظاهر سقوط ترتیب است و مشهور
 است که هرگاه بعضی از او را باید که مشتمل باشد بر سینه یا سینه
 تنها را باید حکم تمام میت را دارد در وجوب تقیل و تکفین و دفن و هرگاه
 با رچه دیگر از او باید که در او استخوان باشد یا استخوان خالی از او باشد
 نیز مشهور است که او را میشود و کفن و دفن میکنند و عمل کردن بان

احیای غیر

غسل از تناسل

غسل

احوط است اگر چه در وجوب آن تا مصلحت فصل سوم در بیان کیفیت این فصل است
بدانکه کیفیت این فصل مثل کیفیت عمل جابر است مگر اینکه در اینجا سر عمل لازم آید
اول باب سدر در قیام باب کافر سوم باب قراح یعنی خالی و مگر اینکه در ستر این فصل
چنین قصد میکند که عمل هذا البیت ما و است در او انکار خود و القراح و جویبر
فریز از اسیر و عقیق یعنی عمل سید هم این بیت را باب سدر اگر عمل اولش باشد و باب
کافور اگر دو پیش باشد و باب خالی اگر سویش باشد چونکه واجب است از برای
نقرب خدا بجهت و احوط است که با قدری برترتیب از اسیر اختیار نکند و اول
است که او را بر رفته خوابانند و در قبله بخوابد در احتضار مذکور شد و واجب
سرمست را بلند تر کنند تا غنای بران پیدا نشود و در سمت پایین آن از برای
غنا که کودا کنند بعد از آن رختهای او را بیرون آورند و هرگاه پیراهنش
خالی است از زیر بیرون آورند و بعضی از علما فرموده اند مستحب است که از
از پایین بیرون آورند و هرگاه بیرون نیاید مگر بشکافتن بجز از پیشکافتن بآوردن
ورزش و بعضی آن را جبر باکی بر عود او گذارند و هرگاه پیراهنش پاک است بعضی
از علما فرموده اند بهتر است که از زیر بیرون نیاورند و بیکر از پایین کشند و بر
سر عورتش جمع کنند و هرگاه بسیار بلند است دامنه از بالا زنند تا از انقباض
مست مکتوف شود بعد از آن که سدر سال و در طرفی گذارند و از آن پیراهنش
تا گفت کنند انگاه گفت از طرفی علی را گذارند و باقی از طرفی بزرگ گذارند
و انقدر اب خالی مان مزوج کنند که از داخل در افرا در حقیقت اب مطلق کنند
و مع هذا اب با سدر یعنی اب مصاحب با سدر بحسب عرف و عاده بر مجموع
صادق آید بعد از آن معاصل او را هموار نمایند تا نرم شوند اگر ممکن باشد و
اگر خوف شکستن دارد ترك مالیدن آنها کند بعد از آن جرکه و نجاسه عارضه
که در بدن او هست با اب مطلق می شود و در وقت شستن عود کهنه
با کینه است و خود می بیند تا پیش از آن عود نرسد بعد از آن عود

او را سربار با اب سدر و فاشان می شود و سروریش او را بیکت سدر خوب
می شود تا جایی که درین مویها است زایل شود و بعضی خطی را در شستن ریش
اضافه کرده اند بعد از آن عمل دهند و دستهای خود را تا مرقع می شود بعد از آن
سر مرتبه دستهای سیت را تا نصف ذراع می شود بعد از آن حتی بر روی ستر
می کنند و عوطان است که اول هر سر عمل را ستر کنند انگاه از برای هر یک شستن
علیه کنند و اول آنست که در وقت فراوان عمل دهند یکبار بر او بزد و دیگری
اولا بگردانند و فقها را خلافت که بر کد میده ستر واجب است و شاید که شتر
و اطهران است که براب ریزند است لیکن احوط است که هر دو ستر کنند خصوصا
در صورتیکه عیبت تابع و مضیع دیگری نباشد و هرگاه یکی از ایشان در وقت حکم
دیگری باشد بر متوج ستر واجب است تا جایی که ستر تا جایی که باشد واجب
قصد گرفتن ابرو یا ماندن عمل فاسد نمیشود و هرگاه کرد اندام غیر بالغ
باشد و اب ریزند بالغ یا بعکس بالغ غیر بالغ را قرار میدهند تا بمنزله بالغی شود
و بعد از آن سر کردن او را با اب سدر می شود و بهتر است که سر بار نشود
و در هر یک است با شقی این سر کنند بعد از آن سیت را بر پهلوی چپ میخوابانند
و تمام نصف راست او را از سر کتف تا لائن انگشتان پا می شود بخوابد بر سر
مذکور شد بعد از آن او را بر پهلوی راست میخوابانند و تمام نصف چپ او را بطرف
نصف راست می شود و هر یک از عورتین و سایر جود و مشترک را دو بار می شود
مقتضی که در عمل جابر مذکور شد و مستحب است که در هر مرتبه که اب میریزد
از برای شستن شقیقین ابتدا از کله سر کنند و قطع نکنند او را تا باطن بارسد
و اول آنست که هر یک از دو شقی را با عورتین سر مرتبه بشوید بعد از آن طرفهای
اول از سدر پاک کنند چنانکه از برای آن باقی بماند انگاه قدری کافور با اب تان
مخزوج می کنند بخوابد بر سدر گذشت و مرتبه دیگر او را با اب کافور عمل میدهند
و آن طرفی که در عمل اب سدر گذشت بعد از آن طرفهای اب کافور

میشود و باینکه از اجزاء میکند که از آن خالی نماند و اب خالی را در آنها میکند
 و عمل سیم را به اب خالی بطریق و عمل که در سیم میدهد و هرگاه با اجزاء
 مریه باشد مقتضای بعضی اجزاء است که باید قبل از آن سر عمل او را سر عمل
 اجزاء دهد و ظاهر آنست که در جبهه اجزاء عمل فرموده اند و هرگاه سیم
 و کافور هم نرسد آنجا بکف اب قراح میکند و اب قراح است که سر سیم
 در اب قراح دهد و در اب سیم میکند که عمل سیم هم این است که اب قراح بدو
 از اب سیم احتیاطا قرین عمل شود و در دویم نیز همین قسم نیز میکند تا تبدیل
 سیم را کافور و هرگاه اب هم نرسد یا مانع استعمال آن باشد نیم میدهد
 او را و احتیاط است که سر سیم را و اب نیم دهد و بگوید چهار بار و در اب سیم میکند
 نیم میدهد این است که بدل از عمل قرین عمل است و در هر یک از سیم دیگر قصد
 بدلیز یکی از سر عمل میکند بترتیب و مستحکم که عمل دهد و مکرر بگوید
 عنونک عنونک و از غیر که مخصوص وارد شده است نیز بخواند و هرگاه بقدر اب
 عمل اب هم رسد اگر در وجود باشد از آن مقدم میدارد و هرگاه سیم
 نباشد و کافور وجود باشد عمل اب کافور را مقدم میدارد و لیکن احتیاط
 است که اول او را نیم دهد بدل از اب سیم و بعد از عمل مریه دیگر او را نیم
 دهد بدل از اب خالی و هرگاه هیچیک از سیم و کافور هم نرسد بعضی از علما
 فرموده اند که عمل سیم دهد او را اب طلی بدل از اب سیم و ظاهر آنست که احتیاط
 است که عمل سیمی معین میشود و لیکن احتیاط است که سیم را بخورد
 که در نفس الامر بر او واجبست و هرگاه سیم هم نباشد خواه در اعراض
 و خواه در احرام عمل و پیش ساقط میشود بدون بدل و بدانکه مکرر
 شان کردن سیم و همچنین فاضل او را گرفتن و هرگاه موی یا ناخن بعد از
 مردن از او جدا شود مستحبست که با او دفن کنند و همچنین دندان را که
 بعد از مردن یا قبل از آن از او جدا شده است با او دفن میکنند و فصل چهارم

در کفن

در کفن

در کفن است بدانکه کفن کردن سیم نقاب بسیار دارد سیم هرگاه سیم مؤمن متقی
 باشد و در حدیث وارد شده است هر کس میتی را کفن کند نقاب کسی را دارد که
 مؤمنی را پوشانده باشد از وقت کفن کردن اعمیت تار و زخمها و لیکن مستحبست
 که مؤمن کفن خود را از خیال حلال موهبا کرده باشد تا از عافیت محسوب نگردد و
 بدانکه سیم و سوراخ است که از اجزاء واجبست در کفن سیم را بر سر است و بر این
 و سوراخی و سوراخ سراسری بار واجبست که تمام بدن را پوشانند و باید که طولش
 بیش از قامت سیم باشد تا دو طرف از آن بالا و پایین بقول است و همچنین عرض
 باید که بیش از قطر سیم باشد تا یک طرف از آن بر طرف دیگر نماند گشته و
 ظاهر بعضی اخبار و فتوای محققان از علما این است که جابر است بمومن نکند
 بر این و دیگران بگویند و همچنین جمعی از فقهاء فرموده اند که جابر است که بمومن نکند
 و جابر است و سوراخ سیم را باید کشند و در حال صغر و بزرگی سراسری کافی است و سیم بود
 است که باید از حدیث نبوی است که در حال اجتناب از عقاب مرد در آن ناز گذارد
 و جابر است که حریم بعضی یا بپوشد یا بپوشد حیوان غیر ما کون الله بهم و احتیاط
 است که از جنبه طاهر باشد اگر چه سیم زن نباشد و باید که طاهر و صیاح باشد
 و بهتر است که سفید باشد مگر در مردی که ظاهر بعضی اخبار مستحبست که سیم
 باشد و مستحبست که بعضی از سیم را بر وجه از تقیفات بپوشد که در آن احرام
 نباشد و همچنین مستحبست که یکی از اجزاء یا بر وجه باشد که خود با او یکی
 از مؤمنان در آن ناز گذارد است بیشتر آنکه کوتاه تر از مقدار یکم در بر این
 معتبرست نباشد و مستحبست که از برای مرد در آن باشد و عمامه را باید کشند
 و جمعی از علما فرموده اند که مستحبست که طول را از سیم بر روی او نباشد و در
 دست و عرض آن یک شبر و نیم و ظاهر آنست که حدیث از برای آن حجب طول
 نیست در آن که مختلف میشود با اختلاف اموات در بار یکی و کشد که در همچنین
 اظهار در عرض است که بیشتر کافی است چنانکه در بعضی اخبار وارد شده است

بنا بر

همین است حکم سایر واجبات مزبور و کتب جلوت و سایر واجبات تجویز
بر مؤلف و اوست اگر چه مکات باشد هرگاه هیچ ارجاع کتابی را ذکر کرده باشد
یا بعضی از احکام را ذکر کرده باشد و در کتب معتبره باشد و باشد و بدانکه
هرگاه شخص عیبه و هیچ ذکر نداشته باشد بر مسلمان واجب نیست
بدان کتب و سدر و کتب معتبره است چنانکه مذکور شد و هرگاه
در میان عیبه کتب در راه نباشد و شکی نباشد و ایند مسلمانان دیگر در مجامع
که در حواله آن مکان اب صلاح بهم میرسد واجب است بر ایشان که تحصیل آن
نمایند و اعمیت را با خط ببرند و بعضی از ایشان اب دارند واجب نیست
بر دیگران که بدین سخن از برای وی نمایند چنانکه بر مالکین نیز واجب نیست
که از آن و در عوض بدین باید بلکه در این صورت اصل است بنا بر
وجهیکه قریب بنظر است که اگر چه احکام است که بهتر نیست
که معین شود از استیاض کنند هرگاه خود بماده در بدل نکند و مشهور
است که هرگاه کتب بخش شود بعد از آنکه میت را در لحد گذاشته باشند
از آن معزای میبرند و احوط است که هرگاه شستن آن ممکن باشد از آن بشوید
سیا هرگاه بسیاری از آن بخش شده باشد که بر بدن آن موجب نافع شدن
گفتن کرد و هرگاه مثل از کلماتی است در لحد بخش شود احوط تر است
که از آن بشوید اگر چه ظاهر بعضی علمای در این مورد برید نیست بجز این
و اما از جهت این تفاسیل احکام آن در کتاب صلوٰه است و الله اعلم
خواهد شد و بجز این نیست که هیچ تکلیف بعد از بزرگوار و شهادت
و بعد از دو صلوات بر پیغمبر و آل اطهار او صلوات الله علیه و علیهم و بعد از
سوم دعا کردن از برای جمیع مؤمنان و بعد از چهار دعا کردن از برای میت
و احوط است که بعد از هر یک یکی بقیه از یکبار این چهار چیز را بخواند
چنانکه انشاء خواهد آمد فصل هشتم در دفن است و ذکر آن است
سبع

سبع و چوب کفای بر هر مکلفی که اطلاع بر موت مسلمان یا کسی که در حکم
مسلم است چون اطفال مسلمانان و مجانبین ایشان بهم رسانده باشد و قدر
بردن کوفن او داشته باشد آنکه او را دفن کند و هرگاه خود قادر بر آن
نباشد ظاهر آنست که بر او واجب است اعلام کردن دیگران و همچنین هرگاه
خود تنها قادر نباشد بلکه محتاج باشد با غایب دیگر یا بیشتر بر هرگاه اعلام
نکرد و کسی دیگر خود نیز مطلع نشد و میت در آن حال ماند خود تنها از آن و کتاف
کار است و هرگاه اعلام کرد و کسی را بد موافقه نکرد بر او کفایت و احوط
آنست که هرگاه قادر بر بدل مال از برای تحصیل معین بدل کند اگر چه پیش از
اجوع المثل باشد و همچنین هرگاه در تحصیل مدفن محتاج ببدل مال باشد و
بدانکه واجب در دفن دو امر اول آنست که جسد او را در زمین بنهاند و در
حقوقه بوی او از شیاع و جنبه او از شیاع محفوظ شود و بپا است که او را روی
قبله برپا دارند و است بخوابانند باینکه سر او را بجهت مغرب و پاهاش را بجهت
مشرق گذارند و احوط آنست که با قدر در زیر زمین او را دفن کنند و هرگاه
خضر زمین ممکن نباشد بسبب غایب سخت یا سختی بر روی زمین میکند آنرا
و طایفه بعد از جسد او را بپا کنند یا در تابوت یا مانند آن گذارند و در زیر
حالت بنهاند و کسی که در دفن یا مرده باشد اگر ممکن است او را با صل
فرستند یا آنکه او را در تابوت یا با صل فرستند و الا او را بعد از تغسل و تکفین و نماز
صد و قیامانند آن گذارند و در دریا اندازند یا جایی قبلی چون شک بیابان باشد
و او را برپا اندازند و احوط آنست که او را روی قبله اندازند و هرگاه زمین کافری
بمیرد که از مسلمان حامله باشد اگر حملش زنده باشد شکش را باین میکند و
او را بر روی میاورند و الا جمعی از علماء فرموده اند که او را در معتبر مسلمانان دفن
میکند و پشت قبله تاروی حمل که مقابل پشت مادر است مقابل قبله واقع
شود و هرگاه زن مسلمان حامله ببرد نیز همین حکم را دارد مگر در کیفیت دفن که

باشد

در استقبال ملاحظه حال مادر میکنند نه حال جنین و احوط آنست که در صورت
علم جمیع حمل بهلولی و چپ او را بشکافند و بعد از بیرون آوردن حمل آنرا بخیز کنند
و بعد از دهن کفار و کسانیکه بجهنم کفایتند چون خواجه و خواص و غلات و سرت
لارم بنیت مگر آنکه بر عدم دهن ایشان در بریزن کان از اهل ایمان رسد که
در این صورت لازم است دهن ایشان یا انداختن جثه ایشان در دریا یا نزد دریا
عوارض خوار یا ماستان از اموریکه محصل دفع ضرر است و در وجوب دهن سایر
فرق بخالفین خلافت و بنا بر عدم وجوب هرگاه زن سنی که حامله از شیعی
باشد بجهنم یا جمل قطعا لازم است که او را دهن کنند و هرگاه زمین صاحب غیر مسلم
از برای دهن از مال میت زمینیش استیاع کنند و هرگاه مالک داشته باشد احوط
آنست که مالکان از مال خود تحصیل حد دهن از برای او کنند و اما مستحبات دهن
پس بسیار است و اهم آنها چند امر است اول آنست که بقدر سر ذراع بدن دهن دست
یا بقدر یکقامه الا یکوجب تقریبا قبر را حفر کنند و در آنست که کف از برای
او قرار دهند بخوبی که متداول است و هرگاه ممکن نباشد وسط قبر را شق کنند
و بعضی فرموده اند که هرگاه کند لحد ممکن نباشد بجهنم سق زمین لحدی
از برای او بنا کنند و بنا بر این احوط آنست که با خشت و گل بنا کنند و الا با
سنت و گل و الا هر کس که میسر شود و بهتر در آنست که ارتفاع سقفش
بخوبی باشد که هرگاه میت را در آن بنشاند سرش بسقف بخورد و طولش
بقدر طول میت و عرضش قلیل زیاده بر قطر میت نباشد سویم آنست که هرگاه
زمین قبر بطوبه بسیار داشته باشد مستحبست که در آنجا بجا یا اجرا نمایند
ان فرش کنند تا کفن او زود بوسید نشود چهارم آنست که هرگاه میت
مرد باشد حیانه او را قریب لبه ذراع دور از قبر گذارند بخاری یا بیابان و اندک
او را مهله دهند تا مهیای احوال عظیمه قبر شود اما متاخر الرض علیها بالنی
والله الاطباء صلوات الله علیهم اندگاه او را بتدریج داخل قبر کنند یا بیکه او را بیاورند

تشریح
در این باب

تا باب قبر باز بجای خودش یا قریب بان بگردانند تا سر مرتبه و در مرتبه او
او را داخل قبر کنند و پیرویه کار رحیم مهر باشد بسیارند و از او است دعا و طلب
کنند که او را بطلعت و گرم خود قبول نماید و از مولد مکر و نکی و سایر احوال قبر بپناه
دهد و بخودش و انگار در بچشم آنست که هرگاه میت مرد باشد و در میت چند نفر
مؤمن صالح مسکن را که از آن دهد که تا او را در قبر گذارند و بهتر آنست که اول سر
او را در قبر که سمت مشرق آنست داخل کنند بعد از آن سایر بدن را سر را شیب
کنند و هرگاه زن باشد شوهر یا سایر اقارب او را بعد از آن سمت قبله داخل در قبر
کنند و هرگاه شوهر و اقارب ندارد بعضی از زنها یا مؤمنه او را در قبر گذارند و هرگاه
شوهر یا بعضی اقارب تنها نمیتواند خود سرین و ساقل او را میکشد و صلوات
امر میکند تا سر و عالی بدن او را بگیرند و بخوبی مزبور بقبرش سپارند و شتر مستحب
از برای کسانیکه داخل قبر میشوند از برای گرفتن میت و گذاشتن او در لحد و اگر سر
و یا برهنه و یا در داخل شوند و بند های قبا را نیز بکنند و در وقت
داخل شدن در قبر گرفتن میت و گذاشتن او در لحد و بستن در لحد ادعیه کرده و
سکه است بخواستند هضم مستحبست که چون او را در لحد گذارند کفن را از طرف بالا
و بکنند و روی او را از کفن بیرون آورند و بر روی خاکش گذارند و بعضی این فتوا را مخالف
آورند که خضع لک ساقی السموات و الارضین طوعا و کرها و عقر لک صبیح اللیل و
اللائین و صبحا و ظمأ و سواد حید و اخلاص و معوذتین و آیه الکرسی را بخوانند هضم
ستراست که قدری از تر میسید الشهداء هم در پیش روی او بپاشند بیکه بهتر آنست
که قدری از آن در کفن او نیز گذارند و از برای زیر سر او قدری خاک جمع کنند بهیچتر باشد
و در پشت او قدری خشت گذارند که بر قفا نیفتد پنجم آنست که عقاید حق را
از شهدا و اقرار با ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم بیکه بعد از بیکه سایر امور اخرویه را
تلقین او نمایند و اول آنست که تلقین کنند بدست راست دوش راست یا
زیر بغل میت را بگیرد و بدست چپ دوش چپش را و او را هر که دهد بعد از آن

تلقین او کند بخیر و در کتب ادعیه از ائمه صلوات الله علیهم روایت شده است و اول آنست
 که هرگاه میت زن ناست بعد از گذشتن او در قبر چادر یا چادر شی بر روی قبر کشند
 تا مانع از نظر اعیان شود تا وقتیکه در قبر راحت گیرد و هرگاه از برای مرد بین
 چنین کنند شاید بهتر باشد و هم ستر است که در قبر درخت و گل بچسبند
 کنند بخوبی که مطلقا رخنه در میان خشتها نیفتد تا بگذرد ستر است که حاضرین
 پیش از گذشتن خود خاک در قبر ریزند و اقلش آنست که هر یک سه مرتبه ریزند
 و مکره است از برای اعیان قارب حالت در قبر ریختن که موجب فساد قلب ایشان میشود
 و همچنین مکره است حالت غیر قبر در آن ریزند و از دم ستر است که قبر را سطح
 کنند و خشت نکند چنانکه در بعضی است و بقدر چهار انگشت انوار
 زمین بلند تر کنند ستر است که بعد از برگردن قارب بر آن ریزند و
 بهتر است که آب ریزند و بقیه را ستر است و ابتدا از سر قبر کنند از جانب قتل
 مسجل میریزد تا باین قبر آید و برگرداند و قطع نکند آنرا تا عبور سازد و هر چه
 اضافت نماید در وسط ریزد چهار دم ستر است که بعد از آب ریختن تسبیح کنند گاهی
 انگشتان خود را در آن فرو برند و از عبور کردن آن است بخوانند و از جمله ادعیه
 مزبوره اینست اللهم ارحم غریبتی وصل و صلتی و امری و حشری و امنی و روعتی و
 استکین السیر من رحمتك رحمة تستغنی بها عن رحمة من سواك و احشر مع من كان
 متولاه و خواندن هفت مرتبه سوره انا انزلناه نیز وارد شده است باز در هفت
 که در وقت بعد از مراجعت تسبیح کنند گاهی مرتبه دیگر او را تلقین کنند بخوبی که
 ائمه صلوات الله علیهم روایت شده است و در کتب ادعیه و غیر اینها بطور است
 و هرگاه دیگر بر نایب کند ضرر ندارد فصل دهم در تقزیر است و در آنکه تقزیر
 اولیای میت ستر است و اقلش آنست که برود نزد ایشان و اقلش آنست
 که ایشانرا مشغول دهد و امر کند ایشانرا بر صبر و شکیبایی و زیاده ایشانرا
 از جن و فریاد و بیستای و بان کردن بخیر و مبادی و جان بر این خاک بر سر ریختن
 و مانند آن

باید است از خانه

و اگر میت زن باشد

تغذیه

و مانند آن از محرمات و مکروهات و برود بخواند آیات و اخبار را که مستحب است بر او
 تعبیه نماید جمیع از آنجمله کلام معجز نظام امیر المومنین و سید الشهدا علیه السلام است
 که در تقزیر بعضی صحابه فرمودند من لم یصبر صبرا لا یحضر سلی سلی و آیهام و ابصار
 و نموده حشا تقزیر لا انا علی تقزیر من المحبوب و لکن سنه الدین فلا المعزى یباید
 بعد میت و لا المعزى و ان عاشا الزحین و ابصار فرمودند کلا سیکر مضمرش
 اینست که میت شما در حال حین خود گاه گاه سفر میرفت این سفر را بنویس
 یکی از آن سفرها حساب کنید اگر او بر نیگردد بنزد شما شما بنزد او خواهید رفت
 صحاح مسلم در بیان اشعار اجمالی است بفضیله نماز و اقامان و سایر عبادات
 آن غیر آنچه گذشت از طهارت گرفتن از صفت و صحت و در آن یک مقدمه و چند
 محبت است اما مقدمه در بیان بجز از فضیله نماز و اقامان است و آنکه از
 انضباط عبادات و احوال عبادات و عمو و خیمه رفعت و خیمه دین قیوم و میران سایر عبادات
 و سببها خداوند علیم است اگر مقبول درگاه ایزد تعالی شد سایر عبادات او
 نیز مقبول میشوند و اگر مرد و شد سایر عبادات او نیز رد میشوند و از جمله
 خصایص و مزینهای آن اینست که مرکب شده است از مفردات سایر عبادات
 و متنوع شده است از اجناس عالمیه سایر عبادات زیرا که شتم است بر عبادت
 لسان چون قرآن و اذکار و اطاعت و بندگی و حجاب و غیره و نقل معانی و اخبار جاری
 میشود لفظان بر زبان و بر خط کتبی سایر اعضا و جوارح چون قیام و قعود
 و رکوع و سجود و ایضا معتبر شده است در آن از شروط مقدمه و مقارنات و غیره
 دلالت میکند بر غایت علوشان و رفعت مکان و منزلت آن نزد پادشاه پادشاهان
 از آنکه بودن در آن صفت و صحت و پالوده بودن لباس و محل سجده کردن و غیره
 جمیع عبادات و متوجر شدن بظاهر بدن با شرف نمک چون مکر مظهر و ترک
 کرد تا المقایب بجز از مقصود اصلی و معبود حقیقی و غیر آن را بجز تفصیل معلوم
 میشود و کافیه در فضیله نماز آنکه از وصایای رسول و انبیاء علیهم السلام است

کتاب سیرت
 فضیلت

و مشتمل است بر سجده بکره و در آن موجب قرب خداوند رحمن است و هر کس که در آن
 سوره اقامه کند کس است و آنکه معراج هر مؤمن صاحب اسرار و جهاد اکبر از جهاد
 کفار است و آنکه کتاب یکتا از پیشتر است از کتاب هزار حج و هر حجی افضل است از تمام
 دنیا و آخر در آن است از زیارتها و آنکه هر کس که در آن شخص همیشه عبادت
 نماید و در شبانه روزی حج مرتب در آن عمل کند و هر کس که چنین کند در هر
 بدش حج نباشد همچنین حج وقت نماز و سید هرگاه با شرایط و ادب عمل او را به شوق
 جود هر مرد و معاصی از دل خواسته رود و دل الهی شود و از اعظم شواهد بر مزیت آن
 بر سایر عبادات قول حق تعالی است که در فضیله نماز و مدحش میفرماید تبارک من الخلق
 و الشکر و من یزینها کادیت لیل لیلات مدعا فلاحا بر سایر فضایل و مزاای
 که از خوف ملائکه و کواکب از آن فراموش نمودیم و اما احتیاج نماز بر دیگر نمازها و در حقیقت است
 و مذکور و واجب بر شش قسم است یومیه و جمعه و عید و ایست و طواف و التماس
 و مراد از یومیه نمازهای پنجگانه است و از جمعه دو رکعت نمازی است که در روز جمعه بدل از
 ظاهر سایر روزها واجب است و یک رکعت در شریع معتبر شده است و از عید نیز نماز روز
 عید قربان و رمضان و از آئین نماز کسوف و خسوف و زلزله و سایر امور سبب آنست
 و از التماس نیز نمازی است که مکلف از خود واجب میکند بگذراند و یا بگوید یا این
 حاجت و یا آنست که او را از صیبت پس خارج است از ما بخیر و اما نماز قضا و نماز
 احتیاط پس ممکن است ادراج هر یک از آنها در هر یک از یومیه و التماس و اما نماز
 مذکور بر انواع و اقسام آن بسیار است و اعظم و افضل آنها نماز اول یومیه است
 یعنی هشت رکعت نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر و چهار رکعت نافله مغرب و دو
 رکعت شش رکعت نافله عشاء که یک رکعت محسوب میشوند و لهذا از او و پنج میباشند
 و هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز استغفار و یک رکعت نماز و دو رکعت نافله
 صبح پس مجموع آنها در حقیقت سی و چهار رکعت است و دو قدر از آنها واجب شده است
 روزی و آنچه مذکور شد در عدد و اوقات و مزونه مستحب است بر این ظاهر است
 اخبار

اخبار و اشهر است بحسب عمل صالح و ابرار و در بعض اخبار سی و سه رکعت وارد شده است
 باسقاط نافله عشاء و در بعض دیگر بیست و نه رکعت وارد شده است باسقاط نافله
 عشاء و چهار رکعت از نافله عصر و در بعض بیست و هفت رکعت وارد شده است باسقاط
 آنچه مذکور شد باید و هر رکعت از نافله مغرب و شام یک رکعت و از این اخبار است
 با اینکه احتیاج بر اینها نیست و اینها است و بیشتر است و الله اعلم بحقیق اول در بیان اوقات
 نماز و اوقات یومیه و در آن سه فصل است فصل اول بدانکه از برای هر یک از اینها
 یومیه و دو وقت است یک وقت اجزاء و دیگری وقت فضیله و مراد از وقت اجزاء
 است که هرگاه مکلف نماز را در آن وقت ادا کند او تکلیف از او ساقط میشود اگر چه
 مشتمل بر مزینه و فضیله نباشد و بنا بر این وقت اجزاء اعم است از وقت فضیله
 و ظاهر آنکه متاخرین این است که مراد از وقت اجزاء زمانی است که عمل آوردن نماز
 در آن سقط تکلیف نباشد نه محصل فضیله و بنا بر این وقت اجزاء از وقت فضیله
 متاخر دارد و هیچ وجه نیست و لا مشاعری الا صلاح و تفصیل اوقات اجزاء بنا بر
 تفسیر اول بیان آنست که وقت نماز ظهر از اول زوال است یعنی میل کرده افتاب
 از وسط آسمان بسوی مغرب تا آنکه باقی ماند تا مغرب مقدار ادا کردن نماز عصر و وقت
 و نماز عصر از بعد از غروب است تا آنکه باقی ماند تا غروب افتاب و وقت
 نماز مغرب از غروب افتاب تا آنکه نصف شب مقدار ادا کردن نماز عشاء باقی ماند
 و آنچه از عشاء بعد از آن قاضی شد نماز از عصر تا نصف شب یا بیشتر شود
 و بعضی از علمای موهب اند که وقت نماز مغرب و عشاء نسبت بمضطر باقی است تا طلوع
 فجر و وقت نماز صبح از طلوع صبح صادق تا طلوع افتاب و مشهور در میان
 مجتهدین اینست که هرگاه شخصی اعتقاد داشته باشد که وقت نماز ظهر داخل شده است قبل
 از وقت شروع نماز کند و بعد از فراغ معلوم شود که قدری از آنرا قبل از وقت
 کرده است نماز او صحیح است اگر چه تا مشتمل از وقت واقع شده باشد مگر
 جزء اجزای آن و بنا بر این میباید که بعد از فراغ از ظهر بلا فاصله داخل در نماز عصر شود

و در بعضی از اخبار
 و در بعضی از اخبار
 و در بعضی از اخبار

اگر چه مقدار نماز ظهر از زوال نکند شمر باشد و همچنین است حکم مغرب و عشا و اول وقت
 است که صبر کند تا بقدر نماز اول بگذرد و هرگاه کسی از آخر وقت بگذرد و بخواهد
 آنرا که کند واجب بر او که هر دو نماز را بترتیب بعمل آورد و همچنین هرگاه مسافر
 مقدار سه رکعت از آخر وقت آنرا که کند واجب بر او که هر دو نماز را بترتیب بعمل
 آورد و ظاهر و اشهر آنست که در چنین فرضی هر دو نماز را با هم می کند و بعضی
 گفته اند که در دو رکعتی قضاء می کند و بعضی گفته اند که در دو رکعتی است از
 اول وقت و سابقین در وقت لازم می آید که نماز اول نیز قضا یا مرکب از قضا و اول
 باشد و اصول آنست که در هر دو وقت قضا کند و نیز در هر یک از آن وقت قضا را
 تعیین نکند و همچنین است حکم مغرب و عشا در بار مسافر و هرگاه بقدر
 چهار رکعت از آخر وقت آنرا که کند هر دو نماز را بترتیب بعمل آورد و اما غیر مسافر
 پس اگر پنج رکعت یا بیشتر را بداند که از زمین حکم را بداند اما اگر بقدر چهار رکعت متوجه
 از وقت آنرا که کند مشهور آنست که اول نماز عشا را با هم می آورد بعد از آن نماز مغرب
 قضا می کند و اصول آنست که نماز عشا را نیز برتر از نماز عشا کند و بدانکه هر دو رکعت
 مخصوص است با جزو وقت پس هرگاه زده ظاهر مثلا از اول وقت مقدار یک رکعت از آنرا که
 کند بعد از آن طایفه وقت قضا و آن نماز بر او لازم نیست بلکه طایفه وقت قضا
 است هرگاه از صیغ با آنکه شود در وقتیکه بعد از ظهر و یک رکعت از آخر وقت باقی
 مانده باشد که در این صورت واجب بر او می آید که در نماز عشا و نماز هرگاه احوال
 کرد قضا و آن نماز بر او واجب و هرگاه کسی فاقد آب و خاک شود و نباشد
 بخوبی که اگر خواست نماز را بشد تحصیل احدهم کند بغیر از طهارت و بکنند آنرا که
 نخواهد کرد ظاهر اکثر فقهاء و صریح بعضی متأخرین آنست که نماز آخری بر او
 واجب و اولی ساقط و ظاهر نزد اکثر عکس آنست که اول واجب و آخری
 ساقط و لیکن اصول آنست که هرگاه در عداد رکعات مساوی باشند در زمین
 تعیین هیچیک نکند بلکه قصد کند از هر یک که بر او واجب و هرگاه مساوی

نماز

نماز

نماز
 نماز
 نماز

نباشد چون نماز مغرب و عشا تقاضا از این اشکال ممکن نیست و بدانکه هرگاه تمام
 نماز یا بعضی از آنرا قبل از وقت بجا آورد نماز او باطل است خواه عالم باشد یا نباشد
 و خواه جاهل و خواه متذکر باشد و خواه غافل مکرر در صورتیکه از امارات و علامات
 معصوم در سبب قطع یا ضیق بگذرد وقت از برای او حاصل شود و بعد از خروج
 معلوم شود که بعضی از نماز او در طایف وقت واقع شده است که مشهور در آن
 صحت است و احوط آنراست که در هیچ صورتی در وقت و همچنین هرگاه در اثنای نماز
 بعد از آن وقت معلوم شود که قبل از وقت شروع در رکعت کرده است که آنرا تمام
 کند بعد از آن اگر اعادة نکند اما هرگاه قبل از آن معلوم شود نماز را بر هم می زند
 اگر چه بداند که هرگاه آنرا تمام کند قدری از آن در وقت واقع خواهد شد و هرگاه
 نماز عصر یا عشا را قبل از نماز یا مغرب بجا آورد نماز او باطل است مگر در صورتیکه
 معتقد باشد که اگر در آن نماز سابق یا نماز لاحق را در وقت مشترک واقع نموده
 باشد یا آنکه در اثنای نماز وقت مشترک بر او داخل شود بنا بر این در مسئله سابق
 مذکور شد لیکن هرگاه در اثنای نماز متذکر شود عدول می کند به نماز سابق
 چنانکه انشاء هر خواهد آمد این بود مجمل از بیان اوقات اجزاء و اما اوقات فضیله
 پس وقت فضیله نماز ظهر از اول زوال است تا آنکه سایر عباد شرع و شایسته بقدر آن
 شاخص شود و وقت فضیله نماز عصر تا بر مسطور سایر متأخرین از بعد از اذان
 از ظهر تا آنکه سایر عباد شرع و شایسته بقدر آن شود و ظاهر اخبار و سیغ معبره
 الی اظهار شریکات اسیر علیه و علیهم چنانکه اکثر متقدمین و بعضی از متأخرین باطل
 شده اند آنست که اول وقت فضیله عصر از بعد از انقضاء وقت فضیله ظهر
 و لهذا استحباب از برای مستحاضه کثیر که لازم است بر اوج کردن میانه نماز
 یکمیل آنکه تاخیر کند هر یک از نماز ظهر و مغرب تا آخر وقت فضیله آنها تا آنکه
 هر یک از نماز ظهر و مغرب و عشا در اوقات فضیله خود واقع شوند و وقت
 فضیله مغرب از غروب افتاب تا زوال شفق مغرب یعنی سر هر یک در جانب مغرب

۲۷ میرسد و وقت فضیله عشا تا پیش از غروب و تا پیش از غروب و تا پیش از غروب
 مغرب تا آنکه بکشد از شب و تا پیش از غروب و تا پیش از غروب و تا پیش از غروب
 شب و تا پیش از غروب و تا پیش از غروب و تا پیش از غروب و تا پیش از غروب
 از وقت عشا تا وقت غروب و تا پیش از غروب و تا پیش از غروب و تا پیش از غروب
 عصر و وقت فضیله نماز صبح از طلوع صبح صادق است تا ظاهر شدن سرخ در
 مشرق و وقت فضیله نماز ظهر و نماز عصر از اول زوال است تا آنکه سایه بقدر دو
 قدم که در وسیع شایع است زیاد شود و وقت نافله عصر از بعد از غروب از ظهر
 تا آنکه سایه بقدر چهار قدم زیاد شود و وقت نافله مغرب از بعد از غروب است از
 نماز مغرب تا زوال شفق مغرب و وقت نافله عشا از بعد از غروب است از نماز عشا
 تا وقتی که از راه هوا آید که بشود شب و تا پیش از غروب و تا پیش از غروب
 شب از نصف شب است تا طلوع صبح و وقت نافله صبح بنا بر مشهور از طلوع
 صبح کاذب است تا ظاهر شدن سرخ در مشرق و تا پیش از غروب و تا پیش از غروب
 بعد از غروب شدن از نماز شب در هر وقت که فراغ شود اگر چه قبل از فجر کاذب
 باشد و لیکن ظاهر است که بر وجه تقدیم است مراد و لهذا مستحب است که از
 اعاده کند ما بین طلوع صبح کاذب و صبح صادق هرگاه ممکن شود از آن و بدانکه
 افضل اجزای اوقات فضیله اول اجزای آن است و افضل اوقات اجزاء هر جزء است
 که نزدیک تر است بوقت فضیله از قبل و بعد مگر در نماز عشا که احوط در آن
 تاخیر است چنانکه مذکور شد و لیکن علامه حیدر صریحاً از این قاعده استثناء
 نموده اند اول تاخیر کردن مغرب و عشا است در باره کسی که از عرفات یا حجاج اقامه
 کند یعقوب و آنرا بشود تا آنکه بمشعر رسد اگر چه ثلث شب بگذرد و دوم تاخیر
 کردن ظهر است در شرف کرمی هوا تا آنکه هوا خنک شود سوم تاخیر کردن نماز
 مغرب تا از افطار فراغ شود هرگاه بسیار شبانه افطار باشد باید یکبار در
 انتظار و باشد چه تمام تاخیر کردن مطلق نماز است از برای تحصیل کردن حضور قلب
 بشرط

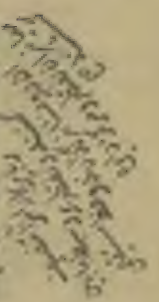
وقت نماز

اختیار کردن

مستحب

بشرط آنکه از اعاده نکند و بعد از تسبیح و طاعت شرعی نرسد بجمع تاخیر کردن مطلق
 نماز است از برای انتظار رجاء و خواه امام باشد و خواه مأموم لیکن بشرط مزبور و
 ظاهر است که سایر مساجد شرعی نیز همین حکم را دارند چون نماز گذاردن در شایع
 مشرق و مساخده معطر چنانکه از حدیث بر کشتن افتاب از برای امیر المؤمنین ع
 در موته دویم استفاد میشود ششم تاخیر کردن ظهر و مغرب تا آخر وقت فضیله
 آنها از برای کسی که جمع کردن میان ظهرین و عشا نبی بر او واجب باشد چون محتاج
 کنیم بنا بر مشهور و سلوس و سطون بنا بر بعض روایات تقدم تاخیر کردن
 ظهرین است تا آخر وقت اجزاء از برای زن مرید که در شبانه روزی یکمرتبه بر این
 خود را میشود تا جمع کند میان ظهرین و عشا این هشتم تاخیر کردن مطلق نماز است
 تا بعد از فراغ از تحصیل ریان کس که تقدم کرد پیش موجب حبس بول تا غایب شود بشرط
 اینکه در حبس کردن آنها ضرری بر او نباشد و الا تاخیر واجب تمام تاخیر کردن
 کس که در نماز یا غیره رفع عذر موجب ظهار یا اضطرار بر داشته باشد بنا بر
 قول بصره تقدم و اظهار در بیان از صور این مسئله موجب تاخیر است چنانکه در
 باب نیم مذکور شد و هم تاخیر کردن مطلق نماز است از برای تحصیل علم خطی و غیره
 وقت اگر چه در باره او اکتفا نمودن بظن جایز نباشد باینکه تاخیر نمودن مطلق
 نماز است در باره کسی که قضای نماز بر او واجب باشد تا آخر وقت یا
 فراغ از فتنه و در آن دم تاخیر کردن مطلق نماز است در باره کسی که مشغول تحصیل
 مسائل نمازی باشد بشرط آنکه علم بان مسائل شرط صحته نماز نباشد و الا تاخیر
 واجب و در حکم این قسم است تاخیر کردن کسی که مشغول باشد با امری که مهم
 باشد در شرع چنانکه از حدیث بر کشتن افتاب از برای حبیب امیر المؤمنین ع
 در موته اول استفاد میشود فصل دوم در بیان علامات دخول اوقات است
 بدانکه علامه در مؤلف امر علیهم از برای شناختن زوال علامات متعدده ذکر نموده اند
 و مضبوط ترین آنها دایره صندیر است و کیفیتش اینست که شاخص راست

سر را یکی در زمین مسطح هموار نصب کنند و در دوران دایره کنند و در صحن
 که سایر آن مشاهدات اهل دایره میشود موضع افق نشان کنند و همچنین موضع بیرون
 آمدن سایر آنرا از دایره نشان کنند و در سطح زمین دایره بکشند
 و این قطر را خط نصف النهار مینامند چون سایر آن مشاهدات بر آن خط منطبق شوند
 روز نصف شده است لیکن احوط است که صبر کنند تا از خط مذکور میل نمیشود
 کنند و همچنین شناخته میشود روز را به شمس که در هر مستقیم انقاص بعد
 از آنکه با تکلیف قابل شده باشد یا به شمس که رسیده باشد و بر رسیدن قرص افتاد
 بخادی بروی راست که استقبالی کند قطب جنوبی را و شناخته میشود مقدار
 نزایل شدن سرخی از مشرق و مایل شدن آن از سمت اترس بجانب مغرب و شناخته
 میشود ثلث شب و نصف آن بملاحظه ستاره ها بیکدیگر را و ایل شب طلوع میکند
 و در اواخر شب نزدیک زمین که چون مشخص کرد مسافتها بین طلوع و غروب آنها را
 همین که محاسب حدس و تخمین معلوم شد آنکه ثلث آن مسافت رسیده اند مشخص
 میشود آنکه ثلث شب گذشته است و همچنین نسبت نصف شب و همین
 قدر کافیت در معرفت ثلث شب و نصف آن از برای مسافتی که متوقفند
 بر آنها لیکن احوط در نماز شب است که صبر کنند تا قطع نصف شدن شب
 حاصل شود و همچنین معلوم میشود ثلث و نصف شب بملاحظه نمودن سایر
 نباتات نفس اکبر و صغیر و در جدی بخوبی که الان سبب شده و همچنین بملاحظه
 نمودن عمل ارباب صانع بیکه شب کاری میکنند و بدانکه شب شرعی کمتر از شب
 نجومی است زیرا که شب نجومی از استار و قرص افتاب تا طلوع افتاب
 شب شرعی از طلوع مشرق است تا طلوع فجر تا طلوع افتاب چنانکه ظاهر
 بعضی فنها است اگر چه احوط در نماز شب مراعاة آنست و شناخته میشود
 صبح بپهن شدن سبیدی در افق آسمان و دراز شدن آن برداشته از
 جانب مشرق و این علامت صبح صادق است و اما علامت صبح کاذب که از فجر



شب
 علامت

این نیز میماند بر ظاهر شدن سبیدی است در جانب مشرق بهیچتر دم رویا که
 سرش بهر است و نهش با یک و این سبیدی ظاهر میشود قبل از صبح صادق صادق
 قلیل بعد از آن زایل میشود و لهذا از صبح کاذب میماند چرا که در دایره نکودت
 بر صبح کاذب و دروغ کواست بخلاف فی زمان که بعد از ظهر زایل نمیشود بلکه آنرا
 تا نادر تراید و زیاد و ظهور است فصل سوم در بیان طالع از احکام این باب
 بدانکه جائز نیست داخل شدن در هیچیک از نمازهای یومیه و نوافل آنها و سایر
 عبادات موقت و واجب و مندوب و مکروه بعد از علم بدخول وقت یا چیزی که در شرح
 بهر علم است چون شهادت عدلین و اذان مؤذن عادل بلکه مطلقا هرگاه غافل باشد
 در شناختن اوقات بنا بر ظاهر بعضی اخبار و همچنین ظاهر اکثر اخبار باب فتوی
 علمای اطیاب جواز اعتقاد نمودن است بر ظن در صورت وجود ابر یا مانند آن از
 موانع معرفت اول وقت سیه نسبت بکبر و حبوس و همچنین بر وجهی خود را
 بیکه نواقی کنند چنانچه از آنها بران اگر چه احوط در صبح عدم اعتقاد نمودن است بر ظن
 مطلقا مکروه و یا به محسوس که ممکن از تحصیل علم نبوت نباشد مطلقا که بنا بر ظن
 میکند قطعاً و هرگاه ممکن از تحصیل ظن نیز نباشد ظاهر و بقیهها آنست که بیک
 وقت را بحسب اختیار خود متلاقی قرار میدهند و همین که شش ساعت یا کمتر یا بیشتر
 بحسب اختلاف فصول از آن گذشته نماز ظهر و عصر را میکنند و بر همین میبایست سایر
 نمازها و نماز سایر روزها را بجا میآورد و بدانکه چنانکه تقدم نماز بر وقتش جائز نیست
 تاخیرش از آن نیز حرام است لیکن هرگاه از روی عمد یا غفله یا جاهل آنرا تاخیر اندازد
 و بعد از خروج وقت آنرا بجا آورد بنسبت قضا نماز او صحیح است اگر چه در تاخیر
 کردن آن کم و کما کار است لیکن بشرط آنکه در وقت مختص بنماز بجا نباشد
 پس هرگاه نماز ظهر را در آخر وقت که مختص است بصر گذارد نماز او باطل است خواه
 عالم بمسئله باشد و خواه جاهل و خواه عمد تاخیر کرده باشد و خواه نسیاناً یا ممکن
 در صورتی که آن کند که هنوز وقت مشرب باقی است و بعد از خروج معلوم

طالع در باره

از کمال آنکه
 اگر چه در وقت
 نماز باشد
 اگر چه در وقت
 نماز باشد

درمان نزدیک و کسانیکه قادرند بر استقبال عین کعبه خود کعبه است و در مان
 مانع از ایشان جهت کعبه است یعنی کعبه که احتمال روزه در هر یک از اجزای آن
 مقابله بود با کعبه و بعد از آن آخر مجموع امتدادی است که قطع نکند بخرج
 صحیح از اجزای آن از محاذات کعبه پس مانع هر یک از آن خاص صفت که طول آن مثلا
 صد بر طول کعبه است صحیح است هرگاه در مان هر یک از ایشان محاذات
 با کعبه محاذات باشد اگر چه قطع نماید و نیز جزء آن صفت از محاذات کعبه بر
 باشد و بدانکه چندان شرم بر این خلاف مترجم نیست زیرا که واجب است بر
 تعبیه مراعات کردن علامتیکه بعد از آن مذکور میشوند خواه بر او اکتفا کردن
 آنها استقبال کعبه حاصل شود یا جرم بلکه از فقهاء حکم کرده اند با متغای شرم
 بالکعبه و حق اینست که حال از شرم نیست زیرا که از جهت شرف استجاب بسیار
 از برای اهل عراق عرب که معتقد است بر قول اول و از جهت آنها اینست که هرگاه
 کسی در مکه یا جرم استقبال کند یکی از دو طرف مسجد را که از محاذات خانه معظمه
 بیرونست یا کعبه که در باب است مجرم استقبال کند یکی از دو طرف از این باب
 قول اول صحیح است و بر قول دوم باطل چنانکه هرگاه کسی که خارج است از حرم
 استقبال کعبه کند بنا بر قول دوم صحیح است و چون از اول مکرر سابق مکرر آنکه
 باعث این باشد که استقبال کعبه مستغرق استقبال هر یک از مسجد و حرم
 پس شهر در محترم نیست بلکه احوط است از برای تعبیه و بدانکه مراد از کعبه
 مکان خانه معظمه است با آنچه محاذی است از بالا و پایین پس آنچه مقابل است
 از طبقه هفتم زمین تا آسمان بلکه از کا و و ما و تا عرش و کوسر حکم کعبه را دارد
 و بنا بر این هرگاه کسی بر کوه ابو قیس یا در سرداب که قعرش با این تراز خانه معظمه
 باشد لازم که تصور نماید و هرگاه جدا شود استه خانه کعبه یا کعبه به نام
 و منعده شود اشکال در جهت مانع میسر در آنکه بر این فرض استقبال
 فضا آن میکند و بدانکه حجر اسماعیل را کعبه نیست اگر چه در طواف

حکم کعبه را دارد پس استقبالش در مان کا و نیست و چنانکه است که مانع از وجوب
 در آن گذشته در حال اختیار بدون کراهت بخلاف خانه کعبه که جرم حرام دانسته اند
 و جرم میگویند و اگر چه قول دوم اشهر است و لیکن قول اول بسیار قوی دارد و اما آنکه
 شتر پس با اتفاق مجاوران در خانه معظمه جایز است چون مانع از وجوب در مان
 مضطر یعنی کسی که در آن محبوس باشد یا وقت نماز بر او نشت شده باشد که
 بالاتفاق نیز صحیح است چون پیش نام کعبه و کیفیت مانع گذاردن در هر یک از این
 که استاده مانع کند روی هر یک از دیوارها یا فضا آن و قول باینکه بر فضا
 میخوابد روی بیت العیور که در اسم است بسیار ضعیف است سیما نسبت
 بحرف کعبه و هرگاه در مسجد اکرام مانع از اجتماع گذارد احوط آنست که طول صفت
 بیش از طول رکبیکه رویشان میکنند نباشد اگر چه ظاهر اکثر و صریح بعضی
 اکابر آنست که جایز است که ما موافق بود و در خانه صفت زیست بطریق استادن
 بخوبی که الحال در میان سنه متداول است بشرط آنکه مأموم نزد یکتر بخانه از
 امام نباشد فصل دوم در علامات قبله است و آن بسیار است و عمل آنها از جهت
 که قریب است بقطب شمالی بلکه اعتماد در استکشاف قبله مانع بر قول عثمانی
 حشر است زیرا که شناختن قبله هر یک از بلاد تعبیه بان بر وجه تحقیق و موقوف
 بر معرفت هر یک از طول و عرض آن بلد که در کتب عالم همیشه مذکور است و تجمل
 از انجمن ایشان تحقیق نموده اند اینست که اهل بحرف اشرف و کربلا و مدینه از علم
 اهل شرق و علو و همچنین اهل طبر و بغداد و سایر واسطه عراق اعتراف است و چون
 راست میکنند و اهل موصل و حوالی آن که در جانب غرب بغداد اند در میان
 دو کتب و اهل بصره و حوالی آن که در سمت مشرق عراق اند در جهت کوش
 راست و اهل شام جهت کتب و اهل صفای بن مقابل کوش راست و
 کسانیکه در اطراف عده مند مایند و چشم و اهل مغرب مقابل کوش چپ میکنند
 و از جهت علامات سهیل است و آن ستاره است که مطلع و مغرب آن جنوب

آنچه که در این کتاب مذکور است
 در بیان جهت قبله است
 و این جهت را در تمام بلاد
 و در تمام احوال میتوان یافت
 و این جهت را در تمام احوال
 و در تمام احوال میتوان یافت

مقابل با قطب شمالی که است که حدی بین العینین میگذارد باید که سهیل برادر وقت
 غروب بین الکفین گذارد و بنا بر این حال سایر امارات با المقاسیر معلوم میشود و از
 جمله علامات مشرق و مغرب و این علامت مخصوص است باهل مرسل و حوالا
 و اخیرا بر مقابل آن واقع است از اهل جنوب و کیفیت استعمال قبله بان نسبت
 باهل مرسل آنست که مغرب را بر طاب راست و مشرق را بر طاب چپ گذارند
 و میان مشرق و مغرب استقبال کنند و نسبت باهل جنوب آنست که مشرق را بر
 طاب راست و مغرب را بر طاب چپ گذارند و میان آنها را استقبال کنند و از جمله
 علامات اینست که افشا برادر اول زوال مقابل بروی راست گذارد و این نیز
 مخصوص است بحاجب عرف بغداد فصل سوم در بیان ضوابط شرعی که معرفت
 قبله بانها از برای عوام بلکه اگر خواص هم حاصل میشود غیر از آنچه مذکور شد بلکه
 کافیه از برای کسی که عالم بقواعد علم هیئت نیست بلکه مطلقا آنکه در هر
 بلد از بلاد اسلام که هست استقبال کند قبله بان را در آن موضع بحوالا
 مساجد و قبرها و ایشان و کیفیت نماز کردن و ذبح کردن ایشان و مانند آن معلوم
 میشود هرگاه قطع یا ظن بخطا و اشتباه ایشان بهم رسانده باشد یا هرگاه
 از بلاد معظم یا قدیم اسلام باشد یا معصومی در آن بحراب نماز کرده باشد
 و هرگاه در بیان کسی بر نیاید اگر معلوم شود از امارات این که از صاحب بلاد
 اسلام بوده است که حاصل بلاد خراب شده است چون کسی کوفر و ستم پیشه
 اعتماد بر آن تواند نمود و الا در حوالا اعتماد کردن بر آن اشکال است چون قبرستان
 که در میان ناید و شک کند در اینکه از مسلمانانست یا غیر ایشان و همچنین
 در حوالا اعتماد کردن بر یک قبر یا دو و غیر مثلا که در بلاد اسلام باید اشکال است
 چون قبرستان و محرابهای دهات و قریه های بسیار کوچک و احوط در جمیع عدم
 اعتماد است مگر آنکه از خارج چیزی بان منضم شود که منشا اعتماد آن گردد مثل
 آنکه معلوم شود که اهل معرفت و ارباب خبره با مرئوس قبله از اینا کرده اند یا در آن نماز کرده اند

با دون انحراف یا مانند امارات و از جمله امارات شرعیه شهادت عدلین است بلکه
 عدل واحد بسیار در باره قبله ظاهر خود افشا شد و از جمله امارات شرعیه است بلکه هر
 چیزیکه مفید ظن باشد هرگاه راه علم بر او مسدود نباشد چنانکه در اکثر موارد
 و به آنکه جمیع این جهتین حرام دانسته اند احتیاط کردن در قبله بلاد معظم اسلام
 یعنی نجس و نفیس نمودن از حضرت و فساد آن و حق آنست که حرام نیست و لیکن
 اعتماد بر مقتضای اجتهاد خود نمیتواند کرد مگر در صورتی که مخالفه در میان و تباها
 نیز در اصل جهت بسیار در صورتیکه قبله مساجد و قبور آن بلا اختلاف باشد در
 میان و تباها چنانکه در بسیاری از بلاد اتفاق میشود فصل چهارم در بیان
 بر قرین یا استقبال عین قبله اگر چه موقوف باشد بر بالا رفتن بر بنی یا بر پا کردن
 مگر آنکه در آن تصرف مشفق باشد که میتواند انقباض بن نماید چون عمر و مجوس
 و همچنین واجب بر رسیدن بانکن تحصیل قطع جهت و بر طرف عدم نمکن آنکذا
 میکنند بظنی که از علامات مزبوره یا خبر آن حاصل میشود و با وجود قدری بر
 ظن احوی انقباض بن اضعف نمیتواند کرد مگر در صورتیکه علم باصل جهت داشته
 باشد و شک در میان و تباها که ظاهر حوالا انقباض است بظنی که در اول وقت
 از برای او حاصل شود و لازم نیست تا خبر کردن نماز تا آخر وقت اگر چه در اخیر
 احتمال حصول ظن احوی رود و کسیکه جهت ابر یا مانند آن سمت قبله بر او
 مشتبیه شود پس اگر فاجله جهت قبله را میداند بخوبی که اگر با جهت نماز کند
 قطع میکند باینکه بر میان بین و بسیار واقع شده است بر بین بین یا
 بسیار یا عکس قبله کافیه او را که بکنار با جهت کند و هرگاه هیچ وجه جهت
 قبله را ندانست باید مشهور است که هر نماز را چهار مرتبه بخوار جهت
 میکند و بعضی گفته اند سه مرتبه کافیه و اظهار نزد احرار آنست که یک
 نماز کافیه بر سمتی که خواهد و لیکن احوط آنست که بقول مشهور عمل
 کند و اینکه چهار نماز را بر چهار جهت مشاوی المشرق واقع سازد باینکه

توضیح

فصل

در بیان

اولاً خط مستقیم بر خط مستقیم دیگر کشند بنحویکه چهار زاویه مساوی بر آنجا
 حادث شود و هر زاویه بر یک از آن اضلاع یا زوایای او در و بنا بر این قول احوط
 است که ما دامیکه وقت ~~که~~ مشغول شود بحصول قبله و اینکه شروع
 در نماز عصر و عشا نکند مگر بعد از غروب از جمیع جهات نماز ظهر و مغرب آنجا
 اظهر است که بعد از غروب از نماز ظهر و مغرب هر یک از این جهات شروع در عصر
 و عشا از جهت مستند کردن و هرگاه وقت تنگ شده باشد پس اگر مقدار پنج
 نماز از آخر وقت از آنجا کرده است واجبست بنا بر مشهور آنکه یک نماز ظهر
 یا مغرب یا آورد و چهار نماز عصر یا عشا و بر این قیاس و هرگاه مقدار چهار
 نماز یا کمتر از آنجا نموده باشد نماز اول و سائیات بنا بر مقتضای بعضی از اصحاب
 و هرگاه فاقد طهرین باشد بنحویکه هرگاه از اول وقت شروع در تحصیل
 احد الطهرین نماید بغیر از طهارة و چهار نماز در آنجا باشد ظاهر بعضی
 فقها و صریح بعضی دیگر است که بنا بر مشهور نماز اول از او ساقط است
 و اظهر نزد احرار است که بنا بر آن قول ثالث ساقط است و هرگاه بعد از غروب
 از جمیع ازاها جهت قبله منکشف شود احتیاج باعاده نیست اگر چه معلوم شود
 که هیچیک از آن نمازها بر عین قبله واقع نشده است و اما هرگاه بعد از غروب
 از بعضی نمازها قبله منکشف شود پس اگر معلوم شود که بر قبله واقع شده است
 نیز احتیاج باعاده نیست و احوط است که هرگاه وقت باقی است باعاده
 آن کند و هرگاه معلوم شود که بر غیر از قبله واقع شده است اگر وقت
 باقیست پیشتر باعاده آن لازم است بنا بر مشهور مگر آنکه معلوم شود
 که مابین الشرق و المغرب واقع شده است که در وجوب باعاده قائل است
 و احوط باعاده است و هرگاه در انشای نماز قبله منکشف شود بعضی اکابر
 بر سبیل عموم حکم بعبادت آن نموده اند و اظهر نزد احرار در آن تفصیل است
 باینکه اگر معلوم شود که بر قبله نماز کرده است نماز او صحیح است لیکن بنا

در نماز عصر و عشا

در نماز عصر و عشا
 اگر در وقت تنگ شده باشد
 و یا در وقت تنگ شده باشد
 و یا در وقت تنگ شده باشد

در نماز عصر و عشا

بر مشهور احوط است که آن نماز را تمام کند و باعاده آن نیز کند و هرگاه در انشای
 غیر از نماز آخری معلوم شود و وقت باقی باشد و هرگاه معلوم شود که بر غیر قبله
 نماز گذارده است بعضی از اصحابین حکم بوجوب استیفاء نموده اند و ظاهراً
 قوی نیست لیکن بشرط تخصیص دادن آن بنوعی وقت و الا پیشتر واجبست
 که روی بقبله کند و نماز را تمام کند و هرگاه در نماز را بر عین باشد و احوط
 از قبله کمتر از پنج بار باشد فصل پنجم در بیان حکم خطا کردن در قبله و بدانکه
 هرگاه بعد از غروب از نماز معلوم شود که بر غیر از قبله نماز کرده است اگر در عین اشتغال
 بنا بر تقصیری در تحصیل قبله نموده است و نماز او مابین بین و بیاض قبله واقع
 شده است باینکه احوط آنست از عین قبله کمتر از پنج بار عین بوده است و نماز او پیشتر
 صحیح است و هرگاه بر عین بین یا بسیار یا بر عین قبله واقع شده است و وقت
 باقیست باعاده میکند و الا چیزی را و نیست و احوط در شق اضرائست که
 از او قضا کند و هرگاه در انشای نماز اشتباه او معلوم شود پس اگر معلوم شده
 که مابین بین و بسیار نماز گذارده است روی خود را بقبله منکشف کند و نماز را تمام
 میکند و چیزی را و نیست و الا نماز را از سر میگیرد مگر آنکه وقت تنگ باشد
 که احوط است که بنحویسابق نماز را تمام کند و قضای آن نیز کند و اینها همه در
 صورتیست که بر وجه شرعی شروع در نماز کرده باشد و الا در حال باعاده باید
 کرد و فصل ششم در بیان حکم مضطرب شدن آنکه لازم است بر کسیکه از جهه اضطراب
 نماز واجب را در حال راه رفتن یا سواری میکند آنکه بقدر امکان استقبال
 قبله کند مگر آنکه موجب انتفاع بسیار بجانب حب و راسه شود که بر این
 تقدیر در وجوب استقبال در غیر از نجس الا حرام تا مالم است و احوط آنست
 که هرگاه مطلقاً ممکن از استقبال قبله نباشد همان سمتی که روی بان صحیح
 بمنزله قبله خود قرار دهد باینکه در انشای نماز روی از آن بگرداند و همچنین احوط
 است که هرگاه ممکن از دور باشد اختیار کند راهی که بقبله اقربست

خطا

در نماز عصر و عشا
 اگر در وقت تنگ شده باشد
 و یا در وقت تنگ شده باشد
 و یا در وقت تنگ شده باشد

خصوصاً هرگاه یکی از آنها مابین مشرق و مغرب نباشد و دیگری بر عین مشرق یا
 مغرب یا عین قبله بلکه اظهار است که اختیار نمودن اول واجب است و هرگاه
 امری شود میان پاره رفتن و سوان رفتن لازم است بر او که اختیار کند از
 که استیفاء حاجات نماز در آن بیشتر میشود پس هرگاه در پاره رفتن سوان واجب
 مثلا از وقت میشود چون استقرار و رکوع و سجود و در سوان رفتن بگویند واجب
 چون رکوع و قیام همیشه لازم است بر او که سوان را اختیار کند و اما نمازهای
 سنتی شبیه نیست در جایجا آوردن آنها در سوان بر عین در حال هر یک
 از پاره رفتن و سوانی و در آنکه مراعات نمودن قبله از او ساقط است اگر چه
 قدری مراعات آنرا داشته باشد که بر روی زمین باشد و نماز را در آنجا آورد
 بعد از آن روا نشود بلکه اشهر اینست که در حضرت نیز میتوان که نماز را در حال
 سواری و راه رفتن بجا آورد لیکن احوط در هر دو صوره است که بعد از مکان
 مراعات قبله نماید سیم در تکبیر الاحرام مگر آنکه مراعات نمودن قبله موجب کفر
 انتقاعات و سلب استقرار نشود معنی سوم در مکان مصلحت و بدان چند فضل
 فصل اول در شرایط آنست و آن چند امر است اول آنست که مباح باشد پس
 هرگاه نماز گذارد در مکانیکه اصل زمین آن غصب نباشد یا فضای آن یا فرش آن غصب
 یا بر سقف نماز کند که ستانهای آن غصب نباشد نماز او باطل است اما هرگاه در
 زیر سقف نماز کند که اصل آن سقف یا ستانهای آن غصب نباشد و خود آن زمین
 که بر آن ایستاده است مباح در بطلان نماز او تأمل نیست و احوط اعاده است
 و هرگاه ظاهر را غصب کند و در آن از مال غصب تعمیق کند بعد از آن اظهار
 از آنجا بیرون نکند و تصرف مالکش دهند اگر عین مال غصب باقی بر تعلق
 باشد چون خوب و سنگ و آجر و اجب بر مالک که آنرا با صاحبش رد کند
 یا او را رد نکند و هرگاه نکند خود حکم غاصب را دارد و هرگاه از تملک بیرون
 رفتن است چون کجی که بآن سقف و دیوارهای خانه را اند و کرده اند تصرف
 کرده

و اگر در آنجا
 نماز گذارد
 و در آنجا
 نماز گذارد
 و در آنجا
 نماز گذارد

کردن مالک خانه در آن جایز است و نماز وی صحیح بلکه در آن خود غاصب حکم مسلم
 بر زمین است بنا بر وجهی که قالی از قریب نیست اگر چه مشغول الامر عوض آن که از
 برای صاحبش است و هرگاه ظاهر فرش غصب در یکی از روضهها مقدس باشد
 معصیه گستراند یا زمین آنرا با غصب مثلاً فرش کند و مسکنت قایل بر داشتن آن باشد
 ظاهر آنست که نماز گذاردن او بر آن جایز است و در حکم سقف غصب است چه غصب
 که در مکان مباح نصب کنند بلکه اشکال در آن بیشتر است و بدانکه فرش نیست
 باطل بودن نماز در مکان غصب میان آنکه خود مصلحت مکان را بر بیرون دادن قصر
 کرده باشد یا دیگری آنرا بخود مزبور تصرف کرده باشد و مالک را خبر نماز گذاردن
 او در آن نباشد یا بشک در رضای او داشته باشد یا آنکه در ملک که در تصرف
 مالک است بدون اذن نماز کند اگر چه نیت استیلا بر آن نداشته باشد و همچنین
 قریب نیست در حکم مزبور میان آنکه عین امکان معصوب باشد یا منفعت آن چون
 خانه که مالک آنرا اجاره دهد و مع ذلک خود در آن تصرف کند و مستاجر را
 بکین بدهد از تصرف کردن در آن و در حکم مکان غصب است مکانی که قالی یا مباح
 که شخص ب سبب سبقت گرفتن حق اولویت در آن هم رسیده باشد و دیگری
 عیناً او را رد کند و خود بجا آورد و ایستد و لیکن ظاهر اینست که شخص لاحق
 نماز نکند تا آنکه زمانی بگذرد که اگر شخص سابق بیرون نمیکرد خود بیرون میرفت
 بحسب عادة بعد از آن نماز کند نماز او صحیح است و بدانکه مدار صحت و فساد
 نماز در مکان غصب بر اعتقاد مصلحت است اگر چه مطابق واقع نباشد پس
 هرگاه نماز کند در مکانیکه معتقد غصبیه است نماز او باطل است اگر چه در
 نفس الامر مباح نباشد و هرگاه نماز کند در مکانیکه معتقد مباح بودن آنست
 نماز او صحیح است اگر چه در نفس الامر غصب نباشد و هرگاه عالم بغصبیه مکان
 نباشد و لیکن از روی سبب و فراموشی در آن نماز کند در حقیقت نماز او خلالت
 و اظهار آنست که هرگاه عجلت یا اشتغال یا غفلت و قلة مبالاة در امر دین نباشد

اگر چه

ناز او صحیح است چنانکه در باب وضو گذشت و ظاهر بعضی است که هرگاه خود غایب
 باشد صحیح نیست و الا صحیح است و این قولی است که با آنچه مذکور شد در
 بسیاری از مسائل و بگویند که جاهل مسائل مزبور معذور نیست
 بلکه حکم عام را دارد و حق است که هرگاه جاهل صرف باشد بجز تصرف در مال
 غیر مطلقا یا اگر اعتقاد داشته باشد بواسطه شبهه که مراد از غایب شدن است
 یا بیک تصرف کردن در مال غیر هر چه است مگر در مال و مانند آن که جایز است بجا
 آوردن آن در هر مکان چنانکه از بعضی اخبارین ظاهر میشود یا در خصوص هر یک
 وسیع اگر چه علم بعدم رضای مالک داشته باشد چنانکه ظاهر بعضی فقهاء است
 ناز او صحیح است و هرگاه کسی را مادر سر را غضب کند از برای موقوف علیه
 جایز است چنانکه در سایر اماکن مذکور غضبیه جایز است از برای مالک و
 کسیکه از قبل او ملا داشته ناز ندارد در آن و هرگاه عاصب وقت از جمله
 موقوف علیه باشد در بقای حق او تأمل است و بدانکه مشهود در صحیح است
 بلکه در باغ وسیع هم است که گذاردن ناز در آن جایز است بشرط آنکه ضرر در
 در آن نباشد و علم بعدم رضای مالک یا اولی او نداشته باشد اگر چه مالک او
 صغیر یا توانمند باشد و بغير از حکم شرع و ولایت شستر باشد و حاکم شرع عالم بود
 چنین مکلف در عالم نباشد و هرگاه ظاهر از غضب کند از برای غیر عاصب جایز است
 که در آن ناز کند بدو و شرط مذکور و اما از برای خود عاصب پس ظاهر است که
 با اتفاق باطل است و هرگاه از شاهد حال و قراین احوال مالک مکانی علم یافت مالک
 برای شخص خاص شود باید که آنرا است به از کردن در آن بشهر ناز او در آن صحیح است
 و همچنین هرگاه مالک مکان اذن صحیح دهد کسی را که از حق او علم یافت
 حاصل شود بر اذن خود وی به از کردن آنکه در آن مکان ناز او صحیح است و
 اینرا اذن قوی مینامند و اما شاهد حال پس مراد از آن اینست که مالک مکان
 نسبت بمحل در موده و یا یکی بخوی است که اگر از وی سوال میکرد که آیا را حق

جایز است

در آن

که در ظاهر

که در خانه ناز کند هم را نیز فقط یا ظنا تصرف بر اذن بودن میکرد و هرگاه اذن یا منع
 صحیح باشد حال تعارض کند احوط احتیاط است مطلقا اگر چه وقت تنقید شده
 حال خالی از قوت نیست مثل آنکه بیکان اینکه زنی دوست او است او را اذن
 صحیح دهد در ناز کردن و حال آنکه دشمن او باشد یا بیکان اینکه دشمن او است
 منع کند او را صرفا از تصرف نمودن در آن و حال آنکه دوست او باشد و از
 قراین احوال او معلوم شود آنکه اگر باطنش میل میکند مدتها هر یک عکس
 مغز و غریب نموده و هرگاه بعد از داخل شدن ماذون در ناز و اجیرها اذن عدول
 کند و او را از ناز کردن ناز در آن منع کند آشوب و ظاهر است که منع او اعتبار
 ندارد و احوط اتمام و اعاده و هرگاه شخص حاضر خود را اجازه دهد ظاهر منع
 است که بحتا جریمه نموده و اذن در آن ناز کند هرگاه سنا یا مطلقا تاجر
 اذا استجار نباشد و هرگاه کسی در مکان غضب کند اگر مالک آن نیست
 بلکه نگارنده او در آن و قادر بر بیرون آمدن هست هر چند سبیل نمودن مال
 که مضر نباشد بحال او واجب است بر او که خود را بیرون آید و هرگاه بیرون
 بیرون نیاید خود را و در آن ناز کند ناز او باطل است و هرگاه مالک را رضایت
 نباشد یا قادر بر بیرون آمدن نباشد جایز است که در آن ناز کند لیکن بر
 در آن ناز کند و هرگاه ناز گذاردن او موجب تصرف زاید بر اصل بودن در آن نباشد
 مشهور است که ناز او باطل است و حق اینست که وجود قرض مزبور بسیار
 دور بلکه متعین الوقوع است زیرا که جسم مشغول گشته زاید بر قرض خود نیست
 پس بهر وضعی قرض بقای محسوس در مکان غضب لا محاله زاید بر جبر
 خود در ارض انبیا و فضائش تصرف نخواهد کرد غایب مافی الباب اینست که در
 ناز کردن مستلزم حرکتی است که لازم اصل بودن در مکان نیست لیکن حرکتی
 اگر چه مستلزم تصرف در چیزی است که در سکون نیست لیکن چنانکه مستلزم
 تصرف است نسبت بمحرک البیر مستلزم تخلیه مخرکه غیر نیز هست و بعبارة

نور دیده

ناز او صحیح است
 ناز او صحیح است
 ناز او صحیح است

اخیری مشغول نبودن مکان ناف موجب قانع گردانیدن مکان اول است پس امراد
 مورد است میانه و فعل محرم گردانیدن از آنکه اصل ندارد و هیچیک بر دیگر
 نیست پس محرم است میانه آنها است لکن غایتش اینست که منع نباشد شرا
 الزکوع و سجود و از این لازم نمیاید سقوط اصل نماز بلکه واجب بر او در اینصورت
 اینکه بعضی رکوع و سجود اینرا کند علی هرگاه از جهت طهارت گرفتن اشکال وارد
 شود و چیزی در آن اختلاف نماز که اشکال کردن در آن بیوجراست و کسی که عدا یا
 سهوا یا جهلا داخل در وقت غصبر شود بعد از آن نامم یا ملتذذ یا غافل یا غصبتی شق
 و وقت نماز شده باشد فوراً بیرون میاید و در حال بیرون آمدن نماز میکند
 و بدانکه مراد از مکانیکه اما جرح شرط صحت نماز است زمین و فرش است که مصلی
 در حال ایستادن یا نشستن یا سجده کردن اعتماد بر آن میکند هر چند که بعد
 و اسطر باشد یا از تمام بدن خود یا بعضی از آن یا بعضی از لباس خود مشغول میکند
 هر چند باستین خود باشد یا بر او خطی هرگاه صد حصیر باشد یا مثلاً بر سر
 هر کزاند و فرقی شود که جمیع آنها مباح است مگر یکی بلکه صد یک یکی نماز گذاردن
 بر آنها حرامست و باطل و همچنین هرگاه نزدیک مکان غصبر نماز کند که استین
 او در حال سجود بر مکان غصبر واقع شود نمازی منافی بر تضرع بعضی سابقین باطل
 اما اگر جسم غصبر مابین پایها و مصلی یا میان زنوعا و موضع پیشانی او درین
 سجود باشد ضرر ندارد و همچنین هرگاه بدینار غصبر نماز کند و آنکه تکیه بر آن کند
 نماز او صحیح است بل هرگاه کسی محتاج باشد در ایستادن تکیه گاه باید که تکیه
 او نیز مباح باشد چون مکان اعم از آنکه تکیه گاه او عصا باشد یا دیوار یا غیر
 آن دیکه آنست که بقدر مسافت از موضع پیشانی بآید یا تکیه بر هرگاه بر
 زمین یا حصیر یا چوب یا حجر یا غیره کند نماز او باطل است و هرگاه هرگاه بر
 مثلاً بر زمین یا فرش یا غیره گذارد و بر آن سجد کند ضرر ندارد و هرگاه بعضی از
 موضع پیشانی بآید باشد و بعضی غصبر نیز ضرر ندارد بشرط آنکه موضع غصبر

اگر کسی در وقت نماز
 در مکانی ایستد که
 در آن مکان غصبر
 باشد و در آن مکان
 نماز کند

پیشانی هر دو خشنک باشد و بعضی در تمام مکان مصلی طهارت را شرط کرده
 و بعضی در تمام مساجد سحر و اشهر و اظهر آنست که طهارت ماعدا آب
 مسافت از موضع پیشانی لازم نیست اگر چه احوط است باینکه مکان
 بدن مصلی طاهر باشد از نجاست متعددیه مگر آنکه از نجاست معفوم باشد
 چنانکه تراز در هم از خون که نیز ضرر ندارد مگر در موضع پیشانی که واجب
 بآید بودن آن از جمیع نجاست معفوم و غیر معفوم متعددیه و غیر متعددیه
 و بدانکه مشتمل بر خصوص حکم غصبر است و از نسبت بسیاری گاه دون
 از سایر اعضا و لباس اگر چه احوط است از مشتمل بر نجس
 محصور هرگاه نجاست متعددیه باشد نسبت به جمیع اعضا و ملبوسا
 سوگم آنست که مکان مصلی بخوبی باشد که توان بر آن قرار گرفت و مانند
 خرس گاه و رملی روان و مانند آن از چیزهای دیگر بر آن نتوان قرار گرفت
 مناسب است و هرگاه در ایستادن یا سجده کردن قرار نگیرد و بعد
 از آن بلافاصله غیر قرار گیرد ضرر ندارد چنانکه آنست که مکان ادا
 کردن نماز واجب در حال اختیار کثرت و مانند آن از چیزهای متحرکه که حرکت
 آنها مصلی حرکت میکند مناسب است هرگاه کثرت یا بکثرت در ایستادن باشد
 یا آنکه در ایستادن باشد و اینست که از حرکت کردن آن نماز فارغ
 شود طایر است که نماز واجب در حال اختیار در آن گذارد و همچنین
 هرگاه لغت و سببی بر چیزی آن خواسته یا ایستاده باشد بخوبی تکیه
 استغای جمیع اجزاء و غیر اینها در آن طایر است که در حال اختیار در آن
 نماز کند و هرگاه در غیر غیر کثرت و مانند آن ندانسته باشد جائز است
 که نماز واجب را نیز در آن بجا آورد هر چند که در حین حرکت باشد و حکم
 او در استقبال قبله بخوبی است که در باب قبله مذکور شد و احوط در
 اینصورت آنست که نماز را تا ضریف کند تا آخر وقت هرگاه امید که در آخر

نماز در آن

وقت ممکن از استقرار و استقلال قبل شود و کسی که قادر بر ایستادن باشد
 و در نیست که در حال اضطرار نیز تواند کرد که در حالت و وقت دعا از او اجبر نگذارد
 هرگاه بجز قیام و استقامت از سایر افعال و مثل بی نظارت از او فوت نشود زیرا که
 مفروض اینست که قیام از او سابقا است و استقامت را که شرط صحه نماز
 بنا بر قول بعضی فقها اینست که خود حرکت نکند نه اینکه مکان او حرکت نکند
 و این خود حاصل است در محل فرض لیکن احوط آنست که بدون ضرورت وقت
 در آن نکند و بجز آنست که هرگاه مردی در مکان نماز کند که زنی در آنجا
 نیز مشغول است بنماز باید که مرد مقدم بر زن باشد یا کامل صلیب ایشان
 باشد که مانع از او نباشد و اگر مرد یا زن یا هر دو صلیب ایشان باشد که مانع از تحلی
 گردد بنا بر بعضی اخبار تا آنکه مقدار ده ذراع بدین معنی است
 باشد پس هرگاه تا آنکه در یکصفت یا زن مقدم بر مرد نباشد و قابل
 یا فاصله مذکور یا صلیب ایشان نباشد در صحه نماز ایشان خلافت
 هرگاه مرد و یا هم شروع کرده نباشد یا باشد در تقدم بعضی باید
 تعیین مقدم دانسته باشد و الا نماز آنکه اول شروع کرده است
 صحیح است و هرگاه هر یک معتقد تقدم نباشد نماز هر دو صحیح است
 و اگر چه مشهور در میان علمای سنی است که ترتیب مراعاة این
 شرط مکروه است نه حرام و لیکن قول بجز من فوق دارد و بنا بر این احوط آنست
 که در دو صورت مقدم هر دو اعاده کنند و همچنین هرگاه یکی از ایشان
 پیش از دیگری شروع کرده باشد و لیکن تعیین دارد یا اینکه قبل از خراج از
 نماز آن شخص دیگر شروع بنماز خواهد کرد که نیز احوط آنست که هر دو
 اعاده کنند و احوط آنست که هرگاه خشنای مشکل یا مردی یا زنی یا بیست
 یا زن یا هر یک مکان نماز کنند غیر مراعاة این شرط نباشد و هرگاه در حال نماز
 از یکدیگر جدا شوند و یکی بنشیند و دیگری بایستد یا هر دو صحیح است و هرگاه
 هر یک

نماز در وقت
 ضروری است

در وقت
 ضروری است

در وقت
 ضروری است

در وقت
 ضروری است

در وقت
 ضروری است

هرگاه معتقد شد نماز دیگری باشد پس اگر هر یک علم قطعی نباشد نماز دیگری
 داشته باشد ظاهر و باطنا از جهتی دیگر غیر از محاذات و تقدم زن بر
 هیچکدام واجب نیست مراعاة شرط مزبور و هرگاه بجز این باشد
 معتقد شد نماز دیگری باشد مراعاة شرط مزبور سابقا نیست و این مشاء
 حکم صورت انحصار علم نباشد بر اصلها معلوم میشود بشرط آنست که هرگاه
 در یکی از دو ضلع معتقد سر پیغمبر و اهل بیت اظهار او معلوم است بر علم نماز
 کند باید که مقدم بر قبر منور و همچنین مساوی با آن نباشد چنانکه در بعض
 اخبار معتبر وارد شده است و فصل دوم بدانکه بهترین موضع از برای قیام
 نوبه بلکه مطلق ماعدا عیدین نسبت بمرد مشاهده مشرفه و مساحه
 معتقد و افضل مساجد مسجد الحرام است بعد از آن مسجد پیغمبر ص که در مدینه
 طیبه است بعد از آن مسجد کوفه و مسجد اقصی بعد از آن سایر مساجد
 حائز است که در سایر بلاد است بعد از آن مسجد خلد و قبله بعد از آن مسجد
 نماز است و اما عواقب این مشهور است که بجا آوردن آنها در خانه افضل است
 مگر نماز تحمیه مسجد و نماز نایه مشاهده مشرفه و مانند آن و بهترین اماکن
 از برای زن خانه ایشان است و مخزن خانه ایشان افضل است از جمیع و جمیع
 از ضمن خانه و هکذا هرگاه که مستور است بهتر است و بدانکه از جمله استحباب
 مسکونه بنای مساجد و مرصط نمودن آنهاست چنانکه وارد شده است
 که شخص که سجده در دنیا بکند حقیقتا بر دنیا و برای او در بهشت
 خانه بنا کند و همچنین استحباب تعقیب کردن مساجد عبادت کردن در
 آنها و طایر و ب کردن و چراغ روشن کردن و حصیر گذاشتن و در کیفیت
 بنای مساجد و ادب آنها تفصیلا جداست که ذکر آنها مضاف وضع این
 رساله است فصل سوم در بیان اماکن نماز گذاردن در آنها مکروه است
 بدانکه مکروه است نماز گذاردن در قبرستان و روی بقر غیر مضموم نماز مکروه

نماز با تقدم
 بر غیر مضموم

نماز با تقدم

با حایل یا فاصله و در تمام و بر روی قبرها اگر چه آثار آنها زایل شده باشد و در
 حرم غیر از این که از آن مکرر در صورت علم بطلان که در آن کوه خیمه یا کوه
 و در آن گاه شتران و طوایف اسبان و سایر حیواناتی بازگشت و در خانه که
 سکن یا حیوانی در آن باشد مکرر شکایتی که در حیوان که در آن است
 و در جای که مهابا از برای انداختن نجاسات است یا مظنه نجاسته در آن
 هست و در مسجد گاه یهود و نصاری و راه کفر مسلمانان و قافله جاده
 ایشان و بر سوراخ مورچها و زمین شوره زار و بر روی برف و در بلایط
 استقرار و الا باطل است و در باب و در باب و کل ورود خانه و نه راه
 حلقه و مکانها بیکه مشتمل بر تصویر یا شند سیما ذات ارواح بحیث
 و خصوصاً آنکه هرگاه پیش روی او باشد و روی بقران و اگر چه و آنست
 شعله دار و غیر آن از اجزای در کتب منبسطه مسطور است معنی چهارم در
 لباس متصل است و در آن چند فصل است فصل اول در میان آنچه شتران
 واجب در نماز بلکه واجب بر مصلی پوشاندن عورت مطلقاً یعنی اعم
 از آنیکه نگاه کنند باشد یا نه و اعم از آنیکه در مکان تاریک یا روشن باشد
 و عورت مرد عبارت است از ذکر و خصیتین و در بر و عورت زن در نماز جمیع
 بدن او است مگر رو و دو کتف دستها و قدما و مراد از رو بنا بر مشهور
 در اینجا اخیر است که در عرفان از رو گویند و آن بزرگتر است بعد طول
 و عرض از روی که شتران در وضو واجب زیرا که طول آن از
 رشتگاه موی است تا پنج کلو و عرض آن از گوش است تا گوش و لیکن
 احوط آنست که تمام اندام اخیر را که عسل در وضو واجب پوشاند
 بلکه قدری از اطراف آن من باب المقدمه نیز پوشاند خصوصاً طرف
 اعلا آنرا که متصل است بموی سر و استناده میشود از این حکم سر ملوک
 و دختر محلی که بحد بلوغ نرسیده است که پوشاندن آن لازم نیست

اگر چه

نماز
 کلاه
 لباس

اگر چه عتاقه او را شرم و یلیم بلکه افضل از برای کنیزان آنست که سر برهنه
 نماز کند مگر در جای که نماز محرم نگاه کنند باشد که پوشاندن آن لازم است
 و مشهور اینست که هرگاه در آنجا نماز ملوک ازاد شود باید حذر و احتیاط شود
 بچیزیکه سبب نماز نباشد اگر ممکن است که سر خود را بپوشاند و آنیکه
 از قبله گردانیده باشد یا فضل کثیر عمل آوردند فوراً سر خود را بپوشاند
 و نماز تمام میکنند و الا بر هر مینهند و تحقیق مسئله در باب وضو است
 که هرگاه وقت و سعه داشته باشد باید که تحذیر بطلان کند و نماز را
 از سر گیرد و اگر تنگ باشد احوط آنست که سر خود را بپوشاند و نماز را
 تمام کند هرگاه ممکن باشد و الا بهمان حال تمام کند بعد از تحذیر مطلقاً و بجز
 وجوب زیرا که بر فرض مزبور نماز بر او واجب نیست بنا بر ظاهر فصل دوم در
 کیفیت ستر است و آنکه لازم است ستر کردن ریش عورت بر حجم شیک
 احوط آنست که حجم قبل از نیز پوشاند سیما از جای که ناظر محترم غیر محرم
 باشد و واجب است پوشاندن عورت از جانب پیش و پس و از جانب بالا و پایین
 از بابین پس پوشیدن از زیر جامه لازم نیست مگر آنکه در کنار بام یا بالای
 روزنه نماز کند که مردم از زیر آن تردد نکنند که اگر چه در این صورت آنست
 که ستر کردن عورت از بابین نیز واجب است و ظاهر آنست که ستر عورت از بالا
 لازم است نسبت به غیر خود پس هرگاه جاکت پیراهن او بخوبی باشد که
 ممکن است در حال رکوع یا سجود عورت خود را ببیند ضرر ندارد هر چند که
 عمدتاً نظر بعورت خود کند و احوط آنست که عورت خود را از خود نیز پوشاند
 و هرگاه مقدور نباشد اقلانظر بر عورت خود در هیچ حال نکند و هرگاه
 عمدتاً بغیر از ستر نماز کند نماز او باطل است هر چند که جاهل بمسئله باشد
 و همچنین هرگاه نماز کند در جای که شعله دارد در آنیکه ستر کرده است عورت
 خود را بخوبی و واجب است باینکه و اما اگر گمان کند که عورت خود را پوشاندن آن

اگر چه
 نماز

نماز

و بعد از نماز معلوم شود که با تکبیر مکتوف بوده است یا چیزی پوشیده است
 که سائر اوقات بخوبی است منتهی آنست که نماز او صحیح است و احوط آنست
 بعد از ستر یا اعاده و بعد از آنکه نماز او صحیح است و ستر اندن عورت بخوبی مانع شود از نظر
 کردن غیر برین عورت عاده پس هرگاه بدن زیر جامه نماز کند و در آستانه نماز شخص
 سر خود را در حالت پیراهن او داخل کند تا در میان بایاها را افکند و نگاه بعد
 او کند یا با بدیل من اول بالا زند و عورت او مکتوف شود نماز او باطل نمیشود
 مگر در صورتیکه قبل از شروع مظهر وقوع چنین امری داشته باشد و قادر
 بود منع آن باشد پس پوشیدن نماز جامه یا نماز کردن در مکانیکه طایر آباد و
 اشتغال بر معتد باشد و مع هذا همان نموده بهمان حال نماز کند که احوط
 اعاده است خصوصاً در صورتیکه کاشت عورت ناپدید نماند یا مانند آن
 فاعل مکلف چون آستان و هرگاه داخل در آن شود یا لباسیکه سائر عورت
 در حال قیام زدن از کعبه و سجود بعضی از قطع حکم کرده اند یا اینکه نماز نشسته
 باطل نمیشود مگر بعد از انکشاف پس هرگاه در ضمن سجود از برای رکوع
 و سجود لباسی بپوشد بر عورت بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد
 از تکلیف شد نماز عورتش گمراه نماز او صحیح است و احوط آنست که
 هرگاه در حال ستر عازم بوده است و یا اینکه بر عادت خالی نماز تمام کند اعاده
 نماز کند اگر چه عذر و گریه باشد از عزم مزبور و هرگاه در لباس او بر خیزد
 نباشد بخاند و عورتش و بپوشد بدست خود او بر خیزد یا بدست دیگر
 نماز در اشکال است زیرا هرگاه از خیزد وسیع باشد بخوبی که تمام
 یا بعضی عورت او نمایان شود نسبت به یکدیگر در مجلس محاط طاهر باشد اگر
 بدست خود از آنست که نکند فصل سوم در جنب لباسی مصلی است
 بدانکه در لباسی حاصل چند شرط معتبر است اول آنست که لباس مرد
 عورتی که میباید یعنی از ابرویش خالص باشد پس هرگاه مخلوط باشد

و بعد از نماز معلوم شود که با تکبیر مکتوف بوده است یا چیزی پوشیده است که سائر اوقات بخوبی است منتهی آنست که نماز او صحیح است و احوط آنست بعد از ستر یا اعاده و بعد از آنکه نماز او صحیح است و ستر اندن عورت بخوبی مانع شود از نظر کردن غیر برین عورت عاده پس هرگاه بدن زیر جامه نماز کند و در آستانه نماز شخص سر خود را در حالت پیراهن او داخل کند تا در میان بایاها را افکند و نگاه بعد او کند یا با بدیل من اول بالا زند و عورت او مکتوف شود نماز او باطل نمیشود مگر در صورتیکه قبل از شروع مظهر وقوع چنین امری داشته باشد و قادر بود منع آن باشد پس پوشیدن نماز جامه یا نماز کردن در مکانیکه طایر آباد و اشتغال بر معتد باشد و مع هذا همان نموده بهمان حال نماز کند که احوط اعاده است خصوصاً در صورتیکه کاشت عورت ناپدید نماند یا مانند آن فاعل مکلف چون آستان و هرگاه داخل در آن شود یا لباسیکه سائر عورت در حال قیام زدن از کعبه و سجود بعضی از قطع حکم کرده اند یا اینکه نماز نشسته باطل نمیشود مگر بعد از انکشاف پس هرگاه در ضمن سجود از برای رکوع و سجود لباسی بپوشد بر عورت بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد از تکلیف شد نماز عورتش گمراه نماز او صحیح است و احوط آنست که هرگاه در حال ستر عازم بوده است و یا اینکه بر عادت خالی نماز تمام کند اعاده نماز کند اگر چه عذر و گریه باشد از عزم مزبور و هرگاه در لباس او بر خیزد نباشد بخاند و عورتش و بپوشد بدست خود او بر خیزد یا بدست دیگر نماز در اشکال است زیرا هرگاه از خیزد وسیع باشد بخوبی که تمام یا بعضی عورت او نمایان شود نسبت به یکدیگر در مجلس محاط طاهر باشد اگر بدست خود از آنست که نکند فصل سوم در جنب لباسی مصلی است بدانکه در لباسی حاصل چند شرط معتبر است اول آنست که لباس مرد عورتی که میباید یعنی از ابرویش خالص باشد پس هرگاه مخلوط باشد

در صورتیکه عورتش را بپوشد

در صورتیکه عورتش را بپوشد

در صورتیکه عورتش را بپوشد

از ابرویش و چیزی دیگر ضرر ندارد بشرط آنکه طایفه از جنب نباشد که نماز گذارد
 مرد و زن حاضر باشد چون بنبر و بنبر حیوان ماکول اللحم و کتان و مانند آن
 و آنکه بسیار کم نباشد بجهتیکه مستحکماً شود و از نماز در عرف و عاده
 حریر بپوشد و احوط آنست که با تمام سالی آن بنبر از ابرویش نباشد یا بپوشد
 اگر چه از آنست که هرگاه در آنست بپوشد و بنبر عورت نباشد چنانکه
 جمیع آنست بپوشد و نموده اند نیز که نیست پس هرگاه بنبر نباشد از ابرویش
 و طایفه نماز گذاردن در آن حرامست بلکه مطلق پوشیدن آن نیز حرامست و اما
 زن هر چه عورتش را بپوشد از برای او پوشیدن حریر در عین نماز و همچنین در غیر
 نماز باطن ظاهر و آشکار و همچنین جایز است از برای او پوشیدن حریر بپوشد باطلا
 و اما لباسیکه مزوج باشد از ابرویش و بنبر حیوان عین ماکول اللحم پس بیشه
 نماز گذاردن در آن جایز نیست نه از برای مرد و نه از برای زن چنانکه بیشه
 پوشیدن نشان در عین نماز جایز است از برای زن و اما پوشیدن آن در غیر نماز
 از برای مرد پس در آن اشکال است و هرگاه آرم و بنا از حریر نباشد و آستان
 که لباس یا عین حکم ابرویش بعضی را دارد و همچنین هرگاه خشو نموده یا کتان
 بقوس بنبر ابرویش یا بپوشد نماز گذاردن در آن حرام است بر آنچه جمیع از
 متاخرین تصریح بیان نموده اند و هرگاه بپوشد قطعی نقصی از ابرویش
 کماله نباشد و بپوشد و بپوشد خالص مثلاً نیز ضرر ندارد اگر چه باطایفه
 بسیار کم نباشد مگر آنکه راه ابرویش بسیار پهن و راه بنبر اش
 بسیار باریک نباشد بخوبی که مستحکماً شود در جنب ابرویش که اجتناب
 از آنست که هرگاه لباسی از قطعهای چند دوخته باشد که
 بعضی از آنها حریر باشد و بعضی غیر حریر چون جبه قلندر جامه حواله استعمال
 آن اشکال است و احوط اجتناب است و هرگاه شله کند در لباسی که آیا
 حریر است یا غیر حریر باید بر آنکه حریر محض است یا غیر محض یا اگر شله کند در جامه

در صورتیکه عورتش را بپوشد

در صورتیکه عورتش را بپوشد

حریر غیر محض که یا طلا است یا غیر طلا یا بشی جان ماکول اللحم یا غیر ماکول اللحم
احتساب کردن از آن در نماز لازم است و اما در غیر نماز پس ظاهر جواز استعمال است
و احوط در غیر آن نیز بلکه مطلقا احتساب است و اما هرگاه در پیراهن داشته باشد
یک حریر و دیگری که باشد هم مشبه شوند احتساب کردن از هر دو واجب
مطلقا و هرگاه از دو چیز چهل در حریر ناز کند و بعد از سلام معلوم شود که حریر
نوده است نازش صحیح است و بداند که مشهور است که هرگاه سجاف قبای
مرد از جنس یک محض باشد ضرر ندارد و بعضی شرط کرده اند که عرض آن از چهار
انگشت بیشتر نباشد و اما اگر دگر و ناست و قطعات آن از ابریشم باشد پس
بیشتر استعمال آن جایز است مطلقا و بدانکه حکم در جمیع آنجا که مذکور شد حکم
ابریشم است و حکم ضمای شکل حکم مرد است مابراحوط و ظاهر و هرگاه کلاه یا بک
یا جوراب مرد ابریشم خالص باشد در آن خلافت و احوط احتساب است و همچنین
هرگاه پیراهن ابریشم در جیب یا بغل خود گذارد و بدان ناز کند در نماز او اشکال
است لیکن ظاهر در اینجا احتساب خصوصاً هرگاه کوچک نباشد چنانکه ستر
عورتین بان نمیتوان کرد و همچنین هرگاه با ابریشم بنا قند ناز کند و اما استعمال
حریر محض سبب سبب نباشد در جواز آن نیست پس جایز است نشستن
و خوابیدن و نماز کردن بر فرش که حریر محض باشد و در سجده نیز جایز است حریر
بر خود اشکال نیست و حکم آنست که لباس مرد و کسیکه در حکم مرد است از طلا
نباشد بداند که طلا نیست در حرمت پوشیدن طلا بر مروه و بطلان نماز که در
آن گذارد بشرط آنکه طلا خالص باشد و مثل کلاه و کمر بند و عیند زیر طاقچه
مانند آن از چیزهای دیگر که کوچکتر از عرق نیستند نباشد و در مطلقا
خلافت است و آنچه در آن حرمت پوشیدن و بطلان نماز است و ظاهر اینست
که خلافت نیست در حرمت پوشیدن آنکه کثیری که مجموع آن مانع از طلا نباشد
اگر چه در بطلان نماز بیک در آن گذارده شود خلافت است و اما هرگاه بکین آن تنها

در حریر
ف
در حریر

غیر

در حریر
ف
در حریر

از طلا

از طلا نباشد بیشه حرام نیست و اما لباس که بعضی از آن طلا و خالص باشد
و بعضی غیر طلا چون مرقع قلند رها پس اگر غیر طلا باشد بر بعضی یا جلد مستبر
حرام کوشه یا مانند آن از حریمات نباشد در حرمت پوشیدن و بطلان نماز
گذاردن در آن شبهه نیست چنانکه در باب حریر گذشت و اما اگر آن غیر حریر
یا مانند آن از طلا نباشد در حرمت پوشیدن آن و بطلان نماز گذاردن در آن
اشکال نیست و احوط احتساب و حکم طلا در صورتی که پوشیدن و با خود
داشتن و غیر آن از مسائل حکم حریر است و حکم آنست که لباس محلی مطلقا
بسیار از آنکه مرد نباشد یا زن از مو و پوست حیوان حرام کوشه نباشد
بلکه هیچ چیز از آن را و در طوبی است آن نیز نیکو نباشد حتی که مو و جاعل
مسئله در اینجا حکم عام را دارد و حکم این شرط از صحت شد و نشستن و غیر آن
حکم دو شرط گذشت بر آن دارد و هرگاه در طوبی است و در نماز کوشه نباشد
اما سبک بر طوبی است باقی است ناز گذاردن در آن جایز نیست و اما بعد از نشسته
شدن پس اگر حریر نصاب آن در آن نباشد جایز است ناز گذاردن در آن و
الا حاشی نیست مگر بعد از آنکه نشستن یا جلد کردن یا غیر آن و بدانکه ظاهر آنکه
اعتبار و کلام علماء ابرار بر رضوان الله علیهم اینست که وجوب احتساب از اجزاء
و در طوبی است حرام کوشه مخصوصا به لباس و لیکن بعضی متاخرین تصحیح
نعمد فرقی میان لباس و بدن نموده اند و طایفه از توقیف بر عمل کردن به
مقتضای آن احوط است و بدانکه مقتضای اطلاق اخبار و فتوای فقهاء
ابرار بر رضوان الله علیهم عدم فرقی است میان حیوانیکه کوشه آن بالذات
حرام است یا بسبب غرض حرام شده باشد چون حیوان جلال و وطنی کرده
شده انسان و مراد از حیوان حرام کوشه آنست که کوشه معتد به
قابل خورده نباشد و مع هذا خوردن آن حرام نباشد پس تکامل
مکس عمل و پیشرویش و مانند آن نیست پس اشکال در عمل و موافق

اجزاء یا بک
ف
در حریر

فصل در حریر

و مانند آن از چیز های دیگر پوشیده اند اما معتاد نیست باشد بنا بر قول که احوط است
 تحصیل تمام در میان هم که گویا که قادر باشد و بواسطه اشتغال بر شرایط مذکور هرگاه
 که در بعضی بر سر کردن عورت بخود مزبور باشد و لیکن قدری بر تحصیل آن دارد
 مطربق است با استیجار واجب بر او که تحصیل آن را بداند اگر چه با ضعیف شدن مثل
 یا اجرة مثل باشد بشرط عدم اضطرار بحال و همچنین هرگاه قادر بر ارفا باشد و لیکن
 قادر بر استعان یا استیصال احوط لزوم تحصیل است مگر آنکه در آن عذر باشد
 و حواله باشد که ظاهر عدم لزوم است بسیار از اجز و سایر تفصیل این مسئله از
 عدم جواز بیع سائر با احتیاج خود بدان و وجوب بیع مع سابق بر تقدیر امکان
 و حواله استرجاع حسب و غیر آن بخوبی است که در و منو کتب است و هرگاه مطلقا
 قادر بر تحصیل سائر اختیار می باشد مقدم دارد الخیر را که طبایع معتاد اقبول
 پس با سیر که اگر از لایع حرام باشد بخوبی پوشیده نشود معتاد باشد مقدم
 میدارد بر حصیر اگر بخوبی از بافترا باشد که از عقول با سیر معتاد شود جایز است
 که در حال اختیار نیز باز در آن گذارد و همچنین حصیر را مقدم میدارد بر برکت درخت
 و نبات و برکت درخت و نبات را بر یک مالیدن و هرگاه که بخوبی پوشاندن عورت
 از سائر اجز ممکن نیست در میان کوه و صحرای و هرگاه که بر پوشاندن بعضی عورت
 داشته باشد واجب که سائر پوشاند و هرگاه زن مرد شود میانه پوشاند
 قبل و دبر و سایر بدن قبل و دبر را مقدم میدارد و ظاهر کلام بعضی محققین است
 اینست که ستر قبل مقدم است بر ستر بر مطلقا و ظاهر بعضی دیگر عکس اینست
 نظر باینکه دبر را التین ستر میکند و ظاهر هر دو یکی اینست که مؤدی میانه
 قبل و دبر نیست نزد ران زن و نزد ران مرد و ظاهر نزد احرار اینست که پوشاندن
 دبر مقدم است بر پوشاندن قبل نسبت به هر یک از مرد و زن نظر باینکه هرگاه
 دبر پوشیده نشود نمیتواند که رکوع و سجود اختیار را بخوبی لازم است
 بجا آورد غایتش اینست که در رکوع و سجود باید بخوبی نظم نشود که قبل از آن

فکر می باشد

عقب

عقب مکتوف کرده و آن امری است ممکن بخلافه و بر کمر خط شدن از برای رکوع و سجود
 مستلزم مکتوف شدن آن است اعتبار بر آن اگر ستر قبل مقدم دارد و لازم می آید
 که بدون ضرورتی که رکوع و سجود نماید و بر آنکه در بعضی عورت باید از برای رکوع و
 سجود ایستاده و در بعضی است که در این مسئله تفصیل داده شود میانه و دبر
 تاخر بجهت مراجهت عدم وجود ایستادن و وجود اجتناب از ایستادن است
 بسیار در این زمینه و بل وجود اجتناب از ایستادن هرگاه که مکتوف شدن است
 مقدم دارد بر ایستادن کشف کمر موجب عجز و اجتناب و وقوع در حرام است و بخوبی
 از وجود اجتناب از ایستادن تاخر بجهت رکوع و سجود است و میانه و دبر را
 این اجتناب از ایستادن ستر در سجده و اشهر و ظاهر اینست که هرگاه ممکن از پوشاندن
 عورت نیست مطلقا ایستاده باز میکند هرگاه که ایستادن باشد از نگاه کردن باینکه
 ایستاده کردن مستلزم یا مطلقا یا انشعاب در صورت حال از برای رکوع و
 سجود ایستادن است و احوط اینست که بصر را بکند و هرگاه ممکن میانه و دبر را
 در بر عورت و در صورتی که از برای سجود پیشتر خم کند و اول آنست که انقباض
 کند که در ایستادن موجب مکتوف شدن سواد دبر گردد و بعضی از
 محققین واجب دانسته اند که در وقت سجود کردن چیزی را که جایز است
 حصره کردن بر آن ندارد و پیشتر از این گفته اند و ظاهر نزد احرار اینست که واجب
 نیست که اگر چه احوط است و هرگاه ممکن باشد که در سجود بپوشاندن عورت
 و دبر در عین رکوع و سجود معصومان شود و در بعضی است که بپوشاندن
 که چنین کند و رکوع و سجود اجتناب از ایستادن و دبر و عورت را بپوشاند
 این فرض در کتب فقهاء و هرگاه مرد شود میانه و دبر را بپوشاند و پوشاندن
 چیز دیگر پوشیده نشود در حال اختیار جایز نیست چون چیزی در دبر حرام پوشاند
 پوشیده و مانند آن بر عورت مانع از نماز مقدم میدارد و هرگاه بر عورت مانع
 کردن موجب مضطرب او شود و مرد شود میانه و دبر را بپوشاند و کوه را

نار عاشر

در سجده

در و دبر را بپوشاند
 از برای رکوع و سجود
 از برای رکوع و سجود

بخش و عوام گوشت پاک را مقدم میدارد بر حری و پوست بیشتر و رخت طلا
 و انهار و مرغ و بعضی از متاعین قابل استفاده حری بر رخت طلا شده اند
 و رخت طلا و عصبی در یک کبریت قرار داده اند و هرگاه دو جامه را
 بیشتر باشند باشد بعضی از آنها عاصی و بعضی دیگر بخش و یکم بیشتر
 شوند باید به هم را زد و منتهی جدا از دزد و هر یک یکبار از هرگاه
 بخش یک است و سه مرتبه هرگاه بخش دو تا است و هکذا تا بقین کند
 یا اینکه یکی از آنها را در جامه پاکت واقع بشود است و هرگاه عدد
 جامه های بخش بسیار باشد اصولا نیست که مقدار امکان تکرر کند و این
 حکم بر صورتی است که هر یک از آن متصل و جامه بخش حمله نباشد و الا
 در یک جلد خاص نیست و ظاهر است که حکم بر ضحیکه او حیوان حرام گوشت
 غیر حیوان است و این مقام حکم رخت بخش است و اما بیشتر و عصبی و طلا
 پس پوشیدن آنها هرگاه است مطلقا خواه متینی باشند و خواه مشتمل
 پس در صورتی است که آنها را با بخشیکه پوشیده اند اما در باز جای
 احتیاج از صیغ و اجنبی من نام القدر هر که در صورت عدم انحصار
 که استعمال هر یک جایز است چنانکه در باب وضوء مذکور شد و اصول
 از آن کسی که بر صندل باز میکند اینست که دست خود را بر قبل خود
 بگذارد اگر چه این باشد از نظر کردن غیر محرم بر عورت و اشهر است که هرگاه
 بر صندل متعدد باشد محتاج است که جماعه را از کند بشود و هر که خواهد
 آمد و اصولا انفراد است و دور شدن از مردی که مکرر ظاهر یا کور بودن
 همه بحدی که در بیان اذان و اقامه و احکام آنها است و بنیان آنها ازین
 چند مقام میشود مقام اول در بیان و خبر مشروعه و غیره آنها است بدانکه
 مشتمل بود در میان صفه سیم متاخرین اینست که اذان و اقامه سینه
 مولا اند و تا که در اقامه بیشتر است و بعضی هر دو را واجب دانسته اند

اذان

بر مردان

بر مردان و شرط صحت دانسته اند در بیان ایشان لیکن نسبت به از صبح و
 مغرب تنها و مستحب است که مستحب دانسته اند در میان سوا و انهار و بعضی واجب
 دانسته اند هر دو را در جماعه دون از انفراد و بعضی آنها را نیز تحقق فایده
 جماعه دانسته اند نه صحت و بعضی اقامه را واجب دانسته اند در جمیع صلوات
 یومیه و اذان را در صبح و غروب و صبح و مطلق جماعه پس اصولا نیست که بدون
 عذر ترک نکند آنها را سیم اقامه را و سیم در صلوات مژده و اما در بعضی
 مشهور است که هر دو در بیان ایشان نیز مستحب است و لیکن تا که در بیان
 ایشان نیست چون مردان بلکه در صندل و اذان و اقامه است که بر مردان
 ایشان و اقامه نیست و در بعضی وارد است که بعضی از آن سنهادرین
 یا بکبر و شهادت میگویند و بدانکه مشروعه اذان و اقامه مختص است بفرایض
 یومیه خواه ادا باشند و خواه قضا و از جمله آنها باز صحت است و اما اذانهای
 مستحب و سایر فرایض پس گفتن اذان و اقامه در اینها شریع است بلکه
 خواهند که مرد در اینها نیز اذانی که جماعه کرده میشود اعلام نمایند
 بجای اذان سه مرتبه الصلوة الصلوة میگویند و لیکن وارد است که
 مستحب است گفتن اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ و همچنین
 وارد شده است آنکه کسی که جهت بیشتر روز و شب خود را گوش کند بد
 خلق میشود و کسی که بد خلق میشود شد اذانه بگوید در گوش چپ و همچنین
 کسی که در صندل آنها باشد و بمر از و اهر غول داشته باشد تا که اذان
 گوید تا دفع ضرر و دفع شر از او شود مقام دوم در شرایط صحت
 آنها است و آنها چند است اول قصد قربت است پس هرگاه بقصد یا
 یا سه مرتبه گفتن اجماع هر دو یا یکی از آنها را بگوید صحیح نیست مرد را به خود
 و نیز در باره بکران و حرامست گفتن اجماع بر آنها جایز است که از جهت اذان
 چیزی ندادند هرگاه فقیر باشد و بعضی از محققین فرموده اند مقصود از

سختی کرم
سقوط اذان

مشروط بر آن دو چیز است اول اعلام و دوم تکمیل فرضی که از برای آن گفته
 میشود و در حق صیانتها اینست که سیرت تقریب در ثبات شرط است نه اول و
 همچنین صورت گرفته است و متصل بودن بنا بر آن برای آن گفته میشود و
 عدم انتقال بخون که آنها هم بواسطه شراطی که مذکور میشوند منتظر اند
 بنایند و در اطفال و از جمله فروع اینست که جایز نیست تاخیر کردن اولاد
 اول وقت و فصلی بخلاف و ثانی اینست که طایفه از قوت نجس است مگر در وقت
 اول و دوم که در آنها اشکال است و سوم عقل و اسلام بلکه با اینست چهارم
 بوعی است در اقامه نماز که میسر بود تا نیت در آن بجا آید و اگر نه از برای
 قوت ظاهر است که ذکر بر شرط است در تمام اولاد اطفال مطلقا و همچنین در تمام
 دوم میگردانند بر آن پس جایز است از برای آن اشکال را تکمیل گویند از برای
 خود و سایر زمان ششم دونه وقت است و هجری که وقت است در اذان
 صبح اشکال از آن گرفته شود بقصد اعلام ویتاد کردن مردم بدان و معنی
 شده اند ایشان از برای آن از هجرت طایفه است از حدیث اکبر و حاضر سید
 اقامه نماز بر قول هجرت است بدان بر است زیرا که اقامه نماز بر قول است
 اینست که مزاج طهارت و قیام و استقبال قبله و در آنجا استحب است
 آن ترتیب است و اینکه اذان پیش از اقامه گویند و همچنین هر یک از تفصیل
 آنها را ترتیبی که در شده است گویند پس هرگاه هم موافق آن ترتیب است
 اقامه میکند و اگر با عاده آن ترتیب حاصل میشود و عده فصول هر یک
 از اذان و اقامه و تغییر ترتیب آنها در میان علمای آن معروف است و اجتماع
 مذکورها نیست و مقام سوم در بیان مواضعی است که در آنها ترتیب اذان گفتن آنها
 تأهیر و تأخیر شده است بر سبب آن حضرت را عزیمت و یا خدای موصوفه
 اول ترتیب اذان است در غیر از اول و برای کسیکه میخواهد در یک وقت چند
 نماز را قضا کند زیرا که در اخبار مستفیضه وارد شده است که از برای نماز اول

این
 ترتیب
 اذان

اذان و اقامه میگوید و از برای تغییر گفتا میکند با قاعده و ظاهر اخبار مزبور
 اینست که ترتیب اذان در احوال عزیمت است و فعلش بد عزیمت که چهار اقسام است
 بان نموده اند و دوم ترک اذان هر یک از آن عصر و عشا است در باره کسی که
 جمع کند سایر ظهر و عصر و مغرب و عشا و از آنکه فقها نقل نموده اند آنکه ترک
 در اینجا رخصه است و گاه صغیر است که عزیمت است خصوصا در سفر
 سوم ترک اذان است در عصر جعفر و عفره و عشا و مغرب و عشا و عشا و عشا
 که جمیع از عرفات روانه مشعر میشوند بشرط آنکه تاخیر کند از مغرب و عشا
 تا آنکه وارد مشعر شود که آنرا مزه لغز مینامند چهارم ترک اذان و اقامه
 در باره اما میگوید اذان و اقامه در آنجا که نیت شده باشد و بعضی
 علماء فرق میان اقامه و منفرد در این باب نگذاشته اند و ترک اذان و اقامه
 نسبت به شخصیکه داخل مسجدی شود که در آن اذان گفته باشد یا بشند یا اذان
 و اقامه و از آن قانع شده باشند و هنوز صفوف مامومین از هم باشند
 نشده باشد و مشهور در این باب عدم تفرقه است میان مسجد و غیر مسجد
 و همچنین میان آنکه داخل شده قصد داشته باشد اقامه کند و آنکه امام
 یا دیگر کسی باشد یا متعدد یا منفرد از آنکه تمام صفها محال خود یافت
 باشند یا بعضی از آنها هر دو از مسجد باشند یا متعدد و در ثبوت حکم
 مزبور در جمیع این شقوق اشکال است لیکن چون امر دایر است میان
 حرمت و استحباب احتیاط ترک است در جمیع این ظاهر اخبار اختصاص
 سقوط است بصورتیکه امام آن مسجد عادل باشد یا معتاد مکلف
 مفروض ششم ترک اذان است در غیر صبح و مغرب بلکه مطلقا در باره
 کسی که خود نماز را در خانه یا مکان خلوت بخواند لیکن ترک اذان در این
 پیشتر رخصه است نه عزیمت و حکم ترک اذان است در باره مسافر
 مطلقا خصوصا در راه یا مکانیکه قصر میشود زیرا که ظاهر اخبار اینست

این
 ترتیب
 اذان

که هر نماز یکی خود مقصور است از آنکه نیز مقصور است یعنی ترکش لازم است یا
 طایر مقام چهارم در میان بعضی از ارباب اذان و اقامه است بدانکه مستحب است آنکه
 اذان و اقامه با صد صوت گوید عکس اقامه و لیکن در هر دو وقت بر سبک
 باید که در هر یک از فصول و اینکه انگشتهای خود را در گوش خود گذارد در مطلق
 اذان یا خصوص اذان اعلام و اینکه صدای خود را در اذان اعلام یا مطلقا بلند کند
 هر قدر که تواند و هر چند صدای خود را بلند تر کند تا اشد بیشتر است و اینکه
 فصل کند میان اذان و اقامه در پیشانی ناید و رکعت نافله کردن یا در هر وقت که
 کردن یا نیک کردن و اقل ذکر یک بار در شده است گفتن الحمد لله است و
 در بعضی اخبار وارد شده است که کسی که میان اذان و اقامه مغرب نشیند جانا
 که گوید یا رب خود غلطی است در راه خدا یا قل و از حضرت امیر المؤمنین مروی
 آنکه یا رب خود فرمودند هر کس که میان اذان و اقامه سجده کند و در سجده
 گوید یا رب الله سجده خاشعا خاشعا و لیس خاشعا و لا یسجد صغیرا یا رب
 بعزم و طلال خود سوگند بخورم که هرگز نبخیر او را در دل بندگاه مؤمن
 خود اندازم و هبته او را در دل منافقین و مکره و کفر نکم کردن در اقامه
 یا بعد از گفتن قد قامت الصلوه مکرر یا رب لا یسجد بقلوبنا و لا یسجد
 نقیصین امام هرگاه پیش از اعیان قیل اذان معین باشد باشد و هرگاه تکلم
 بعد از اذان کند اقامه را آغاز کند و سجده از برای هر کسی که اواز مؤذن را
 شنود آنکه نا او موافقه کند مگر در جماعات که بخیر است میان موافقه
 کردن و تنیدل نمودن بلا حول و لا قوة الا بالله و اینکه بعد از ذکر کردن اسم بقیه
 صلوات بر او و بر آل او فرستد و اما اشهاد علیها و قسرها و مانند آن
 من اظهر است که گفتن آن در اذان و اقامه بقصد مطلق رجحان و استحسان
 مطلق نه بقصد جزء بودن ضرر ندارد بلکه مستحب است لیکن شاید احوط
 آن ترکه لفظ باشد تا مشرب باشد بر تبعیه و عدم استقلال باشد که

در هر یک از فصول و اینکه انگشتهای خود را در گوش خود گذارد در مطلق اذان یا خصوص اذان اعلام و اینکه صدای خود را در اذان اعلام یا مطلقا بلند کند هر قدر که تواند و هر چند صدای خود را بلند تر کند تا اشد بیشتر است و اینکه فصل کند میان اذان و اقامه در پیشانی ناید و رکعت نافله کردن یا در هر وقت که کردن یا نیک کردن و اقل ذکر یک بار در شده است گفتن الحمد لله است و در بعضی اخبار وارد شده است که کسی که میان اذان و اقامه مغرب نشیند جانا که گوید یا رب خود غلطی است در راه خدا یا قل و از حضرت امیر المؤمنین مروی آنکه یا رب خود فرمودند هر کس که میان اذان و اقامه سجده کند و در سجده گوید یا رب الله سجده خاشعا خاشعا و لیس خاشعا و لا یسجد صغیرا یا رب بعزم و طلال خود سوگند بخورم که هرگز نبخیر او را در دل بندگاه مؤمن خود اندازم و هبته او را در دل منافقین و مکره و کفر نکم کردن در اقامه یا بعد از گفتن قد قامت الصلوه مکرر یا رب لا یسجد بقلوبنا و لا یسجد نقیصین امام هرگاه پیش از اعیان قیل اذان معین باشد باشد و هرگاه تکلم بعد از اذان کند اقامه را آغاز کند و سجده از برای هر کسی که اواز مؤذن را شنود آنکه نا او موافقه کند مگر در جماعات که بخیر است میان موافقه کردن و تنیدل نمودن بلا حول و لا قوة الا بالله و اینکه بعد از ذکر کردن اسم بقیه صلوات بر او و بر آل او فرستد و اما اشهاد علیها و قسرها و مانند آن من اظهر است که گفتن آن در اذان و اقامه بقصد مطلق رجحان و استحسان مطلق نه بقصد جزء بودن ضرر ندارد بلکه مستحب است لیکن شاید احوط آن ترکه لفظ باشد تا مشرب باشد بر تبعیه و عدم استقلال باشد که

حکایت

گویند و آن عدل و انصاف و همچنین ترکه مکرر نمودن در آن شاید اولی باشد بطلان
 که مذکور شد و همچنین در میان حکم کسی که آنرا را فراموش کند بدانکه مستحب است آنکه
 برای کسی که از وی سخن بگوید آن ترکه کند اذان و اقامه را تا آنکه داخل نماز شود
 آنکه را یا میکند داخل رکوع شده است برگردد و اذان و اقامه گوید و نماز از سر
 گیرد و احوط آنست که هرگاه بعد از شروع در قرائت بخاطر اشتباه برگردد بدانکه
 بعد از دخول در نماز مطلقا برگردد و احوط آنست که هرگاه خواهد نماز را بر هم
 زند از برای ترکه نمودن اذان و اقامه را آنکه نماز را بصلوات یا سلام فرستد
 بر پیغمبر و آل او بر هم زند یا اینکه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد یا گوید السلام علی
 محمد و آل محمد و هرگاه عمل ترک کرده باشد قطعا بر نمیگردد به حاجت فم در میان
 احوط و راست و در آن چند مطلب است مطلب اول در میان قیام است و در آن چند
 فصل است فصل اول بدانکه قیام یعنی ایستادن واجب است در جمیع نمازها و واجب
 و الا نماز هتک است پس پیش از ایستادن که آنهار نشسته یا آورد بدانکه بعضی
 قیام کرده اند که در حال خواب یا بی هوش یا غفلت گذارد و لیکن باید بعد از
 و هرگاه نماز سستی در ایستادن واجب شده باشد بعضی گفته اند حکم فرعی است
 دارد در وجوب ایستادن در آن و احوط آنست که هر چه اظهر است که هر حکم نافله
 دارد و معتبر در میان علماء سیما هتک است که قیام در حال بیداری و تکبیر و الاحرام
 و قبل از رکوع و کتب نماز است و مواد از زمین در اصطلاح فقهاء و اهل علم که بر آن
 و بعضی آن قیام و هم موافق باطل میشود و میان بر این هرگاه بیدار و در حال ایستادن
 یا راه رفتن بعد از اذان یا پیش از اذان است اگر چه از روی سهو یا غفلت و همچنین هرگاه
 تکبیر و الاحرام را در حال خیم شدن از برای رکوع گوید یا در حال ایستادن است مطلقا
 مواد از قیام قبل از رکوع قیام است که از آن بقصد رکوع مخیر میشود پس هرگاه
 شخصی بجهت عاجز بودن از قیام پیشتر نماز کند و بعد از آن از برای قیام
 بر سر آید واجب است بر او که بر زمین و لایستد بایستد بعد از آن رکوع رود

در هر یک از فصول و اینکه انگشتهای خود را در گوش خود گذارد در مطلق اذان یا خصوص اذان اعلام و اینکه صدای خود را در اذان اعلام یا مطلقا بلند کند هر قدر که تواند و هر چند صدای خود را بلند تر کند تا اشد بیشتر است و اینکه فصل کند میان اذان و اقامه در پیشانی ناید و رکعت نافله کردن یا در هر وقت که کردن یا نیک کردن و اقل ذکر یک بار در شده است گفتن الحمد لله است و در بعضی اخبار وارد شده است که کسی که میان اذان و اقامه مغرب نشیند جانا که گوید یا رب خود غلطی است در راه خدا یا قل و از حضرت امیر المؤمنین مروی آنکه یا رب خود فرمودند هر کس که میان اذان و اقامه سجده کند و در سجده گوید یا رب الله سجده خاشعا خاشعا و لیس خاشعا و لا یسجد صغیرا یا رب بعزم و طلال خود سوگند بخورم که هرگز نبخیر او را در دل بندگاه مؤمن خود اندازم و هبته او را در دل منافقین و مکره و کفر نکم کردن در اقامه یا بعد از گفتن قد قامت الصلوه مکرر یا رب لا یسجد بقلوبنا و لا یسجد نقیصین امام هرگاه پیش از اعیان قیل اذان معین باشد باشد و هرگاه تکلم بعد از اذان کند اقامه را آغاز کند و سجده از برای هر کسی که اواز مؤذن را شنود آنکه نا او موافقه کند مگر در جماعات که بخیر است میان موافقه کردن و تنیدل نمودن بلا حول و لا قوة الا بالله و اینکه بعد از ذکر کردن اسم بقیه صلوات بر او و بر آل او فرستد و اما اشهاد علیها و قسرها و مانند آن من اظهر است که گفتن آن در اذان و اقامه بقصد مطلق رجحان و استحسان مطلق نه بقصد جزء بودن ضرر ندارد بلکه مستحب است لیکن شاید احوط آن ترکه لفظ باشد تا مشرب باشد بر تبعیه و عدم استقلال باشد که

بر آنکه در آن حال خرم شود بر زمین و راست نشاند رکوع کند از او باطل است
 خواه از رکوع بداند یا نشد و خواه از رکوع بداند و همچنین هرگاه شخصی قصد
 سجده می کند و بکمال این که رکوع را باطل آورد است و قبل از آنکه پیشانی
 بر سجده گاه گذارد بخاطر شریک رکوع نکرده است واجب است بر او که باز
 ایستد بعد از آن خم شود از برابر رکوع پس هرگاه میخواهد بلند شود تا سجده
 از رکوع برسد و رکوع را بجا آورد تا از شریک باطل است هر چند که از روی سهوا باشد
 و هرگاه قصد رکوع می کند و لیکن قبل از آنکه رکوع برسد از روی سهوا
 سر از سجده از برای سجده و قبل از وضع جمبه بر سجده گاه متوقف شود
 واجب است که پیشانی بلند شود تا بعد از رکوع برسد و رکوع را باطل آورد پس
 اگر راست شود بعد از آن خم شود از برای رکوع و از او باطل است هر چند
 که از رکوع سهوا است استقلال و قیام نیست که هرگاه از پیشانی
 بر و صلب می افتد بر روی بکشد بر و صلب می افتد و استوار شود و اگر
 بخوبی در عرف اهل اسلام او را شناسد که پیشانی بلند کردن بسوی پیشانی
 روی بایک زانو و جانب ضرر ندارد اگر چه باطل است که از این راست ندارد
 و همچنین اطراف پیشانی را بین انگشت سر ضرر ندارد بلکه بعضی از
 مسجیان است مانند و لیکن اظهر و اشد آنست که ترک رکوع باطل است و واجب
 بر هر مرد و با ایستاد و اعتدال در رکعت باها باشد نه بر سر انگشتان و
 نه بر چیزی دیگر بخوبی که اگر آنچه را بر او دارند بپندند و اما تکبیر کردن بر روی
 یا غیر آن در زمین بر حوائج ضرر ندارد و واجب است در قیام آنکه باها باشد
 بسیار و در آن هر یک ندارد بخوبی که از قیام بیرون رود و همچنین قیام
 که بکوبد پیش و دیگر با ایستادگی در سجده در حال راه رفتن میکند و واجب
 در قیام استوار باشد که راه نرود و تمام بدن خود را حرکت ندهد اما هر که
 داده بعضی انگشتان مثلا ضرر ندارد هرگاه فعل اکثر بیک حرکت باشد اسم
 صلوات

بنا بر اینست که
 در رکوع اگر
 سر را بلند کرد
 و رکوع را باطل
 آورد پس اگر
 ایستد و رکوع
 را بجا آورد
 باطل است

صلوات را بجا نیاید و هرگاه پیشانی اعتدال در رکوع بر پای راست و گاهی بر پای
 چپ ضرر ندارد سید در صورتیکه بقدر طول دادن قیام سهوا باشد
 و آنچه میل بیک طرف کند بخوبی مزبور چنانکه در بعضی اخبار وارد شده است
 آنکه حضرت سید الساجدین ع را که می بین می کردند فصل دوم در حکم عجز است بدانند کسی که ناچار است
 از ایستادن بر سبیل استقلال و استقرار چیزی تکبیر میکند و هرگاه تحصیل
 تکبیر گاه موقوف باشد بر بدل مال بدل میکند هرگاه قادر بر آن نباشد و مضطر
 بحال او نباشد هرگاه چند اضعاف مثل المثل نباشد و هرگاه امر او در شود قیام
 راست ایستادن بدون استقلال و خم ایستادن با استقلال اول را مقدم میدارد
 و هرگاه مردد شود میان استقرار استقلال استقرار را مقدم میدارد بلکه
 جمیع الفقهاء فرموده اند که هرگاه مردد شود میان ایستادن بدون استقلال
 و نشستن با استقلال ناچار از استقرار را مقدم میدارد و هرگاه قادر بر راست ایستادن
 نیست مطلقا نه بر و صبر استقلال و نه بر و صبر اعتدال بر تکبیر گاه سهواست
 و هرگاه از آن نیز عجز است نشسته از می کند با استقلال اگر قدری بر آن دارد
 و اما تکبیر میکند و هرگاه از آن نیز عجز است بر طایب راست میخوابد و رکوع
 بقدر و اگر نمیتواند بر طایب چپ و اگر از آن نیز عجز است بر پشت میخوابد
 و باها را طایب قبله میکند و اگر از آن نیز عجز است بهر نحو که قدری دارد و
 در جمیع احوال مقدم میدارد آنچه که تحصیل اقریب است و هرگاه مردد میان
 تکبیر کردن گداز در قیام و باها را از هم بدارد و در داشتن پیش و بین
 گذاشتن ظاهر بعضی فقهاء آنست که اول را مقدم میدارد و ظاهرا از قدرت
 نیست و هرگاه مردد نشود میان اخلاص یعنی خم شو کردن و میان میل
 کردن بیک جانب بخیر است میان آنها بنا بر قیام فقهاء و دور نیست که
 اول را مقدم میدارد مگر در صورتیکه اخلاص بسیار نباشد و میل کم که ناچار
 مقدم میدارد و هرگاه قدری دارد بر آنکه در بعضی از نماز با ایستادگی دون از

بدانند کسی که ناچار است

بنا بر اینست که

فصل اول در بیان حقیقت نیت و بعضی از اقسام آنست
 نیت است باطل نمودن یا باز نگذاشتن چیزی از روی عذر باشد و خواه از روی
 سهو خواه عالم باشد خواه جاهل خواه از الکلیه ترک کرده باشد و
 خواه عام کرده باشد یا از چیز یا اگر موجب فسادش باشد چون نیت ریاء و غیره
 از کلام بسیاری از فقهاء و مفسران این علم مستفاد میشود آنست که نیتی که معتبر است
 در نیت چون سایر عبادت عبادت است از این که در خواطر گذرانده معانی این الفاظ
 که اصل و فروع ظاهر منافی از اول و جوب و غیره است معانی این الفاظ معانی این الفاظ
 لازم دانسته اند در آن چند اصل اول معنی عبادت نیت که شروع بان میکند باینکه
 بعضی از اقسام آنرا در خواطر گذرانده و بعضی لازم دانسته اند که اولاً جمیع اجزای
 لازم از اول که نیت است تا اتمام آنست که سلام است بخاطر در آوردن بعد
 از آن نیت آن کند دوم نیت را تا بقضاء هر چند که در او مشغول بقضاء باشد
 سوم نیت و جوب در واجب و نیت استحباب در مندوب و بعضی لازم دانسته
 در واجب قصد کردن و جوب تعلیلی و وجوب و بعضی باینکه قصد کردن نیت
 ظاهر واجب میکند بعلو آنکه واجب تا آخر نیت گذشت چه تمام نیت تقریبی
 بخلاف نیت تقریبی تا اتمام در واجب که محلی است میان هر دو و ششم مقارن بودن
 نیت با اول جزء از تکلیف یا احرام باینکه بعد از فراغ از نیت بلا فاصله بگوید الله
 اکبر و بعضی لازم دانسته اند ابقاء تمام نیت را باین جهت که اگر در نیت
 بعضی نیت دیگر بنیای یا نیت اول یا نیت دوم در نیت بودن باینکه از او صادر نشود
 تا آخر نیت و حق اینست که اگر متاخرین متاخرین قائل باشند آنست که نیت عبادت
 چون نیت سایر افعال اختیار پذیر مانند خوردن و آشامیدن و نشستن و غیره
 حلاست و رفتن و آمدن و زراعت کردن و کفایت نمودن و غیر اینها امری است
 بسیط خالی از ترکیب و این عبادت است از جنس یک با عبادت و مجزئ میشود از اول

تعبیه بلام

است از اول
از کلام

در بیان حقیقت نیت و بعضی از اقسام آنست

بر کجا آوردن

بر کجا آوردن افعال اختیار پذیر زیرا که هیچ فعل اختیار پذیر صادر نمیشود از اولی که بعد
 از تصور خود آن فعل و تصور فایده و منفعت آن و انبساط و همچنان شوق و میل
 نفسانی بسوی آن و تزیین اشتیاق تا آنکه برسد بحدی که بجز آن حرکت اعضا و جوارح نشود
 بر عمل آوردن آن پس نیت عبادت است از شوق نفسانی مطلقاً یا از مرتب بر آن
 که متصل است بشروع کردن در فعل که آنرا متکلیف اجماع مینامند و آن امری است
 بسیط اگر چه حصول آن موقوف است بر دو امر تصور فعل و تصور فایده و منفعت
 آن و بر فرض مرکب بودن اجزای آن محض است بر دو امر قصد فعل معین و قصد
 غایب و غرض معین که تقریباً است جل شان و معصیتی در هیچیک از اینها نیست
 بخوبی از بعضی و سوا سیان ظاهر میشود اما جز اول از این ظاهر است که
 مطلقاً معصیتی و اشکال در آن نیست زیرا که هیچیک از اینها بدین اقسام نیست مگر
 آنکه در شبانه روزی بیک در هر روز از این چندین مرتبه افعال اختیار پذیر با قصد
 مزبور از او صادر میشود بدون تکلیف و مشقته زیرا که بالبدیه هر فردی میباید
 نماز و سایر عبادات و میان خوردن و آشامیدن و سایر افعال اختیار پذیر از جمله
 قصد مزبور نیست و اما جزء دوم یعنی قصد تقریبی اگر چه تحصیل آن بسیار
 بسیار معسر و نادر است باینکه بعضی افراد گفته اند که عبادت و تعظیم اینها تکلیف
 العباد است لیکن بحدی تردید و تکریر در نیت معنی سابق و قد فرمودن در بخاطر
 آوردن معنی اصلی لغزش الخلاف تقریباً حاصل نمیشود بلکه تحصیل آن
 موقوف است بر کجا عبادت صعبه و غیر آن از امور دیگر در کتب اطلاق سطوح
 و مادی که از نفس خود را از حب ریاست و جاه و انبساط و رصیت و استماع
 مدح و شای قضا و کراهت کمالات و لذت نمودن ایشان مثل و مصروف
 بیکرده است و این دو صفت را میباید در نفس او واضح باشد و در بیشتر اوقات در
 او باقی است و طالب است که مردم بدانند که مراد است مقدر حاکم
 در عبادت و استیاض او بر آن کنند لا محاله نمازش از برای خلق خواهد بود نه ذات

حال باشد اگر چه در هر نازی هر روز هزار مرتبه معنی اصلی و نیز از امر را در ظاهر خود
بکند و چنانکه از آن می نمودن در احوال شکر و بر نمودن در مکاید و غوا بل ان
معلوم میشود و بدانکه هر چند می شود مراتب عبادت با اختلاف نیز زیرا که بسیار
هست کرد و نظر با هم شروع میکنند در نازی و با هم فایغ میشوند از آن و در
جمع شریک و اجزاء و انکان و ادب ظاهر از آن اظهار و ترانه و ذکر و
سکون و طمانینه در قیام و رکوع و سجود و غیر آن مساویند و مع هذا یک
از ایشان با بعل آوردن از ناز استحقاق اعلای درجات صان میشود و دیگر
استوجب اسفل درجات نیز است بعلت اخلاص اول و ریاضت ثانی زیرا که ریاض
و سهر و عجب نمودن در عبادت گذشته از اینکه موجب مردود بودن
عبادت و عدم استحقاق ثواب موعود بر آن میگردد مستلزم استحقاق عقاب
نیز هست زیرا که از جمله اقسام شرک است و در اخبار وارد شده است
که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که فرای بر توای عبادت بر سر و جان
تا بشی از آن اگر در آن حال زنی که هرگز از برای غیر خدا نیکی عمل نکند خدا نیکی او را
بان غیر و نمیکند و بعضی باقی میگویند در هر جزای و ثواب عمل خود را از کسی
بطلب که از برای ایشان عمل میگوید و این از حضرت امام رضا علیه السلام مروی است که
تجربین عرفه فرمودند که فرای بر توای این عرض عمل نکنید بپایا و سهر چرا که
هر کس عمل کند از برای غیر خدا نیکی خدا نیکی او را بان غیر و نمیکند و در
تفسیر این کبریا و لا یشرک فی شریک و لا یشرک فی شریک است که هر که ناز کند
از برای ریاض و شریک است و این وارد شده است هر کس که بجا آورد چیزی
از طاعت و قصد کند بان رضای جمع بجانم و تقابل بلکه طلب میکند بان
ترک بر خلق و دوست میدهد که مردم اسم و او را و او را شنوند پس او
از جمله کسافا است که شریک گردانیده است در عبادت پروردگار خود خلقت
و انقیاد وارد شده است که حق جل و علا میفرماید که من بهترین شریک هستم

هیچکس

هیچکس را شریک نکرد با کسی در عمل و در حق و در صد خود را بان شریک
و آنکه اشک در حق و قبول کنیم از اعمال و شکر و عبادت و در این باب احادیث و آثار افزون
تر از حد و احصاء و شمار است و هیچ حسی و نامی از آن خارج ریاضت
نیست زیرا که هر چه معلوم است که هرگاه عاقل سلیم را مثلا قصد تو مان
فرستد بعد از آن معلوم او شود که مقصد او کیست و آن معلوم شده است و
اینکه هرگاه در معادله مذکور ثبت میکند هر آنکه قصد و بگویند با حق
میشود لا محاله مدتها میبرد در عسر و یسر تا سفت آن عین جزو و
مخورد پس چنانچه خواهد بود حال کسی که در طاعت تمام عمر خود را مشغول عبادت
کند و با شکر و سپاس شوی و با وسهر و ترک اخلاص از در ظاهر عالم
که در بهشت حق تعالی با آن اعمال مقرب فرموده است محروم شود و بعلت آن
محروم شده تا از ثوابهای غیر مستحقان و مورد عتاب پادشاه و قهار و استوار
البی غدار و مستوجب انواع ناز و معیشت شدن در سکه مشرک شود
کفر کرده چنانکه وارد شده است که ملائکه در روز قیامت مجبور جمیع خلایق
ریا کار را بجهاد اسم خدا میکنند که یا مراوی یا مشرک یا کافر یا کافر یا مشرک
من هذه النحس العظمی و المصیبة الکبری من استغاثت غیر الله و بالضعفاد
من عباده و وقت بر حیم پس از این کلمات معلوم شد انکه انچه را که است در این
باب طالب کرانید و نیز است از سقا میر معمر و ریاض و عجب چنانکه
وارد شده است که عمل خالص است که صاحب طاعتش را بش مردم میباشد
و آن وجود در آن حد تقصیر بدون ندادن و اناس را بخرید و کوشد و آن
اجزای و شریک پس حق است که هر چه بخواهد از آن بجز و ریاضت مکر انچه
تعیین عمل او فرموده پس بر آن پس کسی که در بلد خود مابست و قضای در هر
او باشد و عادت میباشد که در نازی و شکر باشد و آنکه با فایغ و عجب را بعل او
مانند و وقت ناز صبح مثلا بر او داخل شود کافی است بود که بعد از تحصیل

نقد ماسه را از طهارت و سلامت و بکار و غیره بقصد خیریه ان
 وقت بعد از آنکه بگوید و شروع در ذکر آن کند و احتیاج بیکدیگر
 الصبح از غلوه و غیره بفرموده اند و در هر یک از این معانی آن در ظاهر
 هرگاه قضای آن در صحت باشد و عارض نباشد و می تواند بود و از صحت
 کند بکار او و یکی بقصد آن است و بگوید که تعیین کند یکی از این قضای
 در یکبار از برای او و همچنین کسیکه عاریه بکند یا فقه صحت دارد و می تواند
 که بعد از آنکه در حق قضای او با او فقه آن بجا آورد باید که تعیین کند و
 رکعت را از برای خود بخیر دهد و رکعت دیگر را از برای فقه و همچنین می تواند
 که در آن حق قضای او بگوید که بخیر است مسأله قصه را تمام در اینها می تواند
 اخذ است که در حق تعیین کند یکی از اینها و همچنین است
 حال سایر نمازها بکسر سایر عبادت و مختصر و مشترک که در هر یک از این
 عبادت معین است احتیاج تعیین نیست و هر جا که مشترک است مسأله
 عبادت و غیر عبادت یا مسأله عبادت یا غیر عبادت از آنکه شروع در آن می کنند
 معنی کند بعضی از خداوند و میزانت آن هر چه باشد از آن و قصه را تمام
 و وجوب و احتیاج و غیره و بدانند که مشهور نیست که مراد از شریعت تقوی
 شرط صحت جمیع عبادات است که بعد از آن تقوی و نزدیکی معنوی نزد
 خداوند یا رضای او و خوشنودی او و عبادت او از اینها و خواندن بیک
 راجع محقق است نه بخود مکلف چیزی که مقصود اول آن عبادت باشد
 حق آنکه هرگاه بقصد فقه در حق عبادت یا غیر عبادت از آن و در حق
 عبادت یا غیر عبادت یا فقه است و خواندن که در حق عبادت یا غیر عبادت
 تکلیف نمودن اکثر عوام بیک خواص هم برتری بخود از این مرتبه از مقوله
 تکلیف محال است بیک بعضی از معاصی حکم کرده اند با اینکه هرگاه عز مش
 از عبادت است که عبادت خدا را وسیله تحصیل بعضی از منافع دنیوی
 گرداند

در حق عبادت یا غیر عبادت یا فقه است

در حق عبادت یا غیر عبادت یا فقه است

در حق عبادت یا غیر عبادت یا فقه است

گرداند نیز صحیح است و قال آن قوی نیست اگر چه اول و احوال است که بعضی غیر
 غیر نکند چنانکه وارد شده است که عبادت کند که آن حق تعالی بر سرش انداخت
 اول آنهایی که عبادت میکنند از خوف هم و آن عبادت غلامان و مالکی است که از ترس
 خوب خدمت میکنند و قسم دوم آنهایی که عبادت میکنند از برای تحصیل ثواب
 و آن عبادت اجرائیست و قسم سوم کسانی که عبادت میکنند از جهت محض محبت حق تعالی
 و طاعت و آن عبادت احرار و آزادانست و آن افضل است از دو قسم سابق و بدانکه شهر
 نیست در اینکه هرگاه در تمام نماز یا بعضی از آن قصد را یا بمعنی یا محبت کند
 یا جمع کند مسأله قصه و نیز بقصد یکی از امور مزبور نماز او مقبول نیست بلکه
 اعاده آن واجب است مطلقا هر چند که قصد فریضه باشد یا عبادت یا غیر عبادت
 آن ممکن است که اجبت و محبت را از محض حق ببرد و قصد را یا محبت بر سبیل
 غلبه هر دو ظاهر است بکفره لیکن التفات بان نکند و بنای عمل خود را بر آن نگذارد
 که ضرر ندارد و در این باب و قایق جدید است که ذکر آنها در این رساله مستلزم
 نیست طلب آنها از کتب اطلاق باید کرد و اما ما عادی را و عجب را از احوال
 نمی گویند تا باقی هم بنویسند پس محقق از مفصل حکم آنهاییست که هرگاه آن
 عزیر از جمله چیزهاییست که لازم عبادت است مطلقا مثل قصد صدقه کردن یا
 تبرع فقهی او و خود را نام یا استناده و وقتیکه محض است ادب در برابر سرود
 مثل قصد ایستادن کردن کسیکه نزد یک با و خواسته است در نماز چهره که اقتضا
 نماید در آن بر او قائل چهره و مثل آنکه بزرگوار و مانند آن پس خواندن که
 ضمیم نمودن قصه آنها با قرینه مطلق نیست بشرط آنکه سیرت و بابت اخروی
 در نظر او و بعد از آن و قوی باشد که اگر آنرا عمل نمیشود هرگز خود تنها
 تا محقق میشود او را بر عمل و هرگاه از جمله چیزهاییست که لازم بعضی افراد
 عبادت است و باین بعضی لازم بعضی از صفات آن عبادت است که آنرا کند
 ممکن است مثل غسل کردن در ایام تابستان یا آنکه از آب گرم و مثل بلند کردن
 در آب سرد

در حق عبادت یا غیر عبادت یا فقه است

در حق عبادت یا غیر عبادت یا فقه است

در حق عبادت یا غیر عبادت یا فقه است

از آنکه نباشد سیم اگر عدول غیر فضا باشد که از خود فوت شده باشد
 نماز دیگری اگر چه فضا و آن نیز واجب باشد استیجاب یا غیر آن چهارم از محل
 عدول نکند ششم باشد چون مثال مفروض اما اگر که ششم باشد چنانکه هرگاه
 در مثال مفروض بعد از سلام واجب بخاطرش آید یا اگر بعد از داخل شدن
 در رکعت سیم ظهر بخاطرش آید که نماز صبح را بگوید مطلقا یا بطریق غیر شرعی
 کرده است عدول جایز نیست اما اگر در فرض اخیر قبل از داخل شدن در رکوع رکعت
 سیم بخاطرش ظاهر است که میتواند که از رکعت سیم ساری و عدول بنماید
 صحیح کند اگر چه از حد یا استیجاب بدل آن خارج شده باشد پنجم اگر نماز فضا
 که در رکعت ششم است متعذر باشد پس اگر بسیار باشد در جواز عدول اشکالی نیست
 ششم اگر هر یک از عدول غیر و عدول البر از این دو سبب باشد پس هرگاه یکی
 از اینها از ایت باشد عدول جایز نیست و ظاهر است که فقره ششم در
 جواز با وجوب عدول بعد از تحقق شرایط مزبوره سایر آنکه هر دو نماز در هر دو
 احوال و قصر و تمام و عذر رکعات مساوی باشد یا مختلف و همچنین فرض
 نباشد سبب آنکه قبل از شروع در نماز از ادای عالم باشد عدول کرده است
 و این در حین شروع و احوش کرده است یا آنکه در اثناء ادای عالم باشد
 ششم باشد دوم عدول است از نماز فضا یا از فضا یا دیگر که قبل از آن واجب
 کرده شود مثل آنکه داخل در نماز عصر فضا شود و در اثناء آن معلوم شود
 او را که نماز ظهری قبل از آن از او فوت شده است و ظاهر است که علاوه بر وجوب
 عدول نمودن نیست در این صورت نیست بشرط که از کلام سابق استنباط
 میشود از برای کسی که آنکه فقره ششم بر آنکه سبب عدول کردن است از آن
 ادای نماز ادای دیگر که محسب در بر مقدم است بر آن مثل آنکه داخل در نماز
 عصر یا غشا شود و بخاطرش آید که نماز ظهر یا مغرب را نموده است بشرط آنکه
 استیجاب شروع در وقت مشترک باشد زیرا که هرگاه در وقت مختص با عدول

سجده

شروع کرده باشد اصل نمازش باطل است و هرگاه در وقت مختص حاضر باشد
 عدول جایز نیست و ظاهر بعضی اخبار و فتوای بعضی ائمه است که هرگاه بعد
 از فراغ بخاطرش آید باز عدول میکند بشرط آنکه هر دو نماز در یک رکعت یا یکی
 باشد چهارم عدول نمودن نیست از فضا یا از سایر رکعت بعد از آنکه هرگاه
 در اثناء نماز معلوم شود که وقت ششم است بعد دیگر هرگاه نماز فضا یا تمام
 کند نماز او از آن وقت میشود و ظاهر است که هرگاه انقضای وقت دارد که
 نماز فضا یا تمام کند و یک رکعت از نماز ادای در وقت و با قیام در خارج وقت
 چنان میکند و الا نماز را بر هم میزند و مدارج بنام ادای میکند مگر آنکه در آخر
 نماز بخاطرش آید بخیر که هرگاه آنکه هر دو نماز را یک رکعت از ادای بخیر کند
 که در این صورت احوط است که پیشتر از هر دو واجب است در احوال آنکه از تمام
 کند بعد از آن هر دو نماز را اعاده کند بلیغ احتیاط واجب پنجم عدول کردن است
 از قصر یا تمام و عکس و این مسئله را بجهت صوری فرض میتوان نمود اول آنست
 که هرگاه مسافر داخل در نماز شود بنیت قصر در اثناء آن قصد اقامه کرده
 بود در آن مکان کند لازم نیست بر او که بنیت را بر او بگذارد از قصر یا تمام و آن نماز را
 بنیت تمام تمام کند و دوم آنست که هرگاه مسافر در یکی از مواضع از بعد رکعت
 اخیر است در آنجا مسافر قصر و تمام بنیت قصر داخل در نماز شود و در اثناء آن
 نماز ادای از برای او قوی دهد و حواله کند آن نماز را بنیت تمام تمام رسانیده
 میشود و نیست که از برای او جایز است عدول کردن بلکه بعضی از محققین حکم
 کرده اند که هرگاه در صورت معروضه تمام کند نمازش صحیح است سیم
 آنست که هرگاه مسافر قصد اقامه کرده بود در مکانی کند و داخل در نماز
 شود بنیت تمام و در اثناء نماز را بنیت متصرف شود عدول از قصد اقامه
 نکند مشهود است که هرگاه داخل در رکوع رکعت سیم باشد است بنیت
 بر میگرداند بقصر و الا نماز را بنیت تمام تمام میکند چنانکه خواهد آمد چهارم

این حکم از آن است که فضا را باطل است
 و اگر در وقت مختص باشد
 عدول جایز نیست

جميع را اهره كوده و مشهور در سفره تقيير است ميان هر دو اوقات و بعضی
 سحاب را ستراند از برای اودم و زوال الی غیر و بعضی و ظاهر احوال است
 که سراج طاق بودن در تقيير لازم است باینکه هرگاه دو تقيير با چهار تقيير باشد
 تقيير کف و واجب بر او که بگوید هر چند که یکی از آن شفع را بغير
 تقيير الاحرام گفته باشد لیکن اگر اخصار کند بر او شفع نماز او صحیح است اگر
 چه در ترک مواعاة طاق بودن آن است هرگاه از روی عمد نباشد مگر آنکه از اول
 قصد شفع کرد تا بدین داشته باشد یا آنکه بجای طاق کند مشغول قرائت واجب
 شود که در حین نمازش اشکال است و احوط اعاده است و بدانکه از جمله سحابت
 مؤکد در ایجاب است که دستهای خود را بردارد و بعضی آنرا واجب یا مستحب
 و احوط آنست که از ترک نکند بسیار در تقيير الاحرام و در تقيير آن علماء را
 خلافت و اشهر آنست که اعتدال بدین میکنند که سرهای انگشتان بخاک نشاند
 تا زخم کوش و آنکه مقارن گفتن صبح و عصر شروع بر خواندن میکنند و مقارن گفتن
 زای کبریا آنها را بغایت ارتفاع مزبور میرساند بعد از آن آنها را پایین میآورد و بعضی
 گفته اند نام تقيير را در صبح یا این آوردن میگوید و غیر از این نیز گفته اند و ظاهر نزد
 احتقار آنست که مجرد مقارن تکیه می کنند و این همه در قضا که موجب تفسیر بلکه
 تعدد و مقتضی وقوع در گرداب و سواس و اعتدال در شب است چنانچه لازم
 نیست و همچنین سجدت که در وقت بالابردن شکم دستها را روی بقبله
 دارد و انگشتان را بهم حسابند مگر انگشتی مهین را که در آن خلافت و
 احوط آنست که در جمیع تقييرات همین جلالت را اظهار کند و رای اکثری ساکن
 تا مراعاة قواعد قرائت و ضوابط عریضه باینکه هر یک از آنها قبل و بعد جدا
 کند و بقدریک در وقت لازم است ساکت شود مطلب چهارم در بیان قرائت
 و تسبیحات بعد از قرائت و در آن چند فصل است فصل اول در بیان آنچه واجب
 از قرائت بدانکه واجب در هر یک از دو رکعت اول نمازهای واجب و نوافل است

در تقيير

و تقيير

و تقيير دیگر از سورهای قرآن واجب بر او که آنها را تمام بخواند و احوط آنست
 که آنها را بخواند در قرائت متداوله صحیح بسیار مرسوم است بخواند و اگر تقيير
 قرائتیکه در بعضی قرائتها بر حرف ششم شده است نکند اگر چه مشهور است
 که قرائت هر یک از قراء سبعه انکفاست آن نمود پس هرگاه عمد و یا یکی از آنها را
 ترک کند یا بحرف از حروف آنها کم کند اگر چه شده بد یا مد واجب نباشد یا
 بحرف در آنها زیاد کند اگر چه از حروف مد نباشد و سبب اشباع بکوار حركات
 زیاد شده باشد نماز او باطل است و همچنین هرگاه بدل کند حرف یا هر کف از پیش
 خود یا آنکه بخیر از اشباع بواسطه قراء سبعه رسیده باشد نیز نماز او باطل است
 هر چند که بروفق قواعد عریضه نباشد بلکه هرگاه در حال غیر قصد داشته است
 که چنین عمل کند اصل نمازش باطل است هر چند که هنوز نکرده باشد و هر چند که
 عدول از آن قصد نموده باشد و ظاهر آنست که جاهل بمسئله حکم عالم را دارد و
 هرگاه از روی سهو و مخالفت چیزی از امور مزبور نماید پس اگر قبل از رکوع بخاطر سهو
 اید بر میگرد و آنچه را که قرائش کرده است یا تقيیر کرده است بر آن صحیح و بخیر
 و اعاده میکند آنچه را که بعد از او است تا ترتیب بعمل آید و الا بر میگرد و آنکه
 در حین نماز او نیست لیکن احوط در هر یک از دو صورت اخیر آنست که در سجده
 سهو کند و هرگاه مخالف چیزی دیگر از قواعد علم قرائت کند مثل آنکه ترک کند مد
 در اوقات انا انما انزلنا وانا اعطينا ومانعان یا ترک کند او عام بخودن نوزد ساکن
 در حرف بر ملون یا ترک کند غیر را در غیر از اول و لام از آن تا وقت کند در
 جاییک حکم بقیه آن نموده اند یا ترک کند وقف را در جاییک از لازم دانسته اند
 و مانعان از قرائت پس اظهر آنست که موصوب بطلان نماز او میشود مگر در
 صورتیکه موجب اختلال نظم و قرات موالات یعنی اتصال حروف و کلمات شود
 که اظهر بطلان است بسیار در جاییک موجب اظهار همزهای وصل شود مثل آنکه
 بر هر یک از لفظ جسم و لفظ سر و لفظ الرحمن وقت کند و همزهای الله و الرحمن

اودم و زوال

قوله قرائت

والرحیم را اظهار کنند و همچنین هرگاه وقت بر حجت یا وصل سکون کند که احوط نیز
اعاده نماز است هرگاه از روی عمد نباشد و اعاده نماز است هرگاه از روی سهوا باشد
و هنوز داخل در رکوع نشده باشد و احوط آنست که عمل آورد تا غیر از آنکه قرائت واجب
باشد و آنست که بسیار در حکم کذا اتفاق بر آن نموده اند و اما اقران حروف از قرائت خود
بسیار بشمارند و خوبان نیست و لیکن آیا واجبست که هر حرف را از مخارجی که قرار
از برای آن بیان نموده اند بیرون آورد یا کافی است آنکه بخوبی بیرون آورد که از سایر
حروف ممتاز شود باینکه در بعضی عرب اینها را بحرف گویند یعنی آنکه مثلا ضاد را
بخوبی گویند که از غمض ضاد گویند اظهار احوط است و احوط اولی و طایفه است در حال
صوت را اعنی هنگام تنگی وقت یا خوف فوت شدن حاجت هم اگر آنکه اقتضا کند
بر سوره فاطر بیک ظاهر است که هرگاه از وقت انقضای آنکه گذرد هرگاه اقتضا
بر حمد تنها کند تمام نمازش در وقت واقع میشود و هرگاه حمد را با سوره بخواند بیک
باید بیشتر از آن در وقت واقع میشود و باقی نماز در خارج وقت نیز واجبست که سوره را
را بگوید و همچنین ما سوره هرگاه کان دارد که اگر تمام سوره یا بعضی از آن را بخواند امام
سرازم رکوع بر میآورد اتفاقا حمد میکند و بعد از آن سوره را از سر نو است از هر
سوره غیر از براءة پس هرگاه از روی عمد آنرا ترک کند در غیر از حال تغییر نماز و احوط
و هر سوره را از کافیست مگر سوره و الطحی و الم نشرح و سوره قیل و لایلا فی ریا
که سهواً برسد و سوره اول حکم یک سوره را دارند و همچنین دو سوره دومی و مگر
سوره که شتم بر سوره واجب باشد و آن سوره الم تبارک و سوره حم فصلت
و سوره النجم و سوره افراسه زیرا که اینها را ظاهر است که حرام است خواندن
انها در نماز و اجبی بیک شروع کردن در اینها نیز حرام است هرگاه بینه جز شتر
باشد اگر چه قصد عدول داشته باشد زیرا که عدول از سوره بسوره دیگر
اگر چه باینکه بشرط عدم تجاوز از نصف باشد و ثلث لیکن آن در وقت است که
از اول قصد عدول نکند بل هرگاه بقصد مجزوء تلاوة قرآن معادای بر سوره را

از قرائت

از آن بخواند ضرر ندارد و مگر سوره طویله که وقت کجایش خواندن آن ناشایسته
پس هرگاه از روی عمد شروع کند بیک از سوره های مزبور یا بر مشهور نماز و احوط است
هر چند که جاهل بمسئله باشد و احوط آنست که در صورت جهل بمسئله نماز بر هم
نهدد بلکه بخوبی که در غافل مذکور میشود عمل کند و نماز را با اعاده کند اما اگر از روی
غفلة باشد پس خلافی در عدم بطلان نماز نیست لیکن هرگاه شروع بسوره طویله
کرده است آنرا قطع کند در هر جا بیک متذکر شود و عدول بسوره دیگر کند و اگر
شروع بسوره سجده کرده است هرگاه متذکر شد قبل از خواندن تمام این سوره
نیز آنرا قطع میکند و عدول میکند بسوره دیگر هر چند که بعضی از این سوره را خوانده
باشد و هرگاه بعد از آن متذکر شود پس اگر بعد از سلام بخاطر شایسته پیشتر نماز
او صحیح است لیکن در هر وقت که بپایان این سوره میکند بقصد احتیاط و هرگاه بعد
از تمام شدن این سوره بخاطر شایسته در آن خلافت بعضی از علماء فرموده اند احوط
آنست که فوراً سجده کند بعد از آن راست شود و نماز را از آنجا که گذشت سر
تمام کند و نماز را اعاده نکند و طایفه از قریب است و همچنین است حکم هرگاه در یک نماز
سجده را خواند و مصلی استماع کند و ظاهر بعضی روایات آنست که هرگاه این سوره را
آخر سوره باشد بعد از خواندن آن رکوع میکند و سر بر میدارد و سجده میرود
بعین سوره نماز و سجده تلاوة هر دو و نمازش صحیح است و بنا بر این احوط آنست
که در رکوع اقتضای بر اهل واجب کند و بعد از آن تکبیر در سجده نماید و همچنین
هرگاه در حین رکوع یا در نشایان یا بعد از آن قبل از سجده استماع این سوره کند
یا بخاطر آورد که قبل از این خود این سوره را خوانده است در نماز یا غیر نماز و سجده
نکرده است از روی فراموشی یا از روی عمد احوط آنست که بخوبی مزبور عمل کند
و اعاده نماز نکند و بدانکه چنانکه خواندن سوره های عظیم در فرضیه بقصد آنکه
جزء نماز است و خواندن این سوره در آن مطلقاً بعین بهتر است که باشد حرام است
همچنین استماع این سوره نیز حرام است بدانکه آنچه مذکور شد از احکام مخصوص است

بنمازها را و اما نمازها را بر سر می نماید است در هر حال آنکه نمودن در نمازها بر سر
 چه نمازها و خواندن سوره های عزیم و جمع نمودن میان دو سوره که اندک در هر یک
 حرام است چنانکه خواهد آمد و بنا بر این هرگاه در نماز یک از سوره های عزیم را خواند
 همسنگه ای سوره را خواند و سوره دیگری نگاه بر میخیزد و نماز تمام میکند و
 اول آنست که بعد از تمام سوره حمد را اعاده کند بعد از آن بر کوع رود و هرگاه
 نماز ستمی کند و مانند آن واجب شود احوط آنست که بطریق دیگر نماز است
 در نماز و احوط آنست که در میان آن سوره خواند و واجبست در هر رکعت سوم
 از نماز مغرب و دو رکعت اخیر از نمازهای چهار رکعتی بعد از آنکه خلافت نیست در آنکه
 مصلحتی نیست در آنجا میان قرائت فاتحه و کتابتها و تسبیح و تسبیح خلافت
 در آنکه کذا سبک افضل است و تسبیح و اظہار آنست که تسبیح افضل است مطلقا
 یعنی اگر از یک امام باشد یا مأموم یا منفرد و اگر از یک در دو رکعت اول حمد را
 قرائت می نماید یا در همین خلافت در وقت واجب از تسبیح و تسبیح سیم
 در میان متاخرین آنست که قرائت آنست که کمتر بر یکدیگر سبحان الله و الحمد لله
 لا اله الا الله و اسیر کبر و اکبرش آنست که سر مرتبه مجموع از یکدیگر و بعضی بخوبی
 زیاده بر آن نیز بخورند و بعضی از متاخرین مطلق ذکر را کافی دانستند و احوط آنست
 که بقول اول عمل کند و احوط از آن آنست که تسبیحات اربع مرتبه را سر مرتبه بخواند
 فصل سوم در بیان سایر احکام قرائت و تسبیحات و آنجا چند امر است اول
 آنست که واجبست هر دو قرائت حمد و سوره در نماز صبح و در دو رکعت اول نماز
 مغرب و عشا و اخفات در سایر نمازها و در هر رکعت سوم از نماز مغرب و دو رکعت
 اخیر از نماز عشا مگر در نماز جمع که ستر است در آن هر دو قرائت و بعضی قرائت
 در هر رکعت اول از نماز ظهر و عصر نیز استثنای کرده اند و مگر در سیم از هر یک
 هر دو قرائت مطلقا مگر در دو رکعت اخیر هرگاه حمد را اختیار کند و هرگاه تسبیحات را
 اختیار کند نیز واجبست اخفات مطلقا و معنی هر دو اخفات که بلفظ فارسی

بلند و اهسته میگوید معلوم است در عرف و عاده اهل لسان و مستغنی است
 از تفسیر و بیان و آنچه بعضی از علماء در تفسیر آنها فرموده اند که اقل حرام آنست که
 کسی که نزدیک باو باشد صوت او را بشنود و اخفات آنست که خود آنها بشنود
 خلاف تحقیق آنست که در بسیاری از افراد مختلف میکند چنانکه بر اهل بصیرت ظاهر
 و هرگاه کسی بخالف حکم سر ببرد کند باینکه اخفات کند در جاییکه هر واجبست
 باینکه در آنجا بیکه اخفات واجبست نماز او باطل است هرگاه از روی سهو یا جاهل
 بمسئله باشد و الا صحیحست و لیکن هرگاه در شای قرائت مذکور عالم بمسئله شود
 اخیر را که خوانده است صحیحست و در آنجا از آن باقی مانده است بخوبی بر عمل میکند
 و هرگاه شنیده باشد آنکه در بعض نمازها حمد واجبست و در بعض اخفات و
 لیکن محل هر یک را یاد نگرفته باشد و باینکه بخالف کند نیز نمازش باطل است و
 بدانکه حکم بر نور مخصوص است بر دو اما از پیش پیشهم هر یک کردن در نمازهای چهار
 رکعتی و از آن نیست و اما اخفات کردن در محل اخفات پس در وجوب آن اشکال نیست
 و احوط آنست که در نمازها اخفات کند و اما احتیاطی مشکل پس احوط آنست که
 در هر مرتبه تسبیح را تسبیح در جاییکه نماز کند که مرد یا مجرم صدای او را بشنود و بدانکه
 حرام است در قرائت و غیر آن از آن که در نماز بسیار بلند خواندن بخوبی خارج از عاده
 شود و همچنین بسیار اهسته خواندن بخوبی خود هم نشنود تا بوجود حق سامع
 و عدم مانع و اگر چنین کند نماز او باطل است بنا بر ظاهر بعضی آیات و اخبار سیم در
 صورتیکه آنکه آنکه بکند را بداند الفاظ در ظاهر که از حدیث انفسی سیاحت میا
 بچینایدن لبها و زبان بدون اخراج صوت از سین و اما قنوت و ذکر رکوع و سجود
 و تشهد و سلام و تکبیرات مستحبیه و همچنین در نمازهای ستمی و واجب غیر آن
 شبانه روزی پس بخیر است در جمیع آنها میان حمد و اخفات مگر در مأموم که حکم
 او بعد از این مذکور میشود دوم آنکه واجبست بر هر مکتبی حمد و سوره را یاد
 کرد و با وجود قنوت بر حفظ کردن کافی نیست از روی مکتوب خواندن و کسیکه

بهر نماز

تا به صلوات شده باشد یا آنکه تقصیر کرده باشد در حفظ نمودن حال و سوره یا بعد از
 بیرون آمدن از آن مکان یا در آن مکان باشد واجب بر او که از روی معنی خواند
 یا کسی را که میخواند که کلمه تعلقین او کند یا بجماعه سازد و هرگاه قدری بر هیچیک
 از اینها نداشتند باشد حتی بدل نمودن مانی که مضرب حال او باشد اگر قدری بر
 خواندن حمد تنها دارد استغفار میکند و خواندن سوره از او ساقط است و اگر بر آن
 نیز قادر نیست اگر قدری بر خواندن بعضی از حمد دارد اگر مضرب است یا بر بیشتر
 پیشه از آن میخواند و اگر کمتر از آن است پس اگر مشتمل بر معنی نامر باشد و بر
 خواننده از صدق میاید آنکه قرآن خواند واجب بر او نیز آنکه از آن بخواند و در
 هر دو صورت واجب بر او که بعضی از حمد بخواند از سایر سوره قرآن
 بخواند اگر میتواند یا آنکه بخواند که میدانند بخوانند تا بمقدار سوره حمد
 قرآن کرده باشد و هرگاه هیچ از قرآن نمیدانند جمیع از علماء فرموده اند که بعد از آن
 تسبیح و ذکر مستحانه و تلقین میکنند و بعضی گفته اند که هر چه در آن میخواند باید که بتواند
 میخواند و خواندن اول اظم است و بنا بر این احوط آنست که تسبیحات اربع را بخواند و
 کسیکه قادر است بر خواندن حمد دون از تسبیحات اربع معین میشود در حق او
 خواندن حمد در دو رکعت اخص چنانکه در باب دیگر گفته شد بر خواندن تسبیحات
 اربع دارد دون از حمد معین میشود تسبیحات و هرگاه بر هیچیک قادر ندارد ذکر
 حقیقی میکند بجز هر آنچه ممکن است و هرگاه بر آن نیز قادر ندارد ذکر حقیقی
 میکند بجز تسبیح میخواند و در جمیع این صور هرگاه ممکن باشد از نماز جماعت
 یا از خواندن از روی مکتوب یا از مواظقت نمودن با کسی که او را تلقین کند از مقدم
 سید و الا نماز را تا صیر می کند تا آخر وقت و نماز دیگر وقت نداشتند
 مشغول بکار میشود و هرگاه تسبیح شده ضعف قادر بر بلند خواندن در
 نمازهای جمعی نباشد اخصتر میخواند و هرگاه قادر بر مطلق خواندن نباشد
 استعاذه بلسان میکند و الفاظ حمد و سوره در جواهر میگوید و هرگاه ممکن
 از آنکه

فرج میسر

از تحریک لسان و جنبانیدن لبها نیز نباشد و الا از مقدم میگذارد و هرگاه بر هیچیک
 از اینها قادر نباشد بعضی از علماء فرموده اند باید که بقدر قرائت و تسبیح واجب
 نباشد و این قول بنظر مستحب بعد است ولیکن عمل کردن بان احوط است هرگاه بر
 سکوت طولی که میگوید اسم صانع است نباشد سویم آنکه واجب است مراعاة ترتیب
 در هر یک از قرائت و تسبیحات بدان که باید که حمد را قبل از سوره بخواند و آیت کلمات
 هر یک را بر تری که در قرائت بخواند پس اگر مخالف ترتیب کند باید که سوره را قبل
 از حمد بخواند یا اینکه این متاخر را از حمد یا سوره قبل از آن متقدم بر آن بخواند اگر از
 سوره حمد باشد و مقصد جز بودن از نماز خواندن است نماز او باطل است یا اگر
 در حال سیر نماز قصد مخالفه داشته باشد و جمیع از فقهاء در صورت مزبور حکم
 کرده اند بطلان نماز مطلقا و بعضی بعدم بطلان مطلقا لیکن بشرط اعاده متاخر و هرگاه
 از روی سهو یا بقصد تلاوة قرآن متاخر را قبل از مقدم بخواند نماز او باطل نیست
 لیکن باید که در هر دو متاخر را بخواند تا ترتیب مزبور بر او بیاید و بعضی از علماء فرموده
 اند در صورت مقدم نمودن سوره بر حمد واجب که هر دو را اعاده کند و ویران مقدم
 نیست چه نام آنکه واجب است مراعاة موالاة میان آن است و کلمات و حروف
 حمد را از حمد و سوره پس اگر فصل کند میان آن است یا کلمات یا حروف اینها مجزئ
 دیگر یا سکوت نماز او باطل است هرگاه بخواند که از هر یک از اینها خواندن بیرون
 شود پس هرگاه فصل بجز قلیل از آن غیر و از کار یا سکوت کند ضرر ندارد خصوصا
 در جای که مناسب مقام باشد مثل آنکه بعد از ایها الذین امنوا المصلیة ربنا کون
 یا بعد از ذکر اسم سالیق صلوات علیک و آله کوبد و مخصوصیت آنکه معتقد است
 فصلی سکوت و غیر آن میان حمد و سوره آنچه در میان آن است هر یک معتقد نیست
 و در میان آن است معتقد است آنچه در میان کلمات معتقد نیست و در میان کلمات
 معتقد است آنچه در میان حروف معتقد نیست زیرا که آنکه سکوت در میان
 حروف کلام و احادیث معتقد است کلام میشود پس هرگاه چنین عمل کند اعاده آن کلام لازم

نماز باطل

سکوت مجزئ

بهر زمانیکه میتوانی میگوید و حکم را بگوئی که در آن وقت که گشت و یک خدایت
 بگویم من بگویم که هر قدر که میتوانی بگوئی و هر قدر که میتوانی بگوئی
 از قدر واجب و تقاضای نمودن از منهای و منهای و منهای و منهای و منهای
 زکوی اقل است و بر فرض تساوی محاسبات میان آنها هر قدر که در شش
 مطلقا ندارد اما میگوید معصیتی که در حقیقت کلاست و هرگاه قدری بر خفته باشد
 لیکن فکرها بر طایفه غیر نفوذ کرده و واجب در آن موارد نیز بر یک است و در هر یک از اینها
 بر دو بار ایضا با غیر آن و لیکن میگوید پیش از آنکه واجب شود اظهار است که در واجب
 بر او که چنین کند شرط آنکه تجاوز از ضوابط و در کوی نکند و بنا بر این مجوز در سبب است
 اقل واجب در کوی شروع در ذکر واجب میکند و تغییر از درجین زیاد کرده و اظهار است
 راسته شدن میگوید و بقدر امکان سعی کند که ذکر واجب در عین بودن بر هیئت
 زکوی گوید و بدانکه چنانکه طایفه غیر نفوذ کرده و واجب لازم است همین ظاهر است
 که شد و محذور است پس اگر بعد از آنکه از آنکه در عین حرم شدن یا
 راسته شدن گوید در محذور از او اشکال است مگر آنکه عرض او مطلق ذکر باشد
 ذکر کوی واجب است که تا کلام کوی بر سبب است و قرار نگرفته است شروع
 در ذکر واجب میگوید مطلقا و همچنین تا فارغ نشود از آن سر بر نهاده فصل
 در محاسبات کوی است و ایضا بسیاری از جمله ایضا است که چنانچه از حرم شدن
 تکبیر گوید بگو بگو در تکبیر الاحرام مذکور شد و بعضی از او واجب دانسته اند که
 دستهای خود را بر آنوها گذارد و دست راست را پیش از دست چپ بر آن
 گذارد و انگشتان خود را از هم جدا کند و کفهای خود را بر عین آنوها بگذارد
 را آنوها را بست کند و گردن خود را بکشد و پشت خود را راست کند و بگوید
 اگر قدری آب بر پشت او ریخته شود از جای خود حرکت نکند و در کشیدن و
 راست داشتن کردن خود قصد کند که عبادت میکند و از این میگوید و در هر یک
 که گردن را بر پشت او ریخته و چشمها را خود را ببندد یا نگاه کند یا این قدرها پیش از آن

بدون احتیاط یعنی تیر و شک نگاه کردن و اینکه در حال قیام و وسعت وقت احتیاط
 تسبیح کاری را با تکرار یا اینکه از اسر مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه یا بیست و یک
 و بر عدد طاق ختم کند و بعضی از احادیث میگویند در عصر لازم است که بر سر خود
 تکرار تسبیح کردی بلکه مطلق تسبیح و ذکر آنکه بقیه تعیین کند یکی از آنها را از برای
 واجب و بقیه را از برای حجت و اظهار نزد حق عدم لزوم تعیین است و اینکه
 هرگاه تجاوز از حد خود کرد یا حجت بعد از ذکر دیگر میسازد یعنی اینکه هرگاه در دو کوی
 که هر یک از سوین را یک کوی و هر یک از چهارمین را یک کوی باشد یعنی را نیز بگوید
 و بعد از آن جمله محاسبات آنست که بعد از سر برداشتن و قرار گرفتن بگوید
 سبحان الله الحمد لله رب العالمین و ظاهر بسیار از احادیث است که تکبیر
 بعد از رکوع از مقدمات مستحب سجود است نه رکوع و اینکه جایز است که در حال
 خرم شدن از برای سجود از آن بگوید بلکه بعضی از قدماء قائل بتبیین آن شده اند و بعضی
 دیگر از علمای قائل شده اند بتجسس میان آنکه قبل از خرم شدن از آن بگوید یا در عین خرم شدن
 و در هر یک که اول افضل باشد و اصول نظر بر اینست که گویند اینکه اشهر اینها
 که در عین سجود هر یک مستحب است و اینکه اشهر در تکبیر آن است که در عین
 بالا بردن دستها تمام تکبیر بگوید بعد از آن دستها را پایین آورد و بر ظاهر
 که دستها را بالا بردن در عین خرم شدن بسیار گاه سرعت خود را بر خاک اندازد
 بسیار صغیر دارد و از جمله محاسبات رکوع و سجود منتهیات فرستادن بر زمین
 و الاظهار او است و در تکبیر آن دو قسم دارد شده است یکی که در عین رکوع
 و ال و دیگری که در عین رکوع و ال بعد و ظاهر بعضی اخبار دیگر است که همان
 مخصوص نکرده و بنا بر احتیاط و هم اول هرگاه از او و غافلانه گوید تا عطف
 شود بر وجه سجده و بقیه و سجده و سجده و سجده و سجده و سجده و سجده و سجده
 جمله تفصیلات است شاید است باشد چنانکه از طریق دیگر اکابر علماء و مقدسین
 از عین عین بر ظاهر میگوید مطلب ششم در سجود است و در آن چند فصل است

در اول سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

فصل اوله در بیان حقیقت وجود و اصابت است بدانکه واجبست در هر رکعت
از نمازهای ولیم و ستر و سجده و هر دو یک رکعت از نمازهای معتدله هرگاه در دو
بالکلیه بزرگ کند یا در سجده در یک رکعت بزرگ کند نماز او باطل است هر چند از روی سهوا
باشد بخلاف اینکه یک سجده زیاد کند یا کم کند که هرگاه از روی سهوا باشد نماز باطل
نمیشود و واجبست در سجده دو بار در هر رکعت اگر بر هفت عضو سجده کند
و آن پیشانی و هر دو کتف دستها و هر دو زانو و هر دو انگشت بزرگ پاها است
و مراد از پیشانی مسلم ما بین رشتکاه سوی سر و از هر طرف اعلای بینی است
و در هر یک از آنها سیمک فلیت و احوط در پیشانی است که بکثر از مقدار
در هر نماز آن سجده نکند و در کفها نیز است که بشک اصل کف دست سجده کند
نه بشک انگشتان تنها و احوط در انگشت بزرگ پاها است که پیشتر ظاهر است
باطن طرف آنها سجده کند پس هرگاه ناخن آن بسیار بلند شده باشد بخوبی مانع
شود از رسیدن بشعر بر سجده گاه احوط است که آنرا بکشد و هرگاه بعضی از
سایر انگشتان پاها یا او بلندتر از انگشت بزرگ او باشد ظاهر است که
اكتفاء بان تواند نمود چنانکه هرگاه انگشت بزرگش را مثلا بریده باشند که پیشتر
اكتفاء به بزرگترین سایر انگشتان باقی ماند میکند و بنا بر این هرگاه در حال اختیار
نماز کند با چپک یا یا استخوان از پاپوشها بیکدم ماضی سر چپرا آنها بسیار تنگ و بلند
در نماز او اشکال است و احوط احتیاط است و هرگاه در پیشانی پیش دمل یا زخمی
باشد که در وقت نماز میباید بپوشد یا در چین سجده کردن بعضی از احوال دمل یا زخم
بر مایع السجود علیه واقع شود و هرگاه دمل یا زخم فرا گرفته باشد تا مر
پیشانی ظاهر فقها است که بر یک رکعت واجبست بعد شقیقهای خود سجده میکند
و اگر بر آن نیز قادر نباشد بر زخم سجده میکند و گمان حقیر است که در سجده
کردن بر شقیقهها اشکال است نظر بانکه مستلزم انحراف روی است از قبله
و اگر چه مقتضای اخبار معنوسیه و اعتبارات عقلیه است که بعد از تقدیر

واحوط در نماز آن

سجده کردن بر پیشانی بر یک رکعت از دو سفیدی که در دو طرف رشتکاه موکد است که آنجا
بهر طرف نیتین صیامتند سجده کند و هرگاه ممکن نباشد بر یک رکعت از دو بر روی سجده میکند
و اگر آن نیز مقدور نباشد بر طرف اعلای بینی سجده میکند و اگر ممکن نشود بر سایر اجزایش
سجده میکند با تقدیم اقرب از آن بر پیشانی فالاقرب و بعد از تقدیر جمیع بر زخم سجده
میکند و لیکن چون ظاهر جمیع از منافذین ادعای اتفاق جمیع فقها است بر ترتیب تقدم
و بر عدم ذکر ترتیب و ابرو و بینی احوط است که بعد از تقدیر سجده کردن بر پیشانی
جمع کند میان جمیع اجزیه که کور شد و بعد از آنکه سجده کند که روی او از قبله منحرف
نشود و با قدام شقیقه راست را بر چپ مقدم کند و هرگاه بر هیچیک از آنها قادر
نباشد پس اگر ممکن است که چیزی را که سجده بر آن جایز است بردارد و بر پیشانی یا
غیر آن از اجزای رو گذارد چنین میکند با مراعاة ترتیب مزبور و الا ایما میکند
بخوبی که مذکور شد و احوط است که بعد از آنکه تمام شود و سجده بر سایر اعضاء
سجده را ترک نکند و بر فرض احتیاج بر بلند کردن سجده گاه و رساندن آن بر پیشانی
احوط است که خود مباشران شود و استعانه بغير بخوبی مگر آنکه موجب فزاع
سجده کردن بر بعضی از سایر اعضاء سبعه شود که در آن اشکال است دوم
انکه آنقدر خم شود که موضع پیشانی با جای پاها یا او برابر شود یا بعد چهار انگشت
تمام سجده بلند تر باشد نیز بیشتر چنانکه علماء فرموده اند و احوط است که
مراعاة تساوی با تفاوت تقدم مزبور میان مسقط پیشانی و موضع زانو ها بلکه
سایر مباحه سبعه نیز شود و اینکه در زمین که سرایشی است نیز همین
صفت را مراعاة نماید و هرگاه سهوا پیشانی را گذارد بر موضع که پیش از مقدار
مذکور بلند تر باشد اکثر علماء فرموده اند که پیشانی نیز بر میدارد و بر پای دیگر
که مشتمل بر صفت مزبور است میگذارد و احوط است که بر ندارد بلکه آنرا
بکشد تا بجای دیگر میباید رساند و جمیع از علماء فرموده اند و واجبست که مسقط
پیشانی پیش از مقدار مزبور است تر از موضع پاها نباشد و آن احوط است

سجده

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, written in a cursive style.

عمل در آن کنند که قابلیت خوردن یا پوشیدن عادی هم رساند و چیز دیگر بر بعضی اوقات
ما کوله عادی است و در بعضی چون پوست بادام شیرین که نارش خورده است
در آن از رسیدن اش حکم آن مختلف میشود بحسب اختلاف احوال و نیز ما دامیکه
سند است و ما رسیدن بخود بر آن جایز نیست و همینکه خشن شد جایز است
و همچنین است حکم برگ درخت میوه و پیر جوهای نقل یا مطلق نقل که اگر
بغیر چهارمین باشد یا بجز جبهه از علایز فرموده اند و بنا بر این لازم میاید که هرگاه
چیز در اول خورده نباشد بعد از آن خورده نشود چون نار و نارنج و بلوط
و غیر آن حکم آن نیز مختلف شود یا اینکه ظاهر ایشان اتفاق است بر عدم
جواز و اما کلی سرخ و سایر رنگهای نمودار و برگ تنباکویس احوال در آن اعتبار است
و ظاهر جواز و اما کلی زرد و کلهر و مانند آن از کلهای یک از آن طرا میاید پس
اشکال در آنها بیشتر است و فرقی نیست در ماکوله عادی میان آنکه منفرد خورده
شود چون میوه و بعضی سبزیها یا باضمای چیزی دیگر چون شنب و اسفطیخ و
میخک و در چیز و جاهر و مانند آن و همچنین هرگاه صلاحیت آن از برای خوردن
موقوف بر طبع یا عملی دیگر چون گندم و برنج و بسیاری از حبوبات و چون سیرک
موسیل و بادام تلخ و مانند آن و احوط آنست که بر پوست شلخته و گردان
و بادام خشک و فندق و مانند آن سجده نکند مگر بعد از انفصال لب از آن
و همچنین پیوس اگر چه از گندم جدا شده باشد و اگر علایز بلکه جمیع ایشان
تجربه نموده اند سجود را بر مطلق کاغذ هر چند نوشته نباشد و چیزی که سجود
بر آن جایز نیست چون مرکب و قریضه شرط آنکه بعضی از پیشانی بر غیر از مکتوب
واقع شود و اگر چه اخبار مستفیض بر حوزان وارد شده است لیکن احوط
اجتناب است از مطلق کاغذ سیاه از کاغذ یکر معمول نباشد از حوزی یا غیره که کلام
نقلی یا دیگر معلوم نیست که کاغذ یکر در عصر اخیر متداول بوده است از چه
چیزی معمول میشده است چه محتمل است که از چوب یا بعضی علفها معمول بوده است

الحمد لله

و آنچه الان متداول است از عین و هرگاه قادر بر چیزی از اجزای زمین یا از آنچه
 از آن روییده میشود نباشد بر اجزای و ساروج و سفال و مانند آن از شکست
 الاستحاله می کند و اگر بر آن نیز قادر نباشد بر قیاس و مانند آن از معادن
 می کند و اگر بر آن نیز قادر نباشد بایست که بر ما مستی تواند کرد چه یک
 از اجزای زمین می کند اکثر فقهاء فرموده اند هر چند خود می کند و اگر
 ممکن نبود بر پیش گفته دست خود می کند و احوط آنست که با تکیه
 از رخت که اصل آن از زمین روییده است چون پنبه و کنان بر رخت که از پنبه
 یا از پنبه یا مانند آن بافته شده است می کند و هرگاه بر چیزی از چیزی قادر
 نباشد بر آن می کند و اگر ممکن است زمین را با آب سرد کند بر او واجب است
 اگر چه موقوف باشد بر بدل مال بسیار بشرط آنکه مضرب حال او نباشد و در جمیع این
 صور احوط آنست که ناز را تا خیر کند تا وقتیکه فایده بر می خیزد و اختیار
 بهر ساند تا وقتیکه از تنگ شود بچشم آنکه پیشانی را بقوه و اعتدال بر آنچه مذکور
 شد گذارد و اگر بجز این اتصال نکند پس هرگاه پیشانی بر چوبیکه بر روی
 آب باشد گذارد بخوبی که اتصال حاصل شود بدون آنکه نقل و سنگینی پیشانی
 بر آن واقع شود در کافی بودن آن اشکال نیست بلکه اظهر عدم اقتضای آنست که
 خوب مزبور بر جاب خود ایستاده باشد و مطلقا حرکت نکند و احوط مراعاة
 این شرط است در سایر مساجد سیع و غم آنست که مواضع مساجد سیع
 بسیار پیشانی از مقوله خیرین گاه و پیر پنبه و مانند آن از مواضع که نتوان
 بر آن قرار گرفت نباشد و هرگاه بخوبی است که بعد از گذاشتن اعصاب بر آن
 گذاشتن اندک زمانی قرار می گیرد جایز است بشرط آنکه تا قدری قدر است
 شعول ذکر شود و حق آنست که بقدر ذکر واجب درنگ کند و آرام گیرد
 بخوبی که در رکوع مذکور شد و چه آنکه طایفه بقدر ذکر واجب لایم است
 شرط هجده ذکر سبب نیز هست پس اگر در حین خم شدن نایس بر داشتن بعضی

از آن

از آن بگوید چنانکه بسیاری از عوام میکنند اشتمال بلکه مضطرب است هرگاه
 از روی عدم و نیز مشروط نباشد ناز روی چوب و اما مباح بودن مسقط
 پیشانی و سایر مساجد سیع و غم است شرط آن از آنچه در محبت مکان مصلی
 مذکور شد معلوم میشود و هشتم ذکر است و حکم آن بخوبی است که در رکوع
 مذکور شد بدون تفاوت مگر اینکه در سجده بکری بدل می کند لفظ عظیم را لفظ
 اعلی یا بیکه میگوید بجان رفیع لا عل و سجده بکری یا بیشتر تمام آنکه رفتن او سجده
 لایق قیام نباشد چون سجده اول در باره کسیکه ایستاده ناز می کند و یا از قعود
 چون سجده دوم مطلقا و سجده اول در باره کسیکه نشسته ناز می کند یا از
 حالتیکه در باره مصلی متململ قیام یا قعود است چون انحنای پس هرگاه بعد از
 سر برداشتن از رکوع سه مواضع واجب را خواند یا یکی از خواند و او گوش
 دهد و قابل شوم یا بیکه بر او واجب است که قیام بسجده رود بنیت حضور سجده
 تلاوت در مطلق ناز و اجزای چنانکه در ناز مستحبی پیشتر واجب است در این صورت
 کافی نیست که بعد از خراج از سجده تلاوت بر همان عین که هست قصد سجده
 ناز کند بلکه باید سر بردارد و سر بر یک خم شود از بر این سجده بلکه پیشتر
 احوط آنست که سر راست شود انگاه سر از بر شود بنیت سجده ناز و همچنین
 هرگاه بنیت امری دیگر غیر از سجده ناز خیر شود تا بعد ساجد یا قریب بان رسد
 نیز لازم است که سر گردد و بخوبی مزبور عمل کند بنا بر احوط بلکه پیشتر لیکن
 از قیام که مطلع بر کلام ایشان شده است مستحب است که سر را از بر سر بردارد
 مأموم قبل از امام سر از رکوع بردارد و بعد از راست شدن و بعد از آوردن
 قیام بعد از رکوع معلوم او شود که امام سر از رکوع برینداشته است واجب
 بر او که بنیت معتبره ثانی بر رکوع رود و در بنیت که اعاده قیام
 بعد از رکوع ضروری نباشد پس در این صورت هرگاه امام بسجده رود قبل از
 اینکه مأموم سر بردارد از رکوع نافع بقدری است از برای مأموم که از رکوع

احوط آنست که

فرا

بنا بر احوط

قیام
 چنانکه در رکوع مذکور شد
 و بنا بر احوط که در رکوع
 ۳ ناز را راه و خوب
 لازم و بنا بر این بر قیام
 تحقق منبر سجده

بجهت رود قبل از راست شدن و همین قدر کافی است در تحقیق معنی سجود و نظر
 باینکه اصل این مسئله ظاهراً است از نفس و فتوی احوط است که با عمل مذکور اعاده نماز
 نیز کند و احوط است که وضع جبهه کند بر زمین و مانند آن بعد از خم شدن بجهت
 و باین هرگاه که با خاک بر پیشانی سجده باشد کافی نیست بلکه باید آنرا
 جدا کند بعد از آن سجده بزمین کند و هم آنکه درین سجود سینه و شکم خود را
 بر زمین نگذارد بلکه باید آنرا بقدری که در تحقیق هیئت سجود ضرورت است بجهت
 مقدار است نزدیک مشعر از زمین بلند کند هرگاه سطح باشد چنانکه جمیع اعضاء
 فرموده اند و حق است که بعد از اعتبار سجده کردن بر زمین زانو و اطراف انگشت
 همین پاها اعتبار این شرط لغو و مستدرک است چرا که خود البتة حاصل خواهد
 شد چنانکه با مقام معلوم میشود باز هم آنکه حالت میان تمام حیثات و مسقط آن
 نباشد پس هرگاه بر تمام پیشانی موم یا یا مانند آن چسبیده باشد از آن زمان تا دم
 و همچنین هرگاه تمام روی مری را چسبیده از آن قدری از آن لازم است تا قدری
 از پیشانی بر خود می واقع شود و کسی که اغم باشد یعنی آنکه روی سر او قدری از پیشانی
 از پیشانی او جدا گردد و اگر نماز باشد جایز است که بر موضع مواز پیشانی سجده کند بشرط
 آنکه سه پای از پیش سر بر جبهه بیک سجده بران جایز است واقع شود و از دم آنکه بعد از
 قیام از سجده او را است بخیال و اندک درنگ نماید آنکه سه سجده دوم رود بطریق
 اول و فصل دوم در تفسیر احکام سجود است بدانکه بسیاری از احکام آن از اخبار در مجتهد
 ذکر مذکور شده معلوم میشود لیکن اعاده بعضی از آنها میشود تا کسی بداند که کجاست
 بر ذکر مخصوص ندارد احوط است که بعد از سه سجده صغری یا یک سجده بزرگی ذکر
 حقیقی کند بفریب هر یک که او را ممکن است و هرگاه قدری بر عریض دارد ترجمه شجاعت
 مخصوصه را بر زبان بگوید بگوید و اگر بران نیز قدری ندارد سجود میرود و بقدر
 ذکر واجب درنگ میکند و هرگاه مفصل قدری بر درنگ نمودن بقدری که واجب یا یا یا
 در آن ندارد اظهر است که ذکر واجب صاف نمیشود بلکه باید ذکر واجب را بگوید اگر چه

این نیز یکی از مسائل است که در این کتاب مذکور است

میخواند

بعضی از آن در حین طم شدن یا سر برداشتن واقع شود و شاید احوط اینست که هرگاه
 بقدر یک سبحان اگر گفتن درنگ و طم اینست میتواند بعمل آورد گفتن آن کند و زیاد بران کند
 مگر بقصد مطلق ذکر و هرگاه سه و یا بیش از آن گذارد بر چیز دیگر سجده بران جایز نیست
 ظاهر بعضی اخبار و فتوی جمعی از ابرار است که سر بر میدارد و بر موضعیکه سجود بران
 جایز است میگذارد بشرط آنکه تمام راست بنشیند و احوط اینست که بر همه
 امکان سر بردارد بلکه پیشانی خود را بکشد تا محلی که باید بر زمین بر پیشانی خود
 بنشیند بگذارد و باینکه با عذای گذاشتن اعضای سبعة بر زمین یا چیزی دیگر در سجده
 از او جایز نیست مذکور شد و واجب غیر درین است پس اگر سه و یا سه و یا سه و یا سه
 آنها را از یاد کند نماز او باطل نمیشود بلکه ظاهر اینست که هرگاه فراموش کند
 گذاشتن بعضی از اینها یا سجده سبعة یا غیر از پیشانی بر زمین نماز او باطل نمیشود
 هرگاه همیشه مزبور بعمل آمده باشد و همچنین هرگاه سه و یا سه و یا سه و یا سه
 یا بیشتر درین گذارد یا بیکبار و یا بر زمین گذارد بعد از آن بر دارد باز نشانی گذارد و
 هکذا افضل است در سجده سجود است و آنها بسیارند و در این مقام ذکر میکنیم
 ترجمه روایتی که در آداب و کیفیت نماز وارد شده است نظر با شتالان بر
 بسیاری از سخنان سجود و غیر از آن از آداب عبادت و بندگی ملک معبود جل شانه
 فقر الاسلام کلین در کتاب کافی و رئیس المحدثین صدوق در کتاب من لا یحضره
 الغیبه و سند صحیح از حاد ابن علی که یکی از اصحاب حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام است روایت کرده اند که گفت روزی حضرت بن فرمودند ای
 حاد نماز را بیکجا میآوری حاد گفت عرض کردم که ای سید و آقای من حفظ
 کرده ام کتاب حیرت که در احکام و آداب نماز تألیف کرده است فرمودند بآب
 نیت بر فتوی حاد برخیز و نماز کن یعنی در حضور من نماز کن تا ببینم که خوب
 نماز میکنی یا نه حاد گوید پس برخاستم و روزه مرا خضره و روی بقبله کردم و بکسی
 احکام کردم پس رکوع و سجود بجا آوردم پس حضرت فرمودند ای حاد بیکو نماز نیت

حدیث مراد

گوید بسیار قبیح است بر روی مثل شما که شصت یا هفتاد سال از عمر شما گذشته باشد
و حال آنکه کینه از لاجد و دوشربا و ادبش بجا نیامده باشد حداد گوید از کلام اخضر
بر نفس من خوار و مدلت روی داد پس بخدا متواضع عرض کردم ای تو که مرا از
همین تعلیم فرما پس اخضر روی بقبله ایستادند و قد مبارک خود را راست نمودند و
هر دو دست خود را بر رانهای خود کشیدند در حالی که انگشتان خود را بهم چسباندند
نمودند و زدند بهم گردانیدند پاها و خود را که مقدار سررا گشت از هم گشاده میبایست
انها را صلوات و نکشتان هر دو پای خود را روی بقبله نمودند و هیچیک از آنها را از بهتر
مخوف نگردانیدند و گفتند یا جایز حشوع و فروتنی ظاهر گیر پس خواندند سوره حمد را
بترتیل یعنی با اظهار حروف و محافظه نمودن بر وقوف یا اینکه شمرده و یا تاف و همچنین
سوره قل و انرا بعد از ترتیل خواندند پس الله صبر نمودند بقدر نفس کشیدن در
حالی که ایستاده بودند پس دستهای خود را بلند کرد تا بالای روی مبارک خود و گفت
الله اکبر در حالی که هنوز ایستاده بود پس بر کمر رفتند و برگردیدند هر دو و گفتند خود را
از زانوهای خود در حالی که انگشتان مبارک ایشان از هم گشاده بودند و پس کردند
تا نوحای خود را تا اینکه مستوی و برابر شد پشت مبارک ایشان بخوبی اگر فغان
ای را بر نفس بران ریخته میشد از جای خود هرگز نمیکرد بعلت متساوی بودن پشت
مبارک ایشان و کشیدند و کردند خود را فرو بستند چشمتان خود را پس گفتند سبحان
الله تعالی و بعد از ترتیل یعنی شمرده و یا تاف پس راست ایستادند پس چون متکی شدند
از قیام و قرار گرفتند گفتند سبحان الله تعالی و بعد از این که بخواستند و مستجاب کردند از
برای کسی که حمد و ستایش او میکند پس بگفتند در حالی که ایستاده بودند و بلند
نمودند دست ایشان خود را تا برابر روی مبارک خود پس سجده رفتند و بهین کردند
و گفت خود را در آنکه انگشتان ایشان بهم متصل بودند در پیش و زانوهای
برابر روی و دست خود پس گفتند سبحان الله تعالی و بعد از سر بر تیر و نکشتند
همچو جز از بدن خود را بر جبهه دیگر از آن یعنی استیکر یا عا و زانوهای را بر یکدیگر نکشتند

بگفتارها از هم جدا نمودند و برابر یکدیگر گذاشتند و همچنین دو بازو را از دو پهلو
جدا کردند و ساقها را دست را از پهلو و روضه نمودند و همچنین شکر را از رانها و
رانها را از ساقهای با منفصل نمودند و از هم دور کردند چنانکه از سایر اعضا برین
مستفاد میشود بر کشیم بر چرخ داشت حد گوید سجده کردند اخضر بر هشت استخوان
یعنی هشت عضو و دست و زان و سینه و رانها و انگشت هر دو پا و پستان
و پستان و فرمودند هفت عضو از اینها سجده بر آنها واجب و آن عضوهایی است که
حق جان و وقت در کتاب خود ذکر نموده اند در اینجا یکبار فرموده اند و آن اسما و سوره و
تدعوات و امثال این عضوهای یکبار با آنها سجده میشود تختصند بخدا پس بخوانند
باجلای که یعنی با صدا شریعت بگویند در سجده کردن با آنها هیچ کس را و آن هفت عضو
پستان و دستها و زانوهای و انگشت مهین یا هاست و گذاشتن پستان بر زمین
سنه است پس بر زانوهای بر داشتند و همیکدر راست نشستند گفتند الله اکبر
پس بر آن چپ نشستند در حالی که گذاشته بودند پشت پای راست را بر شکر
پای چپ و گفتند استغفر الله ربنا و تقرب الیه پس بگفتند در حالی که نشسته بودند
و سجده دوم رفتند و در آن گفتند اخبر ما کرم در سجده اول گفتند بودند و نکند باشند
همچو جز از بدن خود را بر جبهه دیگر از آن نه در رکوع و نه در سجده و بودند یعنی
در رکوع و سجده و نایر سجده تنها همیشه مرغی که بالهای خود را از بدن جدا کند و
فرش نکردند ساق و دستهای خود را بر زمین و در رکعت بدین سوال گذاردند و
انگشتان دستهای ایشان بهم چسبید بود در حالی که نشستند بودند از بران نشاند
و چون از تنه و فاف شدند سلام دادند پس فرمودند ای خدا چنین نماز کن
تمام شد ترجمه حدیث شریف مذکور بنا بر روایتان دو بر رکوع و در کتاب
الاصحاح العقبه چند کلمه دیگر در اینجا حدیث ذکر نموده اند که در کتاب کافیست
و ترجمه آن چنانکه است که التفات نکن یعنی مظاهر رو و بدن خود التفات
بطرف چپ و راست خود نکن یا اینکه بقلب و روی دل خود متوجه غیر آن

محبوب و معبود حقیقی نشود و باز که بگویم دستها و انگشتها و خود و وقت بکن بجانب راست و چپ خود و نیز بر پیش روی خود مولف گوید از جمله مستحبات سجود علقه بر آنچه از اینجا است مستفاد میشود آنست که در وقت سر از زمین کردن از برای سجود دستهای خود را پیش از زانوهای بر زمین گذارد عکس برخواستن که اعتقاد بر کف دستهای خود میکند و زانوهای را پیش از دستها از زمین بر میدارد و مکتوبه که در حال برخواستن دستهای خود را بلند و بر زمین گذارد همچو بیک در حال خم کردن میبندد و اینکه پیشانی و بینی بر زمین گذارد و همچنین دستها را و افضل از این زمین بر سر سید الشهداء علیه السلام است چنانکه در اخبار متعدده وارد شده است که سجود بر سر سید الشهداء سوره را میخواند هفت حجاب را و میسوزد میکند زمین را تا طایفه عظیم و بداند که بعضی از قدماء از ارقام را واجب دانسته و احوط آنست که بر پشت نکند از او مراد از ارقام آنست که بجز از این باطریق اعلای آنرا بر زمین یا چیزی دیگر از چیزهای دیگر بر آن جایز است گذارد و بعضی گفته اند کافی است گذاشتن آن بر هر صراطی شود چون دستها و زانوهای را و اینکه در حال قدر و وسعت وقت تسبیح کرد یا اختیار کند و از آنجانب قدر و طاقت بکار آید و ضم بر خدای طاق کند مگر در امام که اولی از برای او اینست که زیاد بر سر بر تکرار نکند مگر در صورتیکه مأمومین نیز طالب زیاده باشند چنانکه از بعضی اصحاب امام جعفر صادق روایت شده است که بعد از ظهر بخند میفرستند و میگویند که آنحضرت را بجمیع از اصحاب خود بجماعت نماز میکنند و ما خود نماز کرده بودیم ذکر رکوع و سجود ایشان را شنیدیم تا شصت و سه یا شصت و چهار بر ایشان شنیدیم و اینکه ختم کند ذکر بر نور یا صلوات چنانکه در رکوع مذکور شد و اینکه در حال سجود بر پیشانی خود نگاه کند بدون اصداف و در رکوع تفسیر آن مذکور شد و اینکه بعد از سر برداشتن از سجده دوم بنشیند بخوبی که بین سجده بین سجده است و از آن طایفه است که میماند و تأکید بسیار در آن وارد شده است و اگر اتفاق فقهاء رضوان الله علیهم بر استصحاب آن نمیشود

قول در سجده

سجده

نمیشود چنانکه ظاهر بعضی متأخرین است هر چند قول او خوبان بسیار قوی داشته و احوط آنست که هرگاه ممکن است از آنکه نکند و اینکه در حال برخواستن بگوید اللهم بوجه و قوت اقوم واقعد یا بگوید اللهم رب بوجه تا اقوم و در بعضی روایات وارد شده است که اگر خواهی بگو بعد از آن و رکع و اسجد یا بگوید بوجه الله و قوت اقوم واقعد و بدانکه در بعضی اخبار معتبره وارد شده است که بگو برای طلب رزق در سجده ۱۲۰ و این را خیر السعویین و یا خیر المعطین از رزق و از رزق عیالی من فضلك فانك ذو الفضل العظيم و از آنجا است مستفاد میشود که استصحاب آن مختص بسجده اخیر نیست و بنا بر این هرگاه از آن در سجده اخیر گوید یا اعتقاد آنکه در آن مخصوصه است چنانکه ظاهر اکثر عوام است در نمازش اشکالی نیست لیکن حواله آن در سجده اخیر با و قصد اختصاص چنانکه سیره علماء و مقدسین بر آن جاری شده است ضرر ندارد و همچنین اضااف کردن بعضی کلمات بر آن مثل زیاد کردن کلمه الواسع را بعد از لفظ من فضلك و لفظ احوالنا را قبل از آن و تبدیل ضمیر منکم و صل بضمیر منکم مع الغیر سیم از برای امام یعنی اینکه بگوید از رزقنا و از رزق عیالنا و زیاده کردن صلوات قبل از لفظ از رزق چنانکه از اکابر مجتهدین خود مشاهده نمودم نیز ضرر ندارد لیکن بشرط عدم سینه خصوصیه و بنابر اضااف نمودن صلوات در محل مزبور باید بجای از رزق و از رزق بگوید فصل حقایق در بیان سجود تلاوت و سجود شکر است مذکور شد در بحث قرآن است که سجده تلاوت در چهار موضع واجب پس بدانکه خلاف اینست مگر از آنکه در آنجا که مواضع آنست که سجده بجهت آنها مشروع است یا نه در موضع است در چهار موضع از آنها واجب و در باقی مستحب اما آن چهار موضع پس در چهار سوره است که در قرآن مذکور شدند و اما باینکه موقوفه بر سجده بجهت آنهاست پس اول از آنها اخرا عرفت است دوم وظایم با تعدد و الاصال که در سجده است سیم و بیقله ما یومرون که در محل است چهارم

دعا

کود که در سجده

و نیز در حقش که در حق اسرائیل است بچشم حق و اسجد و کجا که در حق است علم و حکمت
 اند که بر عقل ما بسیار و افلاک الخیر و علم نفی که در حق است هفت و زارده نفوذ
 که در فرق است هم رب العرش العظیم که در حق است و هم در حق و انبیا که در
 صاست از دم و از قری علم القرآن لایحیرون که در حق است و همچنین
 مطابق نیست ظاهر در اینکه محل سجده بعد از خراج است از این مشتمل است بر
 لفظ سجده بل نسبت به شیخ طوسی قدس سره و راه شده است که محل آن بعد از لفظ
 سجده است هر چند که در وسط ایستاد و ظاهر اینست که در این نسبت
 نیز اشتباه شده است بلکه ایشان نیز موافقت با دیگران و هر حق ایشان
 نیست در اینکه واجب نیست در رسول و الخ و افلاک بعد اتمام سوره
 و همچنین در رسول الم قبل پیشه واجب نیست و میگوید که بعد از هر لا یتکلم
 بل در رسول هم فضیلت اندک شهر و خلافت است و ظاهر آنست که در حق
 بعد از اتمام ایستاد و بعد از آن ظلمی آن گنیم ایاه تعبدون است و
 مقتضای است لا یتکلم از هیچ معنی البیر نقل شده است که کمالش
 بعد از اسجد است و ظاهر بعضی دیگر بعد از ظن من و فساد هر دو قول
 اخیر در غایت ظهور است نظر اینکه هر یک لازم میاید فضل کردن مآثر
 اخیری کلام واحد که نهایت اتصال بهم دارند و بر فرض اینکه کمالش بعد از آنکه اسجد
 تا خلق من باشد تا خیران تا خراج از این منافاة تا وجوب فوریه که دلیل دو
 قول مزبور است ندارد بل از بعضی صحابه و فقهای عامه نقل شده است که
 محل سجده در سوره من بود بعد از لا یامون است که در آخر آیه است
 که بعد از این من بود است و آن قول نیز بسیار ضعیف است نظر بافتاد
 علمای اما سیر بر خلاف آن و بدانکه بنا بر مشهور سجده واجب با اسجد
 نمیشود مگر بعد از خراج از این که مشتمل است بر لفظ سجده پس اگر تمام آنرا
 بخواند بغیر از کمال آخر تکلیف سجده با و تعلق نمیکند و همچنین است حکم در

وضوح و بسط

نقل از کتب معتبره
در این مقام

سجده

سجده و مشهور آنست که تکلیف سجده مختص است بقاری و منیع اطاعت است بعد
 کسیکه از نشود و کوش نه حد پس احوط آنست که سجده را ترک نکند و بدانکه
 وجوب با اسجد سوره تلاوة فوری است یعنی آنکه واجب یا مستحب که
 بعد از خواندن یا شنیدن آیه سوره بلا فاصله سجده رود هرگاه مانع از برای
 او نیست و الا ایام کند و مشهور آنست که هرگاه عمل یا سوره یا از ترک کند
 تا زمان فوریه بگذرد ساقط نمیشود چون قضای فائده بر بنا بر قولی که از زمر
 و سایر از آیات و مانند آن خلافت در اینکه بر فرض تأخیر نیز قضا
 باید در آن کرد یا ادا و حق آنست که نیز هیچیک از اینها ضرورت نیست و
 همچنین خلافت در اینکه لازم است که بر هفت عضو سجده کند یا کافی
 سجده بر پیشانی و اول احوط است و ظاهر ثانی و همچنین خلافت در اشتراط
 گذاشتن پیشانی بر چیزیکه سجده بر آن جایز است و همچنین در اشتراط
 از حلیت یا اکبر و غیره حیض و استقبال قبله و ظاهر عدم اشتراط است
 و احوط اعتدال است یا در اول و اخیر و خصوصاً در وقت در مکات
 نشستن یا ایستاده باشد یعنی راکب و ماشی نباشد و همچنین خلافت
 در وجوب تکرار آن واجب تکرار است و آن ظاهر وجوب تکرار است
 مطلقاً حتی در صورتیکه ایستاد مکرر خوانده باشد یا در ایستادن فاصله
 و اما تکبیر و تشهد و سلام پس خلاف در علم وجوب بلکه مشروعیت آنها
 نیست مگر تکبیر بعد از سر برداشتن از سجده که ظاهر در آن استحباب است
 و خلاف آنست در عدم وجوب ذکر مخصوص و اما مطلقاً ذکر بی مشهور
 است که نیز واجب نیست و احوط آنست که ترک نکند و هر دو که
 در سجده هزار کفایت میکنند و آن نیز کافی است و افضل آنست که بگوید
 لا اله الا الله حقاً لا اله الا الله ربنا و قصد بقا لا اله الا الله عبودیه و رقاً
 سجدت لک یا رب تعبد و رقاً لا مستکفاً و لا مستکبراً بل ناعبد ذلیل

واجب است در وقت
که در تلاوت

حکم در سجده
شماره ۱۰۰

خود را در زیر شکم خود و کمر خود را حمله کن بقصد تواضع از برای خدا مطلب مستحب
در تشهد است و در آن سه خصوص است فصل اول واجب تشهد در هر نمازی
در رکعت چون نماز صبح و نمازهای عصر یکی تشهد از سجده است و در نماز مغرب و
نمازهای چهار رکعتی و در هر یکی بعد از سجده تا شیراز رکعت دوم و یکی بعد از سجده
تا شیراز رکعت اخیره و در آن سجده امر واجب اول ذکر است و اظهار و احوط در
کفایتش اینست که بگوید استشهد ان لا اله الا الله و الله واحد لا شریک له و استشهد ان محمدا
عبده و رسول الله صل علی محمد و آل محمد و دوم نشستن است بقدر ذکر واجب
و هر وضع که بدیشید کافی است پس اگر بعضی از این رجال را بدیدید که بگویند نمازش
باطل است هرگاه از روی عمد کرده باشد خواه عالم باشد خواه جاهل و اگر از روی سهو
کرده است او قتل از آنکه داخل بدن شود یا از نماز بیرون رود عاقل و شیفته احوط آن است
که نماز با آنکه بعد از او است ایستادن کند و الا چیزی را و نیست سوگن طاعتی و
استغفاریدن است در حال ذکر واجب بلکه مطلق مذکور و هرگاه کسی بگذرد حکم
بجای است که الان در حکم تارک محسوب مذکور شد و بدانکه بعضی از علماء واجب
راستنه اند محلولت فرستادن را بر بغیر و اهل بیت ائمه ایشان در هر وقت
که ذکر شود اسم سالی ایشان حق در سجده کر بایشان راجع میشود و آن احوط
اگر چه ظاهر علم و وجوب بلکه از استحباب مؤکد است و سایر این وجوب
صلوات در صورتیکه که در غیر صلوات ذکر شود و الا تسبیح لازم میاید
فصل دوم در سجده است بعضی از آنها در هر سجده سهوا در هر سجده سجده مذکور
شد و از جمله سایر استحبابات است که در حال تشهد نگاه بدان خود یا پیش
ان کنند و اینکه بقیه بد در حال خواندن تشهد بطریق نو که بعد از هر سجده در بین سجده
مستحب و کیفیت آن در هر سجده سهوا مذکور شد و در وقت گذاشتن
پیش پای راست بر شکم پای چپ چنانکه در ترجمه مزبور بیان شد
فصل کند معنی این کلام را که اللهم است الباطل و اقم الحق یعنی خداوند را بمیران

تشهد
صلوات
سجده

و باو نگاه

و باو کردن باطل را و اقامه و بر پا دار حق را و شاید معنی کلام مزبور این باشد که باطل را
بمیران بمیرانند و اهل ان با بعد از کردن ایشان و بر پا دار حق را بطلان دادن و اهل ان
با بقویه ایشان باظهار رسیده و رئیس و مولای ایشان علی السلام و از آنکه
انست که از کار مخصوص که در پیش از تشهد اول و بعد از آن وارد شده است
بخواند سیه در تشهد ثانی و اقلش آنست که در تشهد اول قبل از تشهد ثانی بگوید
الحمد لله و بعد از صلوات بگوید و تقبل شفاعة و ارفع در سجده و در تشهد دوم
مثل از تشهد ثانی بگوید سم الله و با هر الحمد لله و غیره السلام و هر یک بگوید سم الله
یا به و الحمد لله و لا اله الا الله و الحمد لله و بعد از صلوات بگوید و امن علی الخیر
و عاف من الابد و هرگاه امام باشد شاید بتدبیر علی و عاف من تعلینا و عافنا الی
باشد مطلب هشتم در تسلیم است بدانکه ظاهر و اشهر نزد متقدمین و معاصری
و خوب تسلیم است و اینکه از نماز بیرون می رود مگر بتسلیم و در تسلیم که بان
از نماز بیرون می رود بجز خلافت و اظهار آنست که نه مرتبه از السلام علینا
و السلام علیکم بیرون می رود این معنی که هر کد امید را که اول گفت بر و صورت
واقع شده است و بان از نماز بیرون رفتن است لیکن بر تقدیر تقدیم السلام
علینا مستحب است که اسلام علیکم را نیز بگوید دون از عکس و احوط آنست
که هر دو را بگوید بترتیب معهود اعنی تقدیم السلام علینا و تسبیح خروج از نماز
کند با جاده باده و ن تعیین و اما اسلام علیکم پس طایفه در استحباب و عدم
و خوب آن نیست مگر از نادر و افضل بلکه احوط نیز جمع نمودنست میان
هر سه سلام بطریق که مذکور شد و متداول است در میان شیعیان باینکه بعد
از تشهد بگوید السلام علیکم ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی
عباد الصالحین السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و در آن واجب است آنچه
در تشهد واجب است از نشستن و طاعتی بقدر ذکر واجب و حکم لال و
کسیکه عاجز از خواندن تشهد و سلام واجب بخوی است که در وقت آن

و غیر آن گفته شد و بدانکه مشهور است که سجدت از برای مغفرت اینک
 بکر بتر سلام علیکم بگوید و بگوید چشم ایشان را بجا بیاورد راست خود کند و قصد
 کند بآن دو ملک را که کلمات اعمال و بیند و همچنین سلام بگوید
 لیکن بصغر روی خود ایشان میکند بامومنین و کاتبین اعمال و اما ماموم
 پس مشهور است که اگر در هر دو جانب او کس هست یعنی از مامومین و سلام
 میدهد و بصغر روی خود ایشان میکند در سلام اول بجانب راست خود
 و قصد میکند مامومین را که در جانب راست و سید و در سلام دوم
 بطرف چپ خود و قصد میکند کسانی که در طرف چپ و سید و هرگاه
 طاعت چپ وی خالی باشد اکتفا بسلام اول میکند و مقتضای اعتبار و جمیع
 بعض اخبار آنست که اگر از برای ماموم سجدت سر سلام یکی رو بقبله بقصد
 جواب امام و دو سلام دیگر بقصد مامومینی که در هر دو طرف و سید هرگاه
 در هر دو جانب وی باشند و هرگاه در یک جانب وی تنهاست بیک سلام دیگر
 تنها آن جانب میکند و بنا بر این هرگاه ماموم یک نفر است اکتفا بسلام
 اول میکند و مراد از اهل دو جانب کسانی اند که در طرف راست و چپ
 متبلر و سید اگر چه در وی نباشند باینکه در صفت مقدم یا متأخر باشند
 و اولی آنست که هرگاه اقتضای سلام واحد میکند مان قصد کند کرام
 الکاتبین را با سایر ملئکه و مؤمنینی که در اینجا حاضرند و ظاهر اخبار آنست
 که فرقی میان منفرد و امام و ماموم در کیفیت ایشان کردن در این باب نیست
 و اینکه هر یک ایشان بگوشت چشم یا بینی یا بصره روی میکند بخوبی بداند
 و هر حال هر امت مطلقا روی از قبله گردانند در وقت سلام چنانکه
 طریقه عام رعایا راست و ظاهر بعض اخبار آنست که سجدت از برای
 ماموم اینک در سلامی که میدهد بطرف راست و چپ خود قصد کند
 سلام مامومین کند و بنا بر این مناسب آنست که هرگاه سر سلام

است

میدهد

میدهد در سلام اول قصد جواب سلام امام کند و در دو سلام دیگر قصد
 جواب مامومین کند هرگاه سلام وی متأخر از سلام ایشان باشد و الا
 در قصد رد کردن سلام ایشان اشکالی نیست و شاید آنست که این باشد
 که قصد رد سلام کند نسبت بمقدم بر او و ابتدای سلام نسبت بمتاخر
 مطالب سلام در قنوت است و آن از سجدات مؤکده است در جمیع نمازهای
 واجب و سنی بسیار در نمازهای جمعی و خصوصا در نماز جمع و صبح و مغرب و نماز
 و تراکب کند در اینها بیشتر است و از بعض فقهاء قول بوجود آن در مطلق نماز
 نقل شده است و از بعض دیگر در جمیع برتنها و احوط عدم ترک است اگر چه قول
 بوجود بسیار ضعیف است و بعضی از اکابر بجهت بدین حکم بعد از استحباب قنوت
 در نماز شلغ کرده اند و خالی بدست از قنوت و لیکن اقوی آنست که در آن نیز
 سجدت و لیکن احوط آنست که بدون قصد خصوصیت بخواند و طول
 ندهد و در هر برای بکر نیز سجدت مکرر در نماز است و همچنین و جمیع جاییکه
 خواهد آمد و مکرر نماز و ترسایر بعض روایات که پیش از بکر نیز سجدت
 و محل آن در غیر از قنوت اخیر بعد از قرائت و قبل از رکوع است و هرگاه
 در اموش کند از آنکه بعد رکوع رسد و بعضی از فقهاء فرموده اند که سجدت
 قضای آن بعد از رکوع و اطمینان عدم احتیاج است باینکه قنوت را بگوید و مکرر
 بعد از سجود بخاطر این است که احتیاجی که از بعد از سلام قضا کند و کافی
 در آن هر گاه سجدت مستعمل باشد بر دو رکعت و یا بر دعا و یا افضل افراد
 تسبیحات محتسب این فتوح است که شیخ صدوق قدس سره از ادیان ذکر کرده است
 جهان من دانست لعل السموات و الارض بالعبودیت و از جمله دعا بلکه افضل افراد
 آن صلوات فرستادنست بر پیغمبر و اهل بیت اطهار ایشان و طلب عجل
 ظهور صاحب الزمان علیهم صلیا صلوات اللہ علیهم و همچنین طلب ثواب و دعا
 اعلام ایشانست و از آنکه بسیار در نماز و تراستغفار از برای خود و دیگر

مغفرت

عادر خود و سایر برادران زنده و مرده و از ائمراطهار علیهم السلام فتوتهای بسیار طویله
وارد شده است و باین از آنها در کتاب هیچ اند عوارث مذکور است و حساب از
مذکور باقر مجلسی قدس سره در کتاب بحار باب علی از برای اینها فرموده است و در
از جمله فرموده اند که هر چه که در فتوت طریقه مذکور است هر چه است که در
تکلیف است مذکور است و از جمله فتوتهای مختصه که از ائمراطهار علیهم السلام است اینهاست
رسا عفر شام و تقاور عاقل الله است اما هر یک که در کتاب بحار مجلسی شیخ صدوق
از جادان است حکایت که از ملازمین حضرت امام رضا علیه السلام بود در وقتی که از مدینه طریقه
تجربان تشریف میرسد که روایت کرده است که از حضرت امیر در فتوت هیچ نداشت
میگفته اند و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فتوت
کافی است تا در فتوت است که بگوید اللهم اغفر لنا وارحمنا و اغفر لنا و اغفر لنا و اغفر لنا
و لا افرغ انت علی کل شیء و قدیر و بعضی از محدثین بخبر نموده اند در فتوت ذکر صفاتی
و طلب حلال دینی و اخروی را بفارس و احوط است که با قدری بر خواندن از کار
و ادعیه عربی بفارس بخواند و شاید که بسیار از غریب چون بعضی مفلوط نیز اولی
احوط باشد از فارس و در فتوت چند امر مستحب است اول آنست که پیش از آن تکبیر
گوید و دستهای را بردارد بخوبی در تکبیر الاحرام مذکور است دوم آنکه درین خواندن فتوت
گفت دستهای خود را بسوی آسمان بلند کند و گفت آنها را بپهن کند و بخاندن روی خود
بنا بر مشهور با سینه خود بنا بر آنچه از شیخ معین قدس سره حکایت شده است دارد
سوم آنکه درین خواندن فتوت نگاه بکف دستهای خود کند بخوبی که با مستقر آن است
که کرم علی الاطلاق آنها را از هر خود بپرسد و باید که آن خود را بر آورد کار خود چنان
میگردد محکم کند که البته آنها را طایر بخواند که در ده جهت آنکه وارد شده است
ما ابرر عبد الله الى امره العزيز الجبار الاستجابان برده ما صغرا فتمیحل بها
من فضل رحمته که ترجمه ظاهرش اینست هیچ بدست خود را بسوی خداوند
عزیز جبار بسؤال نکشید و ظاهر بگوید ایند مگر آنکه حقیقتا حیا کرد از آنکه بگوید

انها را

انها را طایع یعنی تا نگذارد در آنها چیزی از فضل رحمت خود آنها را بر میگرداند چنانکه
بعد از فراغ دستهای خود را بر رویها سس خود کند چنانکه از بعضی قدماست نقل شده
ولیکن مستند آن بنظر قاصر نرسیده است لهذا احوط ترک است و حقیقت
از برای غیر امام طویل دادن در فتوت و همچنین از برای امام لیکن بشرط طالب بودن
عامومین از برای آن موقوف است از حضرت رسول خدا ص که هر کس از شما فتوتی درازتر
در دنیا و آخرت بیشتر است در موقوف حساب در روز جزا و در خصوص فتوت
و تراویح بطویل و مختص بسیار وارد شده است و از مختصات آن اینست
اللهم اهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت و توفنی فیمن توفیت و بارک لی فی
فیما اعطیت و قهر شر ما قضیت فانک تقهر و لا یقهر علیک سبحانک رب العالمین
استغفرک و اتوب الیک و اومن بک و اتوکل علیک لا اهل ولا حق الا الیه یا رحیم
و هرگاه در فتوت سایر نمازها خواند خود ضرر ندارد بشرط عدم قصد خصوصیت
و از مشهورترین فتوتهای متوسطه و تراویح که بعد از کلمات فنی بگوید
است اللهم نور السموات و الارض تا آخر آنچه در کتاب من لا یحضره الفقیه و غیر
از آن مذکور است و از جمله مستحبات ممکن در فتوت و تراویح که بعد از دعا
من نور یا غیر آن از ادعیه مأثوره هفتاد مرتبه بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه

مطلب دوم در تقیبات و ان از جمله مستحبات مؤکده است بعد از نماز صبح
 و از حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده است که دعا خواندن بعد از نمازهای واجب افضل است
 از ناطقه یعنی خبر انوار فی مرتبه نویسی بنا بر آنچه بعضی محدثین فرموده اند اگر چه در محله
 آن نظری هست و نیز در اخبار مستفیضه وارد شده است که دعا خواندن بعد از
 هر فرضیه سی بعد از نماز صبح و قبل طلوع آفتاب ابلغ و نافع است در طلب روزی
 از سفر کردن بقصد حجاز و اینکه تقیبات کنند همان خداوند عالم است و برضا
 لازم است که همان خود را گرامی دارد و در آن مستحبت مراعاة آنچه در نماز
 واجب است از طهارت از حدث وضو و استقبال قبله و تراء القات و تکلم
 نمودن با مورد نیویز و سایر منافات بلکه مکروهات هم و همچنین مستحبات
 که بعد از فرضیه بلافاصله شروع در آن کند مگر در نماز مغرب که بعضی از اخبار
 فرموده اند که مستحب است در آن تقدیم ناطقه مغرب بر تقیبات مگر سر تکبیری که
 مذکور میشوند و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام که اینها قبل از ناطقه میخواند و این قول بسیار
 قوی دارد بلکه اینکه وقت ناطقه مغرب بسیار تنگ است پس اگر مقدم دارد تقیبات
 بر ناطقه در آن موجب قوت ناطقه میشود و هرگاه حاجت مهمی مضیق باشد
 جایز است که در حال سواری و راه رفتن تقیبات خواند و بدانکه ادعیه و اذکار
 بسیار در این باب وارد شده است و اولی آنست که بعد از اسلام سر مرتبه
 بگوید الله اکبر و در هر یک دستها را بردارد بخوبی در تکبیر و الا حرام مذکور شد

نورانی

بعد از آن تفسیر الا حرام را بخواند آنکه سر مرتبه بگوید استغفر الله الذي لا اله الا
 هو الحي القيوم ذو الجلال والاكرام و انوب اليه من ان شئ بهر اهلها السلام
 بدانکه که در فضیله آن اخبار بسیار وارد شده و از جمله آن اخبار حدیثی است
 که تفسیر اسلام کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که آنحضرت فرمودند
 تسبیح فاطمه زهرا در هر روز بعد از نماز پنجگانه تراست نزد من از هزار
 رکعت نماز در هر روز و نیز وارد شده است که بانی هر روز فرموده که نماز
 میکنم اولاد خود را بان چنانکه امر میکنم ایشان را بنام من مداومت کن بر آن زیرا
 که مداومت نکردن بر آن هیچ بنده که با وجود آن شرف شد و اظهر و انهم در کیفیتش
 اینست که اول سر و چهار مرتبه بگوید الله اکبر بعد از آن سر و سر مرتبه بگوید
 الحمد لله بعد از آن سر و سر مرتبه بگوید سبحان الله و مستحبت که بعد از آن
 بگوید لا اله الا الله و هرگاه شک کند در عدد بعضی از اینها با بر اقل میکند و
 و مستحبت که بعد از تسبیح زهرا در غیر این اذکار و او را بدین شیوه
 از حق بر طاهر سید الشهداء در نماز که وارد شده است که هر کس بگوید
 تسبیحها از ترهیزان امام معصوم پس استغفار کند بان بگوید تسبیحها و مرتبه
 استغفار از برای او نوشته میشود و هرگاه از یاد رفت و نوشته باشد
 بدون تسبیح و ذکر حقیقتا بعد از هر اذان و اذان ثواب هفت مرتبه تسبیح یا ذکر
 از برای او نوشته میشود و نیز در حدیث دیگر وارد شده است که بخود گرفت
 آن در سه بدقت ذکر ثواب تسبیح و ذکر کرد را دارد و بعد از تسبیح زهرا شروع
 کند در سایر اذکار و ادعیه که در این باب وارد شده است مثلاً و دعای شبیر
 هادی و دعای خاتمه و دعای خزون که بعد از دوازده توحید خوانده میشود
 و غیر آن اذکار و ادعیه مخصوص و مطوله و طاهر بعضی اخبار اینست که بلند
 کردن دستها سوی اسمان بخوبی در قنوت مستحب است در جمیع تقیبات
 یا در نماز یا در غیر آن مستحب است

نورانی

در تقیبات و مستحبات نماز

در تقیبات و مستحبات نماز

و در آن چند بحث است بحث اول در میان چیزها و است که باطل میکند نیاز
تفصیل که در هر یک مذکور میشود استناد بر شریک و با هر دو قسم اول و دوم
چند که از مقوله نزو و امور عدم میراند و آنها چند بحث اول ترک طهارت
از مطلق حدث حواء اگر باشد و حواء اصغر و ان مطهر است مطلقا یعنی
حواء از روی عمل باشد و حواء از روی سهو و حواء از روی جهل مسئله و فرت
نیست در حکم مزبور میان آنکه تمام وضو یا غسل یا تیمم ترک کرده باشد
یا بعضی از آن را یا بعضی از شرایط صحت آنرا مثل آنکه آب نفس یا بعضی از طهارت
ترک کرده باشد یا در وقت تقریب عمل آورده باشد چنانکه در باب طهارت مفصلا
مذکور شد و همچنین فرق نیست در حکم مزبور میان آنکه در نماز بخاطر شرط
ابداء در شستن وقت باقی باشد یا نباشد که در جمیع احوال اعاده لازم است
دوم ترک معرفت مسائل متعلقه بنماز و شرایط است از روی دلیل یا تقلید
کیکه تقلید او جایز است بنا بر مشهور زیرا که اکثر علماء را اعتقاد است
که صحت عبادت مکلف موقوفست بر یکی از دو امر اول معرفت و شناختن مسائل
ان عبادت است از ادله شرعی تفصیلیه نسبت به کسیکه اعلیه اجتهاد
داشته باشد بالفعل پس اگر با وجود قله فعلیه بر اجتهاد و استنباط
مسائل شرعی از ادله تفصیلیه بنا بر عمل خود را بر تقلید گذارد نماز او باطل است
اگر چه مطابق واقع باشد دوم معرفت و شناختن آنها است از قیل بجهت
همانکه از افضل و اوریع مجتهدین می دربار کسیکه قله فعلیه بر اجتهاد در
مسائل مذکوره باشد پس اگر چنین کسی اعتقاد کند در مسائل نیاز مثلا بر
انچه شنیده است از پدر و مادر و دو و برادر یا از ملاها و مکتب
یا از سایر کسانی که نزد مجتهد مذکور مقلد بجهت حیا و تیرا باطل است
و همچنین هرگاه مسائل خود را از کتب مجتهدین است اخذ کرده باشد یا از ادله
تفصیلیه بزم خود استنباط کرده باشد با عدم قابلیت از برای آن نماز او نیز باطل

طهارت

تفصیل

اگر چه

اگر چه مطابق با صحیح نفس الامر یا صحیح نزد مجتهد می باشد و عمل نمودن بمقتضای این
قول اگر چه احوط است در اکثر مسائل لیکن ظاهر نزد اکثر در این مسئله تفصیل است
میان مقتصر و غیر مقتصر پس کسیکه شنیده باشد که مکلف باید یا خود مجتهد باشد
یا بمقلد مجتهد می یابد این معنی در ظاهر شرط شده باشد و مع ذلک بعضی با کسی که قله
مبالات در امر دین در صدد تحصیل مسائل و اخذ نمودن آنها از مجتهد می بر
نیامده باشد و اتفاقا نموده باشد در آنها باخبر از ابار و امهات و امثال ایشان
از جهال شنیده است نمازش بلکه جمیع عباداتش باطل است هر چند مطابق
واقع باشد بعلیه اینکه چنین کسی نیز قریبتر که شرط صحت جمیع عبادات است
از او متبصر تر خواهد شد زیرا که نیست قریب و قریب ممکن است که باند که
عبادت را ترک میکند مطلوب برورد کار و محبوب کرد کار عالم است جل شان
و معروض در اینجا اینست که با آنکه احوال میداد بلکه میدادست که شرط
صحت عبادت اجتهاد است یا تقلید مجتهد می مقتضای آن شرط عمل نموده است
پس چنانچه تصور میشود حد و نیست تقرب از او با آنکه میداد که اگر چه
ممکنه مطلوب خداوند عالم است یا معوض او و اما کسیکه مطلقا شنیده است
و در ظاهرش نیز تقلید است آنکه صحت عبادت موقوفست بر یکی از دو
امر مزبور بلکه گاه نباشد که اسم مجتهد و مقلد نیز بگوشتش بخورده است
و از پدر یا ملاهای مکتب یا میاستدین ایشان از کسان که میاستاد عالم مسائل
دینیتر میدادست شنیده بود که هر کس فلان عمل را میکند فلان ثواب از
برای او هست و از روی اعتقاد بصدق آن و عدم احتمال کذب در آن العمل را
بر آن طریق بجا آورد پس ظاهر آنست که عمل او صحیح است اگر چه خلاف واقع
باشد بنا بر آنچه اوریع الحقیقین اخذ ملا احد اردبیلی قدس سره و بعضی دیگر
از متاخرین ذکر نموده اند لیکن احوط آنست که هرگاه معلوم شود نماز او مخالف
نموده است باقی جمیع مجتهدین یا مجتهدینی که در انصر بوده اند اعاده آن عبادت

نیز

کند هرگاه وقت آن عبادت ناقص باشد و قضای آن کند هرگاه وقتش گذشته
 باشد و قضای آن شروع باشد چون نمازهای یومیه و نمازهای عیدیت
 و غیره سبب ترک آنرا محاسبه غیر معفو است از بدن و رجوع هرگاه از
 روی عمد باشد تا نسیان چنانکه در باب طهارت گفته شد و اگر ستر عورت
 از روی عمد چنانکه نسیان گذشته و در حکم ترک ستر عورت است پوشیدن
 عورت بپوشی که پوشیده نشد در نماز باطل است اگر چه چون بطل
 غیر مکروه الحکم و احوط در اینجا اینست که اگر روی فراموشی یا جهل یا سبکدلی
 رخصت نماز و نسیان است تا نسیان عاده نماز کند بجز ترک مراعات شرایط
 که مراعات آنها در مکان متصل لازم است چون مباح بودن و طاهر بودن موضع
 بپوشیدن چنانکه نسیان است ستم ترک استقبال قبله است با آنکه از آن
 روی عمد و حکم آن نیز صدق شود شد هفت ترک سایر شرایط اجزای نماز است
 چون طمأنینه و درنگ نمودن در حال قرائت و ذکر واجب چنانکه نیز مذکور
 شد هشم ترک چیزی از اجزای واجب نماز است با آنکه هر چه از اجزای
 واجب نماز را ترک کند اگر از روی عمد باشد باطل است هر چند
 از روی جهل یا سبکدلی باشد و اگر از روی سهو باشد و محل آن باقی باشد
 یا سبکدلی داخل رکن نشده باشد بر میگرد و آنچه در اینجا مایه و اعاده میکند
 آنچه را که بعد از آن بطل آورده است و اگر رخصت گذشته است پس اگر
 آنچه را فراموش شده از ارکان نماز است چون تکبیر الاحرام و رکوع و غیره
 سجده نماز و باطل است و باید که نماز را از سر گیرد و اگر از غیر ارکان است
 بر نمیگردد و نماز تمام میکند و چیزی بر او نیست مگر در یک سجده
 و تشهد که قضای آنها بعد از نماز لازم است چنانکه در هفت مورد است
 خواهد آمد ان شاء الله و بنا بر این هرگاه در نشانی سوره یا تکبیر قنوت
 یا قنوت یا تکبیر رکوع بخوابد یا بیدار شود یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد
 یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد

حدیث میخواند و سوره را مرتبه دیگر میخواند و همچنین هرگاه در نشانی تشهد
 یا تسبیحات اربع یا تکبیر رکوع بخوابد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد
 کرده است یا در نشانی تسبیحات یا تکبیر رکوع بخوابد یا بپوشد یا بپوشد
 نسیان است یا در نشانی تکبیر رکوع بخوابد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد
 سوره یا تسبیحات بدل حدیث فراموش کرده است یا در نشانی خم شدن از
 برای سجود قبل از گذاشتن پیشانی بر سجده گاه بخوابد یا بپوشد یا بپوشد
 فراموش کرده است در جمیع این صور بر میگرد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 و هرگاه در نشانی خم شدن از برای رکوع بخوابد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد
 یا بعضی از حد یا سوره یا تمام تسبیحات بدل حد یا بعضی از آن را فراموش
 کرده است اگر هنوز حدیث اقل مرتبه رکوع فرموده است نیز بر میگرد
 و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 دارد در این که حدیث اقل مرتبه رکوع رسیده است یا نه از این است که بر
 میگرد و احوط آنست که بعد از تمام نماز بخوابد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد
 رکوع را فراموش کند و بخوابد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد
 مشهور است که نماز باطل است مطلقا و احوط آنست که هرگاه در نشانی
 سجده اول یا بین السجدهات یا در نشانی رکوع را بجا آورد و آنچه بعد از آن است
 اعاده کند و بعد از سلام اعاده کند و بعد از سلام اعاده کند و هرگاه در نشانی رکوع
 از دفع راس از سجده یا در نشانی رکوع یا در نشانی رکوع یا در نشانی رکوع یا در نشانی رکوع
 و هرگاه در نشانی خم شدن از برای سجود و قبل از گذاشتن پیشانی بر سجده گاه
 بخوابد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد
 اگر بتدریج خم شدن او از قیام نیز نیست سجود بوده است واجب است بر او
 که راست ایستد اگر خم شود از برای رکوع یا قیام متصل بر رکوع که از جمله
 ارکان است عملی است و اگر معلوم او شود که از اول قصد رکوع خم شده است

سید
 کتبه

در حد از طایفه غرب و مشرق اینها موقوف باشد مگر آنکه بسیار کم باشد
 چون عرض آن کمتر از نیم درجه باشد بلکه تا یک درجه و نیم تا یک و احوط
 آنست مطلقا سیما در صورتیکه درین وقت باشد بلکه شاید که
 خلافی در تقویم اعانه بر این تقدیر نباشد چه ظاهر است که بقدر این احوط
 بسیار که سیما به بر جواز تسامح فی الجمله در امر فقهی که اراده بر مستفاد
 میشود در باب بعد است نه قریب و اگر التفات اواز فقه در روی غفلت
 باشد باید در اختیار از او صادر شده باشد چنانکه در وقت از دحام خلط
 نسا واقع میشود پس اگر بعضی مشرق یا مغرب یا غشی باشد و وقت
 باقی باشد پیشتر از آنکه از آنجا میگذرد و اگر باقی مشرق
 و مغرب باشد تا وقت که شمس باشد از آنجا بر او خیزد لیکن احوط
 در صورت است از آنجا که مستطافا یعنی هر چند که وقت فوت شده
 باشد سوگن چنین کردن وقت باید در ایشان نادر و انمطل است
 مستطافا هرگاه محاسن غیر معقوله باشد و از روی علم و عهد و اختیار از او
 صادر شده باشد و همچنین هرگاه از روی جهل یا سهو یا بدون اختیار واقع
 شده باشد و مطلق بر آن نداشتن باشد و قدری بر آن نداشتن و در این
 احوط از قبله و فعل مشرق و غیر آن هر چند است نداشتن باشد زیرا که
 در این صورت نیز ناز او باطل است هر چند که آن نجاست خون رعایت
 ناست و هرگاه قادر بر الزام باشد یا شرط مزبور باشد قوی الزام میکند و
 ناز نام میکند و ظاهر است که مراد از فقه در اینجا نیست
 مابین مشرق و مغرب است و احوط غیر احوط بسیار که بخلاف آن
 انفا مذکور شد جمع است میان اتمام و افازه و بسیاری از تفصیل این
 مسئله در مباحث سابقه مذکور شد چنانکه فعل کثیر و سکوت طویل
 که ماحی اسم صلوة باشد یعنی آنکه بهیچانی نباشد که هرگاه اهل عرف

در حد از طایفه غرب و مشرق اینها موقوف باشد مگر آنکه بسیار کم باشد

اول بر آن صیغه نیستند بگویند که مشغول نماز است و هرگاه محو کنند
 اسم صلوة نباشد باشد کند در آنکه ماحی است یا نه ناز او باطل نمیشود
 بشرط آنکه آن فعل از مقوله حدث و ماندن از چیزهای دیگر مطلق نماند
 مطلقا نباشد و همچنین شرط است در سکوت غیر ماحی آنکه بر هم زنند
 موالات واجب المراتب در اجزاء هر یک از حمد و سوره و سایر اقوال
 نباشد چنانکه در باب قرائت مذکور شد و بدانکه فعل کثیر و سکوت طویل باطل
 میکنند ناز را مطلقا یعنی خواه آنکه از روی عمد واقع شوند و خواه از روی سهو
 یا نسیان و خواه از روی علم باشد و خواه از روی جهل و خواه از روی اختیار باشد
 و خواه از روی اضطرار و احوط در صورت سهو و نسیان و همچنین در صورت
 خوف و عدم اختیار جمع نمودن است میان اتمام و اعاده و کسیکه بعد از بعض
 امراض یا کثرت تفرق حواس و اشتغال بال یا اختیار سکوت در ناز او
 بمرسد و قادر بر دفع آن نباشد ناز او پیشتر باطل نمیشود پس اگر قادر
 بر دفع آن باشد یا اینکه کسی را ضعیف بدو ناجر است یا احوط که مضطرب
 او نباشد تا در صحن غفلت و فراموشی مذکور شود و احوط که دفع آن
 کند و الا احوط است تا جماعت ناز کند یا تاخیر کند ناز را تا آخر وقت
 یا تا وقتی که آن علت رفع شود بچشم حکم کردن نیست بغیر قرآن و ذکر و دعا
 بدانکه حکم کردن بغیر از آنچه مذکور شد ناز را باطل میکند بیک از دو شرط
 اول آنکه بسیار نباشد بخوبی که محو کنند اسم ناز شود و انمطل ناز است
 هر چند که از روی سهو یا نسیان یا جهل واقع شده باشد دوم آنکه از روی عمد
 نباشد اگر چه بسیار نباشد پس اگر از روی سهو حکم کند تکلام قلیل ناز او
 باطل نمیشود خواه عمد یا غرض باشد و خواه فارسی یا یونانی و هرگاه بکمال آنکه از
 ناز فارغ شده است حکم کند تکلامیکه ماحی اسم صلوة نباشد بعد از آنکه
 معلوم شود که از ناز فارغ نشده است در مطلق بودن آن خلافت و احوط

مطل

عرب

است که نواز تمام کند و در سجده سهو کند بعد از آن آهاده نواز بزند و همچنین حکم کسی که از روی خوف و اکراه حکم کند اگر چه بعد از احوط و در دفع احتیاط که احوط در آن نیز جمع نموده است میانه اتمام و آهاده و بعد از آن کلام در اینجا صوفی که مشتمل است بر دو حرف از حروف چهارگانه که هر یک از آنها با یک حرف بشرط آنکه در حالت کند بر معنی تام چون لفظی است که هر یک از حروف و مانند آن و بنا بر این تفحص کردن و عتق کردن در موضع سجده یا غیر آن و آه کشیدن از حروف و ثقیل یا حیوان و آنکه کوه از دره و الم و مانند آنها از اصوات یعنی صداها که مشتمل بر هیچیک از حروف چهارگانه نیستند باطل نمیکنند نواز را مطلقا و بدانکه مراد از حروف جمع حروف است که کلمات لغت عربی و فارسی و سایر لغات از آنها مرکب میشوند نه خصوص لغت عربی پس هر چه در میان نوازند هرگاه از روی عمد صادر شوند و بدانکه مدح بعضی از علماء اینست که جایز است حکم کردن بعضی از فقرات قرآنی بقصد اعلام غیر بر بعضی مطالب دنیوی مثل اینکه هرگاه خواهد که جماعتی را از آن دهد در داخل شدن بر او بگوید صلوات الله علیهم و بگوید که خواهد که آنکس داخل در مجلس او شود بگوید اطلع بقلیة انک بالواد المقدس طوی و موسی ای که خواهد اولی بطلبند نزد خود بگوید یا موسی اقبل ولا تخف و مانند است و از این قبیل است حکایت سؤال حضرت امیر علیه السلام یا ائمه کوا

مصحف کلام

در بیان احوط

تفصیل

اعلام

مصحف کلام از آنکه از آنرا در حق یا بگوید یا صلوات

لیکن احوط احتیاط است خصوصا هرگاه اتفاق شود عروض آن مطلب نزد شروع نمودن در آن فقره بقصد جزء بودن از نواز پس جمع کند در بنیت میانه قصد تقرب و اعلام غیر مثل اینکه هرگاه بعد از حمد بسم الله را خواند بلیت سوره

و المعصر

و المعصر و در عین که خواست شروع کند با صلوات سوره کسری از او پرسید که چه وقت بخندمت فلا نکس روم در جواب او گفت و المعصر بقصد خواندن سوره و اعلام سائل بر اینکه وقت عصر سرود و بر فرض من عمل نمودن بقول مذکور چند شرط را در آن مراعات باید کرد اول آنکه اخبر که بنیت مزبور میخواند باید انقدر باشد که از آن قرآن گویند پس هرگاه بگوید یا ابراهیم تنها بقصد بدان کردن مسمی یا بگوید حاجه تنها بقصد اخبار یا بدان در صحت نواز او اشکال نیست هر چند عرض او از آن دو کلمه خواندن بعضی از کلمات قرآن نیز باشد دوم آنکه ترتیب آنرا بر هم نراند پس هرگاه بجای ارضیها سلام بگوید سلام ارضیها فی شهر نواز او باطل است سوم

آنکه خواندن آن محل نباشد بموالفات که
در ابعاد و اجزای قرأت معتبر است
بهرگاه ما بیت ایات و بعد مثلاً

ما بین ایات و بعد مثلاً حاصل کند یکی از فقرات مذکور باینکه بگوید ایات یا یوسف
اقل و لا تحت بعد نماز و نیز باطل است و در اکثر بر فرض خواندن قرآن بقصد
اطعام و مانند آن خواندن بعض فقرات از غیر و از کارمانزه بدین مرتبه نیز جایز
و اما بلند خواندن بعضی از حمد یا سوره یا تسبیح و از کار بدین اعلام غیر از ظاهر
آنست که در لاف و جواران نیست مگر تحریف گفتن و ابتدا کردن سلام است
و آن نیز مصلح ما را است هرگاه از روی عمد باشد و هرگاه بصورت قرآن باشد
مثلاً اینکه بگوید سلام علیه بقصد ابتدا کردن سلام و خواندن بعضی از ابر
سلام علیه یا صبرتم نعمت الله یا بگوید صبحم الله یا بخیر بقصد دعا و تحمید
متعارف در میان عرب بعضی از متأخرین حکم کرده اند بمطل بودن آن و ظاهر آنست
که معتبر است بر مثل سابق و هر حال احوط اتمام است با اعاده و بدانکه خلافت
نیست در اینکه بمصلح واجبست رد سلام و لیکن واجبست که همان
عبارتیک سلام کند و گفتار است که آنکه کند باینکه بگوید در جواب سلام علیه نیز
بگوید سلام علیه و نه از علیه السلام و احوط آنست که جواب را مطابق با سلام
گوید در جمیع جزئیات پس در جواب السلام علیه بگوید السلام علیه و در جواب السلام
علیه بگوید السلام علیه و السلام علیه و هرگاه شک کند در اینکه بخیر
سلام کرده است پیشتر بگوید از صیغها و مذکور جواب میتواند داد و هرگاه
باصطلاح کسوت بگوید سلام کند و قصد هر دو کرده باشد اظهر آنست که
قبل از آنکه جواب بمصلح است جواب کند مصلح را جایز است که جواب گوید لیکن احوط
آنست که بگوید بگویند بعد از ایات از جواب دادن غیر مصلح و هرگاه در صورت وجوب
رد مبارک است جواب نکند و مشغول شود بقرآه یا ذکر واجب بلکه مطلق ذکر سایر
اغیر و احوط نماز و باطل است لیکن احوط آنست که نماز را برهم نهد بلکه عبادتیک
اصطلاح ممکن است جواب گوید و نماز را تمام کند و اعاده آن نیز کند و هرگاه سلام
در حلقه طفل معتبر بالغ باشد یا بجهول الحال باشد یا باینکه نمیداند مسلمان است

مما از بعضی عاقلین
که در جواب سلام
بگوید سلام علیه
و نه از علیه السلام
و احوط آنست که
جواب را مطابق
با سلام گوید
در جمیع جزئیات
پس در جواب السلام
علیه بگوید السلام
علیه و در جواب السلام
علیه بگوید السلام
علیه و السلام علیه
و هرگاه شک کند
در اینکه بخیر سلام
کرده است پیشتر
بگوید از صیغها
و مذکور جواب
تواند داد و هرگاه
باصطلاح کسوت
بگوید سلام کند
و قصد هر دو کرده
باشد اظهر آنست
که قبل از آنکه
جواب بمصلح است
جواب کند مصلح
را جایز است که
جواب گوید لیکن
احوط آنست که
بگوید بگویند
بعد از ایات از
جواب دادن غیر
مصلح و هرگاه در
صورت وجوب رد
مبارک است جواب
نکند و مشغول
شود بقرآه یا ذکر
واجب بلکه مطلق
ذکر سایر اغیر و
احوط نماز و باطل
است لیکن احوط
آنست که نماز را
برهم نهد بلکه
عبادتیک اصطلاح
ممکن است جواب
گوید و نماز را
تمام کند و اعاده
آن نیز کند و هرگاه
سلام در حلقه
طفل معتبر بالغ
باشد یا بجهول
الحال باشد یا باینکه
نمیداند مسلمان
است

اخبار وارد شده است جائز است قطع ناز از برای جابر ندای و مستطیل و الله
 و مانند آن از مطالب ماله را بجهت شرع و بنا برین می آورند چیزی از مضافات
 و مضافات ناز بدون ضرورت جائز نیست بلکه احوط است که ناز مستحق
 نبردن ضرورت قطع نکند و مستطیل را عمل می آورد در آن جهت این مقدار معلوم
 شد پس باید که زیاد کردن چیزی از اجزای ناز متکرار کردن و همچنین چیز دیگر را
 بر آنجا افزودن از روی تعدد و قصد مشروعیت حرام و مستطیل است خواه عالم
 محسوس باشد و خواه جاهل و هرگاه چیزی از اجزای ناز را زیاد کند بدون
 قصد مشروعیت یا از روی سهو و غفلت پس اگر این نیز از مقوله قنیر لا یتکرر یا
 باشد یا اینکه حد یا سوره را در یک رکعت و مرتبه بخواند یا تسبیحات بدل از
 حد یا در رکعت آخری بیش از سه مرتبه تکرار کند یا تسبیح اول یا آخر را دو
 مرتبه یا بدیشتر بخواند یا در جایکه نباید بخواند ناز او باطل نمیشود لیکن
 احوط است که از برای هر یک از اینها دو سه مرتبه و هرگاه از افعال باشد
 پس اگر از ارکان است چون رکوع و هر دو سجده ناز باطل میکند مطلقا و اگر
 از واجبات غیر رکوع است چون یکی و قیام بعد از رکوع پس اگر از روی
 سهو از ناز یاد کرده است مستطیل نیست و الا مستطیل است مگر در گذشتن ماعدل
 پیش از موضع سبعم بر زمین یا اینکه دستهای خود را مثلا یکی در دو مرتبه
 بر زمین گذارد که مستطیل نیست بشرط اینکه در زمین اشتغال مذکور واجب نبود
 دستهای او بر زمین نباشند و الا در هر جهت ناز او اشکال هست و مکرر در
 گذاشتن دستهای بر زمین در زمین رکوع که تکرار آن نیز مستطیل نیست اگر چه
 از او واجب ندانیم و قس علی ذلک پس تکرار بلند کردن دستهای بر زمین در وقت
 و مانند آن نیز ضرر ندارد و بنا بر این حرکت دادن انگشتان دست و پا بلکه تمام
 دستها و همچنین دست بردن یا بران زدن یا بجهت اعلام یا غیر از اینها
 ندارد خطی و مادامیکه فعل اکثر از آن حاصل نشود معصیت دوم در بیان احکام

در رکعت

م

ن

شده است بدانکه شکر ~~است~~ مستطیل است و غیر مستطیل صحیح است از تردد
 میان وجود و عدم چیزی یا میان تردد و چیز بخیر در نظر او هیچیک از وجود و عدم
 آن چیز یا هیچیک از آن دو چیز برود یکی رجحان نداشته باشد مثل اینکه سرود
 شود در یک نواز صبح را مثلا کرده است یا نکرده است بخیر کرده و نکرده است
 در نظر او مساوی باشد یا شود یا نشود در این نواز یک قطعه از او فوت شده است
 مغرب یا شام یا ناز معین را که در فلان وقت کرده است مغرب بود یا شام و اگر
 یکی از آنها را فراموش نماند از این میان و طرف مقابل آن را که سرچ است و هم و خلاف
 نیست در این نواز واجب عمل کردن بمقتضای آن در دو رکعت آخره از نازهای چهار
 رکعتی هرگاه اشتباه در عدد رکعات نباشد در دو یا چهار رکعتی و همچنین شبهه نیست در
 وجوب عمل کردن بمقتضای آن هرگاه از امامت شرعی حاصل شده باشد چون
 شهان عدلین بلکه عدل واحد و اما در غیر این دو صورت اشهر بلکه ظاهر نیز است
 که عمل کردن بمقتضای آن لازم است در جمیع اجزاء و عدد رکعات جمیع نازها مطلقا
 یعنی اعم از اینکه در احوال باشد یا در افعال در ارکان باشد یا در غیر ارکان و اعم
 از اینکه در ناز دو رکعتی باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و اعم از اینکه در ناز ناز
 باشد یا بعد از اذان و اعم از اینکه مقتضای ناز باشد یا فسادان و الجمله حکم
 ظن در آنچه مذکور شد حکم یقین است در جواز اعتقاد کردن بر آن و وجوب عمل کردن
 مقتضای آن مگر در ظن که مقتضی فساد باشد و بعد از سلام بهم رسد یا اینکه
 بعد از سلام واجب ~~مستطیل~~ مستطیل کند که ناز او یک رکعت متکام است و اما
 در خود ناز و شرایط و ماعدل پس حکم شده را دارد پس هرگاه که آن کند که
 ناز کرده است و یقین آن ندارد واجبست که از اینجا آورد خواه وقت باقی
 باشد و خواه فوت شده باشد و بعضی از کابر متاخرین فرموده اند هرگاه
 عاده ناز کردن داشته باشد و بعد از وقت ~~بجهت~~ بجهت او ~~در این~~ در این نواز
 ناز گذارد است یا که ~~بجهت~~ بجهت هرگاه مظنه دارد که ناز کرده است فضا
 آن ناز بر او واجب نیست و این قول اگر چه قوی دارد لیکن احوط آنست که از

اگر چه در ناز
 اگر چه در ناز
 اگر چه در ناز

تردد نوز

که میباید خواند از این کتاب

فصل دوم

[illegible]

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

۵۰۳
تاریخ ۱۳۰۳

مجلس اول

و اما در این کتاب که در این کتابخانه است

پس هرگاه بعد از ترویج و جمع شدن از آن دو امر حاصل نشد بنا بر مقتضای آن گذارد و
هرگاه آن شک از مقوله شکوکه است که بر فرض استقرار مطلب باز ماند و در ضمن عرض
آن ترک ترویج نموده مشغول بعضی احوال یا افعال و احیاء شود باز او باطل است
اگرچه بعد از آنکه که زمانه صمدیه یقین باطن شود اما اگر از شکوکه مطلب نیست
جائز است که در وقت ترویج یا در اثنای ترویج مشغول چیزی از واجبات ناز شود
بما افعالیکه با ترویج جمع میشوند و بلی ای حال هرگاه شک او را بل شود حکم آن
مقاوم است و هرگاه بدل بطن یا بطن او بدل شود بشک بنای عمل خود را بر آن
میگذارد هر چند که مکرر شود یا اینکه شک او بدل بطن شود و همان بطن بدل شد
بشک باز مرتبه دیگر همان شک بدل شود بطن و هکذا مکرر اینک بعد از تکرر بطن
شود در کثیر شک که انتقادات بان نمیکند و همچنین هرگاه شک بدل شود شک دیگر
مثل اینکه قبل از احوال شک متب شک کند میانه سر و چهار و بعد از احوال شک کند
میانه دو و سر و بعد از شروع در جود یا تسبیحات اربع شک کند میانه دو و سر
و چهار تا میانه دو و چهار تا سر و چهار و پنج مثلاً بنای عمل را بر شک دیگری میکند
مگر اینکه شک آخری بعد از فراغ از نماز باشد که ناچار ما قبل خود نیست و هرگاه
شک کند در اثنای نماز و بعد از اشتغال در بعضی احوال شک کند در اینکه شک سابق
او مبطل نماز است یا نه مثلاً اینکه بعد از شک میانه دو و سر و اشتغال بعضی
اعمال شک کند در اینکه شک مذکور قبل از احوال سجده بود یا بعد از آن ساق
میگذارد بر اینکه بعد بوده است و هرگاه بعد از شک شک کند در اشتغال
مثل اینکه شک کند در اینکه شک سابق من در عدد رکعات بود یا نه سایر
احزای نماز و همچنین متعلق از معین نکند احوال نیست که انتقادات بان
نمیکند و احوال است که بعد از اتمام نماز اعاده آن کند و هرگاه شک کند
در اینکه شک سابق او موجب بیکر کفرا احتیاط است یا بیشتر اظهر است
که بنا بر احوال گذارد و احوال است که جمع میانه بخند است که با اعاده نماز و

هرگاه

هرگاه ترویج در چیزی از اجزای نماز کند بعد از آن شک کند در اینکه آن ترویج
شک بود یا بطن اظهر است که بنا بر گذارد بر هر یک که موجب صحت نماز است و
احوط جمع است با اعاده قاعده حکم در حکم است که نمیداند صبر رکعت کرده است
بعد از بیکر کفرا بیکر کفرا کرده باشد یا در رکعت یا سر رکعت یا بیشتر و محصل کلام
اینست که در طرف شک خود را نمیداند و حکم احتیاطی نماز او باطل است و
همچنین است حکم کسیکه شک کند میانه بیکر کفرا و بیشتر یا میانه دو رکعت و
بیشتر بیکر کفرا یا بطن احوال و همچنین با میانه عدت رکعت و کمتر یا بیش رکعت و کمتر یا بیشتر
هرگاه قطع را تا تا بیکر کفرا بیش از چهار رکعت کرده است و اما باقی صورت شک که
پس مشهور از آنها پنج صورت است اول شک است میانه دو و سر بعد از احوال گذارد
دو سر بر داشتن از سجده آخر هر چند که صورتی از اعضا سر برداشته
باشد و عکس است که بنا بر سر گذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام بیکر کفرا
احتیاط استاره یا در رکعت نشسته بجا آورد و شاید اول او باشد و احوال است
که هرگاه در اثنای سجده دوم بعد از رکوع واجب یا در اثنای رکوع یا قبل از آن شک کند
بیکر کفرا یا در سجده بعد از آن اعاده نماز کند دوم شک است میانه سر و چهار
در هر یک که بنا بر شک است که بنا بر چهار رکعت گذارد و نماز را تمام کند و بعد از
سلام دو رکعت احتیاط نشسته یا بیکر کفرا ایستاده بجا آورد سوم شک است میانه
دو و چهار بعد از احوال سجده و عکس است که بنا بر چهار رکعت گذارد و نشسته
و سلام خواند بعد از آن دو رکعت احتیاط ایستاده بجا آورد چهارم شک است
میانه دو و سر چهار و عکس است که بنا بر چهار رکعت گذارد و نماز را تمام کند
بعد از آن دو رکعت احتیاط ایستاده و در رکعت نشسته بجا آورد پنجم شک است
میانه چهار و پنج و از بطن آن چند صورت است و آنچه از آنها بیشتر است و عکس
نماز او باطل است و صورت است بیکر کفرا شک او قبل از رکوع باشد و عکس است
که در رکعت را تمام سار تا شک او بر کرد میانه سر و چهار و بخوبی در آن

سوال شد

اگر از دو رکعت
کفرا است
باینکه ۴

فایده مذکور
در رکعت غیر
است و اگر شک
باشد شک میانه
بیشتر یا کمتر
یا بطن احوال
نماز او باطل است

در صورتی که
کفرا است
باینکه ۴
در صورتی که
کفرا است
باینکه ۴
در صورتی که
کفرا است
باینکه ۴

چون در شك ميان دو وسع و چهار احوط ظاهر است و شهر نیز است که در رکعت
 ایستاده را قبل از دو رکعت نشسته گذارد و بعضی از علماء گفته اند که بعضی از
 شیخات اربع را خواند و این قول بسیار تعدیل بلکه یقیناً صحیح است و اما استخار
 استاده قبل از شروع در رکعت و پسند خواندن جمیع چیزها که بخیر گفتند پس
 حال از چهار رکعت است لیکن احوط نیز ترک است بسیار در اخبار و اما احکام این نماز
 پس محل کلام در این باب است که واجب در نماز احوط را اصل نماز واجب است از
 طهارت و قبله و لباس و مکان و غیر این پس اگر نماز در مکانی که در علم بغضض
 آن دارد باطل است و هرگاه از روی جهل یا غصب بود که گذارد صحیح است و هرگاه
 عالمان از حد گذشت در گذاردن نماز مخصوص در خانه خود مثلاً و اتفاق افتاد
 که در نماز شک بر ارض وی شود که موجب نماز احتیاط باشد اظهار است که
 همان اذن سابق کافیست در جواز بجا آوردن نماز احتیاط در آن بلکه هرگاه حد
 از نماز و قبل نماز احتیاط تصحیح کند مالک باینکه نماز احتیاط در هر مکانی که
 منع او است از نماز جایز است و هرگاه در آنجا مسوق بود یا در هر چه هرگاه
 منع کند او را از تمام نیز اعتبار ندارد بلکه میرسد آنرا که نماز تمام کند و لیکن
 باید اقتضای کند بر اقل واجب و در هر حکم نماز احتیاط است از هر چه منسیر و اما
 سجود سهو پس ظاهر است که حکم آن حکم اصل نماز نیست پس در صورت نماز
 کردن مالک از بجا آوردن آن در ملک خود فعل آن در آن جایز نیست اگر چه او را
 اذن داده باشد در اصل نماز ظاهر است که اذن صحیح در نماز مستلزم
 حصول اذن فحوی است در آن نیز اگر چه بر نماز هر چه نماز نیست در بسیاری
 از احکام و هرگاه کسی که اولی در مکان و قریه باشد و اذن دهد و کسی
 دیگر که در مکان او نماز کند پس اگر اذن می شود که اذن منوط بر مسقط حق و کتبت
 بالکلیه چنانکه ظاهر است رجوع او و منع کردنش از رکعات احتیاط نیز اعتبار
 ندارد و الا حکم مالک را در در جمیع خروج منوی و سبیل و حرام است در آن
 انچه

در این باب

در این باب

در این باب

در این باب

انچه در نماز سبیل و حرام است چون التفات کردن از قبله و تکمیل نمودن بعضی از قرآن و
 ذکر و استادن و علاقه بر آنها واجبست در آن اگر بعد از نماز بلافاصله شروع
 در آن کند و هرگاه بعد از آن تاخیر کند یا سبیل را مابین آن و نماز بجا آورد نماز او باطل
 میشود لیکن احوط آنست که هرگاه بعد از نماز و قبل از شروع در آن چیزی از
 منافات نماز را بجا آورد است پس اگر انچه از آن جمله چیزها است که باطل میکند
 نماز را هرگاه از روی عمد یا سهواً بجا آورد و از روی سهواً بجا آورد
 نماز احتیاط را تمام میکند و در سبیل سهواً احتیاط میکند و اگر از روی عمد
 از آنجا آورد یا چیزی را بجا آورد است که مطلقاً باطل نماز است چون فعل کثیر پس
 احوط آنست که نماز احتیاط را بخوبی بخواند و نماز را آغاز کند و بدانکه
 فایده نماز احتیاط در مواضعی که شارع معتبر فرموده است اینست که اگر
 نماز او ناقص بوده است آن یک رکعت یا دو رکعت احتیاط مآل نماز است و اگر
 تمام بوده است ثواب نماز را دارد پس بنا بر این هرگاه بعد از فراغ از رکعت
 احتیاط معلوم شود که نماز او تمام بوده است هیچ اشکالی در آن نیست مگر اینکه
 هرگاه بعد از سلام نماز یک رکعت احتیاط تمام بودن نماز بلافاصله معلوم شود
 شاید احوط آن باشد که یک رکعت دیگر با آن ضم کند تا نافله یک رکعتی لازم نیاید
 اما اگر در آن نماز منوی تمام بودن اصل نماز معلوم شود پیشتر واجبست بر او که
 نماز را باطله برگرداند و از آن دو رکعت تمام کند تا آنرا با تکبیر موقوف کند و همچنین
 هرگاه بر اشتباه خود باقی ماند مدتی بعد که باز اشکالی در آن نیست و هرگاه معلوم
 او شود که نمازش ناقص بوده است پس اگر نماز احتیاط با نیتش که در نمازش معلوم
 شده است مطابق است یا بمنزله مطابق مثل آنکه در شك میان دو وسع و وسع را
 سر و چهار یک رکعت ایستاده یا دو رکعت و شش رکعت یا او را باشد بعد از آن معلوم
 شود که نماز او نیز یک رکعت کم بوده است اظهار آنست که نمازش صحیح است مطلقاً
 و هیچ چیز دیگر بر او واجب نیست خواه در آن نماز احتیاط معلوم شود و خواه نه

در این باب

در این باب

و در عمارت و بنا و تزیینات و
نقش و نگار و کتیبه و
سنگ و گچ و آهک و سیمان و
و در عمارت و بنا و تزیینات و
نقش و نگار و کتیبه و
سنگ و گچ و آهک و سیمان و

برای اطلاع و اقدام

Handwritten text in a cursive script, likely a list or index, with entries separated by vertical lines. The text is written in a dark ink on aged paper.

الاسم: محمد بن عيسى

تاج الملک در ۱۱۰۰ هجری

شهدا خبر از احوال کرد

[illegible]

و دیگر از افغانی که در هند

الحمد لله رب العالمين

五

یا سجده احوط است که هر دو را بجا آورد و هرگاه شک کند در اینکه دو سجده که از او
 فوت شده است از یک رکعت فوت شده اند یا از دو رکعت بنا را میگذارد بر اینکه از
 دو رکعت فوت شده اند و احوط آنست که در این صورت دو سجده راقضا کند و
 چهار سجده سهو بکند یا اعاده نماز و بنا بر حکم اجزای فراموش شده نیز حکم اصل
 نماز است چون نماز احتیاطی واجب گردید که آنرا بلافاصله بعد از نماز اولی
 و در ایام لغات کند اخیر را که مراد از آن در نماز واجب است از استقبال قبله
 و طهاره و لباس و مکان و غیره از شرایط و ترک منافیات و هرگاه چیزی را از اجزای
 مزبوره فراموش کرده باشد و در آن نماز شک کند که موجب نماز احتیاط است یا نه
 باشد و ظاهر آنست که هر کدام را که خواهد مقدم میدارد اگر چه ظاهر شهرت بر
 تقدم جزء فراموش شده است بر نماز احتیاط و اما سجده سهو پس شهادت است
 در اینکه موثران بعد از هر یک از اجزای منسیره و نماز احتیاط است و حکم
 یک عمل از اجزای منسیره تا آخر کند یا چیزی را از منافیات مساوی آنها و نماز
 بعد از آن را باقی و آنچه است که در نماز احتیاط مذکور شد بحث بر کیفیت
 سجده سهو و احکام آنست بنا بر آنکه سجده سهو واجب میشود در پنج موضع اول
 تکلم خود است از روی غیر از قرآن و دعا بشرط آنکه پیش از یک حرف باشد یا
 یک حرف تا بعد از آن باشد و آنکه کمتر از مقدار آن باشد که بخواند اسم صلوة
 دوم سلام بجا است و احوط آنست که از برای هر سلام دو سجده سهو کند
 اگر چه اطمینان است که یک دو سجده سهو از برای جمیع کلمات سهیم فراموش
 کردن یک سجده است در آنکه کسیکه بخاطرش نباید داخل در رکوع رکعت بعد از آن
 شود یا از نماز بیرون رود هرگاه از رکعت آخری فراموش شده باشد بنا بر شهرت
 که مطلق سلام واجب را خارج میداند اگر چه در غیر محل باشد و ظاهر آنست که
 آنست چنانکه در فضل اجزای منسیره مذکور شد اگر چه چنانچه در آن فصل
 نیز مذکور شد که هرگاه بعد از سلام بلافاصله معلوم شود او را که سجده آخری

از رکعت

سجده سهو

از رکعت آخری فراموش کرده است بر میگرداند و آن سجده را بجا میآورد
 بنیت ادا و تشهد و تسلیم را اعاده میکند و هرگاه بعد از بجا آوردن چیزی که
 از سبب آن نماز بخاطرش باید یک سجده را از رکعت آخری فراموش کرده است
 چیزی بر او نیست بجز سجده سهو اگر چه احوط قضای سجده منسیره است
 بدون اعاده تشهد و تسلیم و لیکن احوط اعاده نماز است و در این صورت احوط
 در آنکه کسیکه بعد از سلام بلافاصله بخاطرش باید که سجده آخری را فراموش
 کرده است اینست که آن سجده را بجا آورد بدون متعذر ادا و قضاء و تشهد
 و تسلیم را اعاده کند و سر دو سجده سهو کند بجهت زیاده کردن سلام هر دو
 سجده یک سلام این دو که اول دو سجده سهو میکند بنیت مجموع سلامها
 بعد از آن از برای هر یک از دو سلام احتیاط دو سجده دیگر میکند بنیت احتیاط
 چهارم فراموش کردن تشهد است در آنکه کسیکه بخاطرش نباید مگر بعد از داخل
 شدن در رکوع رکعت سوم یا بیرون آمدن از آن بخوبی که در یک سجده مذکور
 شد بدون تفاوت و احوط آنست که هرگاه بعضی از اجزای تشهد را فراموش
 کرده باشد چون صلوات بنمازش بعد از نماز قضا کند و دو سجده سهو کند
 و باطل احکام کلی را در آن جزء جاری کند بجز شلنگ کردن آنست میان چهار و
 پنج چنانکه در اخبار وارد شده است و اگر چه اعاده آنرا بر صورتیکه
 بعد از اكمال سجده بن شلنگ کند در آنکه اخیر را که کرده است چهار رکعت
 با پنج و بنا بر این هرگاه قبل از رکوع شلنگ کند میان چهار و پنج سجده سهو
 بر او واجب نیست چنانکه بعضی از اکابر نیز اشاره بآن نموده اند و بنا بر آنکه
 حکم شلنگ میان پنج و شش مثل از رکوع بعینه مثل حکم شلنگ میان چهار
 و پنج است بعد از اكمال سجده بن لیکن احوط در آن اینست که چهار سجده
 سهو کند و دو سجده بجهت زیاده کردن رکعت پنج و دو سجده دیگر بجهت زیاده
 کردن رکعت ششمی که از آن برهم زده است لیکن اولی را بنیت واجب میکند

این دو وجه قصر یعنی احوط جمع است میان قصر و تمام و هرگاه ممکن بود که دو
 راه دارد بگواه آن مثلا سفر و غیره است و راه دیگری فرج و در یکی از آن دو
 راه رود و آن یکی را که در احوط است که جمع کند میان قصر و تمام اگر چه در
 گایزد و رود بر کرده و ستموار است که هرگاه ممکن باشد قطع کند و راه دیگر
 باشد یکی از آنها هست فرج است و دیگری کمتر است فرج پس اگر آن
 راه رود که هست فرج است قصر میکند و الا تمام مگر آنکه اضیاء کردن آن
 مراد و در تمام با عین باشد کمتر است مگر کم شدن آن که در آن اشکالی نیست
 و احوط است که اول اصین گازی بکند و هرگاه کرد جمع کند میان قصر و تمام و هرگاه
 فرج دارد که اقل مسافت که هست فرج است در عرض شش ماه مثلا قطع کند
 یا اینکه هر روز فرج بهر جهت فرج را قطع کند یا آنکه در هر روز و هر یک
 راه رود و بقدر فرج قطع کند حکم مسافت را ندارد بلکه تمام را تمام میکند
 و هرگاه در کشی سوار شود که در آنکه زمانی مسافت هست فرج را قطع کند
 قصر میکند اگر چه فرج زمان سفر و مثلا کمتر از مقدار فرج مسافت باشد بشرط
 اینکه بقدر هست فرج قطع کرده باشد و یا آنکه ناید بهر جهت فرج در حکم فرج
 فرج است هرگاه کمتر از هست فرج باشد اگر چه بقدر یک فرج مثلا کمتر باشد
 و یا آنکه بنا بر شهر مبدأ مسافت را از آنکه اعتبار میکند هرگاه بسیار فرج
 نباشد و الا از آنکه خود و فرج عبارت است از سه سبیل و سبیل بنا بر شهر
 عبارت است از چهار هزار و نه فرس و در هر یک سبیل و در هر یک سبیل
 تقریباً و هر گشتی بقدر طول هفت دان و متوسط است که در هر یک سبیل
 گذارد بخوبی بهلوی هر یک بهلوی دیگری متصل شود و یا نیست هر یک
 شکر دیگری متصل شود و بعضی گفته اند بقدر شش دان و اول شهر
 و هر طایفه خود بقدر هفت موی یا نواست و بنا بر این بنای مسافت
 تحقیق است نه تخمین پس اگر بقدر یکو جب مثلا کمتر باشد از مقدار دیگر
 مذکور شد

فرج

مسافت

سفر

است

تخمین

مذکور شد یا نیست دارد در اینکه بقدر مسافت شرعی است نه واجب که باز آنرا
 تمام کند و لیکن ظاهر اینست که در معرفت فرج اکتفا میتوان نمود بر آنچه در میان
 مردم ستموار است مادامیکه علم یا ظن بخطا و اشتباه آنرا حاصل نشود چنانکه
 از سیرت و طریق مستقیم مسافت ظاهر میشود و بعضی از متاخرین سزاوارتر است در
 حوازا اعتدال نمودن بر ستموار و اینکه مقید قطع نایلن قوی باشد و دیگر آنست که قاصد
 مسافت مزبور ثابت بدین هرگاه بدین قصد مسافت پیش روی خود را گرفته راه رود چون
 هلم یعنی کسی که میخواهد چیزی را بخواهد یا شوق بدو و قصد مکان معین را رود
 و چون طالب غلام کو بخت و استقبال کننده که نمیداند در کجا ملاقات مطلوب خود میکند
 ناز را تمام میکند اگر چه مثلا بنم و چون رسد و شخصی را که اسیر کرده باشند و
 عزم دارد بر اینکه هر وقت که فرصت یابد بگریزد و بوطن خود برگردد اگر احتمال
 میدهد که فرصت کو بخت خواهد یافت حکم طالب غلام کو بخت را دارد و هرگاه
 علم قادی دارد بر اینکه فرصت نخواهد یافت حکم او آنست که هرگاه میداند که
 او را بقدر مسافت یا کمتر از آن خواهند برد بنای عمل خود را بر آن میکنند و الا
 تمام میکنند و همچنین است حکم تابع چون غلام وزن و ملازم که هرگاه نمیداند که
 مستوعش او را با خود خواهند برد تا مقصد دیگر در نظر دارند باید برایشی را راه او را
 بر میگردد و هرگاه میداند که او را با خود خواهد برد تا مقصد و لیکن نمیداند
 که مقصد او چیست یا میداند اصل مقصد را که طایف بلد یا فیلان فریاد است
 لیکن نمیداند که بقدر مسافت هست یا نه احوط آنست که از متبوع خود حقیقت
 اسیر را استکشاف کند بلکه قول بوجوب استکشاف چنانکه بعضی از متاخرین
 قائل شده اند قوت دارد و ظاهر آنست که با علم تابع لزوم مصاحبه متبوع
 خود تا مقصد کافی است و مراد از حواز قصر اینکه علم اهرساند بعضی
 کردن متبوع و لیکن مادامیکه استکشاف ننموده است تمام میکند مگر آنکه
 قطع کند یا اینکه اقل بقدر اقل مسافت شرعی خواهد رفت که بیشه قصر میکند

فرج و مسافت

مسافت

قصد

و هر يك از اصناف سابقه هرگاه در انشای راه قصد مکان معینی نماید پس اگر
از انجا بیک قصد کرده است تا مقصد بقدر مسافتی سفری است قصد میکند
و الا نام و قول بعضی اکابر اینست که مقصد را از مسافتی که قصد میکند
صغیف است پس هرگاه بقدر مسافتی که قصد کرده است مقصد را از مسافتی که
که سفر فرج دیگری نیز رود بنا بر اینجه اولاً مقصد تمام نمیکند و بنا بر قول
ان بعضی قصد و بنا بر اینجه اولاً مقصد تمام نمیکند و بنا بر قول
یکی این اصناف منوط به بعد از آنکه مقصد را از مسافتی که قصد کرده است
باشد در انشای راه قطع کند یا اینکه از مقصد بکسر فرج دیگر خواهد رفت
بعد از آن مراجعت خواهد نمود ظاهر آنکه آنست که مقصد را از مسافتی که قصد کرده است
نکرده است تمام نمیکند و همینکه شروع کرد در برگشتن قصد میکند بشرط
اینکه از محل برگشتن تا مقصد خود بقدر مسافتی که قصد کرده است فرج باشد چنانکه فرج شود
چون از مسافتی که مقصد کرده اند بوجوب قصد در مسافتی که قصد کرده است برگشتن و
همچنین در نظر بر آن مثل اینکه هرگاه بعد از آنکه مقصد چهار فرج در مسافتی که قصد کرده است
کند که فرج دیگری بود و برگردد بر آنکه مجموع رفتن و برگشتن او نیز هست
و فرج مایشود و بالجهل ضابطه و بوجوب قصد در مسافتی که قصد کرده است
فرج کند تا در رفتن تنها تا در برگشتن تنها تا برگشتن از مسافتی که قصد کرده است
قوت دارد و اینگونه خلاف مشهور میان علمای است سیاقه و اما احوط در آن جمع
میان قصد تمام نکردن در مسافتی که قصد کرده است و برگشتن از مسافتی که قصد کرده است
ایجاب بقدر چهار فرج باشد تا هم منضم میشوند چنانکه در مسافتی که قصد کرده است
شد و هرگاه یکی از اصناف از چهار فرج باشد یا سه فرج باشد یا دو فرج باشد یا یک فرج باشد
بقدر مسافتی که قصد کرده است و مقصد رجوع در روز باشد و برگردد نیز در مسافتی که قصد کرده است
باشد و همچنین هرگاه که مقصد را از مسافتی که قصد کرده است برگردد نیز در مسافتی که قصد کرده است
رسد که قطع کند یا اینکه متبوعش خواهد بود یا خود تا اصل مقصد برگردد یا برگردد

بنا بر اینست که مقصد را از مسافتی که قصد کرده است برگردد نیز در مسافتی که قصد کرده است

المتن

البته بقدر مسافتی که قصد کرده است و مقصد رجوع در روز باشد و برگردد نیز در مسافتی که قصد کرده است
مربک از هر دو وجهی از مسافتی که مقصد کرده اند بوجوب قصد مطلقاً یعنی در جمیع صور
معروضه و در هر يك از رفتن و برگشتن و مابین آنها و احوط مراعات تفصیلی است
که سابقاً مذکور شد و هرگاه قصد کند رفتن بکلیه یا که بکلیه خود که در مسافتی که قصد کرده است
و در انشای راه معلوم شود که بقدر مسافتی که قصد کرده است ظاهر آنست که قصد میکند و برگردد
که قبل از ظهور حال تمام کرده است اعاده میکند احتیاطاً سوّم آنکه سفر او مباح باشد
پس اگر اصل سفر او معصیه باشد چون سفر کردن در راهی که مظنه هلاکت نفس یا
هتک عرض یا تلف مالی که مضرب باشد آنکافان و چون در آن کردن از جهاد واجب
چنینکه بمنزله جهاد است و از این قبیل است سفر کردن بملوک بقصد اناق یعنی
که حق از ولای خود و همچنین سفر کردن از بقصد دشواری معالیه رزق و عدم
اقتیاد از برای او و سفر کردن و ولد در غیر طاعات و اجبر یا برای کردن و الدین از آن و
ماندن و از این مقوله است سفر کردن کسی که حق واجب فوری در دستش باشد
و ترک آن نموده و سفر رود سفر او معصیه است اگر چه بقصد زیارت عتبات
عالیات یا حج بیت الله باشد مگر آنکه سفرش منافق یا ادای حق منوط نباشد یا
آنکه سفرش تیرا برای تحقیق امر واجب فوری باشد که مساوی یا ادای حق منوط
لا ارجح از آن باشد پس اگر بقدر یک یا دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش یا هفت یا هشت یا نه یا ده یا یازده یا بیست یا سی یا چهل یا پنجاه یا شصت یا هفتاد یا هشتاد یا نود یا صد یا بیش از آن سفر کند و مقصد او معصیه است اگر چه بقصد زیارت عتبات عالیات یا حج بیت الله باشد و باید که از آن تمام کند و احوط آنست که اگر سفر او بقصد واجب معصیت نباشد آنکه جمع کند میان قصد تمام و اینکه اعاده حج نیز نماید و همچنین هرگاه غایتی که مقصود است از سفر معصیه نباشد چون کسی که سفر کند بجهت راه رفتن یا سعایر مسافرت حکام یا اعیان کردن بر ظلم چون نصب حکام یا اگر این قسم از سفر معصیه و احوط است تمام کردن از قسم اول و هرگاه مقصود

از سفر و چون باشد یکی واجب و دیگری حرام چون کسی که بگوید بقصد ادای حج
 الاسلام و قصد دارد که در مکه مثلاً معصیتی را مرتکب شود در حکم او اشکال نیست
 و همچنین است حکم کسی که از بلد خود بیرون رود بنزد سلطان خارجی بقصد نصب
 کردن حاکم ظالم یا اعانت نمودن بر ظلم دیگر و بعد از قصد یا جزیع هر دو معصیت است
 ببلد خود از برای ادای حقوق و اصبر که زوجه و سایر عیال واجب النفقه او
 از او طلب دارند و مع ذلك قصد دارد که عاقله ظاهر نیز در بلد خود کند و احوط در این
 چنین کسی جمع است میان قصر و تمام در مراجعت و اما در رفتن پس معین است
 در حق او تمام و در حکم سفر معصیت است صید کردن بقصد لهو و دون از تحصیل
 معیشت یا تجارت و در غیر این که هر سه یکی که عرض از آن لهو و تنوع باشد حکم
 صید باشد و بنا بر این هرگاه بر شخص واجب باشد تحصیل علم بر سبیل وجوب
 عینی یا کفای و مع هذا بطور و قصد زایت یا بی سبب و ممکن نباشد او را
 تحصیل علم واجب معروض در آن سفر اگر سفرش نیز از مقوله سفر معصیت است
 چون ملوک که از اقامای خود بگریزد و هرگاه سفر کند بر مرکب غصبر یا مرکب که
 بالانقضای غصبر باشد یا در رفتن غصبر که از او شیهه باشد در حکم او اشکال
 نیست و احوط جمع است میان قصر و تمام هرگاه سفر کردن او منافات باشد با
 ایصال آن معصوب بجا حد و مستلزم بقصر در آن نیز نباشد بلکه قان
 نباشد بر پیاده رفتن و مرکب یا لباس مباح یا او نباشد و کسی که استیذان
 سفرش بقصد معصیت باشد لیکن در اشیای او توبه نکند و شیعه خود را برگرداند
 از معصیت بطاعت یا با امری که مباح است در شرع پس اگر بقدر اقل مسافت
 تا مقصد دارد قصر میکند و الا تمام لیکن تفصیلی که مذکور شد و هرگاه در
 اشیای سفر مباح قصد معصیت در آن کند حکم سفرش منقطع میشود و
 واجبست بر او تمام کردن نماز ما دامی که بران عزم باقیست و هرگاه پیشان شود
 و بنیت اول عدول کند اشرار است که حکم ما بعد از آن قابل جدا میشود باین

معنی

مکرر

معنی هر یک بعد از برگرداندن نیت بسوی امر مباح بقدر اقل مسافت تا مقصد
 دارد قصر میکند و الا تمام چون صورتی چهارم آنست که قطع نشود
 سفر او بر رسیدن بوطن خود و در حکم وطن است هر مکلف که قصد اقامه در
 روز در آن دارد پس اگر آن مکان در اشیای اقل مسافت واقع شده است
 تمام میکند در جمیع یعنی هم در راه تمام میکند و هم در آن مکان و اگر میان بلد و آن
 از آن سفر کرده است و میان آن مکان هشت فرسخ یا بیشتر باشد قصر میکند
 در راه و تمام میکند در آن مکان هرگاه بر عزم خود باقی باشد و در حکم مکان میسر است
 هر که قصد قطن در آن دارد اگر چه وطن اصلی او نباشد و ظاهر یا باغ یا غیره
 ملک در آن نیز بنا شده باشد و هنوز شش ماه متصل یا متصل در آن بقصد
 اقامه که موجب تمام است نه آنکه باشد و بالجمله هرگاه قصد کند که بلد یا غیره را
 وطن خود قرار دهد بجز در همین قصد حکم بلد اصلی که مسقط رأس خود و ابا
 و اجداد وی است تمام میسرساند اگر چه قبل از آن مطلقاً در آن توقف نکرده باشد
 لیکن احوط آنست که مادامیکه شش ماه متصل یا متفرق در آن اقامه ننموده است
 بخوبی که موجب تمام بودن آن باشد هرگاه وارد آن شود و خواهد که کمتر از ده
 روز در آن مکث نماید و بیرون رود اینکه جمع کند میان قصر و تمام و بنویسد
 اینست که هرگاه در بلد یا غیر ملک یا شهر باشد که قبل از آن در آن ملک
 یا در آن بلد یا غیر شش ماه متصل یا مطلقاً توقف نموده است بخوبی که موجب
 تمام بودن آن باشد نیز حکم وطن را دارد در قطع کردن امر حکم سفر را
 اگر چه بالفعل عدول کرده باشد از آن بوطن دیگر مادامیکه ملک او در آن
 باقیست و احوط آنست که با فرض عدول کردن از آن بطن در آن جمع کند
 میان قصر و تمام نظریات دیگر این مسئله از مشکلات مسائل این باب است
 و هرگاه کسی را چند وطن باشد که در هر یک از آنها در هر سال سه ماه یا
 بیشتر بماند حکم وطن بر هر یک از آنها جاری میشود سبباً هرگاه در هر یک

و اگر چه
 بلد یا غیره

عدول از نیت

فصل ششم

شش ماه توقف نموده باشد بشرط آنکه بر بنیت توطن نمودن در هر یک از آنها
 باقی باشد و هرگاه عدول کرده باشد از سینه مزبور نسبت به هیچ یا بعضی از آنها
 حکم معدول عنه بخوبی است که مذکور شد و هرگاه قصد کند کرده و روزی
 بیشتر در همان اقامت کند بخود رسیدن در آن مکان باز تمام میکند هرگاه
 بر قصد خود باقی باشد و هرگاه عدول کند از آن قصد پس اگر بعد از قصد
 اقامه و قبل از عدول یک یا از چهار رکعت را تمام کرده است نیز تمام میکند و از
 مادمیکه در آن مکان است و هرگاه در اشای از چهار رکعت عدول کند
 پس هرگاه داخل در رکوع رکعت سوم شده است مشهور است که سیرل
 بر میگردد باید بقصر و نماز تمام میکند و اگر است که نماز را عاده
 نیز کند و هرگاه داخل در رکوع رکعت سوم شده است بنا بر مشهور نماز
 بهمان بنی که شروع در آن کرده است تمام میکند و مادامیکه در آن مکان
 هست نماز تمام میکند چون صوف اول و هرگاه قبل از تمام کردن یک یا از
 عدول کند نماز ناقص میکند اگر چه در وقت واجب که مختار است مشروط است
 بعدم مسافر بودن که معتبر باشد یا نوافل را که در هر وقت مطلقا میشود
 بجا آورده باشد و هرگاه قبل از عدول نماز تمام کند از روی اشتباه
 یا از جهت شرف مکان چون مواضع اربعه تحریری که بعد از آن مذکور
 میشوند اعتباری باین نیست پس هرگاه بعد از آن عدول کند حکم اقامه
 او بر هم میخورد و فراق نیست در آنچه مذکور شد از قطع کردن اقامه مشرع
 حکم سفر را میان این که محل اقامه او بلد باشد یا بلد استعاره یا غیر از آنجا
 یا مکان دیگر چون بیابان و صحرائی که مطلقا محل اقامه نباشد و مشهود
 نیست که در بلد است که بسیار نزدیک است اقامه در محله آن معتبر است
 نه در تمام آن و اگر چه مستند این قول معلوم نیست بلکه ظاهر است که
 مستند صحیح ندارد مگر در صورتیکه فرض شود اینکه در هر رکوع و وسعت

در هر یک از آنها

اگر در هر یک از آنها
 مستند صحیح ندارد

معدول

عدول باشد که اطلاق بلد واحد و ارض واحد بر آن صحیح نباشد مثل اینکه هر یک
 از طول و عرض آن بقدر اقل ساقط شرعیه باشد و لیکن وجود چنین بلدی
 در این از سنه معلوم نیست و مثل زن در این مقام با صفهان چنانکه ظاهر بعض
 معاصرین است نزد حقیر بیوجراست و بعضی از اکابر بجهت این عصر بر آن
 نیست که در این صفهان محلی است میانه آنکه قصد اقامه در تمام آن نمایند یا در
 یک محله از محلهای آن و هر یک را که اختیار کند واجب است بر او که مقتضای آن عمل
 نماید و بنا بر این هرگاه مثلا در محله سید آباد که در یک طرف آن بلد واقع است
 قصد اقامه میکند و در اشای اقامه نماید از آن برود محله احمد آباد که در طرف
 دیگر آن واقع است اقامه او بر هم میخورد و هرگاه در تمام صفهان قصد اقامه
 کند بر هم میخورد و در اصل این حکم اشکالیست و بنا بر حجتی که لازم میاید که
 هرگاه در بلاد متوسطه بلکه صغیره قصد اقامه در یکی از محلهای آنکه یکی از اقسام
 آن کند نیز صحیح و عمل کردن مقتضای آن واجب باشد و این حکم مخالف است
 باجماع فقهاء و شاید احوط در مثل بلاد مزبور است که قصد اقامه در هر یک از
 محله آن بر سر و تمام بلد کند و از آن محله بیرون رود و یا یکصدای آن از آن
 و در اشای آن از آن بیرون رود و یا آنکه شرط صحت اقامه آنست که عزم کند که در
 اشای اقامه بیرون رود از آن مکانیکه قصد اقامه در آن نموده است پس
 هرگاه در حین سیر کردن عزم داشته باشد بیرون رفتن از آن مکان با معزده
 باشد میانه بیرون رفتن و رفتن اقامه او باطل است بر اجماع علمای اهل اعتقاد
 البته که مثل بغداد و قسطنطنیه و مدینه و همچنین کوفه شریف و
 مسجد کوفه و این در صورتیکه کسی از آنها بیرون نرود یا بیرون نرود مثل کوفه شریف
 که در حین اقامه کوفه بود چرا که منزل قریب است کوفه حساب نمیشد اگر چه در آن
 بعضی است که مسجد کوفه تابع کوفه شریف است و همچنین کاهن و بعد از سینه
 سابق که در کاهن حیدر آباد است و معتبر بعد از آن است و اما در

مثل اینها که یک بله مستقیماً باشد مقدار کم می شود مشکل است و همچنین
کلام در هر دو نفر که متعاقب باشند و همچنین تابع دیگر باشد و باید که کاف
در صحنه اقامه روز دیگر هرگاه قبل از طلوع خورشید داخل باشد شود قصد کند
اینکه از طلوع خورشید روز را غروب اصاب روز دوم در آن بلد مکث نماید و لازم
ست که شب روز را در همان صحنه کند تا طلوع اقامه کرده روز و ده
شب شود بله هرگاه بعد از طلوع اصاب وارد آن بلد شود احوط است
که آن روز را حساب نکند باینکه قصد کند روز دیگر غیر از آن روز اقامه
نماید تا اینکه صبح کند تا آن روز تمام شود بعد از آن قصد اقامه کند چنانکه از
نقص عوام اتفاق میشود بلکه بخیر باینکه قصد کرد اقامه در روزی نماید که
نار از تمام کند اگر چه در آن روز و روز این قصد کند و روز آخر
محسوب ندایم و باید قصد کند باینکه در آن روز اقامه از محل اقامه
خود بیرون نرود بخیر باینکه سفر شود بر او دیواری خاف و اوصدا می مؤذن
و صبحی از منافذین گفته اند که هرگاه در صحنه سفر قصد کرده باشد که بیرون
رود بسوی سبائین و مزایع و مقابر و زیاده گاه آن بلد ضرر ندارد و این
قول بسیار قوی دارد لیکن احوط است که اول مذکور شد و بدانکه اگر از
جمله شروط صحنه اقامه آنست که عازم باشد بر آن صحنه هرگاه عزم بر آن ندارد
لیکن مظنه قوی دارد کرده روز در آن توقف خواهد نمود کافیست و
احتمال مردن در همان و همچنین احتمال مجامه امریکه موجب خروج از آن
بلد باشد بر سبیل احتیاط از آن مسافت تا عزم بر نبرد ندارد بله هرگاه بجهت
مطلب قصد اقامه نماید یا اعتقاد آنکه تحصیل آن مطلب مستلزم اقامه در روز
کامل البصره و در خاطرش مطلقاً نکند باینکه هرگاه برخلاف عادت
آن امر پیش از تمام شدن ده روز با تمام رسد و مقتضی از برای مراعات
در آنش اقامه هم رسد خواهد رفت اقامه او صحیح است و هرگاه

مکمل

معنی در خاطرش گذشت و بعد از عزم او متوجه و احتمال مخالفت حاصل شد
در صحنه آن اشکالی نیست بلکه ظاهر عدم صحت است مگر اینکه عزم کند بر اینکه
علی حال تمام ده روز را بماند اگر چه مقتضی بیرون رفتن از برای او هم رسد
قبل از انقضای تمام ده روز و بدانکه در حکم اقامه عشر کامل است توقف
نمودن سه روز کامل در مکان یا تردد یعنی آنکه هرگاه در بلد یا مکان داخل
شود و نماند که فردا از آن بیرون خواهد رفت یا بعد از فردا در هر روز
احتمال میدهد که بعد از یک روز یا دو روز مثلاً بیرون خواهد رفت واجب
بر او قصر کردن تا سه روز کامل بگذرد بعد از آن هر قدر که بماند تمام میکند
اگر چه قطع کند که پیش از یک روز یا بعضی روزی دیگر توقف خواهد کرد بخیر
است که بر قصد قطع مسافت باقی ماند تا آخری هرگاه در آنش راه
متروک شود میان رفتن و برگشتن مثل اینکه در راه منتظر ملحق شخص شود
که احتیاج باو دارد و پیش از آنست که هرگاه اشخص باو ملحق شود بمقصد
رود و الا برگردد و عزم ندارد باینکه ملحق خواهد شد تا آنکه اگر بقتل چهار
فرسخ رفتن است اظهر است که علی ای حال قصر میکند خواه آنکه اشخص ملحق
که منتظر او بود باو ملحق شود و بمقصد رود و خواه باو ملحق نشود و خود برگردد
مگر اینکه در روز در آن مکان توقف کند یا قصد اقامه شرعی یا سه روز در آن مکث
نماید یا تردد چنانکه مذکور شد نظر باینکه چنین کسی در اصل قاصد اقل مسافت
نموده و الا آن نیز بر آن قصد باقی است غایتش آنست که از اول قاصد مسافت
فرسخ امتداد میرود و آن مرد است مسافران و هشت فرسخ ملحق از رفتن
و آمدن و علاوه اینکه اخبار بر غیر در حکم آن خصوصه وارد شده است بخیر باینکه
مذکور شد ششم آنست که سفر کردن علی او نباشد چون مسافری و ملحق و قاصد
و مانند آن پس آن اشغل و عمل او سفر کردن نباشد ناز را تمام میکند و روزه میگیرد
سفر او حرام بشرط آنکه عادتش ظاهر شده باشد باینکه در بلد خود ده روز

توقف نکند مطلقا و همچنین در غیر بلد خود ایکن با قصد اقامه و هرگاه چنین کسی
 خلاف عاده روز کامل متصل در بلد خود توقف نمود یا مطلقا یا در مکان دیگر
 با قصد اقامه حکم سابق او برهم میخورد و لازم است بر او که باز اقرار کند تا
 آنکه بعد از آن سفر سبب بر او قبول یابد و سفر بنا بر قوی دیگر کند که در میان
 انفراد روز گذارد و در بلد خود مطلقا یا در غیر بلد خود با قصد اقامه مکث نکند
 و ظاهر اینست که تعدد سفر در وقت تحقیق میشود که در میان هر دو
 سفر بطن خود مراعات کند پس هرگاه از بلد خود بیرون رود سبب دیگر
 از آن بلد سبب دیگر و همچنین تاده بلد را طی کند مجموع حکم سفر و اصدار دارد
 سیاه راه از اول قصد کرده باشد که سبب اخیر روز و سایر بلاد در عرض
 راه آن واقع شده باشند که در نتیجه مجموع یک سفر محسوب میشوند و بدانکه
 کسی که سفر کرده است که یکی از اعمال مزبوره را عمل خود قرار دهد بجز آن
 حکم مزبور از برای او ثابت نمیشود تا آنکه اقامه سفر متوالی کند مشروط
 باینکه در میان انفراد روز در بلد خود مطلقا یا در غیر بلد خود با قصد اقامه
 توقف نکند و بعضی از علماء فرموده اند که هرگاه در غیر بلد خود روزی توقف
 نماید باز در حکم کسی دارد که روزی در آن توقف نموده باشد با قصد اقامه
 و وجه این ظاهر اینست که هرگاه بعد از توقف بخود بیرون رود باز در روز
 دیگر توقف نماید حکم سابق او که وجوب اقامه است برهم میخورد اگر چه بیرون
 قصد اقامه نباشد و بدانکه ظاهر قیاسی بعضی اخبار است که هرگاه یکی از اصناف
 مذکور که سفر کرد در اعمال خود جز در اقامه و مکث از یکی از آن اعمال عملی دیگر
 مثل اینکه ملاح مکار است نمود یا بعضی حکم سابق او برهم میخورد و احوط آنست که
 در سفر اول و دوم جمع کند میان قصر و اتمام و در حکم مکاری و ملاح است
 هر آجری که قصد روزی غیر موطا غیر از اهل باد بیرون رود بقصد تجارت و بدانکه
 باید بر نشینانی که مکان معین ندارند و در هر چند روز در مکانی منزل میکنند

سفر در غیر بلد

تجسس و ملاح

در هر جا که میروند خانه خود را با خود میبرند خانه های ایشان بمنزله وطن ایشانست
 پس مادامیکه در خانه های خود میباشند روزی میکنند و از آنرا تمام میکنند بلکه
 شاید که خانه های ایشان در راه دیگران نیز همین حکم را داشته باشد این
 معنی که هرگاه اجنبی وارد ایشان شود و قصد اقامه در روز در خانه های
 ایشان کند تمام میکند هر چند که در روز متوالی در یک مکان مکث نکنند
 و همچنین است حکم در حیران و شبان و ساربان که بطلب غلبت از مکان
 مکانی دیگر ارتحال میکنند و همچنین است حکم امیری که در مواقع امارت
 خود تردد کند جاییکه در اخبار وارد شده است و باطله هر کسی که در یک مکان
 استقرار ندارد همین حکم را دارد بشرطی که مذکور شد هفتم آنست که محل
 ترخیص سبب هرگاه از بلد خود بقصد سفر بیرون رود و لیکن هنوز از آن
 بلد دور نشده است و محل ترخیص نیز سبب است از آنرا تمام میکند و مراد
 از رسیدن محل ترخیص آنست که بخاطر سبب صدای از آن بلد و
 دیوارهای خانه های آن محلی شود بر او و هرگاه یکی از آنها را و محلی شود در
 از دیگر آن محلی است که تا آخر کند از آنجا بجا بیکه هر دو محلی شوند هرگاه
 ممکن است و الا جمع کند میان قصر و اتمام و هرگاه دیوارها محلی شوند و لیکن
 مسدود کند صدای از آن در آن مکان شنیده میشود یا نه همیشه قصر میکند
 و همچنین بعضی و بدانکه در هر یک از خانه های بلد و اذان و قیامت سامع مسافر
 و غیر آن از جنس های دیگر با آنها تعلق دارند عبرت بحال متوسط است پس عبرت
 نیست بحال بلند که در دیوار خانه های آن بسیار بلند یا بسیار کوتاه باشند و
 نیز صدای اذان که بسیار بلند و بر قیامت باشد یا بسیار ضعیف باشد
 و نیز قیامت که قوت سامع بسیار قوی یا بسیار ضعیف باشد و همچنین
 اعتدال هوا و استوای صحرائی میان بلد و مکان مزبور را اعتبار باید کرد
 و در صورت عدم اعتدال بعضی از امور مزبوره مثل اینکه هرگاه دیوار خانه ها

در هر جا که میروند خانه خود را با خود میبرند

باید بسیار مرتفع باشند یا اصل بلد در میان بسیار مرتفع واقع شده باشد یا اصل
مؤنه آن بسیار بر سر و بر قوت باشد یا بد تفکیک توسط واعتدال در آن باشد پس
اگره اصل اعتدال نیز مختل نیست تمام میکند و الا قصر و همچنین است حکم گنجه
از سفر برون خود بر میگرد که ما را میگرد مختل است بر او هر یک از دیوارها
صدای آن قصر میکند و همین که بجای رسید صدای آن شعله میشود
باید دیوارها دیده میشود تمام میکند لیکن احوط در اینجا اینست که در چنین
صورتی آن گنجه تا خارج خود برسد و هرگاه غلبت شکر وقت یا غیر آن ممکن
نست از سراسر او تاخیر کردن تا آنکه داخل خانه خود شود جمع کند مسایر
قصر و تمام و ندانکه معتدله دیوارها باشد که در اصل بلد واقع است آن
سمتی که مسافر برون آمده است و همچنین معتدله صدای مؤنه است که در
حصار بلد یا با آنها میگردند بدان اذان گویند و دیوارها را میگردند در اصل بلد
از طرف دیگر یا در وسط آن واقع است و نیز اذان که در طرف دیگر بلد یا
وسط آن گفته میشود خصوصاً اینست ببلد که بسیار بزرگ باشد
اظهار اعتبار این شرط است نسبت ببلد اقامه و ظاهر اصل باید و اما نسبت
بکی که سفر او منقطع شده باشد بقصد معصیت یا تردد در بیت هرگاه
در اثنای سفر عدول از قصد معصیت کند یا حزم بر رفتن بسوی مقصد
کند بر کافی که بقدر مسافتی تا مقصد مانده باشد شرط نیست در
صحت قصر نمودن نماز آنکه بقدر مزبور دور شود از امکان اگر چه احوط
تاخیر کردن نماز است تا آنکه شرط مزبور حاصل شود و همچنین است حکم
هر مسافر که در ابتدای سفر و بعضی شرایط قصر مفتوح باشد بعد از آن
بهم برسد چون کسی که در ابتدای سفر قصد معصیت باشد بعد از آن
عدول بحدیث طاعت کند مقام دوم در بیان سایر احکام نماز قصر است
بدانکه واجب است بر مسافر که شرایط مذکور در او تحقق شده اند آنکه
از

نماز قصر کند بخوبی که مذکور شد مگر در چهار موضع که بخیر است در اینها
قصر و انعام و اول احوط است و ثاناً افضل و آن چهار موضع یکی مسجد الحرام است
که حرم خدا میقالی است دوم مسجد مدینه طیبه است که حرم رسول خدا است
سوی مسجد کوفه است که حرم امیر المؤمنین است چهارم حایرات که حرم
سید الشهداء است و در مقدار آن خلافت است و احوط تخصیص حکم بر کوفه
بروضه مؤنه که تحت قبر مشرف است دوم از رواق و صحن بلکه مسجد کربلا
که در این از منبر از جانب نبوت سرحضرت داخل در روضه مؤنه نموده اند
احوط در آن نیز قصر است پس اگر با وجود تحقق شرایط سابقه در غیر مواضع
از بعد از روی عدل نماز تمام کند نماز او باطل است و هرگاه از روی جهل تمام کند
پس اگر مطلقاً مسئله قصر را شنیده است نماز او صحیح است و هرگاه اصل
مسئله قصر را شنیده است ولیکن جاهل بتفصیل احکام آن بوده است نماز
او باطل است و هرگاه از روی شیان تمام کند در جاییکه قصر واجب است اگر
وقت باقی است اعاده میکند و الا اظهار عدم وجوب قضاء و احوط قضاء است
و هرگاه قصر کند در جاییکه تمام باید کرد مطلقاً اعاده میکند خواه عالم مسئله
باشد و خواه جاهل و خواه وقت باقی باشد و خواه فائیت و عصر و در وجوب
قصر و تمام بحال اشتغال است نه بحال استیفاء و تفاوت تکلیف بین هرگاه در بلد
خود یا در محل اقامت ظاهر داخل شود و بقدر نماز ظاهر و قصر بر او بگذرد و
لیکن نماز نکند تا آنکه بقصد سفر بیرون رود و بحال ترخص رسد نماز قصر
میکند و همچنین هرگاه در مراجعت ببلد خود مثلاً ظاهر بر او داخل شود و بقدر
نماز ظاهر و عصر بر او بگذرد و قبل از آنکه از محل ترخص بگذرد و لیکن تاخیر کند
نماز تا آنکه داخل در جای شود در بلد یا در جاییکه محرم است نماز تمام میکند
و قصر و تمام در وقتا تابع اخر وقت ادا است پس در فرض اول هرگاه
عملاً یا نسباً نماز ترک کند قضا میکند آنرا قصر و در فرض دوم تمام و بدانکه

هرگز آنکه خود قصد میشود در سفر یا جاهل آن در سفر یا قاصد آن مکرر یا غیر مکرر
 که در آنجا طاعت و محاسبه که بعد از هر یک از نماز و قنوت می باشد
 سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله أكبر معوض و ذکر که در نماز کرده میشود
 فصل دوم در نماز ایت و احکام آنست و در آن چند مقام است مقام اول
 در ذکر اسباب و موصیات آنست بلکه واجب میشود نماز ایت
 کسوف غم و خوف قمر و زلزله و هراسنا که موجب خوف غالب خلق
 باشد و چون باد عاصی بسیار تند طایف از عادت و باد ها و سیاه و سیخ
 و شعله آتش شدن هوا و اما منکف شدن سایر ستارهای سیاه و
 منکف شدن افق و بعضی از ستارهای هر یوم پس همچنین از آنها موجب
 نماز ایت بلکه حرام است نماز کردن بجهت آنها و شرط است در وجوب
 نماز بجهت هر یک از انکساف و الخسوف آنکه حرکت از آنها محسوس شود
 باینکه بر فوق زمین واقع شود پس کسی در بر زمین واقع شود موجب نماز
 نیست اگر چه هر چه منتهی متفق شود بر خبر دادن آنان و قطع حاصل شود
 تصدق ایشان بلی هرگاه در استیاری که حق حورستید بایمان غروب کنند حکم
 میشود با استمرار آن تا وقتی که عالم عادی حاصل شود بانکساف و طاهر حواله اعتدال
 نمود نیست بر قول مجتهدین در تعیین مقدار زمان گرفتن حرکت و لذا اگر سهوا
 ایتست که واجب نمیشود نماز ایت بجهت غیر زلزله مگر در صورتیکه زمان
 آن بقدر تمام نماز ایت نباشد که امتضا شود در آن مراقب واجب پس اگر کمتر از آن
 باشد موجب نماز نیست و احوط در غیر آن کسوفین آنست که نماز را ترک نکند
 مطلقا اگر چه زمانش کفایت نماز ایت نداشته باشد و یا شرط است در
 وجوب نماز در غیر زلزله ایت که زمان آن کفایت مجموع نماز و تحصیل شرائط
 مفقوده داشته باشد یا کافی است کفایت داشتن آن برای خود نماز فقط
 اظهار اول است و احوط ثان و بنا بر این هرگاه در صحن شروع در انکساف

نماز ایت

عینا مگر کفایت جنب باشد یا ساقی ترند ششم باشد و تا حد میل
 طهارت یا لباس کند وقت آن نگذرد اظهار آنست که برای واجب
 نیست و احوط آنست که بعد از تحصیل طهارت یا لباس نماز را بگذارد
 بنیت احتیاط در وجوب و هرگاه زن از صغر یا طه شود در وقتی که باقی نماز باشد
 تا مغرب مگر مقدار غسل و نماز ظهر و عصر و اتفاق شود مقدار شدن انکساف
 نفس یا حال اظهار آنست که نماز ایت برای واجب نمیشود مگر آنکه علم حاصل شود
 بتمام انکساف در بر زمین تا آنکه مقدار نماز ایت از اول مغرب نگذرد که در
 اینصورت واجبست بر او که قبل از غروب نماز ظهر و عصر را بخواند و بعد از آن
 بلا واسطه شروع کند نماز ایت و احوط آنست که هر سه نماز را بخواند و بعد از آن
 آورد اگر چه علم مغرب و نماز برای وی حاصل نشود سیم در صورتیکه وقت کفایت
 داشته باشد که نماز ایت را با مجموع نماز ظهر و بیکرامت از نماز عصر در آن
 گذارد یعنی در اینصورت لازم است تقدیم نماز ایت با آنکه منتهی در خلاف
 آنست چنانکه اشارت الله خواهد آمد و همچنین است حکم هر صاحب عذر
 که عذرش در آخر وقت رفع شود مثل آنکه غیر بالغ بالغ شود و منقطع بهوش
 آید و زنده بقیاس بآل شود و فاقد طهورین قلانت بر کسی از اینها هر سه است
 و با آنکه واجب نمیشود نماز ایت مگر بعد از ثبوت یکو از اسباب مزبور و ثابت
 نمیشود هیچیک از اینها مگر بعد از قطع یا چیز دیگر در شرع بمنزله علم است چون
 شهادت عدلین و شیاع مقام دوم در بیان زمان این نماز آنست که وقت
 نماز زلزله از صحن حد و ث زلزله یا علم حد و ث آن تا وقتی که امارات حرکت
 ظاهر شود و تعبارة اخرى تا وقتی که آن کند که هرگاه تاخیر کند از ادبیک
 ممکن از فعل آن نخواهد بود پس اگر با وجود حصول امارات حرکت و تحقیق آن
 مفروض است اهل بر فعل آن کند اتم و گناه کار خواهد بود بیک هرگاه خطاء
 آنها معلوم شود ساقط نمیشود بلکه واجبست که نماز را از بنیت از ادبیک

و لهذا اكثر فقهاء فرموده اند كه وقت نماز از اول تمام عمر است و مراد ایشان همان
كه مذكور شد و اما در باب اسباب بروز پس خلافتی است در ابتداي نماز
نماز ابتداي حصول آن است يعنى آنكه بعد از شروع كردن نماز يك ساف يا
اضاف يا بزرگ باد سياه و مانند آن وقت نماز است تا قبل از شروع و ليكن
در احوط وقت نماز است و آنچه در كوفين ذكر شده در جميع اسباب بروز
ماعدای نماز است كه احوط وقتش شروع نمودن است در احوط و بنا بر این
هرگاه مطلع بر آن نباشد مگر بعد از شروع در احوط نماز بر او واجب نمیشود مگر
در كوفين هرگاه تمام قرص گرفتار شود حتماً كه خواهد آمد و ظاهر استمرار وقت
اداء است تا آخر احوط ليكن احوط آنست كه قبل از شروع در احوط نماز را
بجا آورد و هرگاه تاخير كند آنرا تا آنكه شروع كند نماز احوط آنست كه قبل
از تمام شدن احوط نماز را بجا آورد بعبودت يعنى آنكه بليت اداره يا قضا
در آن نكند و مكان حقیقی آنست كه اول وقت نماز در اسباب كه موجب بودن
انها نماز را موقوف است بر شدت و قوت انها چون باد بسیار تند و ظلمت
بسیار شدید از ابتداي شدت است هرگاه شدت بحد ۴۰۰ رسد حتماً كه
غالب است نماز ابتداي حصول و در ریت كه مراد فقهاء نیز همین باشد
اگر چه كلام ایشان ظاهر است در وظائف آن مقام سویم در کیفیت آنست كه آنكه
نماز را بعد از دو ركعت است مثل نماز جمع ليكن در هر ركعتی از آن پنج ركوع است
و مفصل کیفیتش اینست كه نیت كند كه نماز ایت میکنم از جهت فلان امر
گرفت شمس یا خضوف قرآن و غیره از جهت آنكه واجبست قریب
الله اكاه بلا فاصله تكبیر الاحرام كويد بعد از آن سوره حمد را بخواند پس
يك سوره دیگر از سوره های قرآن خواند و ركوع رود و ركوع را بخورد كه در
نماز یومیه مذکور شد بجا آورد پس سر بردارد و راست ایستد و چون قرائت
گرفت حمد و سوره خواند بطریق سابق پس ركوع را بجا آورد پس سر بردارد

در ركوع

و حمد و سوره خواند و همچنین تا پنج ركوع را تمام كند تا پنج حمد و سوره بعد از آن
سجده رود و دو سجده كند بخوبی در نماز یومیه لازم است بعد از آن برخیزد
و ركعت دوم را بطریق ركعت اول بجا آورد و بعد از ركوع پنجم سجده رود
بعد از سر برداشتن از سجده دوم تشهد خواند و سلام دهد بطریق كه
در نماز یومیه واجب است و بنا بر این مشتمل میشود برده حمد و سوره
یعنی سه مرتبه سوره كامل را خواندن پس جایز است كه يك سوره را سه مرتبه
بخواند و این کیفیت كه مذکور شد افضل کیفیات آنست هرگاه وقت كفافش
داشته باشد و جایز است كه مجموع دو ركعت را بدو حمد و سوره بجا آورد
باینكه بعد از تكبیر الاحرام حمد را يك ایه از هر سوره كه خواهد خواند بخواند بعد از
آن پنج ركوع رود و چون سر بردارد و ایه دیگر از آن سوره كه بعد از ایه سابقه
بدون حمد بخواند و همچنین مابین هر دو ركوع جای حمد و سوره بعضی از آن
سوره بخواند تا آنكه يك سوره را تمام كند و این قسم نیز با اتفاق جایز است بلكه
گاه است كه واجب معین میشود و آن در هر صورت است كه وقت تنگ باشد
چنانكه زمان ایشان شد و مشهور اینست كه جایز است آنكه در بعضی از ركوعات
حمد و سوره كامل خواند و در بعضی دیگر اكتفا بجز سوره كند بدون حمد و سوره
اینست كه در اول هر يك از ركعت اول و دوم باید حمد را خواند و اما در ركوعات
تا قبل از سر برداشتن از ركوع سوره را تمام میکند واجبست كه در ركوع بعد از آن
حمد را اعاده كند و در هر جا كه سوره را تمام میکند لازم است بنا بر مشهور
آنكه در ركوع بعد از آن حمد را ترك كند و از آنجا كه سوره را گذاشته است قدری
و دیگر از آن بخواند و احوط آنست كه در صورت تبعیض و تفرع در هر ركوع
كثیر از يك ایه كامله تا مگر المعنی بخواند اگر چه ظاهر اخبار آنست كه اكتفا بر
بعضی ایه میتوان كرد بسیار هرگاه تمام المعنی باشد و جمیع ایه های کیفیات دیگر
از برای این نماز ذكر کرده اند ليكن چون در جهت انها تا مل بود لهذا متعذر است

انهاستندیم بلکه احوط است که یا در جمیع رکوعها سوره کامل بخواند و یا بعضی
 کند در جمیع مقام جهاد در تقییر احکام است بدانکه احکام این نماز عیناً مثل
 احکام نماز یومیه است در شرائط و اجزاء و مواقع و احکام شک و سهو و بیخود
 آنچه در نماز یومیه است از طهارت و لباس و قنیه و مکان و غیره آن نیز شرط
 در صحت این نماز و هر چه معنی یومیه است چون فعل کثیر و صحت و غیره
 معنی است غیر بر این نماز و حکم آن در شک متعلق به یک رکعت است از اجزای
 تعیین حکم شک است در اجزای یومیه و همچنین در شک متعلق به عدد رکعات
 تعیین حکم شک است که متعلق گرفته باشد به زاد و رکعت چون نماز صبح یعنی
 سطل است هرگاه در شای نماز واقع شود و یکطرف آن راجع نشود و بنا
 بر این هرگاه شک کند در عدد رکوعات شکد بنا بر اقل گذارد مگر اگر شک
 در آن موجب شک در عدد رکعات شود که سطل است مثل اینکه هرگاه شک
 کند در اینکه پنج رکوع کرده است یا شش رکوع بجای هر صیغه بایستد
 که نمیداند رکوع آخری وی رکوع احیاء است از رکعت اوله یا رکوع اول است از رکعت
 دوم که در این صورت نماز او باطل است اما اگر قطع دارد باین که رکعت که در آن است
 رکعت اول است یا رکعت دوم لیکن شک دارد در اینکه رکوعی زیاد کرده است
 یا نه که در این صورت نماز او صحیح است و بنا بر آنکه اگر در یک رکوع شک کند غیر
 رکوع پنجم است نه ششم و هرگاه نماز ایت با نماز یومیه صحیح شوند پس
 اگر وقت گواش هر دو را دارد بخیر است در تقدیم هر یک را که خواهد لیکن
 افضل تقدیم یومیه است و در تعیین مقدار زمان کسوف اعتبار بر قول
 مجتهد است هرگاه همه متفق باشند بر آن و الا بنا بر آنکه اگر بر قدر متیقن
 و اگر وقت یکی تنگ است و دیگری موسع مقدم میدارد هر کدام را که وقتش
 مضیق است و همچنین هرگاه علم دارد بوسع بودن وقت یومیه مثلا و در
 وقت ایت شک دارد که آیا موسع است یا مضیق نماز ایت را مقدم

سید

میدارد و هرگاه علم دارد بمضیق بودن وقت هر دو مشهور است که نماز یومیه را
 مقدم میدارد و نماز ایت را بعد از آن قضا میکند و عمل نمودن بان احوط است
 اگر چه ظاهر نزد احقر تفصیلی است که سابقا اشارت بان شد و تفصیلی آن آنست
 که اگر مکلف تقصیر کرده باشد در تأخیر کردن نماز یومیه تا آنکه یکی از اسباب
 نماز ایت حادث شود مثل اینکه قطع یا ظن داشته باشد که وقت کسوف در آخر
 روز و مع ذلک بدون عذر شرعی تأخیر کند نماز ظهر و عصر را تا آخر روز در این
 صورت واجب است بر او که نماز یومیه را اولاً بجا آورد بعد از آن نماز کسوف را
 قضا کند صیغه علم از حدیث آمده و اگر نمیداند مطلقاً یعنی نه بر سبیل احتیاط
 و نه بر سبیل ظن آنکه در آخر روز افتاد که وقت خواهد شد و لهذا نماز یومیه
 تأخیر کرد قضا یا نماز کسوف بر او واجب نیست خصوصاً هرگاه فرض شود که
 قبل از گرفتن ایت مکلف بنماز ظهر و عصر نباشد پس مانع چون صبح
 و اگر آنکه پیش از نماز کسوف ساقط است از او مطلقاً و اگر تکلیف نماز ایت
 بر او نیفتد مگر بعد از وقت شدن و ادای آن قضای آن بر او واجب نیست
 مگر در کسوف که قضای آن واجب است هرگاه تمام قرص گرفته باشد و هرگاه
 از روی قمر یا از روی منبیه آن تیره کند قضای آن بر او واجب است مطلقاً
 و احوط در غیر کسوفین آنست که آنرا بجا آورد بدون قصد ادای قضا خواه
 در چند حد و وقت سبب آن مطلع شود بر آن یا نه و خواه زمان آن گواش باشد
 یا شد نماز ایت مشتمل بر اقل واجب یا نه و همچنین احوط در نماز زلزله آنست
 که آنرا بعد از حدوث زلزله بلا فصل بجا آورد و هرگاه تأخیر کند آنرا تا مقدار
 آن نگذرد یا آنرا بجا آورد بقصد قریب یعنی بدون تیراد او قضای آن و هرگاه
 بیک آن تأخیر کند وقت یومیه وسعت دارد مشغول نماز ایت شود و در شای نماز
 معلوم شود که وقت یومیه تنگ است مشهور است که واجب است بر او
 آنکه نماز ایت را قطع نمکند و نماز یومیه را بجا آورد بعد از آن نماز ایت را از هوا

تا آخر وقت نماز
 در نماز ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

که گذشت تمام کند و احوط اینست که با عمل مزبور اعادة نماز ایت نیز کند و هرگاه
 مشغول نماز بویسر شود همان آنکه وقت نماز ایت و سعت دارد و در آن ای
 نماز معلوم شود که وقت نماز ایت مضیق است پس اگر وقت نماز بویسر نی
 مضیق است بویسر نماز بویسر تمام میکند و الا واجب بر او که نماز
 بویسر قطع کند و بعد از نماز ایت از سر کرد مقام حج در میان طاعت
 از سجده نماز ایت است بدانکه سجده آنکه از آنجا که بجا آورده است
 هرگاه تمام قرآن کریم را نیت کند که بعضی از سجداتین قائل بوجوب جماعت در آن
 شده اند و آنکه هرگاه بعد از قرائت شدن از نماز معلوم شود که شروع در
 احوط آن کرده است سجده است که از اعاده کند تا در جای خود بنشیند
 و مشغول ذکر و دعا شود و آنکه رکوع و سجده و قنوت را طول دهد تا با
 قرائت مساوی شوند و آنکه سوره های طولانی در آن خوانده است سوره کهف
 و انبیاء و حجرات که مخصوص وارد شده اند هرگاه متعذر باشد یا مامومین
 طالب تطویل است یا بر مسطور لیکن در حدیث معتبر و در آن است که
 خطاب امیر المؤمنین علیه السلام در رکوع نماز کسوف که دارند و سوره کهف و
 انبیاء را پنج مرتبه در آن تکرار نمودند و رکوع و سجود برادران انقدر طول
 دادند که عرق طاری شد بر قدیمهای کسان که با آن سرور و مقتدرای
 جمع بشرافتد کرده بودند بلکه بسیاری از ایشان به هوش شدند و
 غش کردند و از این حدیث ظاهر میشود علم اشراط رضای مامومین
 در استجاب طول دادن امام و همچنین مستحب است که پنج قنوت در آن
 خواند و محل آنها بعد از قرائت و قبل از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم
 و دهم است و هرگاه وقت و سعت ندارد اکتفاء با صیر کند و احوط فضل
 است که با سکنه و وقار و نهایت خوف و خضوع و خشوع و انکسار
 از آنجا آورد و بعضی از اصناف دلالت میکنند بر آنکه هرگاه تمام قرآن کریم

سجده
 ایت

نابت و با علم مکلف بان نماز ترک کند تا وقت ادای آن منقصر شود آنکه
 واجب بر او که عمل کند و از اقصا کند و احوط عمل کرد است بمقتضای
 آن فضل سوم در احکام نماز قضاء است و در آن صید مقام است مقام اول در
 بیان نماز عاقل که قضای آنها واجب است بدانکه هر نماز واجب که مشایع مقدس
 وقت معین مضبوط محدود العرفیه از برای آن مقرر فرموده است هرگاه
 فوت شود قضای آن واجب است مگر نماز جمع و عیدین که قضای آنها واجب
 نیست بلکه جایز نیست پس بنا بر قاعده مذکوره هرگاه واجب شود نماز
 در وقت معین یا جایز یا با مانعان و وقت آن فوت شود قضای آن
 مشروع نیست پس اگر نماز کرده باشد که در فلان روز و رکعت نماز یا نماز جمعیه
 مثلاً بجا آورد و بسبب عذر یا شتر ترک کند قضای آن مشروع نیست و همچنین
 هرگاه اجبر شده باشد بر آنکه نماز را در وقت معینی که از نماز قضای آن جایز
 نیست و اما تا قبل از قضای محلیت آن نماز مشروع نیست مگر تا قبل بویسر
 و در ناقلهای روز جمعیه اشکال است و احوط ترک است مقام دوم در بیان
 شروط مشروعیت قضا است و آن چند امر است اول اینست که
 در زمان ادای قضا تکلیف رسیده باشد پس قضای آنچه قبل از بلوغ فوت
 شده است لازم نیست بلکه جایز نیست پس مستحب است از برای طفل مجنون
 آنکه قضا کند نماز را که در حال تمیز از او فوت شده است دوم اینست که در وقت
 عذر شرعی از او فوت شده باشد پس اگر بجهت حیض یا نفاس یا جنون یا
 اغیار یا مانند آن از عذرهای که مانع عقل یا مانع شرم تکلیف نماز از او فوت
 شده باشد قضا بر او واجب نیست زیرا که قضا تابع اداء است یعنی
 واجب نمیشود قضا مگر بر کسی که از اداء واجب شده باشد مگر در
 بیان و جواب که با اتفاق نماز که تعلیت آنها فوت شده است قضا بر
 واجب هر چند که تمام وقت را فرا گرفته باشد و بعد از آن اهل بیت

در وقت نماز

تکلیف ندادند مستمر باشد بل در جوانی که طایع است از عادت خلاصه
 و احوط و اتمر بلکه اتمر و وجوب قضاء است بلکه احوط در معاوضی سر نفع اول
 بر تمام آنکه قضاء است و بدانکه حیض و نفاس و ما شاء الله از اعداء و قفس سقط
 تکلیفند باطل و قضاء هرگاه مستوعب تمام وقت ادا باشد پس اگر فوت
 ادا در شب و در وقت باشد که مستوعب تمام وقت نباشد وجوب قضاء ادا
 سابق باشد بشرط اینکه بقدر طهارت و سایر شرایط معفو و مجموع
 نماز را ادا کرده باشد با شرایط تکلیف و در هر یک از هرگاه در حایض
 مثلا از آخر وقت مقدار طهارت و ادا ای یک رکعت ادا کرده باشد چنانکه
 سابقا ذکر شد و شرع بر میان هر یک از اینها یک رکعت هرگاه از اول
 وقت مقدار طهارت و یک رکعت تمام در آن وقت باشد قضا ای آن لازم
 نیست احیای که اگر در بعضی از اینها شروع به رکعت هر یک
 نماز او باطل میشود بعلت حدوث حیض در آن زمان پس در چنین صورت
 مکلف نبوده است در بعضی از آن باقی بکشد بقضاء دیگر خواهد بود نظر
 اینکه قضاء را باقی ادا است بخلاف آنکه هرگاه از آخر وقت مقدار طهارت
 و یک رکعت ادا کرده باشد که در آن وقت که مستغول ادا شود و در آن
 نماز وقت آن با حرم نماز او باطل نمیشود زیرا که غایتش اینست که بعد
 از آن در خارج وقت اقامه وقوع شود بسیار در صورت که بعد از احتیاط خود
 هر سه باقی باشد و حضور ما هر که عرض شد شمرات در این مکرر تکلیف
 مثل آنکه چیزی را تناول کند که سب اغدا و بیخوشی و بیخوشی قصد آنکه
 تکلیف نماز را ادا نماید شمر شود بلکه در وقت که هرگاه خود بیخوشی
 حیض یا حیض شود نیز قضا و بر او واجب بشرط آنکه عرض شرع در آن
 نداشتند باشد چون قصد مداوی از برای رفع کرم حیض او باشد
 و بشرط آنکه قبل از موت رفع حیض از وی شود بقضای از زمان که در وقت
 قضاء

نکته

خلاصه

و این مرجع
 نماز نیست
 تا اوان
 نفی قلم
 در آخر وقت

قضای قضاوت داشته باشد و محکم جنون است مستغنی بدو که غالب بر قضا
 شود لیکن هرگاه از روی علم و اختیار مکرر تناول نموده باشد پیشتر قضا
 آنچه سبب مستغنی از او فوت شده است واجبست مگر آنکه بقصد مداوا
 که در شرع حقوقی آمده است از تناول نموده باشد که در آن اشکاف
 هست و هرگاه از روی جهل یا کراه و جبر از خوردن نباشد اظهر است که
 قضای بر او نیست سیما هرگاه مکررا در طلق او بریزد و هرگاه در تمام
 ادا فاقد طهرین باشد یعنی ناپاکی نباشد که بان وضو کند و نه
 خاک که بان نهم کند یا اینکه هر دو یا یکی از اینها را داشته باشد و یکی
 باشد شرعا استعمال آن پیشتر ادا نماز از او ساقط است و در سقوط
 قضا ظاهر است و اظهر سقوط است و احوط عدم سقوط و هرگاه کس فاقد
 طهرین نباشد و وقت نماز ظاهر و عصر مثلا بر او داخل شده باشد و معتکف
 از تحصیل احوال طهرین لیکن بخوبی است که اگر از اول و اول شروع در تحصیل
 آن کند پیش از طهارت و بیک نماز ادا کند نخواهد کرد اظهر نزد احرار است
 که بر فرض وجوب تحصیل نماز طهرین بر او واجبست بر عصر پس اگر در تحصیل
 آن تقصیر کند تا وقت فوت شود واجبست بر او که نماز طهرین قضا کند
 عصر را و نه هر دو را و احوط آنست که یک نماز چهار رکعتی گذارد بقصد قضا
 عصر را و در صورتی است چنانکه احوط در صورت عدم تقصیر و تحصیل احد
 الطهرین اینست که یک نماز چهار رکعتی کند بقصد ادای آنچه در روز
 وی است و هرگاه در وقت اول هر دو را قضا کند احوط است سوگند
 است که سبب فوت شدن ادا و کفر اصل نباشد پس بر کافر اصل
 که مسلم شود قضا بر او واجبست بر او کفر از او فوت شده است واجب
 نیست بلکه جایز نیست اگر چه حق اینست که کفار مکلفند برفع
 چنانکه مکلفند با صول لیکن حق جل و علا از روی تقصیل برداشته است

از او قضای بخیر را که در حال کفر از او فوت شده است و اما مطلق مرتکب و سایر
 ذوق مخالفین از سنه و زید و غیره و سایرین از موقوف شیعه غیر است
 عشر بر حق قضای بخیر در زمان اعتقاد خلافت حق از ایشان فوت شده است
 واجب است بلکه اعاده بخیر را که در زمان کفر و کفر و کفر واجب است که چه در مذمت
 اطلاق خود صحیح باشد مگر کسی که شیعه شود که اعاده بخیر را که در حقین
 بطریق صحیح در زمان مذمت کرده است لازم نیست و اجوبه در کفر است که متخل
 اسلامند چون غلات و نواصب و خوارج است که هرگاه اطمینان مذمت
 حق کنند و قضای بخیر را که در زمان اعتقاد خلافت حق از ایشان
 فوت شده است بلکه بخیر را که در زمان کفر و کفر و کفر واجب است که چه در
 که بران مذمت صحیح باشد چه آنکه قطع کند بعبودت شدن ادا یا بعد ادا
 پس اگر بعد از مغرب متذکر شود که در آنکه از ظهرین را کرده است باین قضای
 بر او نیست خصوصاً هرگاه بعد از آنکه شفق ایام متذکره شده منبر بر
 مراد از عارض شود و هرگاه قبل از خروج وقت شده که در آنکه از ظهر
 کرده است باین واجب بر او که از اعاده کند چنانچه گذشت و هرگاه در
 چنین فرصتی از روی مشاغل یا تناسل اعاده نکند تا آنکه وقت ادا گذشت
 اظهار نیست که قضای بخیر از مراد واجب بلکه شاید که شهر و حال
 در آن باشد و هرگاه بعد از ظهر وقت و یک رکعت از وقت مانده شد کند
 در آنکه ظهرین را مثلاً گذرانده است باین اظهار نیست که قضای بخیر از ظهر
 واجب نیست و اما تا عصر پس در اند و در حرس و اجوبه اعاده است در
 وقت و بر من عدم اعاده اجوبه است که ترک قضای عصر بلکه هر دو
 نکند و همچنین هرگاه بعد از خروج وقت ادا شده که در آنکه از ظهر
 قبل از آن کرده است صحیح بوده است باین قضای بر او نیست مگر در صورت
 که قطع داشته باشد باینکه از راهی دیگر سابقاً کرده است مسائل و احکام
 اینها

اینها از جهت باینکه کسی که بیزیر او است اخذ کرده است و قائل شوم باینکه در
 چنین صورت از راهی سابقاً باطلند مطلقاً مگر آنکه معلوم شود که عمل او
 مطابق فتوی بخیر از عصر بوده است صحیح است مطلقاً یا بشرط آنکه در
 حین اشتغال بان اعمال در خاطرش نگذشته باشد مطلقاً یا آنکه مکلف باشد
 یا خود بخیر باشد یا معتقد بخیر باشد بلکه حرم داشته است بصحت بخیر را که
 از پدر یا مادر یا ملاعی مکتبی یا میاند ایشان فکر گرفته است و بعد از
 آنکه مشغول و حرم تقدیر یافته پس بداند که در آنکه از راهی را که قبل
 از این کرده است مطابق با فتوی بخیر از زمان فوت شده باینکه در آن
 صورت اظهار است که بنا بر قول مذکور حکم بصحت اینها نمیشود و بهر
 حال اجوبه است که اعاده کند اینها را مطلقاً یا آنکه بعد از علم با اشتغال
 زمر او بعضاً انقدر از عمر او باقی باشد که کفایت قضای آنها داشته باشد
 والا قضای انقدری که بقیه عمر و وقت او ندارد واجب نیست هرگاه
 در ترک باقی اینها مقصر نباشد و حاصل نیست که هرگاه باینچه
 شرعی که مسقط تکلیف است چون نسیان و خواب و سستی و ادوار
 ترک نموده باشد یا بسبب عمل کردن مقتضای ظاهر شرع مثل بنا گذاشتن بر
 اصل عدم نجاس در رجعت یا بدین یا بر اصل عدم عروج حدیثاً صغر یا باینکه
 ظلمت در آن روز هر سه نباشد و بعد از مسقط شدن اکثر ایام حیوة و
 قریب شدن آن زمان است بیکبار و او را مرز بور مراد معلوم کرده واجب
 بر او که مبارزیت بقتضای صیغ مافات کند باینکه از او فوت شده است
 پس اگر باقی مانده آنکه از قضای صیغ مافات باشد باینکه نیست و هرگاه
 قبل از اتمام اینها فوت شد نه اسم و کنایه بر او نوشته میشود و نه بر ولف
 تا و صیغ او قضای باقی مانده واجب است بشرط آنکه بعد از انکشاف تقصیر
 در قضای آن نباشد بخلاف آنکه هرگاه اینها را عمل از ترک کرده باشد یا بسبب

تقصیر است که از اوصاف در شده بود در تمام مسائل حلالی در نمازش واقع شده باشد
که در این صورت هرگاه بمیرد قبل از آنکه تمام آنها را قضا کند قطعا یا بر وجهی
لازم است که آنرا بجا آورد تا بقایای آن است خود قضا کند یا کسی را استیجار کند که
تا بنیاست از سبب آنها را قضا کند هرگاه وصیت کرده باشد بقضا کردن
آنچه در روز مراد است پس اگر وصیت نکرده باشد و نیز عاقل کسی آنها را بجا
نیاورد یا باشد قطعا مستحق عقاب خواهد بود مقام سبک در میان زمان قضا
بدانکه هر زمان صلاحیت دارد از برای نماز قضا مگر آخر وقت نماز اداء در ایام
کس که او را بگوید یا باشد پس اگر شخص به واسطه غفلت از نماز گذارد و در آخر وقت
معلوم شود که ظهر را نکرده است جایز است بلکه واجب که ظهر را در آخر وقت
که وقت مخصوص عمل است گذارد بدین قضا بنا بر شهر و آخر وصیت اداء
بنا بر قول دیگر و بدین قریب مطلق بخورد از قضا و اداء بنا بر احوط هرگاه
یکبار است که وقت و سعت دارد شروع در قضا کند و در آستانه نماز معلوم شود
که وقت شده است پس اگر آنقدر از وقت دارد که نماز قضا را بجا بیاورد یا قضا
و اقتضای اقل واجب و ترک سجات بلکه ترک سوره هم بجا آورد و بگوید
از ادای نماز در وقت گذارد چنین میکند و الا واجب که نماز قضا را بجا بیاورد
و بعد از بجا آورد نماز اداء نماز قضا را بجا بیاورد و احوط در صورت اینست
که بعد از عمل مزید هر دو را نیز اداء کند و بدانکه جمیع از علماء واجب میدانند
تقديم قضا را بر اداء مطلقا مگر آنکه وقت اداء شک شده باشد و همچنین
واجب میدانند مبارک نمودن از قضا و حرام میدانند بر او مشغول شدن
بمباحات بلکه واجبات موسعه و سجات تا از قضا قایع شود و قائلند
باینکه باید که از قضا بگذرد در خوردن و آشامیدن و خوابیدن و برادر ضرورت
و بهیچ امر دیگر از عبادات و غیر اینها مگر اینها میسر گردد وقت آنها مضیق
شده است مشغول نشود تا از قضا بگذرد در نماز و سعت قایع شود و
هرگاه

ن

فرع

ن

تلفظ

ن

هرگاه محتاج بکس از برای تحصیل واجب خود و عیال واجب انقضای او نیست
علت نمیتواند که مشغول نماز قضا شود باید که فرائض بوسیله ادای یا حاضر کند
تا آخر وقت و بنا بر این قول هرگاه داخل در نماز واجب حاضر شود در حال آنکه اشتغال
الدهر خود بقضا نماز او فاسد است و شبهه در فساد این مذهب نیست
در باب کسی که بسبب عذر شرعی یا بیکه از قبل او تقصیری صادر شده باشد
نماز ادای او فوت شده باشد یا حلالی در آن بهم رسیده باشد زیرا که صدق
چنین تکلیف بسیار صعب گشتن اشتغال که قریب است بکلیف بالابطال
از خداوند رؤف رحیمی که در کتاب خود فرموده است که میباید همه بکم العسر
و لا یزیدکم العسر بسیار بعید بلکه منتهی است سیاه درین اشرف انبیاء
که اقتضای عهود است بر سایر رسل باینکه معیشت شده است بملکه حنیفه
سحر سهله و خصوصا اینکه تقصیری از مملکت در آن صادر نشده است و
اما در باب کسی که عذر نماز ترک کرده باشد یا بسبب ترک تعلم واجب نمازش
فاسد شده باشد پس اگر چه قول مزبور محفل العسر است بلکه نظیر بدلیل عقلی
بسیار قوی دارد لیکن ظاهر از آیات و اخبار نیز قضا دانست لیکن مقتضای
ان عمل نمودن احوط است بسیار نمازهایی که در نماز روز از او فوت شده است
و خصوصاً در صورت احتیاج فاشتر بشرط آنکه موجب اضطرار بخود یا بغیر
شده باشد و باعث بر ترک وظایف شرعی نگردد و الا احتیاط در خلاف
است و بدانکه قایلین بمواسعه خلاف کرده اند در اینکه افضل تقدم اداء است
یا قضا بعضی گفته اند تقدم قضا افضل است مطلقا و بعضی دیگر بعکس
ان قائل شده اند و اظهار نزد احتیاط نیست که با وحدت قضا یا قلت جوی
که ممکن باشد اینکه مجموع نمازهایی که در روز مراد است قضا کند بعد از اداء
شروع بابدان کند شبهه نیست در اینکه تقدم قضا اول است و اما در
صورت کثرت قضا پس اولویت نیست که نماز ادای را در وقت فضیلتش

۴۲

ظهور و عشر و هرگاه يك نماز در سفر از او فوت شود مشبهه ميانه پنج نماز
کافی است که دو نماز گذارد يك سه رکعتی و يك دو رکعتی مرد میان چهار نماز
ظهور و عشر و صبح و احوط در دو فرض آخری است که پنج نماز گذارد و بنا بر
اول بخیر است در قرائت آن میان چهار رکعت و احوط با اولویت آخر و هرگاه
نمازهای قصری در اشای نمازهای غیر قصری فوت شده باشد مثل اینکه
پنج نماز از او فوت شده باشد بعضی از آنها قصری و بعضی غیر قصری جمع از علما
فرموده اند واجبست بر او که با هر نماز چهار رکعتی يك نماز قصری گذارد و بدانکه
اظهاریست که مراعات ترتیب واجب نیست مگر در یومیرس اگر چند
نماز امانت از او فوت شده باشد پس اگر باینها معتد باشد بحسب نوع
بیشتر مراعات ترتیب در آنها لازم نیست و هرگاه مختلف باشد باینکه
سبب بعضی مثلا کسوف باشد و بعضی خسوف و بعضی زلزله باز اظا
است که واجب نیست مراعات ترتیب و احوط مراعات است و بنا
بر اول هرگاه عدد هر يك از آن انواع را میدانند مثل اینکه میدانند که مثلا سه نماز
کسوف و سه نماز خسوف و سه نماز زلزله در دو ماه است و لیکن ترتیب
انها را نمیدانند واجبست بر او که نیز از امانت کند بنیت قربت مطلق بحسب
از قصد اداء و قضاء اگر چه نماز زلزله همیشه اداء است و نماز کسوف و
خسوف بنا بر فرض مزبور قضاء است بلکه بحسب از قصد خصوص کسوف
ما خسوف باز زلزله اگر چه احوط در اضری تعیین است و بنا بر این بخیر است
میان اینکه از هر يك از سه نوع را متصل هم گذارد یا متفرق و هرگاه نمازهای
یومیرس بسیار از او فوت شده باشد و عمدتاً آنها را نداند احوط آنست که
که انقدر قضا کند که قطع کند که دیگر در دو ماه چیزی باقی نیست و بعضی
گفته اند کافی است حصول ظن بغیر از دهن و بعضی دیگر کافی دانسته اند
اقتصار کردن بر قدر متیقن و این قول بحسب نظر و اعتبار بسیار قوت
دارد

دارد پس هرگاه مرد است میان صد و بیست و دو از کمتر اکتفا بصد میکند
عکس حکم اول و هرگاه میدانند که شبانه روز نماز یعنی ده پنج نماز از او فوت
شده است لیکن نمیدانند که اول نماز که از او فوت شده است کدام است
مشهور اینست که ابتدا بظن میکنند و احوط آنست که از هر نمازی که خواهد
استدکند و لیکن از روز اول بغیر از يك نماز محسوب ندارد و بدانکه واجبست
که نماز را که در سفر فوت شده است قصر کند اگر چه در حضر باشد
و نمازی را که در حضر فوت شده است تمام کند اگر چه در سفر باشد و سابقا
اشاره شد باینکه قضا در قصر و انعام تابع اخذ وقت اداء است که وقت
فوت شدن است پس اگر در خانه خود ظهر بر او داخل شود بعد از انقضاء
مقدار ادای ظهر پس روز و بعد از ظهر سد در حالیکه بقدر ادای
ظهرین تا مغرب باقی باشد و نماز را عیال یا بنیاد ترک کند قضای آنرا قصر
باید کرد و هرگاه بعکس باشد تمام نماز مغرب و عشاء چه کند اگر چه در روز
گذارد و قرائت ظهرین را احوط نکند اگر چه در شب گذارد و بدانکه
لزوم مراعات ترتیب در قضای نمازهای یومیرس بنا بر قول بل و هم مراعات
مطلقا باین شرط علم بترتیب مختلست بکسی که خود فوت شده های خود را
قضا نکند اما کسی که بنیابت از مسی قضا کند واجب نیست بر او مراعات
ترتیب هر چند اجیر باشد و علم بترتیب داشتن را نداشته مگر آنکه در ضمت
عقد اجاره شرط کرده باشند بر او مراعات ترتیب را که در اینصورت
مراعات آن بر او لازم است و بنا بر عدم اشتراط جایز است که در نفس مثلا
با هم بنیابت از مسیت واحدی قضا کنند هر چند که بجاعت گذارد و بدانکه
سختی است از برای کسی که قصد دارد آنکه نمازهای متعدد را قضا کند
آنکه از برای اول و در خود اذان و اقامه گوید و در بقیه اکتفا با قاهرتها کند
ما دامیکه فاصله بسیار میان آنها واقع نشود و الا اول اعاده اذان است

و بدانکه مستحب قضا کردن نوافل و مبر سبب در صورتیکه در وقت عذر
نایمانند آن فوت شده باشند و هرگاه عا جزا است از قضا مستحب است
که از هر دو رکعت یکم طعام کفایت دهد و اگر عا جزا باشد از هر شبانه روز
دو مد یک نوافل روز و یکی از نوافل شب و اگر از آن نیز عا جزا باشد از هر شبانه
روزی یکمد و مد چهار یک صانع است و تفسیر آن در باب کرم مذکور شد
فصل در بیان فضیلت نماز جماعت و احکام آن و در آن چند محبت
محبت اول در بیان بجماعت از فضیلت آنست بدانکه در فضیلت نماز جماعت و تشریف
در آن اخبار بسیار وارد شده است و از بعضی اخبار ظاهر میشود انکه ثواب
نماز جماعت در خارج مسجد کعبه بیش از ثواب نماز منفرد کردنت در داخل مسجد
با آنکه وارد شده است هر رکعتی که در مسجد کعبه گذارده میشود ثواب آن
معادل است با ثواب هزار رکعت در غیر مسجد و در حدیث دیگر وارد شده است
که هرگاه عید نماز گذارندگان بجماعت دو نفر باشند حقیقتا نیتا مینویسد
از برای هر یک از ایشان با دای هر رکعت ثواب صد و پنجاه نماز و هرگاه سه
نفر باشند حقیقتا نیتا مینویسد از برای هر یک از رکعتی ثواب شصت
نماز و هرگاه چهار نفر باشند حقیقتا نیتا مینویسد از برای هر یک از رکعتی ثواب
هر رکعت ثواب هزار و دویست نماز و همچنین زیاد میشود ثواب آن
شدن مامومین تا بیازده رسد و همیشه بیازده رسد ثواب آنرا
غیر از خدا نیتا حصا نمیتواند نمود محبت دوم در بیان نمازهای است که
جماعت در آنها مشروعست بدانکه واجبات جماعت در نماز جمع و
عیدین در صورت وجود امام یا نائب خاص ایشان چنانکه مذکور شد
و مشهور است که هر نماز واجب را بجماعت توان گذارد حتی نمازی که بنابر
نایمده یا یمن واجب شده باشد و احوط در غیر آن نماز و مبر و نماز امانت
ترک جماعت است و اما نمازهای سنتی پس حرام است گذاردن آنها
بجماعت

بجماعت مگر نماز استسقاء و نماز عیدین با فقد شرایط و وجوب بنا بر مشهور
و نماز عید غدیر بنا بر قولی و هرگاه فوضه و مبر را با نفر گذارد بعد از آن جماعت
در آن منعقد شود مستحب است که آنرا اعاد کند بجماعت هر چند که خود
امام بجماعت محبت سوم در بیان شرایط جماعت بدانکه شرط محبت نماز
ماموم اینست که در امام صد صفت موجود باشد حسب اعتقاد ماموم
اول آنکه مکلف باشد پس هرگاه غیر بالغ یا غیر عاقل باشد نماز ماموم باطل است
مگر آنکه ماموم نیز مثل امام غیر مکلف باشد پس هرگاه مرد و غیر بالغ محبت باشد
نماز مرد و صحیح است و در صحت اقتدا کردن بچون ادواری در زمان عاقل
بودن وی خلالت و احوط عدم است و دوم این است باینکه شیعه ای
عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر اگر چه منتقل اسلام باشد
چون ناصبی و خارجی و غالی و مرتد فطری و در حکم کافران سنتی و سایر
فرق شیعه غیر اثنی عشری و هرگاه از روی تقیه بامام سنتی اقتدا کند باید که
خود هموار قیامت حدود سه کند و اکتفا بقرائت امام نکند سوم عدالت
پس اقتدا کردن بفاسق و مجرور کمال جایز نیست چهارم ذکر است است
هرگاه ماموم مرد باشد یا خضای مشکل پس اقتدا کردن مرد زن و خضای مشکل
جایز نیست و اما اقتدا کردن زن بختی پس با اتفاق جایز است چنانکه
اقتدا کردن زن بزن جایز است بجمعه طهارت مولد است یعنی آنکه امام و ولد آنرا
نباشد لیکن مجرد اشتها یا نفی نمودن پدر و ملا عن نمودن او با مادر موجب
بثوت ولد آنرا بودن نیست مگر آنکه از اشتها قطع حاصل شود و احوط
در صورت عدم حصول قطع نیز احتیاط است ششم آنست که نابوجود
قدرت ماموم بر قیام امام نیز قادر بر آن باشد

بسم الله خیر الله

فضل فی ذکر سجود الملائكة ففرصه الخدا المرویه فی باب السجود والتسبیح والثناء
اذا قرأ احدکم السجدة فی الزمان حقه فليعلم في سجود سجدة لك عبد اور قال
عن عبد الله ولا تستكفوا ولا تنعظوا بل انا عبد ذليل خائف متجبر



